سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

۶۴۱

بزرگان شیراز

تألیف

رحمت الله مهراز

DATE LABEL



DATE LABEL

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی

(۶۴)

بزرگان شیراز

تحقیقی دربارهٔ:

زاهدان ـ عرفا ـ دانشمندان ـ مؤلفین ـ شعرا ـ پادشاهان ـ وزرا

اماکن مقدسه و زیارتگاههای شیراز

تألیف

رحمت الله مهراز

تهران ـ آبان ماه ۱۳۴۸

بنام خدای بخشنده و دانای مهربان

پس از ثنای پروردگار بیهمتا و درود فراوان بر پیامبر و برگزیده ذات کبریائی وی .

در پرتو عنایات همیشگی پیشوای خردمند و دانش دوست ایران **اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر** گام کوچک دیگری در راه شناسائی و بزرگداشت مفاخر ایران بوسیله چاپ و انتشار کتاب حاضر برداشته میشود .

شهر شیراز ، کرسی پارس یعنی مهد شاهنشاهی های بزرگ هخامنشی و ساسانی و شهریاریهائی چند از دوران اسلامی ، با پیشینه بس کهنسال فرهنگ و دانش خود کانونی از پیش آمدهای نیک و بد و رویدادهائی زیبا و زشت بوده طی قرون متمادی مردمی را در دامان خود پرورده است که آوازه دانش ایشان اندیشه نژاد ایرانی و فرهنگ و ادب پارسی را تا دورترین نواحی دنیای متمدن قدیم رسانیده است و آنچه در تلو صفحات کتاب از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد تا حدی گویای همین حقیقت و واقعیت تواند بود .

در دوران فرخنده کنونی هم به ابتکار شاهنشاه معظم دانش پرور ایران یکی از بزرگترین مراکز دانش و پرورش یعنی دانشگاه پهلوی در شهر شیراز ایجاد گشته برگ زرین تازه در سرگذشت این شهر که بحق و بجا از دیرباز نام دارالعلم بر آن نهاده اند پدیدار شده است و بدین ترتیب انجام هرگونه خدمت در راه شناسائی و شناساندن بزرگان علم و عرفان چنین شهری با چنان شهرت بیش از پیش بمورد و شایسته بنظر میرسد .

مؤلف کتاب که خود از فرزندان پارس و از محققین آن سرزمین است طی نخستین قسمت کتاب شمه ای از آنچه از سال دهم هجرت یعنی آغاز رونق افزائی شیراز تا اوایل قرن سیزدهم هجری بر آن شهر و مردم آنجا گذشته است ذکر نموده و در دومین قسمت توضیحاتی مفید و مختصر درباره علوم اسلامی آورده است که ذهن خواننده را برای آشنائی و توجه بسرگذشت بزرگان شیراز جنت طراز بهتر مستعد و آماده میسازد و طبعاً بنابر شیوه ای که در تمام انتشارات انجمن آثار ملی رعایت شده و میشود مسئولیت مطالب و مندرجات کتاب بر عهده مؤلف ارجمند آنست .

در دنبالهٔ خدمات انجمن آثار ملی نسبت ببرخی از بزرگترین مفاخر مرز و بوم پارس و کوششهائی که طی چند سال اخیر برای ادامهٔ اینگونه خدمات در آن خطّه بکار میرود امیدوار است با انتشار این کتاب نیز موجبات و مقدّمات اجرای چنین منظور در آینده بهتر و بیشتر فراهم آید و خاطر علاقه‌مندان و دوستداران مظاهر گوناگون فرهنگ دیرین میهن گرامی را مختصر رضایت و خوشنودی حاصل شود .

انجمن آثار ملی

از این کتاب یکهزار جلد در تاریخ آبان ماه ۱۳۴۸
در چاپخانه مرد مبارز بچاپ رسید

مقدمه

تا ربع قرن پیش هرکس از سابقه تاریخی شیراز سخن می گفت، آنجارا از بناهای محمدبن یوسف ثقفی درعصر بنی امیه میدانست . علت اینست که مورخین به نقل قول دیگران اکتفامیکردند وندفقط بتحقیقات وکاوشهای باستانشناسی نمی پرداختند بلکه زحمت تحقیق وتتبع درهمان نقلیات راهم بخود نمیدادند. علاوه برآثاری که از دوران ماقبل هخامنشی ، عصرهخامنشی ، زمان اشکانیان وساسانیان درکاوشهای علمی اطراف شیراز بدست آمده والواح گلی خزانه تخت جمشید هم دلالت دارد که داریوش بزرك کارگرانی درشیراز بکارگماشته، درکتاب **الکامل** اثر نفیس **ابن اثیر** هم تصرف شیراز ازطرف عرب مهاجم تشریح گردیده است .

هنگامی که عرب بشیراز حمله کرد طبق نوشته ابن اثیر ، مردم که ناکامیهای اهالی استخر وسایر شهرها نظیر نیشابور، فیروزآباد ، دارابگرد ، ارجان وغیره رادیده بودند تسلیم را برمقاومت بیفایده ترجیح دادند وتوانستند شهرخود را بصورت پناهگاه آوارگان ومأمن آسیب دیدگان جنك درآورند .

ازز‌مان تابعین مسلمانان بزهد وپرهیز وسواس آمیز روی آوردند واز آنجاکه شیراز محیطی آرام ودوراز طغیان وزد وخوردهای مداوم بود مرکزی برای نشو ونمای زاهدان گردید . بتدریج زهدخشك جای خودرا بعرفان داد. درجوار زاهدان، گروه

کثیری ازعارفان درسیراز به‌سیر وسلوك پرداختند. آنچه‌دراین گیرودار، آرامش‌مردم رابرهم میزد همان‌تاخت وتاز خوارج بود کداز بصره تاسیستان را میدان فعالیت‌ها و جنك وگریز خودقرار داده بودند.

اختلافات شدیددینی که خوارج، پراکنده می‌ساختند طبعاً همچون‌موجی ازفراز شیرازمیگذشت واثری ازخودباقی‌می‌گذاشت. ازاینرو درزمان دیالمه‌که آرامشی بر شیراز حکمفرما بود، درجریان‌افکارعارفانه وزاهدانه، عقایدشیعه‌نیزدربین توده‌مردم وهمچنین دانشمندان رسوخ‌میکرد.

درعصر سلجوقیان امرای شبانکاره دست‌ترکان‌را حتی‌المقدور ازشیرازدورنگاه داشتند اماگاه خودچنان دست به‌تعدی می‌گشودند که‌دست‌کمی از بیگانه نداشتند.

حکومت اتابکان ابتدا ستونهای استواری برای عدالت برپا داشت اما بتدریج تعصب‌وبعدهم هرج ومرج بردستگاه آنان‌تسلط یافت کدزیانها وناراحتی‌های ناگواری برای‌شیرازیان ایجادکرد.

درادوار بعدی، شیرازنیزوضعی مشابه باسایرایالات همجوار داشت وبارهامورد نهب وغارت قرارگرفت وخرابیها وآتش‌سوزی‌های زیادی‌را ازسرگذرانید.

درحقیقت‌نمی‌توان ادعاکرد که‌چدایالت وشهری درایران بیش‌ازهمه درمعرض حوادث ناگوار وتلخ ومصیبت‌بار قرارگرفته وکدام ناحیه بیش‌ازهمه جامردان وزنان علم ودانش بجامعه تحویل‌داده‌است. چنین‌ادعائی نمیتواند پایه‌علمی‌داشته باشد وطبعا ازتعصب‌خالی‌نخواهدبود. امامیتوان گفت که‌شیرازقرنها **برج‌اولیاء**وخاستگاه‌دانشمندان، عرفا،سیاستمداران ، شعرا وعلمای‌زیادی‌بوده است؛ و علیرغم ضربه های مرگباری که ازهجومها وغارتگری‌ها وآتش‌سوزی‌ها وحتی‌آسیبهای زلزله‌برآن واردآمده همچنان پابرجا مانده وعناصر تمدن وفرهنگ‌را ازنسلی به‌نسل‌دیگر انتقال داده‌است.

دانشمندان شیراز تامرکز خلافت خاندان فاطمی در شمال افریقا نفوذکردند و سیاستمدارانش اندکی‌بعداز غلبه‌عرب برایران دردستگاه‌امویان‌راه یافته‌منصب‌وزارت راکسب کردند وهنر خط‌نویسی رادرفرهنك اسلامی بوجود آوردند.

نویسندگان و فضلایش بر فصاحت و بلاغت صاحب بن عباد طعنه زدند و دایرة المعارفی از علوم متداول را فراهم نمودند و شخصیت علمی خود را بر حوزه‌های درسی جهان اسلام تا بدانجا تحمیل کردند که نام ابوحیان توحیدی شیرازی در بین فضلای در جداول دنیای اسلام مانند خورشیدی تابان میدرخشد.

در مکتب عرفانی شیراز نیز، شخصیتهائی پرورش یافتند که بعرفان رنك و جلای تازه‌ای دادند و عناصر فکر آریائی را وارد معتقدات خویش کردند و در این راه یکی از عرفای فارسی یعنی منصور حلاج پای کوبان و دست افشان بر بالای دار رفت و خاکسترش نیز چهره متلاطم دجله را پوشانید.

پادشاهان و شاهزادگانی که بر آنجا حکمفرمائی می‌کردند چنان در حوزهٔ جذبهٔ خلق و خوی مردم آزادمنش شیراز قرار میگرفتند که مانند شهیدان مقدس جان در راه مردم سپردند و هنوز هم مدفنشان مانند امامزادگان مطاف پاکدلان و صاحب نظران است.

شیراز پناهگاه و در عین حال آرامگاه آن دسته از بنی هاشم است که در ایران مورد هجوم لشکریان خلیفه عباسی قرار گرفتند و جان سپردند

شیراز از دیرباز بزیبائی موصوف بوده و مردمش را به خوش‌خوئی و نیك نهادی یاد کرده‌اند.

دو آتشکده‌ای که در قلعه شهموبد (قلعه‌فهندز) وجود داشته تاقرن چهارم هجری روشن و پررونق بوده و این خود حاکی از سعهٔ صدر مردم مسلمانی است که در جلگه شیراز بنای مسجد را با ویرانی آتشکده ملازم یکدیگر نمی‌دانستند.

درهمان هنگام که تعصب نژادی خلفای اموی آسایش را از ایرانیان سلب کرده بود و هموطنان مارا (موالی) یعنی بندگان می‌خواندند و کارهای سخت بآنان رجوع می‌کردند و آنان را از مزایای اجتماعی و غنائم جنگی و حق سواری در لشکرکشی‌ها محروم میداشتند مردم فارس را **آزادگان وقریش العجم** میخواندند.

شیراز درقرن ششم مرکز تجارت قرار گرفت و در کتاب مجمل التواریخ والقصص آمده‌است که (از همه شهرها که گردا گرد اوست نعمت آنجا آورند و از آن‌جا به

جایگاههای دیگر برند)

درعصر تیموریان که شیراز بارها دستخوش نهب وغارت گردید بازمردم آنچنان سیل حوادث رااز سر گذرانیدند وروح بزرك خودرامغلوب رویدادها نساختندکه صاحب روضةالصفادرباره آنان مینویسد (هوای شیراز باعتدال واکثر اوقات روی بام بازارش ازریاحین خالی نباشد ومردم آنجا بعیش وعشرت وسیر راغب باشند واغنیا وتجار باندك فرصتی مفلس شوند ... ومردم آنجا درویش نهادباشند ...)

این خلق وخوی درویش نهادی وقناعت پیشگی مردم‌را بطلب علم و کسب کمال و سیر وسلوك میکشانید ومی‌توان گفت یگانه استانی کهازاین جهت رقیب فارس بشمار میرود خراسان است.

درفارس مردم‌درحمله عرب‌مقاومت وقیامهای عجولانه‌کردند ودراین‌راه چنان پیش‌رفتند که یزدگرد دل بدانان بست وچندی در بین ملوك شبانکاره در تدارك لشگر بسر برد اما این قیامها باشکست‌روبروشدوفارسیها نیروهای خودرا ازدست داده مایوس ونا امید شدند ودرمواردی‌که جز تسلیم ورضاچاره‌ای نداشتند بعرفان گرویدند تاآئین عربی‌را بصورت دلخواه خویش درآورند.

اماخراسان بارهاقیام کردواز قتل‌عامها وشکستها نهراسید ودرمکتب عرفانی‌خویش نیز برعکس‌مکتب محافظه کارانه‌فارس رویه‌ای‌تند وافراطی‌درپیش گرفت وبهمین‌جهت بسیاری‌ازعرفای فارسی‌را بخودجلب کردونگارنده راکتابی دردست تالیف‌است‌که وضع اجتماعی وسیاسی وعلمی خراسان‌راتشریح می‌کند ودرباره بزرگان آن‌سرزمین‌افتخارآمیز وعقایدشان بتفضیل گفتگوشده و امیدوار است توفیق انتشارآنرا درآینده‌پیدا کند.

✡✡✡

کتابی که اینك تقدیم خوانندگان و علاقه مندان و صاحب نظران میگردد در حقیقت طرحی برای تحقیق‌های آینده بشمار میرود.

اگر روزی قرار باشد که تاریخ‌علوم در ایران تدوین گرددمقدمهٔ باید شرح احوال و آثار بزرگان هر ایالات جداگانه تهیه شود تا همه آنها زمینه فراهم آوردن

چنان اثری قرار گیرد. بعلاوه چنین کتب میتوانند موادلازم را برای تاریخ علمی ایران در اختیار محققین بگذارند.

در کتاب حاضرابتدا تاریخ مختصرشیراز تشریح گردیده تا علل و انگیزه‌های اخلاق ورفتار و عقاید مـردم را نمودار سازد **سپس به علـوم متد اول اسلامـی وریشه های آنها و سیر ایـن علـوم در جهان قدیم اشاره** شده؛ آنگاه‌شرح احوال بزرگان بچند بخش تقسیم گردیده است. در بخش اول، احوال و آثار دانشمندان، عرفا، شعرا و حکما مورد گفتگو قرار گرفته است. قسمت دوم اختصاص بترجمه حال پادشاهان و شاهزادگانی دارد که در شیراز مدفونند. در قسمت سوم احـوال وزرای شیراز مـورد بررسی قرار دارد و سرانجام در بخش آخر در باره اماکن‌مقدسد گفتگو شده است.

تردیدی‌نیست که در تألیف‌چنین‌کتـابی نمیتوان همه سلیقه‌ها را در نظر گرفت و اثری بوجود آورد که تمام خوانندگان و محققین آنـرا بدون نقص بخوانند. اما کوشش کافی بعمل آمده تا تناسب مطالب رعایت گردد. یکی از کارهائی کـه انجام گرفته اینست که شمه‌ای از عقاید عبدالله خفیف بدست داده‌ایم.

در منابع موجود نمیتوان در این باره مطالبی جز چند جمله عارفانه پیداکرد اما نگارنده بااستفاده‌از روشی‌که بیشتر در ریاضیات معمول است اصول عقاید صاحب مکتب خفیفیدرا تا آنجا که مقدور بـوده است‌تـدوین کـرده‌ام؛ زیرا همیشه افسوس میخوردم که چـرا اصول تعلیمات یکی از شش مکتب مهم عرفانی جهان مجهول مانده است.

در اینجا ضـرورت دارد از کسانی که در باره شیراز آثاری از خود بیادگار گذشته‌اند یادی نمائیم.

در بارهٔ فـارس، کتـاب مختصرو جامع **شیرازنامه‌اثر ابن‌ابوالخیرزر کوب شیرازی** ، **شدالازار** بقلم **ابوالقاسم‌جنید** و**فارسنامه ابن‌بلخی** ، باضافه **فارسنامه ناصری** تالیف‌**میرزاحسن فسائی** میتوانند زمینه اصلی‌تحقیقات‌را تشکیل دهند. درمرحله بعدی باید اززحمات **فرصت‌الدوله‌شیرازی** در تدوین کتاب‌**آثارعجم** نیز با احترام یاد کرد.

اجازه میخواهم بعنوان یك فارسی که بزادگاه خویش عشق سرشاری دارد مراتب تعظیم خودرا نسبت بشخصیت عالیقدر و فاضل ارجمند جناب آقای **علی اصغر حکمت** رئیس هیئت مؤسسین انجمن آثار ملی ابراز نمائیم.

این فرزند لایق فارس عمر خود را صرف حفظ وصیانت آثار تاریخی و ملی شیراز نمود و دین خویش را آنطور که شایسته است نسبت بزادگاه خویش ادا کرد و خامه توانای معظم‌له نیز همیشه معرف آثار تاریخی و شرح احوال بزرگان فارس بوده و پیروان مکتب خویش را الهام بخشیده است.

همچنین کتاب نفیس (**اقلیم پارس**) اثر فاضلانه آقای **سید محمد تقی مصطفوی** منبع فیاضی برای استفاده نویسنده بوده است.

دانشمند عالیقدر آقای **علی سامی** استاد دانشگاه پهلوی نیز از شخصیتهائی است که در راه صیانت آثار تاریخی فارس و معرفی بزرگانش رنج بی‌پایان برده است آثاری که این ایرانشناس متواضع و پر کار طی سی واندی سال در این رشته از خود بیادگار گذاشته همواره مورد استفاده بوده است و علاوه بر این پیوسته از تشویقات پدرانه آن فاضل ارجمند بهره مند بوده‌ام.

علاقه‌مندان دیگر نیز در باره شیراز و آثار تاریخی آن تالیفاتی دارند که از آن جمله آقایان بهمن کریمی مؤلف راهنمای مختصر آثار تاریخی شیراز - علینقی بهروزی نویسنده (شیراز خال رخ هفت کشور) محمد حسین رکن‌زاده آدمیت مؤلف دانشمندان و سخن سرایان فارس را باید نام برد.

وظیفه خود میدانم از ابراز علاقه شایستهٔ جناب آقای **مهرداد پهلبد** وزیر ارجمند فرهنگ و هنر و تشویق‌های انجمن آثار ملی که نگارنده را ترغیب بتدوین این کتاب نمودند سپاسگزاری نمایم.

در این کتاب ضمن ترجمه حال بزرگان شیراز طبعاً از شخصیتهائی که با آنان بنحوی از انحاء تماس داشته‌اند نامی بمیان آمده. برای مزید فایده ترجمه مختصری از زندگی اینگونه شخصیتها نیز در حاشیه آورده‌ایم و از این حیث میتوان گفت کتاب

زرگان شیراز مجموعه‌ای از شرح زندگی و آثار بزرگان ایران است

یکی دیگر از جنبه‌های کتاب اینست که فهرستی از قسمت‌عمده کتبی که‌در شیراز یا توسط شیرازیان در نقاط دیگر تألیف شده جمع آوری گردیده و تا آنجا که تفحص اجازه داده است کتبی را که از دستبرد زمان محفوظ مانده در بین آنها مشخص کرده‌ایم.

از آنجا که‌این کتاب را طرحی برای تحقیق های وسیع تر میدانیم دارای نواقص زیادی است. از اینرو از صاحبنظران ودانشمندان استدعا دارد از انتقاد و راهنمائی دریغ نفرمایند تا درآینده چراغ راه تحقیقات نگارنده باشد.

تهران - آبان‌ماه سال ۱۳۴۸ خورشیدی ـ رحمت‌الله مهراز

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

سپاسگزاری

علاقه خستگی ناپذیر **تیمسار سپهبد اق اولی** رئیس فرزانه هیئت مدیره انجمن آثار ملی به بزرگداشت بزرگان ایران و تلاش پیگیری که در حفظ ومرمت آثار ملی معمول میدارند و راهنمائیهای دانشمند بزرگوار آقای **سیدمحمدتقی مصطفوی** در بوجود آمدن این اثر نقش مهمی‌داشته است. از اینرو نویسنده خود را مدیون و سپاسگزار همت والای این دو شخصیت عزیز میداند.

مهراز

DATE LABEL

سایر آثار مؤلف

علاوه بر صدها مقاله و ترجمه در باره باستانشناسی، پژوهش های تاریخی، روانشناسی و مسائل تربیتی که در مجلات و روزنامه‌ها منتشر شده آثار زیر نیز بصورت رساله از نویسنده این کتاب انتشار یافته است

۱ـ گلهای محبت

۲ـ A HOLY WAR AGAINST IGNORANCE

۳ـ روشنگران روستا

۴ـ سیاست اتمی درپتسدام و هیروشیما (ترجمه)

توجه

برای پرهیز از گمراهی ذهن، قبل ازمطالعه کتاب حتماً چند غلط فاحش زیر را اصلاح فرمائید.

غلط	صحیح	صفحه	سطر
برادرزاده	برادر	۹	ماقبل‌پاورقی

از آخر صفحه ۲۵این کلمات افتاده است(بمیرزا محمد حسینی شریفی خساراتی وارد آمد نادر...)

لرستان	سروستان	۳۲	۶
پسرعلیمرادخان	پسر جعفرخان	۴۱	۱۵
شاه‌مندزبن قیس	شیخ‌مندزبن‌قیس	۸۸	۹
ابن اثیر	ابن ندیم	۱۰۸	۲
۹۶۱	۶۹۱	۲۲۸	اول

سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملّی
«۶۴»

بزرگان شیراز

تحقیقی درباره:
زاهدان ـ عرفا ـ دانشمندان ـ مؤلفین شعرا ـ پادشاهان ـ وزرا
اماکن مقدسه و زیارتگاههای شیراز

تألیف
رحمت الله مهراز

تهران ـ آبان‌ماه ۱۳۴۸

DATE LABEL

رویدادها و انسانها

فردی که در جامعه‌ای بسرمی‌برد، رفتارش تحت تأثیر عواملی است که جامعه شناسان از آن بنام **میراث اجتماعی، میراث فرهنگی یا بطورکلی فرهنگ** یاد می‌کنند. از اینرو با وجودیکه نسل‌ها می‌آیند و میروند، باز فرهنگ جامعه استمرار خود را از دست نمیدهد. هنگامی که در بحث اجتماعی واژه «فرهنگ» را بکار میبریم، مقصودمان **همه ابزارها، آداب ورسوم، معتقدات، علوم، هنروسازمانهای اجتماعی است.**

پس هرجامعه‌ای فرهنگ مشخص وخاصی داردکه بافرهنگ یامیراث اجتماعی جوامع دیگر متفاوت است و تکامل هرجامعه نیز بسته بتوسعه و گسترش و افزایش میراثهای فرهنگی‌آن است.

ازآنجاکه هرجامعه‌ای بافرادش طبعی اجتماعی و تغییرپذیرمی‌بخشد، ملت ما نیز طی قرون متمادی اعمالش تحت تأثیرهمین عوامل اجتماعی بوده است. تاریخ ما نشان می‌دهد که دردوره خاصی، مردم شور وشوق قیام برضد اشغالگران را داشته‌اند ودرقرن معینی حالت تسلیم بخود می‌گرفته‌اند و بجای‌آنکه سلاح بدست بگیرند، از راه فرهنگ وایدئولوژی حمله خود راآغاز نموده اند.

گاه متفکرین، با بیگانگان مدارا کرده‌اند تا بدستگاهشان راه یابند و از این طریق ملت خود را حفظ نمایند وگاه ملاحظه می‌کنیم که برخی ازآنان در مقام

مخالفت ، حتی جان خود را هم ازدست داده‌اند . برخی اوقات می‌بینیم تضادمنافع، خود پسندیها ، خوی خشونت ، تعصبات و جاه طلبی‌ها چنان گروهها و دسته‌ها را بجان یکدیگر می‌اندازد که طومار زندگی مسالمت آمیز مردم را درهم می‌پیچد وروحیه مردم گریزی ، بدبینی، یاس و خودخواهی را درمردم تقویت مینماید، غالباً شعرا ، نویسندگان ومتفکرین نیز تحت تأثیرهمین خلق وخوی قرار میگرفته‌اند واقوال‌آنان زبان گویای‌تاریخ ایران است.

از آنجا که حوادث دربوجودآوردن روحیات وخلقیات تأثیر عمیق دارد قبل از آنکه بشرح حال بزرگان شیراز بپردازیم بطورخلاصه حوادثی راکه برمردم این شهر و اطرافش گذشته ازنظر می‌گذرانیم تا وضع جامعه ما طی قرون متمادی برای خواننده توجیه پذیر باشد .

سابقه تاریخی شیراز

مورخین اسلامی عموماً بنای شیراز را منسوب به **محمدبن یوسف ثقفی**، برادر **حجاج** میدانند وبامفاخرت اضافه میکنند (این شهردرعهد مسلمانی بنا شده ...)

متأخرین نیز بدون توجه به آثار باستانی قصرابونصروقلعه پهندر(قلعه بندرمشرف برباغ دلگشا) بتکرارهمین گفته پیشینیان اکتفا کرده‌اند .

پیدا شدن الواح گلی در خزانه تخت جمشید و قرائت خطوط عیلامی آن از طرف پروفسور **جرج کامرون** خط بطلان براین نظریه کشید .

متن یکی از این الواح مکشوفه که اسناد هزینه زمان **داریوش** بوده حاکیست که خزانه دار پارسه ، دستمزد کارگرانی را که درشیراز (تلفظ عیلامی آن **شیرازی ایش** است) کارمی کرده‌اند بپردازد .

ازآنجاکه پرداخت دستمزد ازخزانه شاهنشاهی مستلزم آنست که کارگران برای بنای دولتی کار کنند ، این نتیجه بدست میآید که کارگران مذکور مشغول ساختن کاخی بوده‌اند که امروزآنرا قصرابونصر مینامند .

این کاخ ، ازهمه حیث شبیه تخت جمشید است وتنها تفاوت آن اینست که در محوطه محدودتری بنا شده وطبعاً بهمان مقیاس ازعظمت آن کاسته میشود .

هنوز درگاههائی از این کاخ ، در میان خانه‌های دهکده‌ای که برروی صفه قصر

بنا شده دیده میشود و اهالی قطعات بزرگ سنگ و ستونها را هم شکسته و در بنا بکار برده اند.

این کاخ فعلاً درشش کیلومتری شیراز قرار دارد و اراضی جنوبی آنرا نیز هنوز (شیب بازار) مینامند.

اگرچه حفاریهائی در آن اراضی بعمل نیامده تا آثار شهر مکشوف شود اما قرائن و امارات نشان میدهد که در چهار پنج کیلومتری آنجا بنای اصلی شیراز قرار داشته و کاخ هم مشرف بر شهر بوده و شاهنشاه هخامنشی بهنگام سرکشی بنقاط مختلف کشور شب را بهنگام عبور، در آنجا بسر میبرده است.

شبیه همین کاخ درفاصله یك روز راه بمقیاس راه پیمائی قدیم (هفت فرسنگ) در کوار کشف شده و بازمشابه آن در **فهلیان** دیده شده است.

هیئت باستانشناسی موزه متروپالیتن[1] نیز در کاوشهای خود در قصر ابونصر آثاری از ادوار ماقبل تاریخ - هخامنشی - اشکانی - ساسانی و قرن اول هجری بدست آورده است و برروی مهری که بدست هیئت مذکور افتاد نام شیراز خوانده شده. این هیئت ازمجموع مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که شهر شیراز از دیرباز در جلگه‌ای که نزدیك کاخ قرار دارد وجود داشته. از زمان ساسانیان دامنه شهر بطرف جلگه غربی کشیده شده و در ایام عبدالملك بن مروان شیراز تقریباً در محل فعلی قرار داشته‌است.

شاید علت آنکه مورخین اسلامی در قرن چهارم مینویسند شیراز در عهد **عبدالملك** بدست عامل عرب محمد بن یوسف بناشده ناشی ازاین امر است که در این ایام، این شهر رو به توسعه نهاد.

وجود قلعه پهندر (قلعه بندرفعای که بعداً باشتباه آنرا فهندژ خوانده‌اند) خود نشانه آنست که آن قلعه نیز از زمان هخامنشی یا حتی قبل از آن مورد استفاده بوده - است. غارهائی که در تنگ **الله اکبر** دیده میشود و مهمترین آنها خانه‌های سنگی مغاره مانند **مشرقی وچاه مرتاض‌علی** است نشان میدهد که آن آثار، قبل از اسلام وجود داشته وشاید زمان آن تا دوران مادها که احداث دخمه در کوهها معمول بوده‌است پیش برود.

---

1 - Metropoliton

طاقنمائی‌که برمدخل غار مشرقی قراردارد‌نیز سبك معماری ساسانی را نشان میدهد.
یکی ازاماکن قابل بحث در شیراز کوه چهل مقام است که دارای چهل غارمیباشد و عرفاهنگام کشیدن ریاضت در هرغاریعنی در هر «مقام» چهل روز میمانده‌اند . آیا جنبه‌تقدسی که عرفا از دیرباز برای‌این مغاره‌هاقائل‌بوده‌اندمسبوق بسابقه‌نبوده‌است ؟ **مقدسی** صریحاً خاطرنشان میسازدکه درکوههای شمال شیراز دوآتشگاه وجود داشته که اوخودآنها را دیده است .

درهرحال قدرمسلم اینست‌که شیرازیکی ازقدیمی‌ترین شهرهای باستانی است که درزمان‌عبدالملك بن‌مروان (سال۷۴)توسعه‌یافته. علت این‌توسعه‌را باید درویرانی های پیاپی شهراستخردانست .

درکتاب **الکامل** بتصرف شیراز ازطرف مهاجمین عرب تصریح شده ؛ بـا وصف بر این جای‌شگفتی است‌که مورخین ازخود نپرسیده‌اند شهری‌که وجودنداشته چگونه تصرف شده ویا شهری که ازطرف اعراب ساخته شود چرا نام فارسی‌بخودگرفته است

شیرازقبل ازحمله عرب

درزمان ساسانیان مملکت فارس به پنج **کوره** (ایالت) تقسیم میشد :

۱ـ کوره استخرکه پایتخت‌آن شهرباستانـی استخرویکی ازشهرهـای آن نیز شیرازبوده است .

۲ـ کوره دارابگردکه مرکزآن شهرداراب بود .

۳ـ کوره **اردشیر** که پایتخت‌آن فیروز آباد (شهرگور) بود .

۴ـ کوره شاپورو مرکزآن شهرشاپوردرچندکیلومتری‌کازرون بود .

۵ـ کوره قباد شامل‌بوشهروبرازجان وبهبهان وپایتخت آن هم ارجان بوده‌است هریك ازاین‌کوره‌ها فرمانروائی داشت‌که بهنگام جنگ بپادشاه‌کمك میکرد .

حمله عرب بشیراز

درسال دهم هجری **جارودبن عمروعبدالقیس** مسیحی با قبیله خود از بحریـن

بمدینه رفت و بدست **حضرت محمد** اسلام آورد و برای تبلیغ دین ببحرین بازگشت .

حضرت محمد **علاء بن حضرمی** راکه ازصحابه بود باجارودروانه بحرین ساخت تااحکام دین رابمردم تازه مسلمان بیاموزد. دربحرین قبایل **مکربن وائل وربیعه** نیز اسلام اختیارکردند اما پس ازرحلت پیغمبرجزقبیله عبدالقیس بقیه روی از مسلمانی گردانیدندعلاء حضرمی بمدینه رفت، **ابوبکر** را ازجریان امر آگاه کرد. خلیفه لشکری تحت فرماندهی وی ببحرین فرستاد واین لشکرمردم را با زورشمشیرمجدداً باسلام آورد .

درسال ۱۶ هجری خراستیلای **سعدبن ابی وقاص** برعراق ببحرین رسید. علاء حضرمی بدون کسب اجازه ازخلیفه یك شورای جنگی تشکیل دادو حمله بفارس را مطرح نمود . پیشنهاد وی مورد قبول قرار گرفت و درصدد تهیه کشتی برآمدند .

در سال ۱۷ هجری سپاهی بفرماندهی **جارودبن معلا، سواربن همام وخلیدبن منذر** برکشتی نشست وفرماندهی کل قوانیز به **خلید** واگذارگردید .

همینکه سپاهیان عرب درسواحل خلیج فارس پیاده شدند خلید یك جلسه مشورتی بافرماندهان تشکیل داد وبه همپرسی پرداخت .

تصمیم گرفته شد بدون فوت وقت وقبل ازاطلاع والی فارس شهرهای میان راه را تصرف نموده ، استخرراکه پایتخت مملکت فارس بود محاصره نمایند .

شهرك مرزبان والی فارس با لشکری تاریشهر (شهری باستانی نزدیك **بوشهر**) به استقبال لشکر عرب رفت . درگیرو دار جنگ، سوار بن همام باشهرك روبرو شد . سردار عرب دراین گردآوری نیزه‌ای برسینه شهرك زدو او را ازپای افکند. ایرانیان راه فرار و تفرقه پیش گرفتند وریشهر و نواحی آن که کوره قباد نامیده میشد سقوط کرد **هربد،** سپهسالار نیروهای مسلح فارس که داماد **یزدگرد** بودبمقابله اعراب برخاست. وی ارتباط قوای مهاجم را با دریا قطع کرد وجنگ خونینی درگرفت ودر این جنگ سوار بن همام و جارود کشته شدند .

عمربن الخطاب همینکه خبر این شکست را شنید والی بصره را مامورکرد تا

بمهاجمین کمک کند . خلید پس از آرایش سپاه باقوای امدادی حمله خود را از سر گرفت واندك پیروزی بدست آورد ولی حملات مداوم هربد او را مجبور کرد تا بعقب نشینی خود بجانب بصره ادامه دهد . خلیفه، این بار دستور داد تمامی لشکرعرب از نواحی بصره تا بحرین وعمان بر تمام قسمتهای فارس حمله نمایند .

عثمان‌بن ابی العاص ثقفی بالشکر خود مأمور فتح استخر شد. وی‌پس‌از تصرف فیروزآباد ، بلوك خواجه، میمند ، کوارو کربال باستخر رسید. هربد جزیه قبول نمود عثمان اهالی بلوك‌را مجرد، بیضا وکوهمرد‌را نیز بدادن‌جزیه مجبورکرد و بقصدتصرف کازرون بشیراز روی‌آورد . **شیراز در برابر اعراب مقاومت زیادی نکرد و حاضر بصلح شد . عثمان‌مقررنمود هرکس از اهالی‌شیراز مایل باشد میتواند راه دیار دیگر را در پیش بگیرد وکسانی هم‌که در شهر میمانند بیندگی‌گرفته نخواهند شد وفقط با خذجزیه اکتفا میگردد .**

توسعه شیراز

اما اعراب مهاجم پس از تسلط برفارس تنها بگرفتن جزیه اکتفا نکردند و ببهانه‌های مختلف بغارت مردم میپرداختند . از اینرو اهالی استخر وبعضی شهرهای فارس پیاپی شورش میکردند . تنها درگیر و دار سرکوبی یکی از شورشهای استخر چهل هزار تن کشته شدند.

استخر بعنوان‌کانون جنبش‌وناراحتی به مرکز اعمال فشار و ظلم تبدیل‌گردید. از اینرو زندگی برای‌مردم غیر قابل تحمل شد. مخصوصاً دراثرکشتارهای بیرحمانه، اساس بسیاری ازخانواده‌ها از هم پاشید. **این فشارها باعث مهاجرت مردم بشیراز شد زیرا این شهر بعلت‌برخورداری ازآرامش،پناهگاهی برای مهاجرین بشمار میرفت وبدین ترتیب توسعه شیراز آغازگردید.**

در سال ۷۵ هجـری خوارج در نقاط مختلف فـارس پـراکنده بودند . عبدالملك بن مروان حکومت فارس را هم ضمیمه قلمرو **حجاج‌بن‌یوسف** کرد و چند

سالی نقاط مختلف ، مخصوصاً کازرون میدان جنك لشکر حجاج و خوارج بود . **در همین ایام عبدالحمید پسر یحیی شیرازی وزارت عبدالملك را داشت . این وزیر مخترع علم سیاق دفتری دیوانی** است وشرح حال اورا درفصل مربوط بوزرای شیرازی خواهیم آورد در سال ۱۲۹ **محارب بن موسی یشکری** بشیراز حمله کرد و عامل عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز را بقتل رسانید و از مردم شهر برای **عبدالله بن معاویه** که مورد علاقه جمعی از بنی هاشم بود بیعت گرفتو او را از اصفهان باستخر آورد اما پس از چند ماه سر از طاعت او پیچید . سایردشمنان عبدالله بن معاویه نیز باو حملدور شدند. عبدالله شیراز را پناهگاه خود قرار داد . شیراز از طرف مخالفین در محاصره قرارگرفت وعبدالله بناچار بسوی کرمان گریخت .

عصر صفاریان

از آن پس شیراز در زمان خلفا تحت امر عاملین عرب بود تا در سال ۲۰۰ یعقوب لیث آنجا و سایر شهرهای فارس را از اسارت بیگانه در آورد . شیرازیان درپیروزی لشکر یعقوب وپراکنده ساختن سپاه **علی بن حسین** والی خلفای عباسی نقش مهمی داشتند .

اگر چه خلفای بغداد برای فارس فرمانروا تعیین میکردند ولی تقریباً هیچکدام ازآنان موفق نشدند وارد شیراز شوند .

در سال ۲۴۶ که نفوذ **صفاریان** روبافول بود یکی از غلامان **عمربن لیث** بنام **سبکری** شورش کرده **طاهر** نوه عمرولیث و برادرش راگرفته بهمراه وزیرخود **عبدالرحمن بن جعفر شیرازی** ببغداد فرستاد تا تحویل زندان خلیفه گردد.

عبدالرحمن شیرازی ازخلیفه فرمان حکومت فارس را برای سبکری گرفت و بازگشت . سال بعد **لیث بن علی بن لیث** از سیستان بفارس آمد وسبکری را از شیراز متواری ساخت اما قوای کمکی از قم برای سبکری رسید و او مجدداً بر شیراز غلبه یافت .

درهمین وقت عبدالرحمن بن جعفر شیرازی وزیر سبکری متهم به خیانت شدو محبوس

گردید . وی ماجرارا **بابن فرات** وزیر بغداد نوشت واو لشکری روانه شیراز کرد وسبکری را متواری ساخت .

از آثار دوره صفاریان درشیراز مسجدجامع عتیق است که بفرمان **عمرو لیث** بنا گردید . ازسال ۳۲۱ فارس تحت حکومت دیلمیان درآمد .

دیالمه

دیالمه که عده‌ای از آنان در شیراز مدفونند منشاء خدمات عمرانی زیادی در فارس بوده‌اند . احداث قنات **رکنی** ، گنبد عضد که اینك آثاری از آن پیدا نیست و قبلاً آنرا فیلخانه می‌گفتند[1] ، بنای سد(بند امیر)وتالاب بزرگ قلعه‌استخر ودارالشفای عضدی و دروازه قرآن در شیراز ازآن‌جمله‌اند .

عضدالدوله چون لشکریان را مزاحم مـردم شیرازدید درجنوب شهر محله‌ای برای آنان برپاکرد که خودبصورت شهری درآمد وآنرا(گرد فناخسرو) میگفتند .

دیلمیان برگرد شیراز نیز حصاری محکم کشیدند . از آنجا که شرح حـال سلاطین این خاندان را بمناسبت وجود مدفن شان در شیراز جداگانه آورده‌ایم در اینجا ازتکرارآن حتی باختصار هم خودداری مینمائیم .

عصر سلجوقیان

ازسال ۴۴۲ پای **سلجوقیان** بفارس بازشد و این ایام مصادف بود با حکـومت بازماندگان سلاطین دیلمی . **امیرابوعلی کیخسروبن ابوکالنجار دیلمی** اطاعت **طغرل بیگ** را پذیرفت . دوری طغرل ازفارس باعث شدکه بین سرداران و حکام فارس جنگ و ستیزدرگیرد وشیرازدچارآشوب وصحنه زدوخورد حریفان گردد .

ابومنصورفولادستون باغوای مادر خود،صاحب عادل **ابومنصوربهرام شیرازی** راکه وزیری بیگناه وخیرخواه بودبکشت . **فضلویه** رئیس شبانکاره بانتقام‌کشی برخاست و فارس را متصرف شد .

قاورد برادرزاده **آلب ارسلان** که درکرمان لوای‌خودسری برافراشته بودبشیراز

۱ـ عده‌ای باشتباه (گهواره‌دید) راگنبد عضدفرض کرده‌اند

آمد وفضلویه را شکست داد .

رئیس شبانکاره باتقدیم هدایا متوسل بدآلب‌ارسلان شدوفرمان حکومت‌فارس را ازپادشاه سلجوقی‌گرفت وبرهرناحیه‌ای امیری ازشبانکاره گماشت وشیراز از دست دخالت سلجوقیان خلاصی یافت .

دراین مدت فرصتی پیداشد تاخرابیها ترمیم گردد وکاروکسب و تجارت وتولید رونقی پیداکند وشیراز بازروی آبادی ببیند .

درسال ۴۵۹ الب ارسلان بشیراز آمد امااهل‌قلعه پهندر(قلعه‌بندر) تمردکرده، باواجازهٔ عبور ندادند .

خواجه نظام‌الملك وزیر معروف الب ارسلان مأمور فتح قلعه شد . هریك از سواران اوکه تیری بهدف میرسانید یك دینار و هرکس سنگیرا بهدف میزد جامه‌ای جایزه میگرفت. قلعه پهندر بعدازشانزده روزگشوده شد وفرمانروایان سلجوقی بر شیراز وسایرشهرهای فارس‌مسلط‌شدند. پس **ازملکشاه** بازامرای شبانکاره‌برنقاط‌مختلف فارس فرمانروا شدند واین‌باردست تجاوزگشودند . **اتابك جلال‌الدین‌چاولی**خوانسالار **سلطان‌محمدبن ملکشاه** حکومت فارس‌را گرفت و بافریب وخدعه امـرای شبانکاره را یکی پس ازدیگری شکست داد وتمامت‌فارس‌را تحت فرمان‌گرفت اتابك جلال‌الدین چاولی از مردان نیرنگ باز و فریبکار بود . بند رودخانه رامجرد و بند قصار بلوك کربال‌ازکارهای عمرانی اوست.

این دوبلوك درزمان اوبعلت‌احداث‌سد، بانبارغله‌کشور تبدیل شده‌بود. درزمان سلطان‌**سنجر**،حکومت‌فارس برشاه **سلجوق** ووزارتش‌بر **اتابك قراچه ساقی** برقرارگردید.

آنان باسنجرجنگیدند واتابك قراچه اسیر وکشته‌شد. ازآثارقراچه در شیراز مدرسه‌قراچه‌وتخت‌قراچه(باغ‌تخت فعلی)است. قناتی‌هم‌درکازرون‌ساخت که‌بنام خودش معروف بود.

بعد ازآن‌نوبت بحکومت **منکوبرس**و**امیر بوزابه**میرسدکه‌شرح‌حال آنان‌در تضاعیف

کتاب درشرح مدفنشان خواهد آمد.

منکوبرس و بوزابه

اجمال وقایع اینست که پس از قتل اتابك قراچه، فرمانروائی فارس به اتابك منکوبرس رسید و **ابونصرلالا** نیز بعنوان وزیر اوتعیین گردید. ابو نصر لالا مدرسه‌ای در جوار **ابش خاتون** و مدرسه دیگری در نزدیکی دروازه استخر ساخت. منکوبرس، امیر بوزابه را بعنوان عامل خود درخوزستان تعیین کرد. منکوبرس در جنگهائی که بین شاهزادگان سلجوقی روی‌داد کشته شد و بوزابه امارت فارس را با زور شمشیر از چنك رقبای خود بیرون آورد. وی جنگهائی باسلطان **مسعود** سلجوقی کرد و بر رویهم پیروز گردید اماسرانجام دریکی ازجنگها تیری باوصابت‌کرد واسیرشد. سلطان مسعود نیز بکشتن او فرمان داد واین حادثه درسال ۵۴۲ اتفاق افتاد.

سلغریان

درسال ۵۴۳ امیری از **تراکمه** موسوم به **سنقربن مودود** حکومت فارس راازدست **ملکشاه** پسر سلطان **محمود** سلجوقی بیرون آورد. **اتابك شمله** چندین بار از خوزستان بفارس لشگرکشید اما ازسنقر بن مودود که خودرا **اتابك مظفرالدین سنقر** میخواندشکست یافت. عدل وداد سنقر پس ازآنهمه بیدادها مردم فارس را آرامشی بخشید.

پس از اتابك سنقر بـرادر زاده‌اش **اتابك زنگی بن مودود** بسلطنت رسید. شوهر خواهرش موسوم به **سابق** که رباطی‌هم دربیضا ساخته‌بود باآلب ارسلان سلغری‌متحد شد تازنگی‌را ازمیان بردارند. زنگی این‌توطئه‌راکشف‌کرد وآنانراکشت. درآن زمان بر مقبره **عبدالله خفیف** عمارت محقری‌بود. زنگی آنرا ازمیان برداشته رباط با شکوهی درآنجا بنانهاد و چندین ده و مزرعه وقف آن ساخت. مدت سلطنت اتابك چهارده سال بود.

درسال ۵۷۱ **اتابك تکله** بجای‌پدر نشست و **امین‌الدوله** کازرونی‌راوزیرخودکرد. درسال ۵۹۱ برادرتکله، اتابك **سعدبن‌زنگی**، براورنگ‌شهریاری نشست‌وکرمان وسیرجان

واصفهان را هم ضمیمه قلمرو خود ساخت . وی با سلطان **محمد خوارزمشاه** جنگید و پس از مصالحه و باز گشت بفارس پسرش **ابوبکر** برضد پدر شمشیر کشید اما اسیر و زندانی گشت .

بنای مسجد نو و تعمیر حصار شیراز ازاوست . جانشین اواتابك ابوبکر بود که بحرین و قطیف وکیش راهم درخلیج فارس تصرف کرد. وی حکما وعلمای اصول را از فارس بیرون کرد. مدت سلطنت اوسی وشش سال بود.

اتابك **سعد** بن ابوبکر بیش ازهیجده روز سلطنت نکرد وطفل خردسالش **محمد** نیز بعد از دوسال وهفت ماه ازبام بزیر افتاد وجان سپرد وقدرت سلغریان با سلطنت **محمد شاه** بن سلغرو **سلجوقشاه** بن سلغررو بضعف نهاد. چون ازاین خاندان کسی باقی نمانده بود سلطنت باتابك **ابش خاتون** رسید که درعصراو تحریك وآشوب وغوغا بالا گرفت. در این هنگام حکومت فارس دست نشانده ایلخانان مغول شده بود.

از سال ۶۶۷ که **انکیاتو** بحکومت فارس رسید تا سال ۷۰۵ دست نشاندگان مغول در فارس سلطنت میکردند و پیاپی با یکدیگر در حال جنگ و زد و خورد و ترتیب توطئه بودند که از مجموع این حوادث مردم از هستی ساقط شده و خون بیگناهان ریخته میشد .

آنگاه خاندان **اینجو** برفارس استیلا یافتنداماطولی نکشیدکه **آل مظفر** جایگزین آنان شد و چون شرح سلطنت این دو خاندان در متن کتاب آمده در اینجا بهمین اشاره قناعت میگردد .

تیموریان

پس ازآنکه تیمورشیرازرا تصرف کرد و تمام شاهزادگان مظفری را بقتل آورد فارس بزیر فرمان دست نشاندگان تیمور افتاد و در تمام این ایام نیز جنگ و سوء ظن حاکم مطلق بود . تیمور هنگام ترك شیراز ، امارت فارس را به پسرخود امیرزاده **عمر شیخ** داد ودرسال ۷۹۶ امیرزاده **پیرمحمد** را بهمراه خود ببغداد برد . عمرشیخ از

کردستان که‌گذشت کشته شد وتیمور امیرزاده پیرمحمد را بجای پدر نشانید . این امیرزاده نیز در داخل قلمرو خود پیاپی در جنگ و جدال بود و در جریان رقابتها محبوس شد . امیرتیمور نوه دیگر خود امیرزاده **رستم** را والی فارس کرد اما طولی نکشید که باز پیرمحمد بحکومت بازگشت . در سال ۸۰۹ بین او و**اسکندر** برادرش اختلاف افتاد اسکندر ورستم برضد او متحدشدند اما کاری از پیش نبردند و بعداً با وساطت **شاهرخ‌شاه** برادران صلح کردند اما طولی نکشید که پیرمحمد بقتل رسید و برادرش اسکندر بجای او بحکومت نائل آمد .

اسکندر قاتل برادر را گرفت ؛ وی را با گوش‌بریده وریش تراشیده برگاوی نشانید و به تکیه سعدی آورد . امیرزاده اسکندر از او پرسید چرا مرتکب چنین قتلی شدی؟

قاتل‌جواب دادبرای او بد شد ، برای‌شما خوب شد . اسکندر بادست خودچشم او را بیرون‌آورد . آنگاه فرمان داد با چماق اورا کشتند . سرش را باصفهان فرستاد وجسدش را سه روز آویختند وآنگاه سوزانیدند .

امیرزاده اسکندر با **سلطان شاهرخ** اختلاف پیدا کرد وبا او راه جنگ درپیش گرفت . درسال ۸۱۷ که اسکندر دستگیر وبدست برادرش‌رستم نابیناگردید،حکومت فارس ازطرف‌شاهرخ به‌پسرش **ابراهیم سلطان** واگذارشد.امیرزاده **بایقرا** پسرامیرزاده عمرشیخ که ازطرف سلطان شاهرخ‌فرمانروای همدان ونهاوند وبروجرد بود بطمع‌فتح فارس افتاد وچون جمعی‌ازسرداران ابراهیم سلطان هم باو خیانت کردند شیرازبدست بایقرا افتاد وسلطان شاهرخ ازاین واقعه بخشم‌آمده اردوی عظیمی‌روانه شیراز نمود. بایقرا دست تمنانزد **امیر غیاث‌الدین** ، پسرعم خود دراز کرد تا نزد پدر خود شاهرخ شفاعت نماید . سلطان ازتقصیر برادر زاده گذشت وحکومت فارس را مجدداً به‌پسر خود ابراهیم سلطان داد . وی درسال ۸۳۸ درشیراز درگذشت و منشورحکومت بنام فرزندش میرزا عبدالله‌شیرازی صادرگشت و**امیرشیخ‌محب‌الدین** مملکت فارس رابرای

میرزا عبدالله اداره میکرد .

درسال ۸۴۹ امیرزاده **سلطان محمد** نوه سلطان‌شاهرخ بتحریك‌اطرافیان بشیراز حمله کرد اما شاهرخ لشکر بکمك میرزا عبدالله فرستاد و محاصره شیراز برطرف شد . درسال ۸۵۱ شاهرخ درگذشت وسلطان محمد اصفهان را تسخیر کرد وعازم‌شیراز شد . این بارمیرزا عبدالله از حریف خود شکست خورده بقلعه استخر پناهنده شد .

سلطان محمد **سیداحمد نظام‌الدین** راکه ازاجله سادات شیرازبودبرای‌استمالت نزد شاهزاده میرزا عبدالله فرستاد . دو شاهزاده درشیراز یکدیگر را ملاقات‌کردند وامیرزاده عبدالله اجازه یافت که درخراسان اقامت کند .

در سال ۸۵۵سلطان محمد به هرات لشکرکشیداما از امیر بابر، برادرکوچکتر خود شکست خورد وبـدستور او بقتل رسید و امیر بـابرنیز درسال ۸۵۶ از بـرابر **امیر جهانشاه** ترکمان فرار کرد وفارس بدست ترکمانان افتاد .

پس از امیربابر ، **میرزا الغ‌بیگ** پسر شاهرخ کـه مردی دانشمند بود بسلطنت رسید . پسر ارشدش **میرزا عبداللطیف** بقصد پدرلشکرکشید ودرحدود جیحون جنگ بین‌آنان روی داد.میرزا عبدالله شیرازی دراین جنگ سردار الغ‌بیگ بود ودرهمین وقت بدست میرزا عبداللطیف اسیر شداما بجان امان یافت .

سال بعد ازکمینگاه تیری برعبداللطیف انداختند واورا کشتند ومیرزا عبدالله شیرازی را جانشین اوساختند.سلطنت میرزا عبدالله شیرازی برماوراءالنهردوامی‌نیافت زیرا درجنگی که با ازبکها کرد دستگیر و کشته شد . میرزا عبدالله شیرازی بـه **شجاعت وسخاوت ومردم‌داری** معروف‌بودو ملا **حسین کاشفی** کتاب **روضة‌الشهدای**خودرا بنام او تألیف کرده است .

درسال ۸۶۲ امیرجهانشاه ترکمان قصد خراسان‌کرد، وایالت فارس‌رابه پسرش امیرزاده **پیربداق** سپرد. وی‌یکسال بعد وارد شیراز شد وقلمرو خود را تا بغداد پیش برد. پیربداق از قدرت خود مغرور شده باپدر سرکشی آغازکرد وبرج وباروی‌شیراز

را تعمیر ومستحکم نمود. جهانشاه بسال ۸۶۷ بشیراز رسید وچون قصد قتل فرزندرا نداشت مادر امیرزاده‌راواسطه قرارداد تافرزندش بعراق برودوحکومت فارس رابه‌پسر دیگر خود **امیریوسف** داد.

امرای آق‌قویونلو

امرای **آق‌قویونلو**سلطنت‌را ازچنگ جهانشاه ترکمان واولادانش بیرون‌آوردند درسال ۸۸۳شاه**سلطان یعقوب** قراقویونلو بسلطنت رسیدوایالت فارس راپس‌ازچندسال به پسرخود امیر منصوربیگ پرناك‌داد. منصوربیگ درفارس با مردم مدارا میکرد و درجلب قلوب‌آنان میکوشید.

درسال ۸۹۴ امیرسلطان یعقوب خواهر خودرا بافرزندانش**سلطان علی وسلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم** پسران **سلطان حیدر** صفوی‌بفارس فرستادتامحبوس باشندزیرا او از قدرت صوفیه صفوی بیمناك بود . درسال **۹۰۳** که سلطان مراد پسرامیر سلطان یعقوب به سلطنت رسید قاسم‌بیگ پرناك والی شیرازشد . درهمین سال‌مردم شیراز بر ضد والی اقداماتی کردند و قاسم بیگ چون مـی پنداشت کـه محرك واقعی مـردم **امیر صدرالدین محمد دشتکی** است،فرمان‌داد تاعده ای ازترکمانان بـایندری بمنزل او ریختند ؛ امیرصدرالدین محمدرا بقتل آوردند وبعد خانه‌اش راغارت‌کردند.

درتمام ایامی که آق قویونلو ها برسرکار بودند امراو شاهزادگان این طایفه هریك‌در نقطه‌ای ادعای سلطنت‌داشتند وهمین امرباعث جنگ وخونریزی دائمی بودو حال‌آنکه‌درهمان‌اوقات‌اروپاتجدید حیات علمی وادبی‌را ازسرگرفته، به‌نتایج‌درخشانی رسیده بود. درسال**۹۹۷** قاسم‌بیگ‌پرناك‌که نسبت به‌سلطان مرادیاغی‌شده بوددستگیرو محبوس شد واین احوال مصادف بودبااستیلای **شاه اسمعیل‌صفوی** بر **آذربایجان.**

صفویه

یکسال بعد لشکر هفتاد هزارنفری سلطان مراد در همدان ازسپاه شاه‌اسمعیل

شکست خورد وبشیراز فرار کرد و درسال ۹۰۹ شاه اسمعیل به تعقیب او پرداخت . سلطان مراد بسوی بغداد متواری شد و شاه اسمعیل وارد شیراز گردید . **اولین کار او قتل خطیبان کازرونی مقیم شیراز بود. زیرا آنان درمذهب تسنن تعصب داشتند و حاضر نشدند مذهب شیعه را بپذیرند .** آنگاه ایالت فارس را به **الیاس بیگ ذوالقدر** سپرد و **میرزا شاه‌جابر** پسر **میرزا مسعود** جابری اصفهانی را هم بوزارت او درفارس برگماشت. شاه اسمعیل **میرسیدشریف‌شیرازی** راکه ازابنای‌دختری‌علامه‌**میر سید شریف جرجانی** بود جزو ملازمین خود قرار داد وعازم قم گردید . در همین سال **قاضی‌حسین میبدی** مؤلف **شرح‌هدایة** میبدی و **شرح دیوان حضرت امیرالمؤمنین** مورد غضب شاه اسمعیل قرارگرفت وبقتل رسید . درسال۹۱۰ الیاس بیگ‌مورد خشم پادشاه صفوی قرارگرفت وکشته شد و**منصوربیگ افشار** بایالت فارس رسید . یکسال بعد **خلیل سلطان** فرماندهی قشون و والیگری فارس را برعهده گرفت و وزارت اوهم به **شرف‌الدین محمد** مشهور به **شاه‌میرحسنی‌حسینی شیرازی** تفویض گردید .

درسال ۹۱۵ باردیگر شاه اسمعیل بشیرازآمد و میرسید شریف شیرازی را مقام صدارت داد وباصفهان رفت ودرتمام این احوال شاه اسمعیل بامدعیان سلطنت و مخالفین وسرکشان مشغول جنگ وزدو خورد بود ودرتمام جنگها شاهین پیروزی‌را برسرداشت .

درسال ۹۲۰ وزارت فارس نصیب **میرزا نظام الملك علی** فرزند میرزاشاه جابر گردید . درسال ۹۲۳ خلیل سلطان ذوالقدروالی فارس که فرماندهی قوای‌آن ایالت را هم برعهده داشت عمارتی بزرگ مشتمل برگنبد ورواق وکریاس ومسجد وچندین حجره دو طبقه برمزار سید علاءالدین حسین ساخت . این خلیل سلطان در جنگ چالدران در انجام وظایف خود اهمال‌کرده بود. بهمین جهت شاه اسمعیل، **کورسلیمان** قورچی را مأمورقتل اوکرد. وی چون بشیراز رسید مجلس را برای انجام مأموریت خود مناسب ندید . لهذا سردرگوش خلیل سلطان گذاشت وگفت بخاطر تقصیرت در

جنگ چالدران مأمورم دوازده چوب بر تو بزنم ؛ بهتر است بخلوت برویم .

خلیل سلطان از اینکه مجازات اواینهمه سبك تعیین شده خوشحال شدو بخلوت رفت وازروی ادب زانو زد تافرمان پادشاه راپذیره گردد . فرستاده شاه اسمعیل فرمان را باو نشان داد خلیل سلطان گردن کج کرده خطاب به کورسلیمان گفت .

(چه‌کند بنده‌که گردن ننهد فرمانرا)؟ کـور سلیمان، با شمشیرگردن او را جدا کرده به مجلس آورد وفرمان پادشاه رااعلام داشت وحکومت فارس برعهده **علی‌سلطان چنچك** قرارگرفت وایـن واقعه درسال ۹۲۶ روی داد . درهمین سال **مولاناءلاءالدین احمد**پسر**مولاناصدر الدین** شیرازی‌که ازاطبای مخصوص شاه اسمعیل بودوفات یافت .

درسال ۹۲۹ علی سلطان پس‌ازسه سال فرمانروائی ازحکومت فارس معزول‌شد **واوغلی سلطان** جانشین اوشد ومیرزا اسمعیل پسرمیرسید شریف حسنی‌حسینی‌شیرازی نیزبکلانتری فارس منصوب شد .

شاه اسمعیل درسال ۹۳۰ وفات یافت **وتهماسب میرزا** که طفل خردسالی بودبر تخت سلطنت نشست . جاه طلبی امراباعث‌تزلزل امنیت‌گردید و دشمنان ایران‌فرصت را برای تصرف ایالات مرزی مغتنم شمردند. درسال ۹۳۶ کـه تهماسب میرزا شانزده سال و نیم داشت **امیرغیاث الدین منصور دشتکی** را به تبریزاحضارکرد ومنصب‌صدارت عظمی را باوتفویض کرد . معنای صدارت درآن زمان قاضی القضاتی بود که ترویج امردین ونهی ازمناهی شرعی واطلاع برتعمیربقاع وخیرات وتوجه بزراعت ورسیدگی به موقوفات ازوظایف دارنده این منصب بشمارمیرفت .

شاه‌تهماسب، بادولت عثمانی‌وازبك‌ها بارهاجنگیدوغالباً سپاه فارس را نیزدراین جنگهاشرکت‌می‌داد. شاه تهماسب درسال ۹۴۷ از خواهرش **تاجلوبیگم** رنجید و دستور داد تا اوراازحرمسرابیرون کشیده بشیراز ببرند . تاجلوبیگم بـاکجاوه بشیراز وارد شد اما بعدازاندك مدتی بدرودزندگی گفت واورا دربقعه **بی‌بی‌دختران** بخاك سپردند

درسال ۹۵۸ تهماسب میرزا وزارت فارس را به**میرزاتاج‌الدین‌جعفر**پسر**میرزاقوام الدین حسین** حسنی‌حسینی شیرازی‌وزیرسابق فارس واگذاشت. فرزند میرزاتاج‌الدین

نیز بعدها بدست همین پادشاه بوزارت فارس منصوب گردید .

درهمین سال نمایندگان دولت پرتقال هدایای بسیار به تهماسب میرزا پیشکش کردند واجازه یافتندکه در خلیج فارس برای تجارت با ایران مستقر شوند .

درسال ۹۶۳ شاه تهماسب تمام لشکریان رااز مناهی شرعی توبه داد . **شاه - اسمعیل ثانی** ،جانشین اودرسال ۹۸۵ دارای پسری شدکه اورا شاه**شجاع** نامید **وولی - سلطان** ذوالقدررا الله او قرارداده حکومت فارس را هم بدوبخشید . درهمین اوقات **غازی بیگ ذوالقدر** را مأمور ساخت تابشیراز رفته سلطان محمد میرزا والی فارس و اولادانش رابقتل رساند. غازی بیگ یکروزاجرای فرمان رابتأخیرانداخت ودرهمین احوال خبرمرگ شاه‌اسمعیل ثانی بشیرازرسید وقتل شاهزادگان موقوف ماند .

این پادشاه نزد **میرزا مخدوم شیرازی** که وزارتش را برعهده داشت تحصیل کرده بود . چون وزیر اوازعلمای سنت بود شاه را متمایل به‌این مذهب کرد اماپس‌از چندی‌دراثرغوغای خلق، وزیر را محبوس ساخت وخود اظهار تشیع نمود و همانطور که‌گفته شددراثرافراط درمواد مخدریا مسموم‌بودن‌آن درگذشت **وسلطان محمد میرزا** جانشین اوشد وازشیرازبقزوین‌آمد . دراین زمان اختیارتمام امور بدست مهدعلیا **فخرالنسابیگم** همسرسلطان محمد افتاد و او **میرقوام الدین‌حسین** شیرازی را بوزارت برگزید ومیرزا سلمان جابری نیزکه‌چندی درفارس منصب وزارت داشت،بوزارت‌نائل آمد و تمام امور کشور را دردست داشت .

یکی دیگرازمقامات عمده ، منصب قضای لشکربودکه به**مظفرالدین علی‌اینجو** ازبزرگان وسادات شیرازواگذارشد .

درسال ۹۹۱ امرای قزلباش میرزاسلمان، وزیراعظم را بقتل رسانیدند . دو پسرش فرارکرده بشیرازکه زادگاه آنان بودپناه بردند تااملاك خود راازدستبردامرای قزلباش محفوظ نگاهدارند . بعدازاین واقعه وزارت را به چهارنفرسپردندکه یکی‌از آنان **میرزالطف اله شیرازی** بود .

امراکه قدرت را بین خود قسمت کرده بودند در یکی ازشبها ولیعهد **حمزه‌میرزا** رابقتل رسانیدند وزیربار ولیعهدی **عباس‌میرزا** که بعد **شاه عباس** نامیده شد نرفتند و **وابوطالب میرزا** را بولیعهدی برگزیدند.

این خودسری باعث ایجاد خود سریهای دیگرشد واغتشاش همه جارافراگرفت. درفارس **یوسف سلطان** افشار، ابرقووبوانات را متصرف شدو**مهدی قلی** ذوالقدرخود را خان لقب داد و**علیخان** ذوالقدرنیزفرمانروائی را منحصر بخود ساخت وچون ازقزوین بفارس وارد شد سران طایفه ذوالقدراوراگرفته بشیرازآوردند وبردارش را کشتند و چندروزبعد نیزعلیخان را بقتل آوردند و حکومت فارس را به‌مهدیقلی خان دادند و وزارت فارس را نیزب**میرزانظام‌الملک** ثانی‌پسرمیرزاسلمان شیرازی‌که قبلاً بقتل‌رسیده بود واگذارکردند. امانابسامانی اوضاع‌مملکت، عباس میرزا را برآن داشت‌که امور سلطنت رابدست بگیرد.

حاکم ابرقووبوانات، والی فارس وپسران میرزاسلمان وجماعتی دیگر ازسران قزلباش که ازفارس برای عرض تبریك بپایتخت رفته بودند تصمیم گرفتند**مرشدقلیخان استاجلو** راکه ازطرف‌شاه عباس تمام‌امور را قبضه‌کرده بود بقتل رسانند. مرشدقلیخان امربکشتن مهدیقلی خان حاکم فارس داد واموال بزرگان ذوالقدرفارس بیغما رفت و **یعقوب‌بیگ** پسر**ابراهیم خان** ذوالقدرکه مأمور اجرای‌قتل مهدیقلی خان بود بحکمرانی فارس منصوب گردید. وی در سال **۹۹۶** بشیراز وارد شد و **میرزاهادی شیرازی** را بوزارت برگزید.

درزمان‌سلطنت شاه‌عباس‌نیز بارها لشکرفارس بجنگ بامهاجمین رومی(عثمانی) وازبك وغیره رفت درهمین احوال سران ذوالقدر فارس نیز بایکدیگر برسرحکومت شهرها در نزاع و کشمکش بودند و هزینه این جدالها نیز کماکان بردوش رعایا تحمیل‌می‌گردید.

شاه عباس‌تصمیم‌گرفت باین خود سریها خاتمه دهد؛ وزارت خودرا**بمیرزا لطف**

الله شیرازی داد واورا **اعتمادالدوله** نامید.

یعقوب خان والی فارس که با خوانین ذوالقدر روبرو بود، بدون اجازه‌شاه عباس بیست‌وچهارتن از سران طایفه را که هریك حاکم بلوکی وسرکرده فوجی بودند بقتل رسانید واموالشان را متصرف شد وچون یقین داشت‌که شاه اورا نخواهد بخشید در اراضی باغ‌گلشن فعلی‌که محل نزول پادشاهان بود قلعه‌ای ساخت ومدرسه دارالصفارا که ازبناهای سلطان ابراهیم میرزا پسرشاهرخ بن تیموربود وهمچنین‌دارالایتام وزاویه صوفی خلیل‌را خراب کرده سنگ وآجرآنها را برای تعمیرقلعه برد. علاوه براین قبور مسلمانان را که درقبرستان مصلی‌دفن بودند ازجاکنده برای استحکام دژبکاربرد.

یعقوب‌خان‌که مادرش ازکنیزان تهماسب میرزا بود، خودرا شاهزاده میخواند وحکومت فارس را حق قانونی خود میدانست. شاه عباس لشکری را مامور فتح فارس‌کرد و چون سپاهیان بآن مملکت نزدیك شدند میرزا **ابوالمحمد اینجو** که از سادات بزرگ شیراز بود درمسجدجامع برمنبررفته، مردم‌را تحریك‌کرد تایعقوب‌خان را دستگیر نمایند.

یعقوب خان از شیراز فرارکرد وبقلعه استخرپناه برد.

شاه عباس‌وارد شیرازشدوبطوریکه درسرگذشت میرزالطف‌الله بیان‌خواهیم کرد بزرگان را مورد نوازش قرار داد.

پس از شاه عباس، **شاه صفی** بسلطنت رسید و وی در سال ۱۰۴۱ **امام قلیخان** بیگلربیگی فارس را بقتل رسانید اما معین‌الدین محمد شیرازی را که وزیر او بود باقی‌گذاشت و حکومت فارس را هم بدو داد. وی از وزرای بسیار خیر ونیکوکاربود که هنوز موقوفاتش درفارس معروف ودارای عوائد سرشاری است. وی درسال۱۰۵۲ که شاه صفی درگذشت و سلطنت بشاه عباس ثانی رسید بنفع پسر خود میرزا محمد هادی‌کنار رفت و **محمد قاسم بیگ** ذوالقدرنیز ایالت فارس را برعهده‌گرفت. درسال ۱۰۶۷ پادشاه هندوستان دچار فلج شد و بین پسرانش اختلاف افتاد. یکی از آنان بنام مرادبخش در مملکت‌گجرات حکومت‌را بدست‌گرفت واظهار تشیع نمود و**حکیم**

کاظم قمی را نزدشاه‌عباس ثانی‌فرستاد تاباوکمك برساند.شاه عباس ثانی نیزمحمدقاسم بیگ والی فارس ووزیـرش میرزا محمد هادی را مأمور ساخت تـا با هزار تفنگچی دشتستانی ولارستانی بهند بروند . این لشکر چون در بین راه خبر یافت که حکومت شاهزاده سقوط کرده بناچار بازگشت.

بعد از این واقعه وزارت فارس برعهده **میرزا نظام الملك** پسر **میرزا حسن‌خان** جابـری‌شیرازی رسید این وزارت تاسال ۱۰۷۰ طول‌کشید و برادرش **میرزانظام‌الدین** جانشین وی‌گردید ودر همین سال **میرزا هدایت‌دست غیب** که سالها طبیب حرم شاهی بود در محله (بازار مرغ) در جوار آستانه سید میرمحمد ، مدرسه حکیم را بنا نهاد که هنوز بـاقی‌است . میرزا نظام‌الملك وزیرهم‌مدرسه **نظامیه** را درجنب آستانه سید علاءالدین حسین ساخت‌که هنوز باقی است .

درسال ۱۰۷۸ شاه‌عباس‌ثانی‌درگذشت **وشاه سلیمان** جای اوراگرفت. یکسال بعد شاهزاده **سلطان‌اکبر** پسر **سلطان محمد اورنگ زیب** پادشاه هندوستان از پدر رنجیده با دویست نفر ازهمراهان بقصد استمداد ازپادشاه ایران عازم سواحل‌جنوب شد.

هنگامیکه به مسقط رسید امام‌آنجاوی را دستگیر ومحبوس ساخت و نامه‌ای به اورنگ زیب نوشت‌که اگر پنج لك روپیه هندی وفرمان معافی کشتیهای اهالی مسقط را ازعشور بنادر هندوستان برایش بفرستد سلطان اکبر وهمراهانش را تحویل خـواهد داد.اورنگ زیب این پیشنهاد را پذیرفت . درهمین هنگام شاه سلیمان نیز ازماجراآگاه شد. فرمان تهدیدآمیزی بامام مسقط نوشت‌که اگربی‌تأمل مهمان عزیز مارا روانه بندرعباس‌ننمائی‌آماده نزول بلاباش . فرمان شاه‌ایران وگماشتگان‌اورنگ زیب‌که بـرای‌تحویل‌گرفتن شاهزاده آمده بودند باهم بمسقط رسیدند . امام مسقط ازخشم شاه سلیمان ترسیده شاهزاده وهمراهان را بااحترام روانه بندرعباس نمودو از آنجا نیزمهمانان عـازم شیراز شدند. درنـزدیکی پل فسا، والـی شیراز و میـرزا نظام‌الملك جابـری‌وزیر و اشراف شهر باستقبال شاهزاده رفتند و شهر را هم بافتخار

ورود او آذین بستند. شاهزاده بعد از چند روز باصفهان رفت و شاه سلیمان بین پدر و پسر میانجیگری کرد و او را با احترام بهندوستان بازگردانید. هنگام عبور از شیراز باز بزرگان واشراف شهر استقبال و بدرقه بسیارگرمی از او بعمل آوردند. در سال ۱۰۸۲ ایالت وحکومت فارس به **امام ویردی بیگ خلف بیگی** داده شد.

درسال ۱۰۸۵ جزایر هرمز، کیش وخارک بتصرف دولت هلند در آمد و شاه سلیمان اقدامی برای راندن هلندیها بعمل نیاورد. امام ویردی بیگ بتعمیر مسجد جامع عتیق واحداث مدرسه امامیه مبادرت ورزیدوی درسال ۱۱۰۰ پس از آنکه هیجده سال بیگلر بیگی فارس را برعهده داشت وفات یافت و ایالت فارس به **ایمانی بیگ** رسید.

از بزرگان این زمان یکی **شیخ صالح** مجتهد بحرانی قاضی قضات مملکت فارس، و دیگری مولانا **محمد شفیع** شیخ الاسلام شیراز است.

درسال ۱۱۰۵ شاه سلیمان وفات یافت وشاه **سلطان حسین** جانشین او گردید. وی میرزا سید علیخان حسینی حسنی شیراری راکه از هندوستان بمکه رفته بود باصفهان دعوت کرد.

از زمان شاه سلطان حسین ایالت فارس برعهده **کلبعلی خان** قرارگرفت.

حمله افغانها

در زمان این سلطان فتنه افغان بر خاست. در سال ۱۱۳۳ فارس از دوجانب مورد هجوم قرارگرفت یکی اعراب که بجزایر و بنادر دست اندازی کردند و دیگری افغانها که کرمان را بتصرف آوردند. لطفعلی داغستانی که بیگلر بیگی فارس را یافته بود لشکر به بنادر کشید واعراب را شکست داد. از آنجا نیز بکرمان رفت و **میر محمود** افغان را چنان شکستی داد که افغانها تاقندهار گریختند. اما لطفعلی خان دست تعدی بمال و ناموس مردم کرمان دراز کرد و آن شهر مصیبت زده را خرابتر ساخت.

درهمین سال هوا تیره شد وقریب دوماه قرص خورشید مانند قطعه خونی بنظر میآمد و منجمین آنرا نشانه خونریزی دانستند. علما و خطبا مردم را بتوبه و عبادت

ترغیب‌میکردند وزنان فاحشه را ازشهر بیرون‌کردند وتبلیغ در راه بی‌اعتنائی بدنیادر اوج شدت بود. در سال ۱۱۳۵ محمود افغان برتخت سلطنت ایران نشست وسپاهی بشیراز فرستاد. **میرزا عبدالکریم درویش شیرازی** شنیده‌بودکه محمود افغان‌نیزازطریقه او پیروی میکندلذا بپادشاه افغان پیام‌دادکه **لشکر بشیراز نفرست زیرا اینجا خاك‌اولیاست وهیچگاه ازولی حق خالی نگشته مردمی‌فقیر ودرویش منش دارد تنها باعزام حاکمی‌عاقل اکتفا نما ، از طرف دیگر مردم شیراز را طی‌نامه‌هائی که‌باشراف آنجا نوشت‌دعوت بعدم مقاومت درقبال محمودکرد** . بـاصلا حدید میرزا عبدالکریم، پادشاه افغان میرزا عبدالکریم آقاخان وامام قلیخان شاملوراکه هردو از بزرگان قزلباش بودند بایالت فارس و حکومت لارستان فرستاد . میرزا مهدی نسابه شیخ‌الاسلام شیراز اوباش را تحریك‌کرد تا این دو فـرستاده را دستگیرکرده نزد او بیاورند . محمود شاه افغان تفنگچیان‌کازرون وبلوك خنج ولارستان راکه بعلت پیروی از مذهب تسنن به‌محمود گرایش داشتند بهمراهی زرتشتیان‌کرمان بمحاضره شیراز فرستاد . محاصره نه‌ماه‌طول کشید . سردار زرتشتیان‌کرمان‌کشته شد ولی چون‌کمکی بمردم شیراز نرسید بر اثر قحطی تسلیم شدند **ودرجریان محاصره ، صد هزارتن ازاهالی شهر در اثرگرسنگی یازخم شمشیر مهاجمین بقتل رسیدند .**

زبر دست خان والی جدید فارس چون دراصل اصفهانی بودکه در قندهارنشو ونمایافته بودکوشید تاکمتر بمردم‌شیراز صدمه واردآید.

ظهور نادر

درسال ۱۱۴۲که شاه تهماسب آخرین شاهزاده صفوی و**تهماسقلی خان** (نادر) درخراسان برافغانها تسلط یافتند،شیرازیان باافاغنه مقیم آنجا معاهده‌ای بستند. طبق‌این میثاق‌قرارشداگراشرف‌افغان برتهماسبقلی‌پیروزگرددافغانهادشنام‌رکیك‌بشیرازیهاندهند واگرنادر فاتح‌گرددشیرازیها بافغانها تعرضی ننمایند واجازه دهندکه بکشور خود باز گردند. پس‌ازدوسه‌روزفتحنامه‌نادر بشیرازرسید. عده‌ای بدون‌توجه‌بعهدوسوگند،درکوچه هابراه افتاده افغانهاراکشتند. روزبعد تفنگچیان کازرونی وخنجی وپشوری ولاری که

سنی مذهب بودند بشیراز حمله بردند وپس از چهار ساعت جنگ وستیز شهررا تصرف کرده، قتل و غارت را آغاز نمودند و خانه‌ها را بآتش کشیدند و زنان را باسارت گرفتند.

درهمین ایام برفهای سنگینی نازل شد وهرکس ازدست افغانها وطرفدارانشان فرارکرد، در میان برف‌وسرما بازن‌وبچه جان سپرد. قحطی شهررا فرا گرفت وهیزم و ذغال نیز نایاب‌شد و وباشیوع یافت. نوشته‌اند که سی هزار نفر ازاهالی شیراز فقط‌در اثرسرماو وبادرگذشتند.

درهمین حال اشرف افغان ازبرابر نادر فرار میکرد وسرانجام عازم شیرازشد. نادرنیز اورا تعقیب‌کردتابتخت جمشید رسید. **میرزا محمد حسین شریفی شیرازی** که‌بعداً صاحب اختیار فارس گردید بحضور تهماسب قلی رسید و ضمن گزارش وضع شیراز اضافه‌کردکه تولیت‌شاه‌چراغ ازآن‌پدران اوبوده اما پسر عمویش **میزا ابوطالب** کلانتر شیراز بزور آنرا غصب نموده واستدعاکردکه تولیت را باو برگردانند نادر قول مساعد داد. اشرف افغان نیز جارچی بکوچه‌ها فرستادکه اهل شیراز باعیال واولاد ازشهر خارج شوند وفردا اگرکسی درشهر یافت شود واجب‌القتل خواهد بود. عده‌ای‌که از رفتن خودداری‌کرده بودندکشته شدندواشرف تازرقان چهار فرسنگی شیراز باستقبال نادر رفت وجنگ درصحرای آهوچر رخ داد. پیروزی بانادر بود و اشرف بشیراز و سپس بلا رستان فرار کرد و تهماسبقلی وارد شیراز شد. نادر طبق قولی که داده بود تولیت شاه‌چراغ را بمیرزا محمد حسین‌شریفی بازگردانید وخود نیز یکهزار وپانصد تومان صرف تعمیرآستانه شاه چراغ کردوهفتصد وبیست مثقال‌طلای خالص هم صرف تهیه قندیلی برای‌حرم‌نمود.

درسال ۱۲۳۹ که دراثر زلزله بقعه شاه‌چراغ ویران‌شد قندیل طلای نادری را شکسته فروختند وازبهای‌آن مجدداً بقعه‌را تعمیرکردند.

نادر تکیه‌خوجه حافظرا هم تعمیر نمود. تعقیب افغانها ادامه داشت وغالباً در

بیابانها ازگرسنگی مردند واگر شخصی مانند خدا دادخان افغان والی سابق لارستان جانی بدر برد، درمسقطسقائی‌میکرد وامرارمعاش مینمود .

نادرزمستان‌را درشیرازماند ودستور داد تاتمام باغهائی راکه در اثرحمله‌افغان تبدیل‌بویرانه‌ای شده‌بود مجدداًدرختکاری‌کنند . این باغها چنان رونق گرفتند که‌فقط تعداد سروها وکاجها بسی‌هزار میرسید .

واقعه‌ناگوار درتعقیب‌افغانها این بودکه سنی‌مذهبان فارس‌که‌قبلا باافاغنه‌همگام بودند مورد قتل عام قرار گرفتند و باین ترتیب خونهای تازه‌ای ریخته شد و از نفوسی که در آنروز وجودشان برای احیای اقتصاد درهم‌کشور لازم بودکاسته شد.

درفتنه افغانها بیش ازدوملیون نفرازجمعیت سراسر ایران بقتل‌رسیدندکه این جماعت غالباً طبقه مولده بودند .

محمد خان بلوچ‌که از طرف اشرف افغان والی‌کهکیلویه بود درزمان‌حملات نادرازطرف‌اشرف‌دردربارعثمانی‌سفارت داشت.هنگام‌باز گشت بحضور نادر باریافت و هدیه‌های گرانبها پیشکش‌کرد وازطرف نادرمجدداًبوالیگری کهگیلوله و قسمتی از خوزستان نائل‌آمد.

درسال ۱۱۴۶ محمدخان‌راه عدم تمکین درپیش‌گرفت وواردشیرازشد . مردم نیز ازترس اورا سلطان‌خواندند اعراب بنا در فارس نیز بامحمد خان بلوچ عقد اتحاد بستند وطی مدت کوتاهی بیش از ده هزار سواربدور اوجمع‌شدند . نادر ازراه کربلاوارد خوزستان شده نایب محمدخان بلوچ‌راکه‌فرمانفرمای شوشتر بود بقتل‌آورد وعازم شیرازگردید .

دراین‌حال خبررسیدکه محمد خان‌به شولستان فرارکرده.نادربانسوی شتافتو باپانزده هزارنفرسپاه محمدخان جنگید وآنانرا شکست داد. یاغی‌بلوچ بشیراز روی آورد ، زن و فرزندان خود را برداشته ، از راه جهرم بلارستان متواری شد . نادر هنگام‌ورود بشیراز متوجه شد که در زمان تسلط محمد خان میرزا ابوطالب

دویست تومان برای تعمیر بقعه شاه چراغ بهمراه خلعت به میرزا محمد حسین شریفی داد.

درسال ۱۱۴۸ نادرشاه بتخت سلطنت نشست و **میرزاتقی شیرازی** را که تا آن زمان نایب مملکت فارس بود بفرمانروائی فارس برگزید. میرزا تقی‌خان لشکری‌از دشتی و دشتستان فراهم آورد وآنانرا مأمور فتح بحرین ساخت این سپاه با فیروزی وارد بحرین شد وآن جزیره را ضمیمه فارس کرد.

درسال ۱۱۵۲ سپاه فارس مأموریت تازه‌ای یافت.دراین هنگام محمدتقی‌خان بیگلربیگی مملکت فارس با سپاه خود دربندرعباس‌آماده عبور از دریا وتسخیرمسقط وعمان بود. نادرشاه فرمان دادکه‌سپاه فارس‌کوه وصحرای بلوچستان را پیموده‌متمردین را باطاعت آورد وازآنجا درسند به اوملحق شود. نادر خود ازکابل‌وسند حرکت‌کرد وآن نواحی را متصرف شد. درهمین احوال نامه محمد تقی‌خان رسید که سپاه فارس تمام بلوچستان را بتصرف درآورده. اردوی فارس بعد از این پیروزی اجازه یافت تا بشیراز باز گردد.

درسال ۱۱۵۶ واقعه‌ای اتفاق افتاد که منجربه طغیان محمدتقی‌خان والی فارس گردید. تقی‌خان بعد از پیروزی دربلوچستان، مسقط را هم بتصرف آورد و این کار بکمك **فتحعلی‌خان** از سرداران نادری صورت گرفت که از شیروان بشیرازآمده بود پس از فتح مسقط سپاه فارس بسرکوبی اعراب متمرد سواحل و جزایر خلیج فارس پرداخت. بعد ازاین واقعه بین‌محمد تقی‌خان و فتحعلی خان اختلاف افتاد. نادرشاه فتحعلی‌خان را از سرداری معزول ساخت و **محمدحسین خان قرقلو افشار** را بجای او روانه شیراز ساخت.

تقی‌خان بیگلربیگی سه نفراز کسانی را که از خزانه پولی ربوده بودند پناه داد و از تسلیم آنان خود داری میکرد و چون مأمورین نادر خشم پادشاه را باطلاع او رسانیدند یکباره یاغی شد وغوغائی عجیب درفارس برخاست و خونها ریخته شد.

قشون نادری فوراً شیراز را محاصره کرد . محمدحسین خان از خراسان ، کرمان ، عراق و خوزستان ارتش طلبید و خود را آمـاده میساخت تا شیراز را با خاك یکسان نماید . نادرشاه **میرزامحمدعلی صدرالممالک** را برای استمالت محمدتقی‌خان روانه شیراز نمود واو قسم نامه بمهر نادرشاه آوردکه تقی‌خان را مورد عفوقرار داده . اما تقی‌خان دست از تمردبرنداشت . پنجاه‌هزار نفرازسربازان، چهارماه‌ونیم شیراز را درمحاصره داشتند و هرروزمی‌جنگیدند. **تمام نواحی شهر از درخت و باغ وسبزه پاك گردیدوآنچه طی سالها هزاران نفر درراه احداث باغ و درخت زحمت کشیده بودند هدر رفت .** سرانجام تقی‌خان راه فرار درپیش گرفت و**پنجاه‌هزارسوارکه تحت فرماندهی محمدحسین خان بودند همراه عده زیادی اوباش وارد شهرشدند. قتل‌وغارت واسارت زنان وکودکان وبی‌ناموسی از حد تحمل ومتعارف گذشت . از سرها مناره ساختند حتی بقاع متبرکه و مساجد را هم ویران کردند وقندیلها وفرش‌ها را بغارت بردند.ازبکان وافغانها وترکمان‌هائی که درزمره لشکرمحمدحسین‌خان بودند دختران وزنان و پسران شیرازی را به دیار خود برده بصورت برده وغلام فروختند . شماره کشتگان درداخل شهربه چهارده هزار نفررسید و چند روز بعد وبای سختی بر شیراز مستولی شد .** نادرشاه میرحسین بیگ،داروغه اردو بازار را به حکومت فارس سرافراز ساخت اما حسین‌خان بـا او نیز سرناسازگاری داشت وچنان از او سعایت کرد که فرمان قتل‌آن بیچاره صادرگردید . دراین‌هنگام که سال ۱۱۵۸ بود حاتم‌خان کرد بادلو بایالت فارس معین گشت و او با شیرازیـان عزادارآزرده خاطرحسن سلوك فراوان نمود ومانع ازآن میشد که از مردم غارت‌شده مالیات زیاد گرفته شود . **بهمین علت نمیتوانست پول زیادی به‌خزانه بفرستد واین امر باعث برکناری وی شد** جانشین حاتم‌خان ، قیاقلی قورت جارچی باشی بودکـه مردم شیراز اورا «ازسگان درجهنم» میخواندند. تسلط این مرد جباربا انتصاب مهدی‌بیگ سروستانی وشیخ جعفر شیرازی و خواجه عبدالرضای نائینی بـه داروغگی و وکالت و نیابت حکومت همراه بود . این عده سه‌نفری ده‌هزارتومان از اصناف گرفتند که غله

وشلتوك بآنان تحویل دهند اما این بهانه‌ای بیش نبود ودانه‌ای ندادند . قیاقلی آقاهم **به‌غارت مردم شیراز اکتفا ننمود بلکه ازگرمسیرتا سردسیر هرجا زحمتکشی میدیداو را از هستی‌ساقط‌نمود.** درسال ۱۱۶۰ آوازه بیدادگریهای دارو دسته قیاقلی بگوش نادرشاه رسید واو قیاقلی ودویست تن از اعیان‌فارس را باصفهان احضارکرد. قیاقلی گنجینه‌ای راکه ازراه ظلم وستم جمع‌کرده بود با عیال‌خود برداشت‌که ازراه بندرعباس برکشتی نشسته فرارکند .

مهدی‌بیگ سروستانی که تاآن وقت با او هم‌کاسه وهم‌کیسه بود وبمنزله وزیر اوکار میکرد قیاقلی را فریب داد وپیشنهاد کرد که اموال و عیال خود را بدست او بسپارد تا با تفنگچیان سروستان بساحل‌برساند و اوخود ازبس‌آزمند بود روانه‌خفرك ومرودشت و ارسنجان شد تا بعنوان اخذ مالیات بازهم اموالی جمع‌آوری کند و در سروستان به همدست خود به‌پیوندد. مهدی بیگ گنجینه وعیال والی را بشیرازآورد وبزرگان را در مسجد جامع گردآورد و گفت قیاقلی میخواست این ثروت را که به نادرشاه تعلق دارد با خود از ایران خارج‌کند اما بتوفیق الهی توانستم مانع‌ازاجرای نقشه اوشوم . اینك‌این اموال‌وعیال قیاقلی‌را بشما می‌سپارم ورسید میگیرم وبه اردو میروم . ازطرف دیگر به نادر اطلاع دادند که دویست نفراعیان فارس حاضرنیستند به درگاه بیایند وقیاقلی هم یاغی شده . نادر خشمناك شدو در سلام عام گفت معلوم میشود شیرازیان هرروز هنگامه‌ای برپا می‌کنند ، گاهی با محمدخان بلوچ موافق شدند و وقتی با تقی‌خان آمیختند واین روزها قیاقلی را برانگیخته‌اند بهترآنست‌که شخصاً بشیراز بروم ، مردانش‌را کشته زن وبچه‌ها را بترکمان وافغان بدهم ؛ شهر را خراب کنم و دستور دهم بجای آن زراعت کنند .

قیاقلی هم‌ازنیرنگ مهدی‌بیگ مطلع شده‌بشیراز آمد واموال خودرا متصرف شد . اما مردم شیرازکه میدانستند فراراو چه آینده تیره‌ای برای آنان ببار خواهد آورد خانه حکومتی را محاصره‌کردند و او راگرفته با اموال و عیال باردوی نادری

فرستادند . قیاقلی در بین راه تریاك خورده خودکشی کرد و نا درکه بقصد و یرانی شیراز تاآباده آمده بود از ماجرا آگاه گردیدو بر مردم شیراز ترحم کرده به کرمان رفت.

اعیان فارس در کرمان بمحضر نادر رسیدند واو دستور داد، همه را نابینا ساختند وبه فراشخانه سپردند نادر به میرزا محمد حسین شریفی تکلیف کرد تا کلانتری فارس را برعهده بگیرد . میرزا ابتدا نمی‌پذیرفت اما نادراصرار ورزید وبرایش خلعت فرستاد . بعد از آن شصت ونه نفر ازکلانتران وعمال بلوکات فارس راکه نابینا ساخته بود بقتل رسانید وجنازه آنانرا در میدان انداختند واز سرهای آنان مناره ساختند **علینقی بیگ لر** مامور اجرای این حکم بود. ازقضا هفده تن ازکلانتران نابینای فارس را کسانشان فراری دادند تااز قتل نجات یابند . **نقسچیان ازعلینقی بیگ عوض میخواستند و میگفتند مناره ای که از سر فارسیان بنا میشود ناقص خواهد ماند و مورد مآخذه قرار خواهیم گرفت . وضع چنان سخت بوده است که حتی میرزامحمدحسین شریفی شیرازی که آنهمه مورد احترام نادر بوده ومیرزا محمدکلانتر میترسیدندازخانه بیرون بیایند وبدست نسقچیان بقتل رسند تا مناره سرهارا باکله آنان تکمیل نمایند!**

پس ازچند روز نادر شاه میرزا محمد حسین شریفی را که چند روزاز منصب کلانتریش میگذشت بصاحب اختیاری فارس برگزید محمد خان شاطر باشی والی شهر شیراز، وعلینقی بیگ لر، بعنوان ضابط باشی بلوکات تعیین گردیدند هفتهزار سپاه مخلط از بك وقزلباش وافغان هم برای ساخلوی فارس معین شدند ومقرر گردید صاحب اختیار سالیانه ششصدوهفتاد وپنجهزار تومان بدربار نادرشاه بفرستد. میرزا محمد حسین بعرض رسانید که وصول این پول ازفارسی‌ها زیاد است پادشاه یکصدو بیست وپنجهزار تومان تخفیف دهد. نادرقبول کرد وبه میرزاحسین اختیارداد که تاپنجاه نفررا میتواندبدون اجازه ازپادشاه گردن بزند وتأکیدکرد که درمورد خلافکاران ازبریدن گوش ودست وکور کردن چشم کوتاهی نکند!

پس از آمدن این عده بشیراز روابط خوبی بین سرداران وصاحب اختیار برقرار بود اما **بعلت خرابی خفر، کوار، سروستان وسایر بلوکات ومتفرق شدن زارعین جمع آوری مالیات با مشکل روبرو شد**. محمدخان، عده‌ای ظالم مانند صالح داروغه، محمد کربالی، آقاعلی نقی منشی، میرزاعلی جابری«۱» رادراطراف خودجمع کرده به‌حبس وضرب وشتم مردم پرداخت صاحب اختیار چاره‌ای جز سازش نداشت زیرامخالفت با او بمنزله مخالفت با نادرمحسوب میشد. وی برای آسوده‌کردن بیچارگان معمولا از ثروت خود به‌محمدخان میداد تامردم را نیازارد. آنچه از بلوکات جمع میشد صرف لشگر هفتهزار نفری ساخلو ولشگر دوهزار نفری فارس میشد. بالاخره ظلم بنهایت درجه رسید . در این احوال خبر قتل نادر به شیراز رسید ومحمدخان تصمیم گرفت میرزامحمد صاحب اختیار و چندتن ازاعیان سپاه قزلباش را به‌ضیافتی دعوت کند و بقتل رساند واموال فارس را برداشته فرار کند. عطا خان ازبك گفته بود ما نباید دست خودرا باخون سیدی که اینهمه بمامحبت کرده آلوده سازیم وشهری را ویران نمائیم. میرزامحمد کلانترهم توسط محمدرضاخان قراچلو از توطئه باخبرشد. هیچیك ازامرای افغان‌هم با محمدخان همراهی ننمودند واو تنها ماندو ازشیراز فرار کرد. سران سپاه نادری‌هم ازصاحب اختیار اجازه مرخصی گرفتندو ازشیراز رفتند **مردم شیراز باشکم گرسنه وبدنهای برهنه شادی کنان وکف زنان جشن گرفتند که ازمأمورین ومحصلان راحت شده‌اند وسروکارشان بامیرزامحمد حسین صاحب اختیار است.**

اما طولی نکشید که‌خبر آوردند **علی عادلشاه** جلوس کرده **وصالح خان** بیات‌هم ایالت فارس را برعهده‌دارد. صاحب اختیار، صالح خان را بااحترام پذیرفت. عده‌ای ازشیرازیان که‌درزمان نادرشاه صاحب منصب بودند بهمدستی سادات مولا در مدرسه خان سنگر گرفته برضدصاحب اختیار بنای تیراندازی راگذاشتند. جمعی ازنیك اندیشان بنزدآنان رفته به‌اندرزگوئی پرداختند و غائله را خوابانیدند . هنوز چند صباحی نگذشته بود که‌علی عادل شاه **میرزا ابوالحسن** شیرازی رالقب خانی‌داده بایالت فارس روانه داشت وصالح خان راهم سردارسپاه فارس کرد . بین سردار وحاکم نا سازگاری بوجود آمد .

۱ـ این شخص از وزیرزادگان فارس بود .

صاحب اختیاروصالح‌خان باهم‌اتحاد بسته میرزاابوالحسن‌راکه‌برای تحصیل، مالیات به گرمسیرات‌رفته‌بود بشیراز راه ندادند واوبناچار باصفهان‌رفت‌صالح‌خان بعدازآن‌خودرا بیگلربگی‌فارس میدانست‌وبیهانه‌انجام‌فرمان **ابراهیم‌خان** پسردیگرنادرکه‌والی‌عراق‌و اصفهان بود برای مردم ایجاد زحمت مینمود وصاحب اختیارهم نمیتوانست از اجحاف او جلوگیری کند . درسال۱۱۶۱ ابراهیم‌خان نامه‌ای بشیراز نوشت‌که مابرعلی عادل شاه فائق‌آمده، او را محبوس کرده‌ایم . صاحب اختیار در مجلس عام علناً باسلطنت ابراهیم خان مخالفت ورزید وگفت سلطان ماعلی‌عادلشاه است . چندی بعد خبررسید **شاهرخ‌شاه** برتحت سلطنت نشسته وصالح خان بیات‌راحاکم ومحمدحسین‌صاحب‌اختیاررا به‌صاحب اختیاری فارس برقرارکرده‌است. فرمان‌را درمسجدجامع برای‌مردم‌خواندند. اماصالح‌خان‌پیشنهادکردکه‌صاحب اختیارو**حاجی‌حسین‌خان** نفربه لارستان‌ومیان ایلات بروندوبرای‌مقابله باابراهیمخان سربازجمع‌آوری‌کنند . غرض‌اصلی اواین‌بودکه‌این دوتن‌را ازشیرازدورسازد وخودذخایرفارس‌رابرداشته بخراسان‌برود.

همینکه این دوتن ازشیراز خارج شدند صالح خان میرزا محمدکلانتررا هم فریب داده‌گفت سفرچندروزه‌ای به‌فسا میرویم، بهتراست شما هم‌باما بیایید تا خبری‌از صاحب اختیارکسب‌کنیم این‌دوتن بفسارفتند وسپس وارد داراب شدندو در همین وقت خبررسیدکه**حاجی‌خان کالی**،میرزا ابوطالب‌کلانترلار راکشته. صاحب‌اختیارواردداراب شدکه بازخبر یافت ابراهیم‌خان ، **تقی‌خان بقایری** رابایالت فارس و **میرزا حسین‌خوئی** را بوزارت برگزیده واینان وارد شیراز شده‌اند. صاحب اختیار صالح خان را توبیخ نمودکه چرا درغیبت‌من شیراز راخالی‌گذاشتی؟ وبعدازآن لشکری‌از مردم داراب و فسا ونی‌ریز واصطهبانات و سروستان فراهم‌آورده بشیرازحرکت‌کرد. دست نشاندگان ابراهیم‌خان بر پشت بام شاه‌میرعلی حمزه سنگرگرفته می‌جنگیدند. درهمین وقت‌به صالح‌خان خبررسیدکه ابراهیم‌خان فتحعلی‌خان افشار را بایالت‌وسرداری فارس روانه داشته است واو باصفهان رسیده.

صالح خان ازراه حیله این خبررا ازصاحب اختیار پنهان داشت واو را ببهانه آوردن دشتستانیها وکازرونیها روانه آن سامان کرد تا خود فرار نماید. نیمه شبی میرزا محمدکلانتر راکه‌مردی جوانمردو نویسنده‌ای‌خوش‌قلم بود احضارکردو موضوع مأموریت فتحعلی خان افشار را بااودرمیان گذاشت. میرزا محمد دانست‌که صالح خان آماده‌فراراست لذا عیال صاحب اختیار وکسان خود را به فیروزآباد فرستاد و خود ازراه لرستان ورونیزونی‌ریز عازم یزد گردید.

فتحعلی خان‌هم بدون‌آنکه با مانعی‌روبرو شودواردشیرازگردید واموراًنجا را دردست‌گرفت. صاحب اختیارنیزششهزارتفنگچی فراهم‌کرده به‌فیروزآبادآمد وعیال خود را به‌قصبه خشت فرستاد وخود به‌شش فرسنگی شیرازآمد.

فتحعلی خان باسپاه‌عراق‌ازشیرازخارج شد تااورا استقبال‌کند اما طرفین‌ترجیح دادند ازخونریزی خودداری‌کرده هرکس درشیرازطبق وظیفه خود عمل نماید وبدین ترتیب فتحعلی خان وصاحب‌اختیار وارد شهرشدند.

درسال ۱۱۶۲ که ابراهیم خان دستگیروکشته شد صالح‌خان‌بیات ومیرزا محمد کلانترباهزارسوار وپیاده وارد ابرقوشدند وبافتحعلی‌خان‌جنگیدند. در این موقع عبدعلیخان دشتستانی عیال واموال فتحعلی خان را توقیف کرد. صاحب اختیار که بمشایعت فتحعلی خان بزرقان رفته‌بود پس‌ازشنیدن این واقعه بشیرازبازگشت وعیال و واموال فتحعلی خان را گرفته به‌گماشتگانش تحویل داد. صالح خان واردشیراز شد ومستقیماً بمنزل صاحب اختیاررفت وایالت فارس را ازطرف شاهرخ برعهده‌گرفت.

درسال ۱۱۶۴ حاجی خان کالی‌لاری کلانتر لارراکشته برآن نواحی استیلا یافت سپس باچند هزار تفنگچی لاری بطمع در دست گرفتن حکومت قسمتی از ایران عازم شیرازشداما دربین‌راه درگذشت وبرادرش **نصیرخان** ازنقشه برادرمنصرف شد وبلاربرگشت.

کریم خان زند

حکومت شاهرخ دوام وقوامی نداشت بهمین جهت سرکشان ومدعیان حکومت درهرگوشه‌ای دست به‌آشوب میزدند. ازجمله این مدعیان طایفه زند بود. زندیه از لرهای ملایر بودندکه نادرشاه آنان را به دره‌گز خراسان کوچ داد. پس ازمرگ نادر این قبیله بازبه وطن خویش بازگشت. دراین‌هنگام رئیس طایفه‌دوبرادر بودندبنام **کریمخان وصادق‌خان** که هردوپسران **ایناق خان** رئیس زندیه بودند. این دو برادر ابتدا در خدمت ابراهیم خان‌افشار برضد علی عادل شاه می‌جنگیدند. هنگامی که شاهرخ شاه دچارطغیان سرکشان بود کریمخان و**ابوالفتح خان وعلی مردان خان‌بختیاری** قرار گذاشتند**ابوتراب**، دخترزاده‌هشت‌ساله شاه سلطان حسین را بپادشاهی بردارندومناصب را هم چنین‌تقسیم‌کنندکه‌ابوالفتح خان والی‌اصفهان، علی مردان خان نایب‌السلطنه و کریمخان وکیل الدوله وسردارسپاه باشد. علی‌مردان خان ازدوری‌کریمخان‌که‌برای فتح همدان رفته بود سوء استفاده کرد وابوالفتح خان راکشت وباسپاهی عازم شیرازشد صالح‌خان بیات، والی‌فارس به‌قلعه داری پرداخت وحصاری راکه بردور شیراز کشیده بود باتمام رسانید وهزارتفنگچی شیرازی الاصل خواست تاخودرا حفظ کند. مردم بااین امرمخالف‌بودند، وصاحب اختیارهم خواهش صالح‌خان را با اغماض و اجمال گذرانید. صالح داروغه وآقا علی‌نقی منشی بمیان افتاده عده‌ای ازاوباش راگردخود جمع‌کرده به‌حاکم‌گفتند صاحب اختیارتفنگچی شیرازی نخواهدداد؛ ماخود این‌کاررا انجام خواهیم‌داد. هنگامیکه علی‌مردان خان‌واردکامفیروز فارس شد. داورغه ومنشی هم جمعی‌اوباش مسلح را باتفاق صالح‌خان بیات بآنجا فرستادند. درهمان حملات‌اول شکست بردارودسته صالح‌خان افتاده فرارکردند. علی‌مردان خان باپانزده هزارسوار وپیاده شیراز را محاصره‌کرد وپس‌ازچند روزصالح‌خان بجای آنکه ازحصارشهر برای دفاع استفاده‌کند براصفهان تاخت وشیرازبدست علی مردان خان‌افتاد، **وچنان بیدادی براه انداخت که ضرب‌المثل ماند. طی مدت شش‌ماه، پیشکش نقدی وخیمه وخرگاه و**

فرش ومأکول وملبوس وحتی رختخواب قلمکاروانواع اشربه وتفنگ ویراق وزغال ومیخ و مس وذغال ازصاحب اختیارومیرزا محمد کلانترمطالبه میکرد ومدت ده‌روزصدوشانزده اسب چاپاری گرفت . صاحب اختیارومیرزامحمدکلانتر بی نوائی مردم وعدم توانائی آنانرا به علی‌مردان خان‌گفتند؛ اما اوآندورا بوضع بسیار موهن و زننده‌ای معـزول داشتو صالح خان داروغه را به‌کلانتری برگزید آنگاه که گروه ستم پیشگان کامل شد مالیات سه‌سال آینده فارس را بانضمام پیشکشی‌که ازچهارصد هزارتومان متجاوزبود مطالبه‌کرد . گماشتگان اوبجان مردم بلوکات افتادند ومردم راآواره ساختندورامجرد وکامفیروزوسرحد چهاردانگه بکلی ویران وخالی ازسکنه شد . چون ازآن حوالی‌مالی‌فراهم‌نشد بجان مردم شیراز افتاد و محترمین شهر را نابینا ساخت وخود خفروکوار را باخاك یکسان کرد وپس از بازگشت بشیراز درختان باغها را بریده، بجای هیزم بکاربرد آنگاه چون احساس کرد شیرازیان آه دربساط ندارند عازم کازرون شد ودربین راه غارت کنان خـودرا بدآن حوالی رسایند وپس ازآنکه‌آن نواحی راهم‌غارت‌کرد ، عازم شیرازگردید . درکتل دختر ، محمد علی‌خشتی وتفنگچیان کلانی و عبدوئی راه را براوبستند و سیصدنفر بختیاری راکشته تمام اموال کازرونیان را پس‌گرفتند .

علی‌مردان‌خان‌بازبکازرون‌برگشت‌اماکسی‌رادرآنجاندید. پس،ازآنجاواردممسنی شدوبه بختیاری رفت.حاکم‌اودرشیراز،معصوم‌علی‌خان‌افشار باصالح‌داروغه وآقاعلی‌نقی منشی وده نفرازاستادان صنف ودوسه‌نفرازکدخدایان محلات‌همداستان شدندتاصاحب اختیار و میرزا محمد کلانتر را بکشند . میرزا محمد براین توطئه آگاهی یافت و ازشیرازخارج شدوشهردچارلوطی بازارگردید . کریمخان پس‌ازفتح‌اصفهان وشکست قطعی علی مردان خان ایالت فارس را به ابوالحسن شیرازی که قبلاً نیزازطرف علی عادلشاه حکومت همین مملکت‌را داشت واگذاشت. وقتی ابوالحسن خان‌وارد باجگاه یعنی دوفرسنگی‌شیرازشدمعصوم علی خان باستقبال رفته اورا مقیدساخت وبشهرآورد. مردم شیراز، برگماشتگان مسلح‌معصوم علی‌خان هجوم آورده ابوالحسن خان را نجات

دادند ومعصوم علی‌خان را بقتل رسانیدند. منشاء این خدمت همان محمد علی‌خشتی بود که ملقب به محمد علی خان گردید. صالح داروغه‌را هم‌بجرم جنایتهاکور کردند وکلانتری را به‌آقا علی نقی‌منشی واگذاشتند پس‌ازچند ماه علی نقی منشی بین محمد علیخان خشتی‌وابوالحسن خان‌سعایت کرد ومحمدعلی‌خان‌وعلینقی هم مردم را تحریك به‌آشوب‌نمود.ابوالحسن خان راکشتندوشهر بدست علی‌نقی منشی افتاد. دراین‌اوقات گماشتگان کریمخان آقا علی نقی‌را کشتند و **هاشم‌خان** بیات با مواضعهٔ سران کرد وبیات حکومت فارس را بدست گرفت. درسال ۱۱۶۶ که کریمخان مازندران رااز دست**محمد حسن** قاجاربیرون آورد وبه‌اصفهان بازگشت صالح خان بیات را بحکومت فارس تعیین نمود وهاشم خان بیات نظر به‌خویشاوندی از او استقبال کرد، اما همچنان خود بامرحکومت مشغول‌بود. دراین اوقات‌شکست برکریمخان افتاد وهرروز باعیال خود ازجائی بجائی میگریخت؛ تاآنکه باکمك‌اهالی دشتستان و فداکاری‌های مـادی مردم خشت‌ورشادت تفنگداران کازرونی سپاهی لایق برای کریمخان‌گردآمدودرهمان صحرای خشت لشکر **آزاد خان** افغان راشکست دادند. آزادخان بـلافاصله بشیراز گریخت‌وصالح خان بیات را بحکومت ومیرزا محمدحسین صاحب اختیار رابه‌منصب سابق خود گماشت و خود پس از ده روزبه اصفهان رفت. کریمخان نیزبسوی شیراز حرکت کرد و در حوالی تکیه حافظیه اردوزد وپیام اندرزمانندی برای صالح خان فرستاد؛امااومقاومت میکردوانتظارداشت‌که‌آزادخان‌باویاری نماید. **میری‌خان** ممسنی ازکریمخان فرمانی گرفت که میرزا محمد کلانتررا که در قریه فاروق توقف داشت غارت نمایند وعلی‌قلی‌خان‌کازرونی‌که ازدوستان یکدل میرزا محمدکلانتر بود، براین بدخواهی مطلع شد؛ لذافرمانی‌ازکریمخان‌گرفت که اومشمول عنایت است. این‌فرمان زودتربفاروق رسید ومیرزامحمدکلانتردر حوالی تکیه حافظیه واردادوی کریمخان شد وموردعنایت قرارگرفت. میرزا محمد قلعه‌داران شیرازرا نصیحت‌کرد که دست از مقاومت بردارند؛ سرداران نگهبان دزاره اصفهان شیراز پیغام دادند که ما مقاومت

نخواهیم کرد پس، درروزجمعه سیزدهم صفرسال ۱۱۶۸ کریمخان ازهمان طریق به‌شیراز راه یافت وصالح خان بیات هم بدست **شیخعلی خان** مقتول شد. میرزا محمد حسین صاحب اختیار دوروز قبل‌از فتح‌شیراز برحمت ایزدی پیوست؛ وکریمخان‌چون براین حال آگاه شد میرزا محمد کلانتررا احضارکرده گفت بعد ازوفات صاحب اختیار من بمنزله پدرتوهستم ومیدانم‌که محسودهمه واقع خواهی‌شد اماخاطرجمع باش که‌سعایت درمن اثرندارد. آنگاه چون عازم لارستان بود **بدرخان** زندرا بایالت شیراز گماشت دراین‌اوقات قحطی‌همه‌جارافراگرفت وبدرخان‌هم‌نسبت بمردم تعدی بسیارنمود.

درسال ۱۱۶۹ محمدحسن قاجار که‌باکریمخان درحال جنگ‌بود بشیرازآمد، اماچون موفق بدفتح آن نشد بلوکات اطراف راغارت کرده به‌اصفهان بازگشت. سال بعدکریمخان برای استحکام وضع دفاعی خود برادرش **صادق‌خان** زند را به حکومت فارس گماشت کریمخان خود بتصرف شهر بهبهان همت‌گماشت و حاکم آنجا **میرزاعلی رضا قنواتی** را باعیال از بهبهان بـه شیراز کوچانید. درسال ۱۱۷۱ کار محمدحسن خان قاجار رونق گرفت، اصفهان را تسخیر کرد و چون شیخ علیخان والی آنجا به‌شیراز فرار کرده بود بـدان جا حرکت نمود. وی ازتل بیضا و صحرای همایجان اردکان گذشته، ممسنی و کازرون ودشت ارژن را پشت سرگذاشت ودرنـه کیلومتری شیرازفرودآمد.

نصیرخان لاری‌که ازکریمخان خسارت دیده بوده، سه هزارتفنگچی دراختیار محمد حسن‌خان‌گذاشت. محاصره شیرازطول کشید ولشکرقاجار ازنظرآذوقه دچار مضیقه‌گردید. محمدحسن خان عده‌ای‌را به‌دشمن زیاری‌وممسنی‌واردکان برای‌تحصیل آذوقه‌فرستاد. کریمخان توسط جاسوسان‌خودبراین امراطلاع یافت وشیخ علی‌خان را بمقابله آنان فرستاد درقریه گویم و حوالی دشمن زیاری طرفداران زند وقاجار بهم رسیدند. عده زیادی ازقاجاریه کشته وجمعی هم‌اسیر شدند.

چهارپایان وغله‌فراوانی‌که قاجارها فراهم آورده بودند بـدست شیخ‌علـی خان

افتاد . چون خان قاجار تنها ماند باگروه قلیلی که باووفادار مانده بودند به مازندران فرار کرد .

کریمخان نیز ازشیراز وارد باغ دلگشا واقع درچند کیلومتری شیراز شد ودرماه محرم در همانجا به تعزیه داری خامس آل عبا پرداخت . درسال ۱۱۷۳ که کریمخان از فتنه قاجار راحت شده بود در تهران توقف داشت وصادق خان درشیراز بامیرزا محمد کلانتر ناسازگاری کردو وجوهی میطلبید که اوقادر به پرداخت آنها نبود بناچار بتهران رفت و ماجرا را باکریمخان در میان گذاشت. وکیل او راباسفارش نامه‌ای مجدداً بشیراز باز گردانید و اینبار صادق خان تعدیلی دررفتار خود نمود وبدون مشورت میرزا محمد کاری انجام نمیداد.

کریمخان درسال ۱۱۸۰ شیرازرا پایتخت خود قرارداد وشروع به ساختن بناهای محکم ورفیع نمود که تاکنون هم آبادی شیراز از آن بناهاست. درسال ۱۱۹۳ کریمخان دراندرون کوچك که فعلا درقسمت شمالی ساختمان پست وتلگراف بقایان آن برپاست در گذشت. بین فرزندانش برسر جانشینی او اختلاف افتادوخوانین زندیه هم هریك از یکی طرفداری میکردند واین اختلافات باعث شد که جنازه کریمخان تاشامگاه روی زمین بماند وکسی بفکر کفن ودفن آن نباشد. سرانجام **ابوالفتح خان ومحمدعلیخان** را مشترکاً به شاهی برداشتندوزکیخان ایالت فارس رازیر نظر گرفت ودرحقیقت تمام کارها در دست او بود. صادق خان دراین موقع دربصره بود و بمحض شنیدن خبروفات کریمخان به شیراز حرکت کرد ودرخارج شهر اردوزد وپسرخودرا بنزد زکیخان که خالوی او بود فرستاد. زکیخان نسبت به شوهرخواهرخود نرم نشد؛ وبه افراد اردوی صادق خان پیغام فرستاد که اگرتسلیم نشوند خانواده آنان را برباد فناخواهدداد. افراد لشکرصادق خان تسلیم شدند وصادقخان هم به کرمان رفت. پسر دیگر صادقخان **علیمراد خان** از خالوی خود زکیخان بیمناك شد وازابوالفتح خان پادشاه خواست تااورا ببهانه اعزام لشگر به اصفهان و عراق ازشیرازخارج سازد. این تدبیر عملی شد . علمراد خان پس از تنظیم امور اصفهان و

عراق بدقم آمد وقصدمخالفت بازکیخان راآشکارساخت امالشگریان‌را ازاو هر اسان دید. بناچار سران سپاه رادرحرم‌حضرت معصومه جمع‌آوری کردوآنانرا سوگند دادکه دست‌ازحمایت‌واطاعت‌زکیخان بردارند. زکیخان تمام‌مردان‌شیرازرا باجبارمأمورجنگ با علیمرادخان کردوتا ایزدخواست‌پیش‌آمد. درآنجا باوگزارش‌دادندافرادعلی مردان‌خان خزانه‌اصفهان راکه‌گماشتگان‌او به‌شیرازمیآورده‌اند درایزدخواست‌ضبط کرده‌اند. وی‌از مردم آنجا بازخواست کردکه‌چراجنگ نکرده‌اند وبهمین‌جرم‌دستورقتل وغارت مردم شهرراصادرکرد. سران‌زند چون‌دیدند ظلم وخودسری زکیخان بنهایت‌رسیده شبانگاه بخوابگاهش‌رفته باگلوله طپانچه اوراکه‌صدروزتمام برمردم‌مستولی‌بودبقتل‌رسانیدند. میرزامحمدکلانتر، ابوالفتح خان‌ومحمدعلی‌خانرا باخود بشیرازآورد ودر روزورود، صدهزار نفر باستقبال آنان‌آمدند . اما ابوالفتح خان‌بجای‌آنکه باوضاع آشفته سرو سامانی‌دهدبه‌باده‌گساری‌وزنبارگی پرداخت. میرزامحمدکلانتراورانصیحت‌کردکه‌پدرت پس‌ازده‌سال‌که‌ازاستقلال سلطنتش‌گذشت وهمه‌جارا امن وامان ساخت تازه لب‌بشراب زدو حال‌آنکه شماده ساعت پادشاهی نکرده‌اید وباین عیاشی‌های مخرب میپردازید

چندروز دیگر میرزامحمد چون ابوالفتح‌خان‌را نسبت به‌مملکت بی‌اعتنا دید باز اندرزش داد . این‌بار ابوالفتح‌خان سه چهارشب از میخوارگی دست کشید اما باز میثاق‌راشکسته، افراط درشرابخوارگی راپیشه‌ساخت. باز میرزامحمد کلانتراورا برای بارسوم باکلمات‌خشونت‌آمیزتر اندرزداد درهمین‌وقت‌صادقخان‌هم‌ازکرمان واردشیراز شده بدنصیحت‌شاه‌پرداخت‌اماچون‌بی‌اعتنائی اورادید تصمیم‌گرفت‌وی‌را ازمیان‌بردارد. میرزامحمدکلانتروبرادرش میرزاجانی‌وچندتن‌دیگر بحضورصادقخان رفتداورانصیحت کردند که‌باید پاس‌حقوق‌کریمخان رانگاه داشت.

صادقخان پذیرفت‌اما سران لشگر واطرافیان اورا بازتحریک‌کردند و عاقبت ابوالفتح‌خان‌راخانه‌نشین‌ساخت. شاه حتی دراین هنگام هم‌دست ازعیاشی برنمیداشت . صادق خان ابتدا بحبس او اقدام کرد وپس از چند روز نا بینایش ساخت و خود به

سلطنت نشست .

علیمرادخان باشنیدن این خبر بالشکری عازم شیراز شد وسپاه دوحریف بجنگ پرداختندوافرادعلیمرادخان شکست خوردند. علیمرادخان ازهمدان لشگری جمع آوری کردوباصفهان رفت وعوامل صادق خان را بیرون کرد وباز برای حمله بهشیراز حرکت نمود امادر این هنگام آقامحمدخان قاجارنیز بسرعت برای برانداختن زندیه آماده میشد. علیمرادخان **صحرای قبله وقریه کشن** واقع درنیم فرسنگی شیراز را سنگر قرارداد وصادقخان بخیال آنکه شیرازیانی راکه درسپاه علیمرادخان بودند وهمچنین ایلات رادرفشار روحی قرار دهد، خانواده های آنانرا تحت آزار وشکنجه قرارداد. ایلات نیز دست ازعیال وفرزندشسته کینه توزانه حمله کردند. چهارماه جنگ ادامه داشت وصادقخان هم بهشکنجه وقطع دست ویاکورکردن اهالی شیراز مشغول بود

مدت محاصره به شش ماه رسید . مردم شیراز درهای خانه‌های خود را بجای هیزم سوزانیدند و اردوی علیمرادخان هم تمام درختان باغها را قطع کردند . سه ماه دیگر محاصره بطول انجامید و هفتهزار نفر از سپاهیان مدافع شهر بقتل رسیدند و همین تعداد نیز بفرمان صادق خان و علیمرادخان نابینا شدند یا دست و پا وگوش و بینی‌شان را بریدند . قیمت اجناس بنحو دیوانه‌کننده‌ای بالا رفت وآذوقه کمیاب شد سرانجام یکسال شیراز درمحاصره بود. عاقبت جماعت **باجلان و فیلی** که نگهبان دروازه باغ شاه (چهارراه زند فعلی) بودند، با **اکبرخان** یکی ازسرداران علیمرادخان قرار گذاشتند که محاصره کنندگان وارد شهر شوند. اکبرخان هنگام ورود بهشهر گروهی را بقتل رسانید . عده تازه‌ای راه را براکبرخان بستند ونزدیك بود اورا دو باره بخارج شهر برگردانند اما خبر رسید که ازدروازه **شاه داعی الی‌الله** هم عده‌ای وارد شهرشده اند . اکبرخان بغارت محلات شیراز پرداخت وباز عده‌ای منجمله صادقخان را ابتدا کورکرده سپس بقتل رسانید پس از استقرار علیمرادخان، کم‌کم از شدت قتلها و مثله کردنها وغارتها کاسته شد وبه میرزا محمدکلانتر تکلیف شدکه ایالت فارس را بپذیرد

وی حاضر شد شش هزار تومان پیشکش بدهد اما مفسدین اورا واداشتند تا تغییر عقیده بدهد وچهل هزار وپانصد تومان مردم شیراز را جریمه نماید. پانصد کارگزار نیز برای وصول این پول بکار مشغول شدند واینان باضرب وشتم وحتی قتل پول و جریمه رامطالبه میکردند. میان ستمگران هم اختلاف بود. بدین معنی که علیمرادخان برای دلجوئی برادر خود، عامل قتل صادق خان را اکبرخان معرفی کرد و برای مجازات او اکبرخان را ابتداکور نمود وسپس بقتل رسانید. آنگاه دستور داده شد میرزامحمد کلانتر و میرزا جانی برادرش و چند تن از نزدیکانش باگروهی ازاعیان شیراز با خانواده‌های خود به اصفهان بروند وشیرازرا تخلیه نمایند وشصت نفر هم برای حرکت دادن آنان گماشتند. **پس از تبعید این عده چنان بامردم سوءسلوك شدکه ستمهای چنگیز راعدل میشمردند. باضرب وحبس وقتل، صدهزار تومان از مردم فقیرشیراز که حتی خانه‌هایشان در نداشت ودر ختی درشهر یا اطراف آن دیده نمیشدگرفتند**. علیمرادخان ایالت فارس را به **صید مرادخان** عم خود سپرد وخود باصفهان رفت تاآنجا را پایتخت قرار دهد.

وی درروز ورود به‌اصفهان ده‌هزار تومان نقد و قندیل طلای مرصع وفرشهای ممتازوچهل چراغ بلورراکه همه‌از غارت مردم شیراز وبقیمت قتل ومثله‌کردن ده‌هزار نفر بدست‌آمده بود به نجف اشرف فرستاد تا پیشکش‌بارگاه علی‌بن ابیطالب شود! وی که‌از آنهمه‌آدمکشی وفنا شدن زن و کودك لذت میبرد بمحض آنکه نام امیرالمؤمنین رامی‌شنید اشکش جاری میشد و در عین حال همیشه اوقات بساط شراب و زنبارگیش پهن بود! در سال ۱۱۹۹علیمرادخان براثرافراط درمیخوارگی بیمار وتقریباً زمینگیرشد. مادرش به‌فرزند دیگرخود **جعفر خان** اطلاع دادکه از معالجه برادرت مأیوسیم. جعفرخان هم اززنجان لشکرکشید وعلیمرادخان با وجود بیماری شدید آماده‌مقابله شد اما‌اجل مهلتش نداد و جان سپرد. هنوز جعفرخان درست برتخت سلطنت ننشسته بودکه باو خبر پیشرفت سریع **آقامحمدخان** قاجار را دادند. وی سراسیمه با گروهی از افراد خاندان وکیل بدشیراز فرارکرد. مردم شیراز نیزکه از بیداد صید مرادخان به تنگ آمده بودند

بامیدآنکه شاید جعفرخان بهتر باشد از او استقبال نمودند.

جعفرخان در سال ۱۲۰۱ از شیراز بقصد مقابله با آقا محمد خان به اصفهان لشکرکشید وآنجا را تصرف کرده میرزاجانی شیرازی نواده علامه **سید علیخان** معروف را به ایالت آن شهرگماشت. در برخوردهای بعدی، چون سران سپاه فارس از جعفر خان رنجیده بودند اورا ترک گفتند وجعفرخان نتوانست دربرابر خان قاجار مقاومت ورزد؛ بناچار بشیراز بازگشت ودرآنجا با مردم ممسنی، بهبهان، خرمشهر و کازرون ولارویزد دست‌وپنجه نرم میکرد. درسال ۱۲۰۲ جعفرخان بیمار شد و در بستر افتاد صید مرادخان و برادرانش که مورد غضب قرارگرفته‌وبا بزرگان شیراز درارگ محبوس بودند غلامی را فریب داده از او سوهان گرفته زنجیرها را گسیخته وارد خوابگاه جعفرخان شدند. وی باحال نزاوبرخاست وباسیلی دوتن‌از مهاجمین‌را ازپای‌درآورد اما **ابراهیم‌خان** پسر **اسمعیل‌خان** زندکه‌کودکی نو خاسته بود باچوب‌جاروب فراشی ازپشت سر بر فرقش‌کوبید و جعفرخان با هیکل درشت خود از پای در افتاد؛ بقیه برسرش تاخته باچوب وچماق‌وچوب جاروب‌وسنگ وپاره‌آجر کارش‌را ساختند، آنگاه سرش‌را بریده‌درطلوع آفتاب‌ازارگ بزیرانداختند نگهبانان‌متفرق‌شدندوصید مرادخان شاهی‌را بدست‌گرفت. اما **لطفعلی‌خان** زند پسرعلیمرادخان بهمدستی مردم شیراز صید مـرادخان واتباعش راکشته سلطنت را در دست‌گرفت. آقا محمدخان بمحض آگاهی براین ماجرا بشیراز حرکت‌کرد وبین دومدعی جنگ درگرفت. لطفعلی‌خان که بقول مورخین **دل‌گرگ وزور شیر وچالاکی یوزرا داشت** با دو هزار سوار بعزم در هم شکستن قلب سپاه قاجارکه سرداری‌آنرا جعفر قلی‌خان برادر آقا محمد خان بر عهده داشت وارد معرکه شد.

آقا محمد خان پیاپی قلب لشکر را تقویت‌کـرد. در این هنگام محمد خان عموی لطفعلی خان ازجنگجویان‌قاجاری ترسیده فرارکرد وهمین‌کاراو باعث شکست سپاه شیراز شد: لطفعلی‌خان مانند نهنگ چند بار در قلب لشکر قاجار غوطه خورد

و چون تلاش را بیفایده دید از باغستان‌های قصرالدشت فعلی سردرآورد و منتظر فراریان شدوباآنان بشهر داخل گردید. آقا محمدخان چندی شیراز رامحاصره کرد. لطفعلی خان از ابتدای جلوس خود حاجی ابراهیم را کلانتر فارس نمود و سپس او را بوزارت برگزید اما براثر سعایت سران زند از لطفعلی‌خان حرکاتی سرزدکه‌معلوم شد در موقع مقتضی قصدجان‌حاجی‌را دارد. هنگامی‌که لطفعلی‌خان عازم فتح‌اصفهان شدحکومت فارس را به برادر خرد سال‌خود خسرو ووزارتش را به‌حاجی ابراهیم و سرداری سپاه مستحفظ شهر را بد برخوردار خان‌زند وحفاظت ارگ وحرمسرارا به محمدخان زند واگذاشت. آنگاه **میرزامحمد** فرزندحاجی ابراهیم را هم باخود برد. ازاین وضع، حاجی بیشتر به‌تردید افتاد. لذا برخوردارخان را ببهانه مشاوره بخانه خود دعوت‌کرد وبکمك برادر خویش امرای زندرا محبوس ساخت. باتوطئه برادرزن حاجی در اردوی لطفعلی‌خان نیز شلیك‌گلوله برخاست وشادراملزم ساختندکه‌براسب بنشیند وفرارکند. تنها **تهماسب خان فیلی** وهفتادتن ازکسانش لطفعلیخان را همراهی کردند ودر بین راه نیز سیصد سوار باو پیوستند واو پشت حصار شیرازآمد. حاجی باو پیغام داده‌که باید دل از شیراز بکند اما پادشاه زند تصمیم بجنگ گرفت و چون دوهزار نفر دیگرازسپاه‌پراکنده‌اش بدوپیوستند درعزم‌خود راسخ ترشد. حاجی‌ابراهیم بلشگریان لطفعلی‌خان پیغام دادکه اگردست‌از حمایت اونکشندوبشهر نیایندخانواده آنان‌کشته خواهند شد. افراد سپاه پادشاه زند بناچار وارد شیراز شدند ولطفعلی‌خان باچندنفر ازکسان خویش به‌دشتستان فرارکرد.

حاجی عده‌ای‌را بتعقیب‌اوفرستادودرکازرون نیزهزارتفنگچی بتعقیب‌کنندگان پیوست. **لطفعلی‌خان که‌درشجاعت‌رستم زمان خوانده میشد، درمیان‌جنگجویان شجاعانه می‌جنگید واز میان‌آن انبوه دشمن خودرا بکوه‌کمارج رسانیده** روانه خشت گردید؛ و از آنجا نیز بوشهر رفت. اما شیخ نصرخان‌حاکم بوشهر باو اجازه ورود به شهر را نداد. لطفعلی‌خان بناچار به‌بندر ریگ رفت ومورد استقبال **میرعلی‌خان** حیات داودی‌ضابط

بندر ریگ قرارگرفت. حاکم بوشهر ازحاجی ابراهیم برای‌از بین بردن لطفعلی‌خان یاری‌خواست‌وخود سه‌هزار تفنگچی آماده ساخت. حاجی ابراهیم نیز سه‌هزار سوار فرستاد و **شاه‌زندکه جز پنج‌شش نفر بهمراه نداشت باشش‌هزار تفنگچی دشمن روبرو شد.** میرعلی‌خان جمعی سپاه فراهم‌آورد و هفتاد سوار نیز از شیراز فرارکرده به پادشاه پیوست. مع‌الوصف عده نفرات وی به‌هزارنفر نمیرسید. لطفعلی‌خان با همان عده‌کم مانند شیر ژیان برسپاه خصم در تنگستان حمله‌برد و آنانرا درهم شکست و متواری ساخت. دراین‌احوال دویست سوار دیگر به‌لطفعلی‌خان‌پیوستند. چون حاجی ابراهیم خبر شکست لشگریان خود را شنید نامه تضرع آمیزی به محمدخان قاجار فرستاد و وسه هزار مادیان ازرمه زندیه نیز پیشکش‌کرد تاهرچه‌زودتر به‌شیراز بیاید و آنجا را جزو قلمرو خود سازد. خان قاجار این در خواست را اجابت کرد واحتیاط‌های لازم برای‌قلع‌وقمع پادشاه زند بعمل آمدوحاجی نیز هفتهزار سوار به‌کازرون فرستاد تاکار لطفعلی‌خان را یکسره سازند اما این‌لشگر نیز شکست خورد و بکارزرون پناه برد. شهر نیز دربرابر حمله برق‌آسا وجسورانهٔ پادشاه زند مقاومت نیاورد، کازرون سقوط‌کرد ودوهزارنفرباسارت لطفعلی‌خان در آمد. پس ازده روزپادشاه زند به شیراز حرکت‌کردودرقصرالدشت فعلی فرودآمد. چون غالب‌لشگریان مدافع شیراز ازایلات بودند و آنان نیز طرفدار خاندان زند بشمار میرفتند وحاجی ابراهیم میخواست سلطنت را ازخاندان زند بدطایفه قاجار انتقال دهد تدبیری اندیشید واعلام داشت‌که لشکریان ایلاتی دسته دسته در مسجد وکیل‌حاضر شده حقوق خود را دریافت دارند ودر صحرای جعفرآباد برای سان‌آماده شوند. این ایلات را طرفداران حاجی پس‌از آنکه از بازار شمشیرگران عبور میکردند میگرفتند و برهنه مینمودند و از دروازه اصفهان اخراج میکردند ومی‌گفتند دربلوکات اطراف سکنی‌گیرند. این‌گروه پس ازخروج از شهر به لطفعلی‌خان پیوستند و **زرقان** را هم‌برای اسکان خانواده‌های خود برگزیدند. حاجی پانصد تفنگچی‌برای تصرف زرقان فرستاد اماآنان نیزشکست

خورده کشته یا اسیر شدند.

لطفعلی‌خان به‌حاجی پیغام‌داد که‌عیال مارا بپاس نعمت چندین ساله سلسله‌زندبنزد ما بفرست تا گذشته هارا فراموش‌کنیم وبه‌هند برویم اما حاجی قبول‌نکرد وتوطئه‌ای نیز برای‌دستگیری‌لطفعلی‌خان‌ترتیب دادکه هوشیاری آن پادشاه آن‌را خنثی کردو عازم‌زرقان شد مصطفی‌خان قاجاردرصحرای باجگاه راه‌را براوبست‌سواران زندشکست خوردند. لطفعلی‌خان که‌مشغول ادای‌نمازبود براین‌احوال‌آگاه شد، پای دررکاب‌نهاد وشکست خوردگان را جمع‌کرده بمقابله خان قاجارآمد، آنانرا درهم شکست وتاپشت دروازه شیرازتعقیب‌نمود و دو هزار کس ازآنانرا نیز باسارت‌گرفته پس از خلع سلاح باوطان خودشان فرستاد.

آقامحمدخان ازتمام نواحی لشگری بیاراست و درصحرای‌کشن‌وقبله آماده قتال ساخت. لطفعلی‌خان بالشگر کمی‌که داشت دربرابر بیست هزار سوار دشمن صف آرائی‌کرد. جنگ آغازگردید وشکست برقاجار افتاد وجمعی ازسران آنان نیزاسیر شده بقیه بدشیراز فرار کردند. دراین ایام شیراز دچار قحطی بود ومردم در نهایت سختی بسر میبردند وناچاربودند هزینه جنگ راهم تحمل‌نمایند.

لطفعلی‌خان اردوی اندك خودرا بدسد قسمت نمود وخود دررأس يك گروه از راه (اردو بازار) واردشهر شد.

میرزا فتح‌الله اردلانی ازاردوی قاجار بنزد اوآمد وگفت آقا محمدخان ازشهر فرارکرده ونفرات شما بیهوده از ترس‌جان خودتیراندازی می‌کنند. لطفعلی خان هم فریب خورده، دستورداد کسی جنگ‌نکندو وارد سراپرده شاهی نشوند. قسمت عمده افراد اوبه‌صحرای مرودشت بازگشتند و او خود باهزارنفر باقی ماند. همینکه سپیده صبح دمید متوجه شدکه نیرنگ بکارش برده‌اند. بناچار درصدد جبران اشتباه برآمد وتصمیم گرفت‌بمقدمه‌سپاه دشمن‌حمله‌کند ودربین‌آنان هرج ومرج‌ایجادنماید. باتهورشگفت انگیزی این نقشه‌را بمرحله عمل درآورد ولشکرسی‌هزار نفری دشمن‌را تارو مار کرد. آقا

محمدخان ازاین رشادت حریف باندازه ای تحت تأثیر قرارگرفت که بارها آنرا می‌ستود ودوست میداشت ازآن جنك برایش نقل کنند.

آقامحمدخان نیز مانندکوه‌دربرابردلاورزندمقاومت نمود ولشگریان پراکنده را دلگرم ساخت تامجتمع شده به‌پیکار ادامه دهند لطفعلی‌خان ازشیراز خارج شد و به‌کرمان وخراسان رفت وآقامحمد پس‌ازورود به‌شیراز درسال ۱۲۰۷ بتهران عزیمت کرد وازتمام بزرگان‌فارس‌گروگان خواست وعیال دلاور زندرا هم بتهران فرستاد .از کارهای آقامحمدخان دراین سال‌این بودکه دستور دادقبرکریم‌خان‌راکه درمحل‌موزه فعلی‌پارس‌قرارداشت‌نبش‌نمایندوحصار شهرراکه‌توسط‌کریمخان‌بناشده‌بودویران‌سازند. درسال ۱۲۰۸ لطفعلی‌خان‌زند باسیصدسوارکه حاکم طبس در اختیار او گذاشت باز به شیراز روی‌آورد. حاکم یزد باسپاهی ده‌برابر افراد دلاور زندسرراه را بر او گرفت . لطفعلی‌خان بایك‌حمله آنانرا درهم‌شکست سپس به ابرقوه آمد و حصار آنجا را نیز تصرف کرد؛ باسرعت **بوانات واصطهبانات‌و داراب** راه‌م‌گرفت . دوتن ازسرداران قاجار با او بمقابله‌برخاستند ودر**رونیز** بهم‌رسیدند ویازده‌روزجنگ سختی‌بین دولشگر ادامه داشت عاقبت لشگریان دلسرد وناامید لطفعلی‌خان دست‌ازکوشش برداشتند ودلاورزند بدسیستان رفت،درآنجا لشگر تازه‌ای فراهم‌آورد وکرمان‌را تصرف‌کرد وخطبه‌شاهی بنام خود خواند. اقامحمدخان تمامی سپاه خود را بکرمان فرستاد . دلاورزند مقدمه سپاه قاجار رادرهم‌شکست . آقامحمد خان بمحاصره پرداخت . روزی سکه‌ای را که بنام لطفعلی‌خان زده‌بودند بنظراورسانیدند. وی‌خشمگین‌شد وقاصدی‌رابتهران‌فرستاد تا آلت‌رجولیت پسرخردسال دلاور زندرا قطع‌نماید . مدت محاصره بچهارماه‌رسیدو لشگر مدافع خسته وملول‌شده،راه‌را برلشگر قاجارگشودندلطفعلی‌خان‌مردانه‌جنگیدو **موفق‌شد سه‌هزار نفری را که وارد شهر شده بودند یا بقتل رساند یا از شهرخارج نماید .**

درسال ۱۲۰۹ **نجفعلی‌خان** خراسانی ازمعتمدین لطفعلی‌خان‌باقاجاریه سازش‌کرد وآنانرا داخل ارك‌نمود. **دلاور زند که‌جز عده معدودی همراهش نبودند خودرا بمیان آتش‌جنك**

انداخت وتا شبانگاه ازکشته پشته‌میساخت وسرانجام ازدروازه‌سلطانیه فرارکرد. آقامحمدخان **از این که لطفعلی‌خان توانسته فرار نماید برمردم کرمان خشم آورده ، هشت هزار زن و کودك را مانند کنیز و غلام بسپاه خود بخشید و همه مردان را یا کشت یاکور نمود .**

لطفعلی‌خان به سیستان رسید. برادر جهانگیرخان سیستانی تصورکردکه جهانگیرخان بدست سپاه‌قاجار اسیرشده؛ از اینروتصمیم‌گرفت لطفعلی‌خان‌را به‌آقامحمدخان‌قاجار بسپارد تابرادرش‌رانجات دهد. لطفعلی‌خان یکه‌وتنها باافراد دشمن توطئه‌گر میجنگید وسرانجام ازپشت سر بردست وسرش شمشیرفرود آوردند، آنگاه‌آن‌دلاوررا به زنجیر کشیدند وتحویل سپاه قاجارش دادند. آقامحمدخان ازشدت کینه به غلامان ترکمان دستورداد تا با او معامله قوم لوط نمایند، پس‌چشمش‌راکور نموده روانه تهرانش‌کرد و در آنجا تقلبش رسانید ودر امامزاده زید تهران مدفون شد وسلسله زندیه‌با مرگ او منقرض گشت .

قاجاریه

دراوائل سال **۱۲۰۹** آقا محمدخان بشیراز بازگشت وایالت وفرمانروائی‌فارس وکرمان ویزد را بـه **فتحعلی خان** ولیعهد خود تفویض نمودو ویرا **«جهانبان»** نامید. **میرزا جانی** نیزکه ازاعیان‌معروف‌فارس‌بود به‌سمت مشاورتعیین‌گردید وحاجی‌ابراهیم خان شیرازی (جدخاندان قوام) را بوزارت عظمی وصدارت کبرای ایـران منصوب داشت و بلقب **اعتمادالدوله** سر افرازش ساخت .

پس ازآن بتهران عزیمت‌کرد وازآنجا بقصد فتح‌تفلیس‌حرکت نمود . درسال ۱۲۱۱ آقا محمدخان بدست دوتن از پیشخدمتان خود بقتل رسید و هریك از امـرا بسوئی رفتند وحاجی ابراهیم‌خان شیرازی هم لشکرفارس وتفنگچیان مازندران رابه تهران حرکت داد. فتحعلی خان که درشیراز اقامت داشت بمحض وصول ایـن خبر طفل نه ساله خود **محمدعلی میرزا** را فرمانفرمای فارس نمود ودر اواخر محرم سال ۱۲۱۲ ازشیرازبه‌تهران حرکت کرد وهنگام عبوراز تکیه خواجه حافظ از دیوان او

تفالی زد واین بیت آمد .

ای عروس ظفرازبخت شکایت منمای حجله حسن بیارای که داماد آمد .

دراین هنگام‌عده‌ای ازشاهزادگان قاجاربهوس سلطنت افتادندو بین‌مدعیان‌مقام شاهی نزاع درگرفت .

ازجمله مدعیان یکی **حسینقلی خان** برادر فتحعلی شاه بود کـه فرمانروائـی فارس باوواگذارشد . وی مدتی‌کوتاه بامردم بمدارا رفتارکردسپس ظلم وبیدادرا آغاز نمود ونسبت ببرادرخودهم یاغی شد ، طرفداران حاجی ابراهیم را بزندان انداخت‌و آش زهرآلودی هم بدمیرزاجانی خورانید وبقتلش‌رسایند . خانواده میرزاجانی ببهانه تشییع جنازه ، خودرا بدشاه چراغ رسانیده «بست» نشستند . حسینقلی خـان دستور داد آب وآذوقه رابرآنان به‌بندند پس ازبیست وچهارساعت **شیخ محمد مفید** امـام جمعه، خانواده میرزا جانی را بمنزل‌خودبرد . حسینقلی خان میخواست حکام‌بلوکات راکدازفتحعلی‌شاه‌اطاعت میکردند دستگیرسازد و آنان نیز راه فرار در پیش گرفتند واین‌کشمکش، هرج‌ومرجی درسراسرفارس ایجادکرد وآثـار بیداد دورافتاده تـرین کلبدهای روستائی راهم فراگرفت . سرانجام حسینقلی‌خان شیراز را بد**رستم خان‌بیات** سپردوخودبرای جنگ بابرادرعازم اصفهان شد. مادرش‌**مهدعلیا** واسطه قرارگرفت وبد فتحعلی شاه‌گفت قصدبـرادرت سرکشی نیست بلکد **عوائد مملکت فارس کفاف مخارج اورانمیدهد ؛ استدعادارد مملکت‌کرمان راهم ضمیمه فرمانروائی اوسازی !** پادشاه قاجار پذیرفت اما آتش‌آزمندی حسینقلی خان خاموش نشد واصفهان راهم طلب نمود واین تقاضاهم مورد قبول قرارگرفت وکاربمصالحدکشید .

درسال ۱۲۱۵ سرجان ملکم سفیر دولت انگلیس باهدایای بسیار ازراه شیراز بتهران آمد وبکمک‌حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله قراردادی بادولت امضاءکردکد بموجب آن ایران‌وسیله‌ای برای‌توسعه نفوذ انگلیس قرارمیگرفت .

طولی نکشیدکدفتحعلی شاه نسبت بد حاجی ابراهیم خان سوءظن پیدا کرد و

دستور داد تادرروزمعین، خود، برادران، فرزندان وکسان نزدیکش راکه هریك حاکم ایالتی بودند دستگیرسازند. حاجی‌را نابیناساختند وبقیه را هم بمجازاتهای گوناگون محکوم‌کردند. دراین زمان بهمان نسبت‌که غرب بسوی ترقی و تعالی پیش میرفت ، ایران راه انحطاط رامی‌پیمود وجمود فکری وتوجه به‌ظواهرامور و محدودیت جهان بینی ورواج تعصب موجب‌آن بود که کشور روزبروز راه تدنی را بپیماید وشرح این وقایع را باید درکتب مربوطه بتفصیل مطالعه‌کرد .

علوم اسلامی

جنبش علمی دراسلام ، اززمان **هارون الرشید** بود که آثار یونانی و فارسی بزبان عربی درآمد . دراین نهضت بقول **ابن‌خلدون**، حاملان علم غالباً ازعجم بودند. ترجمه‌آثار فلسفی به عربی ، علما را با مشکل بزرگی روبرو ساخت و آنانرا برآن داشت تا بین علم ودین‌آشتی برقرار سازند. کوشش آنان این بودکه ظاهراحکام‌اسلامی را با روح علوم یونانی موافق سازند وهمین تلاش باعث توجه به علم کلام ، تفسیر ، حدیث ، ولغت گردید . درست است که حدیث برای احکام فقهی مورد توجه بود مع‌الوصف تمام این علوم‌با یکدیگرارتباط داشتند. ایرانیان سلسله جنبان دانش‌های اسلامی بشمار میرفتند؛ زیراآنان اهل بحث‌ونظر بودند وپیدایش افکار **قدریه ، مجبره، خوارج مشرق،معتزله وشیعه** را باید ناشی از مباحثات وتقریرات آنان دانست .

معتزله برای اثبات عقاید خود نیاز به منطق و فلسفه داشتند و مروج این علوم شدند . همینکه بین بنی‌امیه و بنی‌عباس اختلاف افتاد ، دانشمندان ایرانی فرصت یافتند که پرچم بحثهای علمی رابرضد اعراب برافرازند.ازطرف دیگرگروه زیادی از شخصیت‌های ایرانی بدستگاه خلافت راه یافتند و شیوه حکومت ساسانی را بخلفا عرضه داشتند وهمین امر باعث نفوذ علوم در دربار خاندان عباسی می‌گردید .

فلسفه ، منطق ، طب ، نجوم وکیمیا ازعلومی بود که مورد اقبال مسلمین قرار

گرفت وخدمات ذیقیمتی توسط دانشمندان اسلامی، مخصوصاً ایرانیان نسبت به توسعه این علوم صورت گرفت . در زمان خلافت مأمون، **خوارزمی** کتابی بنام**الجبروالمقابله** نوشت که حل معادلات درجه اول را بدو طریق که ما امروز جمع جبری جمل متشابه ونقل جمل ازیك طرف بطرف دیگر می‌نامیم انجام داد .

قبل ازآنکه بشرح حال دانشمندان بپردازیم توجه خوانندگان عزیز را به بحث مختصری پیرامون وضع و موقع علوم درآن ایام جلب مینمائیم :

حدیث

جنبش علمی درمکه ومدینه از زمان بنی‌امیه بوجودآمد وفقه وحدیث برپایه قرآن وروایاتی‌که از پیغمبر نقل میشد،تدریس میگردید . درمکه ، علما یکی از دیگری حدیث و فقه را اخذ میکردند . **نحوه نقل حدیث این بود که اصل‌حدیث را نزد راوی میخواندند وازاو میخواستند تا صحت وسقم آنرا تعیین‌کند .**

برخی ازمحدثین، این‌کاررا نکردند وباعث شدند که حدیثهای جعلی‌ومشکوك روایت شود .

درمدینه نیزمکاتبی وجود داشت که درمسجد فقه وحدیث تدریس میگردید . درمکه ومدینه ، اصحاب ازپیغمبرآنچه دیده وشنیده بودندنقل میکردند و تابعین‌هم بهمین نحو روایت را ادامه میدادند . درعراق نیز مراکز بزرگ علمی بوجودآمد . تفسیر وحدیث وفقه ولغت ونحو وصرف درآنجا تدریس میشد .

ترجمه کتب فلسفی وتدریس وتفهیم و شرح وتوضیح حکمت و بحث در طرق علم کلام وعلوم ریاضی وطب وموسیقی وسایرهنرها در عراق گسترش داشت .

درمصر نیز جنبش علمی وجود داشت . قرآن وحدیث وفقه و قرائت تدریس میشد درمدتی‌که‌خلفای‌فاطمی برآنجا مسلط بودند، مصر بهشت‌دانشمندان‌تلقی‌میگردید وکتابخانه‌های بزرگ آنجا درآن عهد زبانزد جهان اسلام بود .

یکی دیگر از مراکز علم و دانش اسلامی شام بود . در آنجا نیز حدیث و تفسیر وسایر علوم اسلامی را تدریس میکردند .

درصدر اسلام بسیاری از اصحاب پیغمبر در شام بودند ودر آنجا اخبار واحادیث نقل میکردند، درشام **کعب الاحبار** ، اخبار یهودی، و **تمیم‌داری** اخبارمسیحی‌رامنتشر کرده بودند وهمین امر باعث شد که دراخبار وحدیث ، علماء با وسواس و دقت بیشتر کار کنند .

اصحاب پیغمبر اختلاف داشتندکه آیاجمع وحفظ احادیث بصلاح دین است یا نه. عمربن‌الخطاب مخالف با روایت حدیث بود و می گفت قرآن مانند کتب یهود با کلام پیغمبر مخلوط می‌شود و حال آنکه کلام خدا باید معلوم ومشخص باشد.

در زمان تابعین این اختلاف ازبین رفت وگروهی به جمع حدیث پرداختند . جمع حدیث بصورت وسیع از قرن دوم هجری آغازگردید واولین کسی که حدیث‌را درکتابی جمع‌آوری کرد گویا **ابن‌جریح** ،متوفی درسال ۱۵۰ هجری بود . اما ازکتب حدیث که درقرن دوم تألیف شده فقط کتاب **الموطا** باقی مانده و این کتاب برحسب شرایع واحکام فقه ترتیب داده شده است .

فقهای عراق که به **قیاس** عمل میکردند مورد انتقاد فقهای مکه ومدینه بودند و اینان حدیث را اگر چه راوی آن فرد بود برقیاس ترجیح میدادند . علت آنکه **ابو حنیفه قیاس را برگزید اینست که وی ایرانی و ساکن کوفه وآشنا با مسائل اجتماعی ایران بود. وی میدید که احکام قرآن واعمال پیمبر درحدود عرف و قوانین جزیرةالعرب میباشد ودرباره‌روابط بغرنج یك ملت پیشرفته‌ومتمدن نمیتوان‌ازقرآن‌وسنت دستوری یافت** لذا ابوحنیفه متوسل بقیاس میشد وفتوائی میداد که با روح اسلام یعنی قرآن و سنت مباینت نداشته باشد .

کتبی که بعد ازقرن دوم در حدیث تألیف شده غالباً بعلت اختلاف سلیقه بوده برخی ازمصنفین **حدیث‌منقطع** ویا **مرسل** ویا **بلاغ** را نمیپسندیدند وفقط احادیث‌**مسند**

را نقل میکردند «۱» .

موضوع دیگراین بود که حدیث را ازفقه جدا سازند بدینمعنی که در کتاب فقه درهر بابی احادیث موافق با موضوع آن نقل میشد. مثلادرباب طهارت هرحدیثی راکه راجع به طهارت‌بوددرآن جامیدادندولی درتألیف مسند احادیث را طبق‌راویان تنظیم مینمودند . مثلا هرچه **علی** یا**زبیر** ازپیغمبر نقل کرده بودنداعم از اینکه مربوط به نمازیازکوة یا طهارت باشد نقل میکردند . از قرن سوم کارنقادی درحدیث آغاز گردید وعلم تازه‌ای بنام (**علم الرجال**) وضع گردید وشرح احوال راویان موردتوجه قرارگرفت .

ازآنجاکه اساس‌حدیث راصحاح سته تشکیل میدهد دراینجا توضیحاتی درباره آن بارعایت توالی تاریخی بنظرخوانندگان میرسانیم .

۱- بخاری

محمدبن اسمعیل بن‌ابراهیم بن مغیرة بن‌بردزبه معروف به**بخاری** درسال ۱۹۴در بخارابدنیا آمد، نخستین‌کسی‌که ازاجدادش اسلام‌آورد **مغیره** بود. پدر بخاری نیز حدیث نقل میکرد وپس ازمرگ ثروت‌کافی برای پسربارث گذاشت .

مادرش اورابمکتب فرستاد واسمعیل درسن‌ده سالگی بحفظ حدیث پرداخت . درشانزده سالگی کتب **ابن‌المبارک**و**وکیع** را آموخت .

علمای حدیث تاآنزمان بجمع احادیث شهرخود میپرداختند اما بخاری برای جمع‌آوری حدیث بمسافرت پرداخت واین رویه بعدازاو بین علما معمول‌گردید.

---

۱ - حدیث مسندآنست‌که روایت مسلسل ومتصل باشد تا پیغمبر .

حدیث مرسل‌آنست که یکی از راویان حدیث‌که باید مصاحب پیغمبر بوده و خود از پیمبرحدیث را شنیده باشد ساقط است.

حدیث منقطع نیز اینست‌که یکی از راویان گمنام ویا نام او فراموش شده باشد .

حدیث بلاغ حدیثی است‌که باکلمه (**بلغنی**)آغاز میشود .

بخاری پس‌ازاینکه احادیث شهرخودرا جمع‌کرد به بلخ وازآنجا به مروو ـ نیشابور وبغداد وبصره وکوفه ومکه ومدینه ومصرودمشق وقیساریه و عسقلان مسافرت کرد. زیرا معتقدبودکه **حدیث هرشهری رابابد ازاهالی همان شهرشنید.** پس از شانزده سال رنج و زحمت سرانجام در سال ۲۵۶ ببخارا بازگشت .

درزادگاه خویش به تنقیح احادیثی‌که جمع‌کرده بود پرداخت . **تا آن وقت علمای‌حدیث آنچه میشنیدندنقل میکردند ولی بخاری‌کوشید تاصحیح راازسقیم جداسازد.**

این نقادی‌کارآسانی نبود. زیرانتقاد میبایستی برتاریخ وعلم الرجال و قرآن‌احاطه داشته باشد تابتواند موفق شود .

اسمعیل احادیث شهرهارا بایکدیگرمقایسه‌میکردودراین تحقیق مسلك‌راویان را اعم ازمعتزله یامرجئه یاشیعه یا سایرمسالك درنظرمیگرفت .

بخاری باقوه حافظه بسیار نیرومند خود و همچنین بمدد دانش وسیع در علم رجال توانست درمقصود خود موفق باشد .

بخاری کتابی نیزبنام **تمییزرجال** درعلم الرجال تألیف کرد .

روح بزرگ واخلاق پسندیده اواز خلال روایاتش بخوبی آشکاراست کما اینکه هیچگاه بکسی تهمت کذاب یاغیرقابل اعتماد نمیدهد؛ بلکه درباره کسانیکه روایاتشان را کذب یاجعل میدانست میگفت درباره اونظری هست یا میگفت نسبت با وسکوت اختیار شده . تندترین حمله اونسبت به جاعلین اینست‌که میگفت (حدیث اوانکارشده) .

بخاری احادیث خود رادرکتاب(جامع‌الصحیح) جمع‌آوری کرد. قصداواین‌بود که دراین کتاب فقط حدیث صحیح نقل‌کند.او ازبین دویست هزار حدیث بقول ابن حجرفقط۷۳۹۷ حدیث‌اختیارکرد . تعدادی ازاین احادیث نیز بقول اهل‌تتبع‌تکراری است . اماحدیث بریده نقل نکرده است .

بخاری برای حدیث خود شرایطی قائل شده وان اینستکه **دارای‌سند پیوسته باشد ، وراوی هم مسلمان وعادل وراستگو بوده متهم بخدعه وتدلیس نباشد . از عدالت**

وصدق عقل و محافظه‌کاری و احتیاط و هوش و اعتقاد صحیح برخوردار بوده از تو هم واشتباه وخطادورباشد .

بخاری ، علاوه براینکه محدث برجسته‌ای بشمارمیرفت‌فقیهی دانا بود. بهمین سبب کتاب خودرا برحسب ابواب فقه تدوین نموده .

تردیدی نیست که‌کتاب بخاری‌باهمه اعتبار ووزنش بعدها مورد انتقاد محدثین قرارگرفته وایراداتی برآن واردکرده‌اندکه همین امرخود باعث تعدد تألیف دراین موضوع بوده است .

۲- مسلم

مسلم‌بن‌حجاجازاعراب **قشیر**بودکه در**نیشابور** اقامت داشت. پس ازآنکه بحدیث روی آورد بعراق رفت وازآنجا نیزبه حجازومصروشام مسافرت‌نمود. وی ازشاگردان بخاری بودوچندین تألیف‌درحدیث داردکه‌معتبرترین آنهاکتاب (صحیح مسلم) است. مسلم درمقدمه‌کتاب خود مینویسد .

(احادیث را بسه قسمت تقسیم نموده‌ام .

اول‌آنچه راکه راویان موثق ومحقق‌نقل‌کرده‌اند ، دوم آنچه‌راکه‌گمنامان از طبقه متوسطه روایت کرده‌اند ، سوم آنچه را که متهمین و مردودین ازضعفا نقل‌کرده‌اند .)

کتاب‌مسلم ارکتب‌معتبر بشمارمیرود. بهمین‌جهت محققین‌آن دوکتاب رامقایسه میکنند ونتیجه میگیرند که‌کتاب صحیح مسلم بربخاری برتری دارد .

مواردی که صحیح مسلم را برکتاب بخاری مرجح میسازد ازاینقراراست .

کتاب مسلم دروطن مؤلف وباحضور مشایـخ روایت شده و حال آنکه بخاری حدیث را بریده وهرقسمتی را دریك‌باب فقهی واردکرده است .

مسلم حدیث را بدون مقدمات گوناگون باذکر راویان نقل‌کـرده ولی بخاری حدیث راتقسیم‌کرده وهر بخشی را یك جاو راویان راهم فقط د.یك قسمت نام‌میبرد .

عیب دیگری که بر بخاری نسبت به مسلم گرفته اندا ینست که بخاری گاه نام وگاه کنیه او را ذکرمیکند واین برای خواننده اشکالی ایجاد میکند . ولی مسلم این رویه را ندارد . مسلم نیزدرفقه دست داشت وتعداد احادیثی راکه نقل کرده بالغ بر ۷۲۷۵ حدیث میشمارندولی حدیث غیرمکرر او بیش ازچهار هزار فقره نیست .

احمد بن حنبل

احمدبن حنبل ازقبیله **شیبان** واهل مرو بودکه دربغداد درسال **۱۶۴** متولدشد. اونیز بکوفه وبصره ومکه ومدینه وشام ویمن و جزیره مسافرت کرد و بجمع آوری حدیث پرداخت . ازآنجاکه با**شافعی** معاشربود، پیروان شافعی اورادارای‌مذهب‌شافعی میدانند ولی حنبل خود صاحب مکتبی جداگانه است .

احمد اظهار عقیده‌کردکه قرآن خلق شده وبهمین جهت دچارشکنجه وآزار شدیدشد وباوصف براین دست ازعقیده خود برنداشت.

وقتی**متوکل** بخلافت رسید خود بخلق قرآن معتقدشد وامام احمدراآزادکرد . وفات اوبسال ۲۴۱ دربغداد روی‌داد.

عده‌ای امام حنبل را فقط محدث میدانند نه فقیه **ولی‌فقه‌احمد مبتنی‌برحدیث بود.بدین معنی که‌اگر یك‌حدیث صحیح بدست میآورد آنرا مبنای فقه‌خود قرارمیداد . واگر برفتوی وحکم یکی ازیاران پیغمبرآگاه میشد بهمان ترتیب فتوی میداد وبطورکلی باحکامی که‌بقرآن وسنت نزدیك‌بودتوجه داشت.**

وی احادیث خودرا درکتاب**مسند**جمع‌آوری‌کرد. تعداد احادیث اوراچهل‌هزار گفته‌اندکه‌ده‌هزارآن تکراری است. اگرچه احادیث احمد بپایه بخاری ومسلم‌نمیرسد ولی شجاعت اخلاقی وروح نیرومند او مورد تأییدهمه محققین است.

احمد در زمان بنی عباس روایاتی در منقبت بنی امیه نقل و روایت کرده‌ودر فضایل علی نیز حدیث‌های زیادی دارد وبرخلاف بخاری و مسلم از بنی عباس نمی‌هراسید .

مسلم و بخاری در مناقب علی احادیث زیادی نقل کرده اند ولی درباره بنی امیه سکوت اختیار نموده اند.

باید دانست که محدثین طماع در زمان بنی امیه احادیث متعددی بنفع آنان جعل کرده بودند که غالباً همان احادیث را امام حنبل نقل کرده است.

یکی دیگر از علل جعل حدیث این بود که میان اهل حدیث و اهل رأی اختلاف وجود داشت و محدثین برای اثبات نظریات خود بجعل حدیث مبادرت میورزیدند.

نقادی حدیث دو نحو است. یکی انتقاد ناقل و جرح و تعدیل او و اندازه اعتمادی که براویان می توان داشت و دیگری انتقاد خود حدیث که آیا معقول و مقبول هست یا نه. همچنین توجه میکردند که آیا تمایلات سیاسی یا تعصب حزبی و مذهبی انگیزه پدید آمدن آن بوده است یا نه.

بهترین نوع انتقاد حدیث از طرف متکلمین صورت گرفته. برخی نیز معتقد بودند که نقلِ مفهوم حدیث کافیست و لزومی ندارد عین کلمات پیغمبر روایت شود. بهمین جهت سیبویه در نحو به حدیث بی اعتنا بود و قرآن را پایه و مایه کار خود قرار میداد.

بین محدثین و فقها و همچنین اهل حدیث و متکلمین، اختلاف نظر وجود داشت و این اختلاف به جدال و کشمکش رسید.

علمای پیرو منطق و عقل و قیاس، با محدثین و علمای قائل بحدیث به ستیزه بر خاستند و هریك نیز پیشوائی برای خود برگزیدند.

اهل حجاز پیرو **مالك** و اهل عراق طرفدار **ابوحنیفه** بودند. علمای کلام نیز با محدثین اختلاف داشتند و متکلمین، اهل حدیث را نادان و دروغگو دانستند. این اختلافات دامنه خود را بمعتقدات مذهبی رسانید و خود باعث جعل حدیثهائی شد که هر دسته بنفع خود وضع می کرد.

فرق مختلف نظیر خوارج، مرجئه، قدریه، اشاعره، معتزله و غیره در جعل و روایت حدیث بیکار ننشسته بودند. **اختلافات طبقاتی نیز عاملی برای جعل حدیث محسوب میشد**

زیراآنکس که ثروتمندبود احادیثی درتفضل غنا بر فقر روایت مینمود وآنکس که تهیدست بشمار میرفت احادیثی مبنی بربرتری فقر برغنا میساخت وشایع میکرد.

اختلافی نیز که بین‌متکلمین وجود داشت باعث سر در گمی و حیرت مسلمین میشد زیراآنان می‌گفتند اگرعقاید کلامی برپایه عقل ومنطق استواراست چرا اینهمه دچار تشتت آراء می‌باشند؟

درزمان خلفای عباسی هرخلیفه پیر وهرروشی بودهمان راتقویت می‌کرد وبقیه فرقه‌ها رابازور خاموش‌می‌ساخت، بهمین جهت معارف اسلامی‌درادوار بعدهم با تازگی اوایل ظهورخود مورد بحث وفحص علما قرار می‌گرفت.

اکنون که از امام حنبل بحث کردیم جایز است که مختصری پیرامون ائمه دیگر که مورد اقتدای اهل تسنن هستند گفتگو نمائیم تا مطلب برای خواننده روشن تر شود.

ابوحنیفه

ابو حنیفه نعمان بن‌ثابت‌بن زوطی ایرانی نژاد بود. ابوحنیفه درکوفه بدنیاامد وپدرش مملوك یکی از افراد قبیله **ربیعه** بود بنابراین خودابوحنیفه نیز منسوب بهمان قبیله است.

پیروان این امام نیز مانند سایرین، احادیثی‌درباره شأن ومقام او جعل‌کرده‌اند وحتی مدعی شده‌اندکه نام اودر تورات آمده!

تولد ابوحنیفه بسال ۸۰ هجری ومرگش بسال ۱۵۰ دربغداد اتفاق افتاد. بنابر این وی هفتاد سال‌زیسته است.

عمراو مصادف باوقایع تند وحوادث پرانقلاب وضد ونقیضی بودکه بنی‌امیه با بنی عباس درکشمکش بودند.

وی دربرانداختن بنی امیه‌سهمی داشت ولی خلافت راحق **محمدبن عبدالله‌بن‌الحسین‌بن‌الحسن بن‌علی** علیه‌السلام میدانست. این **محمد** برضد **منصور** قیام کرد ولی‌موفق

نشد وابو حنیفه نیز بجرم طرفداری از اوتازیانه خورد. ابوحنیفه تجارب با ارزشی از محیط خود داشت. اواغتشاش، ظلم، قتل‌عام، کشتارهای حکام آزمند، نحوه‌تبلیغات‌بنی امیه وبنی عباس رادید. پنجاودوسال ازعمرش درزمان بنی امیه گذشت وطی‌این مدت شقاوتهای حجاج وخشونت وتعصب نژادی یزیدبن‌المهلب وعدالت عمر بن عبدالعزیزرا مشاهده کرد. از اینرو وقتی حکومت از بنی امیه به عباسیان رسید با وجودیکه **محمدبن عبدالله‌را لایق خلافت میدانست بازازاینکه‌ایرانیان یعنی‌همنژادانش امرحکومت را دردست دارند خوشدل بود.**

ابوحنیفه درعلم‌کلام سرآمد عهدخویش شدآنگاه بحدیث‌وفقه‌روی آورد.خود دراین باره مینویسد:

(من مردی جدلی وقوی حجت بودم‌که نیروی خودرا صرف‌علم کلام ومباحثات آن میکردم. روزگاری‌را بدان حال بسر برده درکلام مباحثه و مجادله وحمله ودفاع میکردم. اهل بحث وجدال غالباًدربصره زیست می‌کردند. من‌هم‌چندبار بدان دیار رهسپار شده باآنان‌بحث وگفتگو میکردم. بیش ازبیست سفر بدان شهررفتم‌که‌درهر بار بیش ازیکسال درآن شهرستان اقامت میکردم ودرهمان محل ومکان باخوارج، خصوصاً فرقه**اباضیه وصفریه** بحث وجدل مینمودم قبل از آن علم‌کلام رابهترین مایه علوم میدانستم‌ولی بعد دانستم‌که اگرآن‌علم خوب‌بودنیاکان نیك نهاد ماآنرامایه‌خودمیکردند بنابراین آنراترك‌گفته، بفقه پرداختم)

ابوحنیفه با مقام علمی‌که داشت تجارت میکرد و در بازار حجره‌ای داشت‌که درآن خز میفروخت. **همین امراورابر معاملات و تجارت وداد وستد ووضع بازار وسود وزیان آگاه میساخت. برتمام امور معاملات‌مانند نقد ونسیه و غبن وصرافی واقف میگردید واین اطلاعات او را درفقه دانا تر میساخت.**

بعلاوه اودر **مدرسه‌کوفه فقه‌خواند و این مدرسه را بزرگانی‌نظیر علی‌بن ابی‌طالب**

و عبدالله بن مسعود وشریح بن الحارث کندی ومسروق بن اجدع همدانی و اسود بن یزید نخعی و بزرگان دیگر پایه‌گذاری کردند که مقام علمیشان مورد تأیید عموم مسلمین بـود .

علی بن ابیطالب مجموعه‌ای از احکام و فتاوی بجای گذاشت که اهل عراق آنها را یك دستور دائمی ولازم‌الاجراء میدانستند.

ابن مسعود، فقیه، داناوموشکافی بودکه‌عمر بن الخطاب تحت تأثیراوقرارمیگرفت.

ابوحنیفه وارث علم این دانشمندان فقه‌بود. استاد حقیقی اوحمادبن ابی‌سلیمان بودکه درسال ۱۲۰ وفات یافت . ابوحنیفه هیجده سال نزد حماد درس خواند وچون حماد عازم بصره شد بجای او نشست وخود بتدریس و فتوی پرداخت واین کارسی سال طول کشید .

وی از نظر جسمانی نیز بلندقد،گندم‌گون و زیبا روی و معطر وپاکیزه وخوش لباس بود. وقتی از جائی عبور میکرد بوی عطر او باقی میماند و مردم درگذرگاهها ازبوی عطر او ویرا میشناختند .

ابو حنیفه ازطرف ابوجعفر منصور دعوت بقبول مسند قضاشد ولی این دعوت را نپذیرفت وبهمین علت بزندان افتاد ودر همان زندان جان سپرد.

محققین معتقدندکه علت حبس او این بودکه وی متمایل به تشیع وآل‌علی بوده وچون اورا با اعطای مقام نتوانستند بفریبند بزندانش انداختند .

رو یه حنفی در فقه

ابوحنیفه در موضوع و احوال حدیث بسیار سختگیر بود . **وی درمکتبی‌درس خواندکه یکی از مؤسسینش علی بود وعلی حدیث ازکسی قبول نمیکرد .**

ابوحنیفه حدیث پیغمبر را بشرطی میپذیرفت‌که جماعتی دیگر آنرا روایت کرده باشند. بنا براین دایره حدیث‌را تنگ‌کرده‌آنرا محدود به‌حدیث صحیح ومسلم مینمود.وی **بقیاس و رای و استحسان** عمل میکرد و هیچگاه قرآن و سنت را بدست

فراموشی نمیسپرد. وی‌میگوید(من در مسائل و احکام، اول بقرآن مراجعه میکنم ؛ اگر درکتاب خدا حکمی نباشد بسنت و رفتار پیغمبر عمل میکنیم بشرط آنکه‌خبر از طرف معتمدین و موثقین منتشر شده باشد ؛ و اگر در قرآن و سنت چیزی پیدا نشود باعمال و اقوال یاران مراجعه مینمایم و اگـر هیچکدام نباشد باجتهاد خود عمل میکنم).

وی قدرت هوش و منطق سرشاری داشت و در باره‌اش گفته‌اند چنان در منطق نیرومند بودکه اگر میخواست ثابت‌کندکه پاره‌ای مس طلاست قادر بود.

بسیاری از فقها با او بجدال پرداختند ولی قیاسهای او جودت ذهنش رانشان می‌دهد.

حیله شرعی یکی‌ازخصوصیات فقه‌حنفی‌است‌که سایر مذاهب نیزآنرا قبول‌کردند

درهرحال ابوحنیفه‌بشدت مورد بغض اهل‌حدیث وعلما وفقهای‌حجاز بود وحتی احکام اورا برخلاف دین اسلام میشمردند ولی او با شجاعت وبی‌پروائی طبق روش مخصوص خود فتوی میداد وآتش جنگ بین عراق وحجاز را تندتر میکرد.

علمای مدینه میگفتند هیچکس مانند ابوحنیفه نسبت بخدا و پیغمبر جسور نبوده زیرا وی احادیثی‌راکه از قول پیغمبر روایت میکردند میگفت (هذیان)است.

باوگفتند پیغمبر فرمود، در بهره سواران چنین باید باشد که سوار یك قسمت واسب دو قسمت ببرد.ابوحنیفه‌گفت من‌هرگز بهره یك حیوان را بیش از انسان‌مؤمن قرار نمیدهم.

کتابی‌که از ابوحنیفه در دست است موسوم است به **فقه‌اکبر** که زوائدی نیز دارد.

مالك‌بن انس

مالك‌بن انس اصبحی از اهل مدینه‌بود. وی در سال ۹۳ بدنیا آمد و در سنه

۱۷۹ وفات یافت. در تمام مدت عمر خود ازمدینه خارج نشد. قرائت را از **نافع‌بن ابی‌نعیم** آموخت وحدیث را هم ازمشایخ مدینه شنید و روایت‌کرد وکتابی در حدیث تألیف نمودکه‌آنرا **(الموطاء)** نامید.

وقتی **محمد**بن عبدالله بن‌الحسن وبرادرش **ابراهیم** بر **منصور عباسی** قیام‌کردند **مالك فتوی دادکه طلاق باجبار واکراه صحیح نیست واز این‌حکم نتیجه میگرفت که‌بیعت برعباسیان باطل است زیرا ازروی اکراه و زور بوده** است واز محمدبن عبدالله طرفداری مینمود. **منصور مالك‌را از تدریس ممنوع‌کرد و اورا بجرم شیعیگری تازیانه زد ودستش‌را فلج ساخت و مالك در راه عقیده خودکتفش علیل شد.** ازاو پرسیدند قیام برضدخلافت صحیح است؟ اوجواب داد اگر قیام برمانند عمربن‌العزیز باشد باقیام‌کنندگان نباید جنگ‌کرد واگر برظالمین خروج‌کنند بگذارید خداوند دوگروه ظالم را بیکدیگر مشغول‌کند وانتقام ما را بکشد.

مکتب مدینه وارث علم **عمر، عثمان‌عبدالله‌بن‌عمر،عایشه، ابن‌عباس، زیدبن ثابت** و فقهای دیگر بود ومالك از مکتب بازماندگان این فقها علم‌آموخت.

مدینه ازحیث حدیث پرمایه ترازسایرجاها بود. مردم آنجا باچشم خود هرروز پیغمبررامیدیدندکه چگونه‌رفتار یاعبادت میکند وبنا براین‌زمینه برای پرمایه شدن حدیث‌فراهم‌میگردید.مع‌الوصف درهمانجانیز کسانیکه‌پیروقیاس بودند پیدامیشدند.

مدینه دور از تمدن بود و مردم زندگی ساده‌ای داشتند بنا براین باهمان احکام قرآن وسنت میتوانستند مسائل زندگی را حل‌کنند ولزو می‌نداشت‌کسی فتوی دهد.

مالك برای‌حدیث‌بشهرت‌عام عقیده نداشت ولی‌صحت سندراکاملا رعایت‌میکرد ودر این راه چنان دقیق‌بودکه میگفت من هفتادتن‌را دیده‌ام‌که درمسجد پیغمبرنشسته حدیث روایت میکردند. آنان چنان امین هستندکه حاضرم‌گنج به آنان بسپارم، ولی ازحدیثشان نقل نمی‌نمایم.

همچنین میگفت علم ازچهارکس آموخته نمیشود. یکی سفیه و نادان دیگری

هوسران وبدعت گذار سومی دروغگو ولوآنکه درحدیث پیغمبر کاذب نباشد چهارمی از پیشوای عابد وزاهد ولی کم هوش و ابله.

مالك عمل و رفتار و قانون اهل مدینه را قبول میکرد و هر حکمی که آنان داده بودند اساس احکام او محسوب میشد ؛ ومیگفت اگر اهل مدینه بریك عمل متفق شوند و پیشوایان هم باآنها موافقت کنند آن عمل در قبال قیاس حجت است و مقدم برقیاس ورای میباشد .

از مالك دوکتاب باقی مانده یکی **الموطا** ودیگری **المدونة** .

الموطاء عبارت ازکتابی است که هم مظهرحدیث و هم مظهرفقه است . حدیث را ازنودوپنج شخص از اهل‌مدینه روایت‌کرده وازآن عده شش تن غیرمدنی بودند. هرون‌الرشید از مالك پرسید چرا در کتاب تونامی ازعلی و ابن عباس نیامده ؟ پاسخ دادآنان درشهرما نبودند ومن‌کسی از پیروان آنها را ندیده‌ام . وی چهل سال در راه تدوین وتنقیح حدیث زحمت‌کشید .

در این کتاب، همچنین ابواب را برحسب فقه ترتیب داده . یعنی احادیث هر موضوع را در یك باب جمع‌آوری کرده و گاه معانی لغات را توضیح میدهد و عقیده خود را هم بعنوان تفسیر اضافه میکند .

کتاب المدونة مجموعه‌ای ازرساله‌ای مختلف بوده‌که عده مسائل‌آن بالغ‌برسی وشش هزارمسئله بود که **اسدبن الفرات نیشابوری** ساکن تونس‌آنها را جمع‌آوری‌کرد. عده‌ای ازفقهای مصروعراق روی این‌کتاب کارکردند وبهمین جهت تأثیراحکام و افکار عراقیان درآن معلوم است .

محمدبن‌ادریس شافعی

شافعی از قریش بودکه درسال۱۵۰ در**غزه** یا **عسقلان** بدنیاآمد . دوساله بودکه پدرش درگذشت‌ومادرش اورا بمکه‌آورد. چون فقیر بود معلم اورا بشرطی پذیرفت‌که بجای مزد بجای خودش خلیفه باشد ودرس بگوید .

پس ازختم قرآن در مسجد هرحدیثی که میشنید حفظ میکرد وضمناً آنها را روی استخوان مینوشت وجمع میکرد .

ازمکه خارج شد وبملازمت قبیله **هذیل** درآمد تا لغت صحرا بیاموزد وبدین ترتیب از فصحای عرب شد .

شافعی بعد از آنکه ادب عرب راآموخت به فقه روی آورد و آنرا با حدیث یکجا خواند . پس ازحفظ کتاب الموطا بمدینه رفت ونزد مالك ، **الموطا** را روایت کرد وفقه را هم ازاوکسب نمود . پس از مرگ مالك به یمن رفت ودرآنجا بحکومت یکی از نواحی‌منصوب گردید؛ اما بعلت‌تشیع دچار محنت گردید، وی‌راگرفتارکرده بنزد خلیفه‌وقت، هرون‌الرشیدآوردند. او از خود دفاع کرد ومورد عفو قرار گرفت . چندباربین مکه وبغداد رفت‌وآمد کرد و درهرجا مدتی اقامت داشت آنگاه بمصر رفت ودرآنجا بسال ۲۰۴ درگذشت .

شافعی دربغداد فقه‌عراقی‌را از **محمدبن حسن**که ازیاران ابوحنیفه بودآموخت فقه مالك را هم فراگرفت وآنگاه آندو را مقایسه کرده درآنها تصرف نمود و فقه را روی قواعد و اصول منظم ومرتب کردکه موافق و مخالف او را تحسین نمودند .

شافعی را شخصی شیرین بیان، هوشمند و دارای حجت قوی توصیف‌کرده‌اند و مهارتش در استنباط مورد اعجاب بوده است .

چون تربیت وی‌هم بیابانی‌و هم‌شهری بود ، درفقه نیز همین رویه را در پیش گرفت یعنی **فقه حجازرا با فقه عراق،که اولی مظهر زندگی ساده بدوی و دومی نماینده زندگی شهری بود درهم‌آمیخته مکتب تازه‌ای تأسیس کرد .**

شافعی میگفت **اصل‌قران و سنت** است واگر چیزی درآن‌دو نباشد قیاس‌برآندو باید کرد .وی‌هم بعراقیان‌وهم به‌حجازیان‌حمله‌میکردو رویه‌خود راتوانست‌رواج دهد

شیعه

فیروزآبادی در **قاموس اللغة** شیعه راچنین معنی‌می‌کند :

وقدغلب هذاالاسم علی من یتولی علیاً واهل‌بیته حتی صاراسما لهم خاصاً .

یعنی «غالب شده است اسم شیعه برهرکس‌که علی وخاندانش را دوست‌بدارد تا آنکه **شیعه** اسم خاصی برای آنان شده است .»

عالم معروف ومحدث نامور تسنن **حافظ ابونعیم اصفهانی** ، که دانشمندان او را «تاج المحدثین» خوانده‌اند درکتاب (حلیة الاولیاء) از**ابن عباس** روایت مـی‌کند که چون آیه ۶ ازسوره **البینة** «۱» نازل شدرسول اکرم خطاب به علی فرمود :

«ای علی ، مراداز «مهترین اهل عالم» توئی وشیعیان تو. روزقیامت تووشیعیان تو بیائید ، در حالیکه خداوند ازشماراضی وشماهم ازخداوند خشنودید .»

نظیرهمین روایت راعلمای معروف اهل تسنن مانند ابوالمؤید موفق بن‌احمد خوارزمی ، حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن‌عبداله الحسکانی، محمدبن یوسف‌گنجی شافعی، ابن جوزی ، محمدبن منذر وغیره نقل‌کرده‌اند کـه دلالت دارد پیغمبر لفظ شیعه را

۱ـ ترجمه آیه اینست : آنان که‌ایمان‌آورده‌اند و نیکوکارشدند بحقیقت (مهترین‌اهل عالم‌اند). پاداش‌آنان نزدخدا باغهای بهشت است که نهرها زیر درختانش جاریست ودر آن بهشت جاودان ازنعمتها برخوردارند وخداازآنها خشنود وآنها هم‌ازخدا خشنودند .

برای پیروان علی برگزیده است .

شیعه معتقد است همانطورکه پیغمبر آورنده احکام خدائی است علی وسایرائمه نگاه‌دارنده این‌احکام هستند.

در حدود سیصد نفراز علمای معروف اهل تسنن نیزواقعه غدیر خم را روایت می‌کنندکه پیغمبردرحضور هفتادهزارنفرفرمود «ای مردم! آیامن اولی بتصرف ازشما درنفسهای شما نیستم ؟» عرض کردند چرا . فرمود هرکس را من مولای اوهستم علی مولای اوست . پس‌ازآنکه خطبه طولانی تمام شد علی در خیمه‌ای بامرپیغمبر نشست وهمگی بااوبیعت کردند .

امام احمد حنبل نیزمینویسد رسول‌اکرم به‌علی فرمود «توبرادر ووصی وخلیفه واداکننده دین منی».

اما حوادث تاریخی طوری بود که پس از مـرگ پیغمبر ، قریش و انصار در **سقیفه‌بنی‌ساعده** جمع شدند تاجانشینی برای پیغمبر تعیین نمایند **وابوبکر** بعنوان خلیفه انتخاب شد. علی‌نسبت باین طرزانتخاب اعتراض‌کرد اماپس ازشش ماه‌خلافت‌ابوبکر را پذیرفت .

مسئله امامت تاکنون ازموارد مهمی است کـه دراسلام بین فـرق شیعه و سنی وجود دارد وچه بساخونریزیها که انگیزه‌آن همین مسئله بوده است . بطورکلی‌شیعه حدیث را جزازطرف امام قبول ندارد وبرای اثبات درستی این رویه به‌دلایل منطقی متوسل‌شدوازمنطق وفلسفه وحدیث وتفسیرکمك‌گرفت وچون مخالفین نیز ناچاربودند بهمین اسلحه دست یازند این‌اختلاف عقیده **درشرایط خاصی** باعث پیشرفت دانش‌بوده است .

تفسیر

تفسیر قرآن نیز یکی از علوم اسلامی است که دانشمندان روی آن زیاد کار کرده‌اند و در اینجا بحثی پیرامون پیدایش تفسیر و وضع و کیفیت آن در صدر اسلام مینمائیم تا معلوم شود علمای بعدی روی چه زمینه‌هائی کارکردند .

درصدر اسلام ، حدیث یگانه علم شریعت بود وتفسیر نیز قسمتی‌ازحدیث بشمار میرفت زیراکسی که حدیث نقل میکرد تفسیرقرآن نیز ضمن‌آن میآورد .

پیغمبر،قرآن راکم تفسیرمیکرد ؛ اما صحابه بتفسیر قرآن پرداختند . بیش از همه **علی** ع و **عبدالله‌بن مسعود و ابی‌بن‌کعب** در تفسیر تخصص داشتند . تفسیراین گروه یا از روی علم واجتهاد بود یا ازروی حدیث؛ یعنی شنیدن از پیغمبر. آنان شأن‌نزول آیات را هم شرح میدادند .

تابعین نیز آنچه را اصحاب گفته بودند روایت کردند . برخی از تابعین قرآن را خودشان تفسیرمیکردند .

بعداً مفسرین، علومی‌از یهودو نصاری آموخته، آنها را در تفسیرمورد استفاده قرار می‌دادند . مسلمین هیچ باکی نداشتند که کتابشان ازروی تورات وانجیل تفسیر شود . کارمفسرین بعدی این بود که احادیث تفسیر را جدا سازند ومرفوع را از موقوف تفکیک نمایند .

مفسرین هر شهر روایات شهر خود را مدون میساختند و بعدها بجمع آوری احادیث شهرهای دیگر درباره تفسیر توجه شد . باین ترتیب تفسیر از حدیث جدا شده خودعلم مستقلی گردید .

مفسرین بر دودسته بودند . جمعی متعصب وقائل بروایات اصحاب و بقاء بر تفسیر یاران و احادیث وارده بودند و دسته دیگر مطابق علم و اجتهاد تفسیر میکردند . چنانکه ماوردی میگوید (بعضی از متعصبین فقط بظاهر قرآن توجه دارند واز تفسیر آن مطابق اجتهاد و رأی وفکر خودداری میکنند) .

بنابراین همین دومکتب نیزدرایران وبین مفسرین شیرازوجود داشت وازآنجا که غالب مفسرین شیرازی عارف بودند طبق اجتهاد وفکر بتفسیر میپرداختند وحدیث را فقط برای ارائه دلیل بهمخالفان روایت مینمودند .

علم کلام

جمعی ازدانشمندانی که شرح حالشان دراین کتاب آمده در مباحث کلامی تألیفاتی دارند که لازم دانست سخن کوتاهی درباره علم کلام وتاریخ ومباحث آن قبلا باطلاع خوانندگان محترم برسد ودر این فصل، ازکتاب علم کلام تألیف آقای سیداحمد صفائی - علم کلام جدید تألیف علامه شبلی نعمانی وتاریخ فرق اسلامی تألیف محمد نجمی زنجانی استفاده شده است .

کلام ، علم بقواعد ومسائلی است که نتیجه‌اش توانائی براثبات اصول دین با دلیل وبرهان وتطبیق آنها باقواعد عقلی است .

محقق سبزواری درحاشیه منظومه میگوید (متصدیان شناسائی حقایق موجودات طوائفی میباشند: گروهی تحقیق حقایق رامنحصر بفکر دانند وگروهی بریاضت وکشف. دسته دوم عرفا وصوفیه میباشند . دسته اول **یامقیدندکه موافق باشرع باشدوایشان متکلمین اسلامی هستند؛ یابموافقت انبیا وشرایع مقید نیستند، وایشان فلاسفه مشاء میباشند؛ودسته‌ای که جمع بین ریاضت وبرهان کرده‌اند حکمای اشراقند)**

در اثبات مسائل کلامی ، **ازمبانی عقلی وبدیهیات اولیه ومقیاسهائی که‌منطق‌نظری آنهاراوسیله سنجش صحت وسقم فکروتمیزخطاازصواب** معرفی کرده استفاده میشود .

تاریخ علم کلام

تدوین علم کلام ازقرن دوم هجری ، زمان حکومت خلفای عباسی عملی شد. اول کسی که دراین فن کتاب نوشته **ابوالهذیل عـلاف** است .

دراین دوره وقتیکه ذخایر علمی یـونان وایـران بزبـان عربی ترجمه شد و **ابن مقنع** ودیگران اززبان‌های فارسی ویونانی وسریانی وهندی وحرانی کتابهای مانی و ابن دیصان ومرقیون راترجمه کردند، ابن ابی العوجاء- حمادعجرد - یحیی بن زیاد - مطیع بن ایاس نیزدرتایید آن کتابهائی نـوشتند . درنتیجه درمیان مسلمین ، زندقـه و الحاد منتشرشد واسلام مواجه باخطری بزرگ گردید. پارسی-عیسوی - یهودی وزنادقه (دیصانیه-مانویه- مرقیونیه ومزدکیه)ازهرطرف برخاسته آسیبی راکه ازآغازفتوحات اسلام دیده بودند بانیش قلم جبران نموده انتقام بکشند .

اینان درعقاید ومسائل مذهبی چنان بآزادی بنای انتقاد را گذاشتندکه اعتقاد مسلمانان ضعیف العقیده متزلزل شد . حکومت عباسیان هم تحت تأثیروزرای دانشمند ایرانی صلاح درآن دیدند که جواب قلم‌را باشمشیر ندهند ، لذا علمای اسلام بتحصیل فلسفه همت گماشتند وباحربه علم بجنگ مخالفین رفتند . اولین کتاب کـه بتشویق خلفای عباسی انتشاریافت همین کتاب ابوالهذیل است که بامر **مهدی عباسی** تصنیف شد.

مهدی درسال ۱۵۸ برتخت خلافت نشست و بدانشمندان اسلام امرکرد که در پاسخ اعتراضات مخالفین دین، کتابی بنویسند .

رسالات وجزوات ابوالهذیل اکنون دردست نیست ولی مناظراتی که با مجوسان وملاحده داشته، جسته جسته درکتاب **ابن خلکان - درروغرر-** شرح **ملل ونحل** مذکورمیباشد.

یکی دیگرازبزرگترین علمای کلام، **هشام بن الحکم** شاگردامام جعفرصادق بود که در دربار هـرون الـرشید رئیس متکلمین محسوب میشد وابوالهذیل باستادی او اعتراف داشته .

علاقه عده‌ای ازخلفای عباسی مانند مهدی ، مامون وواثق بعلم کلام وقدردانی

های برامکه وسایر وزرا وامرا ، این علم را رونق وتوسعه بخشید .

دربین خلفای عباسی ، هرون‌الرشید آزادی عقیده وبیان را ازبین برد وعلم کلام نیز متزلزل گردید وحتی علمای این فن تحت تعقیب قرار گرفتند و مقررشد که در این علم چیزی نوشته نشود. ولی این دوران طولانی نبود؛ زیرا مهاراجه هند، نامه‌ای به هرون نوشت ویادآور شدکه مسلمین،دین خودرا باشمشیرانتشارداده‌اند . اگراسلام‌را بادلیل و برهان میتوان اثبات کـرد عـالمی را بفرستید ؛ چنانچه توانست مراقانع سازد اسلام راقبول خواهم‌کرد. هرون‌فقیهی‌رابآن دیاراعزام داشت. یکنفراز درباریان راجه برای مناظره باآن فقیه تعیین شد . اوازفقیه پرسیدکه خدای شماقادراست یا نه؟ فقیه‌گفت آری . اوگفت آیا مثل خودرا میتواند خلقت‌کند یانه ؟ چنانچه نتوانـد ، پس قدرت اومحدودخواهد بود . فقیه عاجزماند وگفت اینگونه مباحث مربوط بعلم کلام است وماآنرا بدمیدانیم . راجه به هرون نوشت (آنچه من‌بشمانوشته بودم‌مبتنی برحدس وگمان بود ولی اینك مشهود وعیان‌گردیده‌است .)

هرون حکم باحضار متکلمین کرد . علمای کلام در دربار جمع شدند و مسئله مزبوردرمحضر آنان مطرح شد . درمیان‌آنان جوان نوآموزی این شبهه راحل‌کرد و گفت اینگونه سؤال نظیراینست که یکی بگویدخداقادر براین‌هست‌که خودرا عاجز یا جاهل گرداند ؟ حل‌این شبهه این‌است‌که درناحیه قدرت خدا نقص وقصوری‌نیست ولی ازاین قدرت فقط ممکنات استفاده میکنند وبچیزی‌که ممتنع ومحال است قدرت تعلق نمیگیرد ؛ چه ممتنع ومحال لیاقت پوشیدن خلعت هستی راندارد. هرون مقرر کردکه همان‌جوان‌برای مناظره فرستاده شودولی‌متکلمین‌صلاح دیدندکه **معمربن عباد** این‌مأموریت‌راانجام دهد. بدین ترتیب هرون نیزمجبورشدکه متکلمین راتشویق نماید.

علم‌کلام هرروزرونق می‌یافت ودرقرن چهارم باوج‌کمال خودرسید ولی از قرن پنجم سیرنزولی وانحطاط راآغازکرد ؛ زیرا دراین هنگام ترکان بـردنیای اسلام و دربارخلیفه مسلط‌شدندواموره‌ذهبی‌رابدست فقهاسپردندوآزادی فکر بکلی از بین‌رفت.

وجه تسمیه علم کلام

وجه تسمیه علم کلام آنست که اول مسئله‌ای که موردبحث شدکلام خدا بود که درحدوث وقدم آن بین دانشمندان دینی اختلاف شد . جمعی میگفتند **کلام خدا قدیم است وکلام یکی ازصفات خداست وچون خداوند قدیم است ممکن نیست متصف بحادث شود** . وعده‌ای نیز میگفتندکه کلام خدا **حادث** است .

متکلمین مقاصد علم کلام را درکتب خود بشش قسمت تقسیم کرده‌اند :

۱ـ امورعامه یعنی معانی وصفات کلیه‌ای که عارض بروجود بماهو وجود است بدون تخصص بخصوصیت ریاضیت ویاطبیعیت مانند بحث ازعلیت ومعلولیت وحدوث و قدم بخلاف بحث ازحرکت وسکون یاحرارت ونورکه اختصاص بجسم طبیعی دارد .

۲ـ مباحث جوهروعرض

۳ـ اثبات صانع وصفات ثبوتیه وسلبیداش

۴ـ بحث نبوت

۵ـ بحث امامت

۶ـ بحث معاد

قرائت و قراء

قراء جمع **قاری** است که بعربی یعنی خواننده ومخصوصاً قرائت کننده قـرآن را میگفتند .

علم‌قرائت قرآن،قدیمی‌ترین علوم شرعی است. درصدراسلام چون مردم‌بیسواد بودند برای کسانیکه برقرائت قرآن توانائی داشتند اهمیت زیادی قائل بودند پس از آنکه قرآن در تمام ممالك اسلامی انتشار یافت اهمیت قراء بیشتر گردید ؛ زیرا براثراختلافاتی‌که درنحوه قرائت پدیدآمد،کسانی‌که برقرائت صحیح قادرمیبودندمحل اعتقاد واحترام عمومی واقع میشدند .

بین خبرگان قرائت قرآن ، هفت‌نفر بسیار معروف شدندکه پس ازآنان‌مسلمین وقراء معروف ازرویه این هفت نفرپیروی می‌نمودند .

این هفت نفر را **قراء سبعه** میگفتند. وبرخی از اهل‌فن‌قرائت**خلف‌بن هشام بزاز** را هم علاوه برقرائت سبعه ، از قرائت مشهور و مورد اعتماد میشمردند و ارباب این قرآآت را **قراء ثمانیه** مینامیدند . برخی دیگر قرائت **یعقوب بصری** و **ابوجعفر یزیدبن قعقاع** را نیز ازقرآآت معتمد دانسته واصحاب آنرا **قراء عشره** میگفتند .

هریك از این قرآآت مشهور ، دو یا چند راوی داردکه آنرا ازصاحبش‌روایت مینماید و برای اینکه شبهه‌ای در دل اهل ایمان پیدا نشود حدیثی از ائمه شیعه‌نقل

می‌نمایند که گفته‌اند (اقرؤا کمایقرءالناس) یعنی قرآن را همانطور که مردم می‌خوانند بخوانید ؛ و قرآآت مشهور هم همان هفت قرائت بوده که مردم میتوانستند بآنها اعتماد کنند .

علت اختلاف قراء

علت اختلاف قراء این است که قرآن بدون اعراب انتشار یافت و بعلت‌تشابه رسم‌الخط ، بعضی از حروف با حروف دیگر اشتباه شد . اختلاف سلیقه نویسندگان وکتاب نیز بیشترباعث اشتباه میگردید .

علت اینکه میگویند باید از قراء ندگانه پیروی کرد اینست که آنان قرائت خود را با چند واسطه بحضرت محمد منتسب میداشتند . این قراء نیز با وجودیکه درسایر علوم شرعی تبحرداشتند؛ تمام وقت خود را صرف مطالعه دقیق درباره قرائت میکردند . علاوه براین، قراءسبعه، یا ندگانه، یا ده‌گانه، افراددیگری نیز بودند که‌در این علم مهارت یافتند وحتی پاره‌ای از آنان قرائات نادر وعجیبی احداث کرده‌اندکه ابن‌الندیم درکتاب الفهرست خود آنان را **قراء شواذ** وقرائتشان را **شاذ** نامیده . قراء شواذ روزبروز زیادترمی‌شدند ؛ ولی خلفا از ترس بروز اختلاف بجلوگیری پرداختند واین خود زمینه‌ای برای مخالفت با خلفای عباسی میشد .

حسن بصری ،صوفی معروف که علناً از دستگاه خلافت انتقاد می‌کرد ، خود دارای قرائتی بود که آنرا شاذ نامیدند و امروز معلوم نیست نظر او چه بوده است .

اینك بذکرقراء سبعه که معروفند میپردازیم .

قراء سبعه

قراء سبعه هفت‌تن از اکابرقراء قرآن مجید میباشند که اصول قرائتشان از مد وتشدید و وقف و وصل وادغام وغیره مورد قبول است . آنانرا **دور سبعه** و یا **مشایخ‌سبعه** نیز می‌گویند :

اولین آنان **حمزة‌بن‌حبیب** کوفی است که مکنی **بابوعماره کوفی‌تمیمی** و برده تمیمیان بود . تولدش درسال ۸۰ است . صحابه را درك کرده ، وقرائت را از روی مقابله قرآن از اعمش وامام جعفرصادق وابو اسحاق بن ابولیلی‌آموخت . ابراهیم بن ادهم وسفیان ثوری و شریك‌بن عبدالله قرائت را از وی روایت کرده‌اند . پس ازعاصم و اعمش ، اوپیشوای مردم درقرائت قرآن گردید و درنزد همه مردم پیشوا وحجت و موثق وثابت قدم وراضی برضای خدا وقائم بقرآن وبصیر درفرائض بود. عربی‌وحدیث را میدانست وعابد و زاهد و خاشع و پاکدل بود . ازعراق ، روغن بحلوان می‌برد و ازحلوان پنیرونارگیل بکوفه برده میفروخت وامرار معاش می‌نمود . سفیان ثوری در باره‌اوگفته‌است: حمزه مافوق همه‌مردم‌درقرآن وعمل‌بواجبات بود.افراط درمدوهمزه را نهی میکرد . کتاب **قرائت حمزه** و همچنین **الفرائض** ازآثار اوست . وفاتش بسال ۱۵۶ اتفاق افتاد .

راویان اوعبارت بودند ازخالدبن یزید ـ عایدبن ابوعاید ـ کسائی‌ـ حسن‌بن عطیه‌ـ عبدالله‌بن موسی‌عیسی.

دوم **زبان‌بن علاء بصری** است . یونس وسایر مشایخ بصره که درطبقه چهار از قراء میباشند قرائت را از اوآموخته‌اند . کتبی‌که درباره قرائت ابوعمرزبان‌بن علاء نوشته‌شده عبارتند ازکتاب قرائت ابی عمرو، بقلم احمدبن زید حلوانی؛کتاب قرائت ابوعمروبن علاء، بقلم ابوذهل.کتاب قرائت ابی‌عمرو بروایت یزیدی .

سوم **عاصم بن ابی النجود بهدله** کوفی، ازموالی بنی جذیمة‌بن مالك‌بن نصرکه اصول قرائت را از **زرین حبیش** وابوعبدالرحمن سلمی وسعدبن ایاس شیبانی گرفته. ابوعبدالرحمن هم از علی‌بن ابیطالب اخذ کرده بود .

اهل فن عاصم را معتبرترین قراء سبعه‌میدانند که در استنباط واستخراج‌نکات دقیق قرآن بردیگران پیشی داشته ورسم چنین بوده است که قرآن را با قرائت‌عاصم بخط سیاه مینوشتندوسایرقراآت را با ذکرنام قراء باخط قرمزدرحواشی‌میاورده‌اند

علامه حلی از طرفداران جدی قـرائت عاصم است. وی شیعه بوده وعلمای شیعه بـاو اعتماد زیاد دارند . وفات عاصم بسال ۱۲۹ اتفاق افتاد .

چهارم **عبدالله بن عامر یحصبی شامی** دمشقی مکنی به **ابوعمران** از طبقه اولـی تابعین بوده؛ وقرائت خود را ازعثمان بن عفان وفضالة بن عبید ومغیرة بن ابی شهاب مخزمی وبرخی دیگر ازصحابه روایت کرده ویا ازعثمان نیز بواسطه همین مغیره روایت نموده وهشام بن عمار وعبدالله بن ذکوان وسعید بن عبدالعزیز ویحیی بن حارث نیز راویان قرائت اوهستند . وفات عبدالله درسال ۱۱۸ در دمشق روی داد .

پنجم **عبدالله بن کثیر** معروف به **ابن کثیر** است. کنیه‌اش **ابوسعید** وبقولی ابوبکر بود . از قاریان طبقه دوم مکه است . وی برده (عمرو بن علقمه کنانی) بود . چون عطاری میکرد واهل حجاز عطار را دارانی میگویند باو دارانی نیز میگفتند .

اجدادش از ایرانیانی بود که کسری برای راندن حبشیان ازیمن با کشتیهای زیاد بدانجا فرستاد . وفاتش در سال ۱۲۰ در مکه اتفاق افتاد و همانجا بخاك سپرده شد . راویان ابن کثیر عبارت بودند از اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین ، برده میسره که او نیز برده عاص بن هشام بود .

ششم **علی بن حمزه** نحوی معروف به **کسائی** است ـ حمزه پسر **عبدالله بن فیروز فارسی** بود . وی در کوفه زاده شد و در بغداد سکنی داشت. ادیبی لغوی ، نحوی ، قاری و از مشاهیر و اساتید نحو ، لغت و قرائت و علوم ادبی و یکی از قـراء سبعه بوده است .

نحو را ازمعاذهراء و یونس نحوی و خلیل بن احمد عروضی آموخت . فراء و ابوعبید قاسم بن سلام، وجمعی دیگر ازافاضل ازشاگردان اوبودند. به فراء گفتند خودت تالی کسائی هستی چرا به مجلس درس او میروی ؟ جواب داد من مانند مرغی هستم که از دریای علم اوقطره قطره آب مینوشم . امام شافعی نیز درباره او گفته : هرکس که بخواهد درنحو متبحر شود باید ازکسائی بیاموزد .

کسائی قرائت را نیزازحمزةبن حبیب زیات واعمش وعبدالرحمن بن ابی‌لیلی اخذکرد ودرهرجاکه قرائتش مخالف قرائت حمزه است موافق ابن ابی‌لیلی‌است‌که با قرائت علی بن ابیطالب مطابق است .

کسائی در قرائت استاد و مرجع استفاده دانشمندان این فن بود . بهنگام گفتن درس برکرسی مینشست وتلاوت قرآن میکرد و حاضرین قرآآت او را با تمام مزایای فصل و وصل ومد وتشدید وغیره ضبط میکردند .

(حفص) و (دوری) دونفراز راویان قرآآت او هستند وجمعی‌دیگرنیزقرآآت‌او را روایت میکردند .

کسائی‌معلم هرون‌الرشید بود وپس ازآنکه هرون بخلافت‌رسید استاد دوپسرش امین ومأمون شد ودراین هنگام بود که باسیبویه درباره نحو محاوره کرد و اختلاف آنان به اعراب بادیه ارجاع شد و سیبویه معتقد شد که اعراب بدوی را از حشمت کسائی تـرسانیده‌اند؛ و از اینکـه در علم دسیسه چینی میشود چنان غمگین شد کـه **وفات یافت .**

وفات کسائی نیزدرسال ۱۷۹ اتفاق افتاد ودرقریه **زنبوریه** ری مدفون شد.زیرا وی باتفاق هرون بطوس میرفت وهرون گفت علوم عربی را در ری دفن کردیم .

کسائی صاحب دوازده تألیف درنحو وقرائت وادبیات عرب است . ولی‌از شعر بحدی بیگانه بودکه یك ضرب‌المثل عرب درباره‌کسانیکه از شعر بی‌بهره‌اندمیگوید **فلان اجهل بالشعرمن الکسائی !**

هفتم **نافع‌بن‌عبدالرحمن بن ابی‌نعیم تابعی** اصفهانـی است که در مدینه سکنی داشت . درفن قرائت امام‌اهل‌مدینه بود وبدرأی وقرائت اواعتماد داشتند . (عثمان‌بن سعیدورش)و(عیسی بن‌مینا ورقالون) راویان قرائت او بودند وی قرائت خودرا ازیزید

بن قعقاع قاری وابومیمونه آزادکرده(ام سلمه) زوجه پیغمبر و همچنین از ابوهریره روایت مینماید[۱].

ابوموسی عیسی بن‌لینا بن وردان بن‌عبدالله رزقی برده (بنی زهره) ملقب به قالون، ازقاریان مدینه وازنحویان بود. ویرابدان جهت قالون گفتند که قرآن‌را بسیارخوب‌قرائت میکرد؛ زیراقالون بزبان رومی یعنی بسیارخوب. درباره مهارت او گفته اندبا وجودیکه کربود اشتباهات وغلط خواننده قرآن راازحرکت لبانش درك میکرد.

عثمان‌بن سعید ورش؛ ازقبطیان مصروسرآمد قاریان و خوانندگان قرآن بود در حسن اداء وتجوید برمعاصرینش پیشی داشت. درزمان خویش‌برقاریان مصرریاست میکرد. نزد نافع رفت وچند مرتبه قرآن را با اومقابله‌کرد. وفاتش درسال یکصدونودوهفت بود ودرآن تاریخ هشتادوهفت سال داشت.

علوم عقلی و نقلی

مترجمین ایرانی وسریانی وهندی وحرانی ،کتب عملی یونانی رابزبان عربی ترجمه‌کردند ومنابع‌عظمیی‌ازعلوم دراختیار مسلمین قراردادند. مسلمانان چنان‌شیفته بزرگان دانش یونان شدندکه فقط به‌نوشتن شرح وحاشیه برآثارآنان اکتفا می‌کردند ودرصحت وسقم‌نظریات آنان چندان تفحصی نمی‌نمودند. مثلاً باوجودیکه **ارسطرخس** یونانی ، درقرن سوم قبل ازمیلاد حرکت وضعی وانتقالی زمین رابیان‌کرد ، مسلمین، چنان شیفته **بطلمیوس** بودندکه ابداً توجهی به نظریه حرکت زمین نکردند. همچنین درباره نظریات **ارشمیدس** کاملاً غفلت‌کردندوشایدآنهارادورازدایره‌فهم‌خودمی‌دانستند.

دررشته پزشکی نیز آثار**جالنیوس وبقراط** را وحی‌منزل تلقی می‌کردند وتنها به شرح پیرامون گفته‌های‌آنان‌همت می‌گماشتند.ابن‌سیناوزکریای رازی ازحدودنظریه‌ـ های این‌استادان تجاوزکردند ونظریات نوینی ابرازداشتنداما **منع مذهبی دربارشکافتن بدن انسان بدانان اجازه‌نمیدادکه آزمایش های علمی را توسعه دهند .**

توجه علما به‌علم‌کلام آنانرا برآن داشت تابه‌فلسفه ومنطق نیزتوجه نمایند . اساس فلسفه نیزهمان مکتب‌های مهم یونانی بود . درفلسفه نیزمحمدبن‌زکریارازی و ابوعلی‌سینا وغزالی نسبت به ارسطو اعتراضاتی وارد آوردند . **معتزله** نیزبرای اثبات نظریات خویش به‌منطق وفلسفه روی آوردند وباعث رواج بحث وجدل می‌شدند .

فرقه اسمعیلیه هم‌ازاواخر قرن سوم تـاقرن پنجم بترویج فلسفه ومنطق پـرداختند . اسمعیلیه مجالس‌بحث ومناظره تشکیل میدادند تاپیروان خودرا با اصول تبلیغ مؤثر آشنا سازند . توجه‌این فرقه به‌باطن احکام وآیات و توسل به‌تفسیر وتـأویل عقلی و فلسفی درتفسیراحادیث وآیات مستلزم غوردرفلسفه بود .

اما ازاوائل **قرن پنجم** علوم اسلامی روبانحطاط رفت **زیراتوجه متعصبین به فقه وحدیث توأم بامخالفت بااهل نظربود** . معتزله‌تحت‌فشارقرارگرفتند وبناچار به‌سلاطین بویه وآل سامان پناه آوردند .

باظهور فرقه اشاعره، ریاضیون ، فلاسفه ، متکلمین معتزله و بطورکلی‌اصحاب نظرمتهم‌به‌کفرو زندقه شدند. نتیجه‌این شدکه‌دایره‌عقل محدودگردد وروایت وحدیث متداول شود ونقل رابرعقل ترجیح دهند وتقلید جای اجتهاد را بگیرد . از اینرو در این‌دوران علما بدنبال‌آن میرفتندکه حدیث وروایت حفظ کنند وبتحصیل فقه ونصوص دینی ولغوی بپردازند تامورد قبول جامعه ودستگاههای حکومتی باشند .

تسلط ترکان‌برسرزمین ایران باعث اختناق وتعصب بیشترشد . محمـود سبکتکین دیالمه را بعلت‌آنکه به‌معتزله پناه داده‌بودند کافروزندیق میشمرد .

درقرن پنجم ، درمدارس تدریس علوم عقلی ممنوع شدوچون علوم نقلی باعث دلزدگی می‌شد، تصوف مورد استقبال قرارگرفت . امااین رشته هم موجب محکومیت بیشتر علوم عقلی ، بخصوص فلسفه و منطق گردید . سنائی بـه شدت به فلسفه حمله می‌کند ومی‌گوید :

تاکی‌ازکاهل‌نمازی‌ای‌حکیم زشت خوی؟ — همچودونان **اعتقاد اهل یونان** داشتن ؟
عقل نبود **فلسفه خواندن** ز بهر کاملی — عقل‌چبودجان‌نبی‌خوامونبی‌خوان‌داشتن.

دراین ایام دم‌ازدین زدن باحمله به‌علوم عقلی ملازمه داشت وکسانی که‌بدنبال دانش‌های‌نظری‌می‌رفتندزندیق خوانده میشدند وچه بساکه به‌آزارومصیبت‌گرفتارمی‌گردیدندکاربجائی‌کشیدکه **فلسفه راپایه حمق دانستند واهل کلام نیزبعلت آشنائی بافلسفه**

ملحد خوانده شدند. ابراهیم‌بن‌سیارنظام که از معتزله بوده چون اعتقاد داشت رنگها و طعم ها وبوها وصوتها درزمره اجسامند رافضی خوانده شد.

درباره علم کلام، نظرشافعی این بود که اگربنده‌ای بهمه منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهترازآنست که‌درعلم کلام نظر کند. واگرشنیدی که‌کسی بگویداسم مسمی وغیرمسمی است، شهادت ده‌که ازاهل‌کلام است ودینی ندارد؛ وحکم من درباره علمای کلام اینست که‌آنانرا باتازیانه بزنند ودرمیان عشایروقبایل بگردانند وبگویند این سزای کسی است که‌کتاب وسنت را رها کردوبکلام روآورد!

عناد اهل سنت باعلوم عقلی بجائی رسیدکه حتی وزیر دانشمندی چون صاحب بن‌عباد هرکس‌راکه هندسه میدانست احمق میخواند!

از اواخرقرن‌سوم، نجوم نیزدر زمره‌علوم ممنوعه شناخته شد وابومحمدحسن بن موسی نوبختی،ازمتکلمین شیعه‌همین‌دروقت‌کتابی درردمنجمین نوشت‌وفخرالدین‌رازی می‌گفت معرفت علم سموات از راه‌اخباربهترمیسراست‌تاازطریق علم‌فلك. بهمین جهت است‌که می‌بینیم دایره علم محدود به‌علوم نقلی میشودودانشمندان ازشیراز به حجازو عراق وشام ومصرمیرفته‌اند تاحدیث رافراگیرند ودر مدارس شیراز نیزدرادوار معینی، همین علوم باضافه ادبیات تدریس می‌گردید. هجوم قبایل‌مغول‌وتاتاروجنگهای مداوم بعدی نیزطبعاً علم رادرهمین مدارمحدود ساخت و تنها برخی از نوابغ مانند ستاره‌ای درآسمان دانش درخشیده وخاموش‌شده‌اند.

از زهد تا عرفان

از زمان پیغمبر تا قبل از حکومت امویان، یك مساوات نسبی بین مسلمانان وجود داشت. اگرچه برخی از سرداران بعلت استفاده ازغنائم جنگی، ثروتهای هنگفتی پیدا کردند ولی برتری حقوق اجتماعی توانگران برافراد عادی چندان چشمگیر نبود.

مثلا در زمان خلافت عمربن‌الخطاب، سعدبن ابی‌وقاص مأمورفتح ایران شد. وی پس ازپیروزی، بدستور خلیفه بلشکریان امر کرد تا در برابر کوفه خانه‌هائی از نی و بوریا برای خود بسازند. به‌عمرخبر رسیدکه سعد،سردارسپاه عرب، دور ازخانه‌های بوریائی سپاهیان خانه‌ای برای خود ساخته است که در دارد وشبها در آن خانه را می‌بندد. واضافه کردند که سعد، بعلت ضعف اعصاب نمیتواند درجوار ازدحام لشکریان زندگی کند.

عمر پیکی را مأمور کردکه برود و درخانه سعد را بسوزاند. زیرا بنظر او انتخاب خانه‌ای دور از ازدحام ازنظر بیماری ضعف اعصاب اشکالی نداشت؛ ولی خانه حاکم نباید درو پیکر داشته باشد تا متظلمین قادر باشند هروقت بخواهند بتظلم بیایند. پیك خلیفه مأموریت خود را بانجام رسانید وسعد هم اعتراضی نکرد که چرا درخانه اورا آتش زده‌اند.

مثال دیگر وساطتی است که از مروان ملقب به طریداً رسول‌الله شد. مروان

را رسول خدا بخارج از مدینه تبعید کـرده بود . جمعی از بزرگان قـریش از عمر خواستند تا بدوران تبعید اوخاتمه دهد . عمراورا چهل فرسنگ دورتراز تبعیدگاهش یعنی به یمن فرستاد وگفت **هیچکس نباید از راه تشبث وشفاعت از دادن کفاره اعمال خود بگریزد .**

در زمان حکومت امویان،طبقات ممتازدرجامعه مشخص شدند وافراد ثروتمند وبا حشمت بردیگران سروری میکردند . در برابر طبقه ثروتمند، عده‌ای پیدا شدند که زهد وتقوی وپاکدامنی وبی‌اعتنائی باموال دنیا را پیشه خود ساختند و حتی علناً ازبنی‌امیه انتقاد میکردند. هرچه طبقه ثروتمندتسلط بیشتری براجتماع پیدا میکرد زهاد وعباد نیز وضع مشخص‌تری میافتند .

زهد و عبادت این افراد را به غور وتفکردرآیات قرآنی وامیداشت . چون قرآن برای گناهکاران عذاب الیم پیش بینی میکند ، زهاد از ترس آنکه مبادا ندانسته مرتکب گناه شوند ازکار دنیاکناره‌گیری میکردند .

ستمگریهای بنی‌امیه وبیرسمیهای حکام‌این طایفه وسیاست خشن وموهن‌تبعیض نژادی آنان **چنان ایرانیان را از جامعه منزجر کرده بود که تمایل بدوری از مردم و کناره‌جوئی وعزات، در ایران قوت‌گرفت. ولی‌طی‌این مدت نامی ازصوفی درمیان نبود و گوشه نشینان، فقط عبادت میکردند .**

در قرن اول ودوم ، جمعی از زهاد برای احکام قرآن ، ظاهروباطن قائل‌شدند وجنبه باطن را برجنبه ظاهر ترجیح دادند ؛ واین خود پدیده تازه‌ای بودکه لازمه‌اش **تفکرو بحث و استدلال است .**

اندکی قبل ازسال دویست هجری کلمه صوفی در مورد کسانی که ریاضت نفس و مجاهده برای تبدیل اخلاق پست بـاخلاق پسندیـده را پیشه خود ساخته بودنـد بکار رفت .

ولی بین صوفی و زاهد فاصله زیادی نبود ، جز اینکه صوفی جنبه نظری را

بیشترمد نظرقرار می‌داد وبعقاید خود شکل تازه‌ای میبخشید .

جنیدنهاوندی که در بغداد اقامت داشت وازصوفیان محافظه کار بود و**رئیس‌الطایفه** لقب یافت ، درباره تصوف میگوید (تصوف یعنی بیرون‌آمدن از هرخوی بد،وداخل شدن بهرخلق خوب)

درقرن دوم ، رابعه عدویه بتصوف پایه واساسی داد زیرا **برای‌اولین بار،این‌زن بزرگ، درروابط‌خود وخالق دم ازعشق ومحبت زد .** وقتی در راه مکه گفت **(الهی دلم گرفت. کجامیروم؟ من‌کلوخی وآن خانه سنگی؛مراتوهم اینجا میبابی)** ووقتی دیگر درمکه گفت **(مرارب البیت میباید ، بیت چکنم)؟**

روزی بخادم چنددرهم داد تا برایش‌گلیم بخرد . خادم پرسید چه رنگ باشد؟ رابعه پول راگرفت وبدجله‌انداخت‌وگفت (هنوز گلیم ناخریده پای‌رنگ بمیان آمد)

رابعه‌علاوه برتوکل وامیدبحق که خاص زهادوعباد بود، محبت الهی ، عشق ، فنا ، وبیخودی را مطرح ساخت .

تعقیب جنبه تکاملی عقاید سه نفرزیر میتواند سیر تفکررا بما بنمایاند .

معروف‌کرخی، زاهد بود؛ شاگردش‌**سری سقطی** علاوه برریاضت ، ایثاروشفقت‌را هم‌دارابود وازشوق ومحبت‌سخن میگفت؛اماشاگرد او**جنید**تصوف را واردمرحله‌تازه‌ای کرد . بدین معنی‌که**ازشدت ریاضت کاست وازفنادم زد. نسبت به طاعت ، عدم اعتماد نشان داد وهمه‌چیزرا مظهرخدا میدید. بهمین جهت فقها وعلما اورا زندیق گفته‌اند .**

روزی شبلی درمجلس اوگفت **الله** . جنیدگفت اگرخدای **غائب** است ذکر غائب غیبت است وغیبت حرام است واگر**حاضر** است درمشاهده حاضرنام اوبردن ترك‌حرمت وادب است. فکروحدت وجودراکه مأخوذ ازفلسفه نوافلاطونیان‌بود وازچندی پیش‌در بین زهاد بنحو خفیفی رسوخ داشت جنید علنی‌کرد . معاصرین جنید مانند بایزید بسطامی ، حسین بن‌منصورحلاج وابوبکرشبلی ، دراین‌باره جسورانه ترگام برداشتند. حلاج دراین‌راه جان برسردارسپرد .

تکفیر صوفیه باعث شد که آنان بقرآن وحدیث وتفسیر وادله عقلی روی آورندو به تصنیف کتاب بپردازند. اساس تصوف بر (حال) قرارداردنه (قال) وآنان (پای استدلالیان را چوبین) میخوانند، مع الوصف ازراه ضرورت ناچارشدند کتبی دراثبات صحت روش خود تألیف نمایند.

ذوالنون مصری که بفلسفه وشیمی علاقه داشت، عقاید نوافلاطونیان را واردعرفان کرد. دسته‌ای که علناً باتهورفکری دم از وحدت وجود می‌زدند **اصحاب سکر** نامیده شدند وکسانی که معتدل ومحافظه کار بودند به **اصحاب صحو** معروف شدند. بتدریج تصوف جنبه فلسفی پیداکرد وغزالی وابن العربی وشهاب الدین سهروردی بفلسفه عرفانی شکل وقالب دادند. قشیری وابونصرسراج و غزالی وهجویری، شرع و تصوف رابا استناد بقرآن وحدیث باهم نزدیک کردند.

ازقرن سوم، تصوف وارد مرحله کاملا تازه‌ای شد. بدین معنی که بتفکر وامعان نظر بیش ازریاضت اهمیت داد. زهدوترك دنیا وطاعت را وسیله میدانستند نه غایت. بایزید همان‌را هم لازم نمی‌شمردومی گفت **سالك باید از دنیا وآخرت وخودبگذرد وباصل منظوربپردازد.** ابوسعید خرازگفت (گرسنگی طعام مرتاضین وتفکرخوراك عرفاست)

عقیده وحدت وجودهم بدینجا انجامید که عرفا (اتصال به خدا) را تنها مقصود صوفی می‌دانستند وسوای این منظور به هیچ چیزاهمیت نمیدادند.

چون تکفیرفقها شدت یافت، اصحاب صحوکوشیدند تاکلمات اصحاب سکر را تفسیرو توجیه نمایند ومعاذیری برای سخنان آنان بتراشند وگفتدهایشانرا موافق با احکام‌شرع جلوه دهند. دراین‌کتاب، اظهارنظر عبدالله خفیف که ازاصحاب صحو بود درباره اصحاب سکر بنظرخوانندگان صاحب‌نظرخواهد رسید.

برخی نیز بخاطرحفظ تصوف ازحملات فقهابه ملامت عرفای تندرو پرداخته‌اند که چرا سخنان شطح آمیزمی گویند.

البتدرهمین قرن، عدهزیادی ازصوفیه بودند که براه صوفیان قرن‌دوم میرفتند.

بر رویهم صوفیان خراسان بسیار افراطی ودارای وسعت نظر وپیرو وحدت وجودو از اصحاب سکر بودند . اما باید یادآوری‌کردکه هریك ازصوفیه دارای عقیده خاصی بودند ودریك مکتب هم هرصوفی شخصیت وطرز فکر وسلیقه خاصی‌داشت‌که بحفظو بیان‌آن می‌کوشید.

یکی دیگر ازخصوصیات قرن سوم این بود که **صوفیه با پوشیدن خرقه بشکل حزب وفرقه درآمدند ونیز باانتخاب شیخ و مرشد ، اصول تحزب را بیشتر شکل‌دادند. پیداشدن خانقاه نتیجه همین پدیده مهم بشمار میرود .**

از آنجا که تکفیر فقها ترك نمیشد ، صوفیه نا چار شدند برای خود رموز و تعبیرات اسرارآمیز بکاربرند وتوصیه نمایندکه اسرارحق بایداز نامحرم مکتوم بماند وحافظ دراین باره بااشاره بمنصور حلاج میگوید:

گفت آن یارکزوگشت سردار بلند　　　جرمش این‌بودکه اسرار هویدامیکرد

☆ ☆ ☆

اصول طریقت تصوف،گذشتن ازمراحلی است‌که‌میتوان بحق رسید . **تصوف به ریاضت وپشمینه‌پوشی،عرفان بمقام شهود، واشراق بجلوه حق درجهان** اشاره میکند .

درتصوف اولیه، درك مقام شهود، واشراق را مخصوص انبیا میدانستند. از نظر تاریخی ریاضت طریقه رهبانان مسیحی ویوگ هندی است و طریقه کشف و شهود مربوط بفلسفه هند و ایران باستان و فلسفه اشراق مختص و منحصر بفلسفه ایران باستان است .

تفاوت بین حکمای الهی و عرفا اینست که دسته اخیر مانند حکما تنها گرد استدلال‌عقلی نمیگردند؛ بلکه باوجود تصدیق‌آن بمرحله‌ای‌که فوق‌آنست قائل‌هستند وآنرا مرحله شهودمینامند؛ ومیگویند پس‌ازآنکه نفس از مقام حس‌وعقل و برهان بالاتر رفت، میتواندبامممارست معنوی‌بمقام بالاتری برسد؛ وحقایقی‌رابدون‌کمك‌برهان وحس دریابد وازمرحله دانش‌بمرحله بینش برسد و این دانش را در برابر حکمت

استدلالی، عرفان‌مینامند. اگراین‌مقام باوج‌کمال برسد عالم ومعلوم‌یکی میشودوکثرت وتعدد ازمیان میرود وعارف ازماسوی‌الله منقطع‌گشته از حدود تعینات شخصی خارج شده نفس اودر برابر جلوه حق‌فانی می‌گرددوچون نظر بعالم‌می‌کند جزیکی‌نمیبیند.

دراین میان **تصوف اسلامی ایرانی‌جنبه خاصی داردکه‌یکی ازخصوصیاتش‌غناوسماع است** . باین‌داستان که غزالی در مبحث سماع مینویسدتوجه‌کنید:

(ازابوالحسن دراج حکایت شده‌که‌گفته است‌برای دیدن **یوسف‌بن حسین رازی** ازبغداد بدری رفتم . درآنجا ازهرکس سراغ خانه اورا پرسیدم؛ گفتند با این‌زندیق چکار داری؟ چندانکه ، خواستم اورا ندیده‌برگردم. ولی با خود اندیشیدم که بعداز طی آن همه راه روانباشد که اورا ندیده بر گردم.خلاصه نشانی مسکن او را بدست آورده، نزد اورفتم.پیر با وقار و نیك صورتی بود؛ و مصحفی دردست داشت و بتلاوت مشغول بود. پرسید از کجا آمده‌ای ؟ گفتم از بغداد. گفت بچه‌کار به ری‌آمده‌ای ؟ گفتم تابرتوسلام‌کنم . گفت‌اگر درشهرهای بین راه‌کسی‌بتومیگفت دراین‌شهربمان تا خانه‌ای باکنیزی بتوبدهیم میماندی یانه؟گفتم خداوند چنین امتحانی پیش نیاورد و اگرپیش‌میآمد نمیدانم چه‌میکردم. آنگاه‌گفت‌آیامیتوانی‌آوازی بخوانی؟گفتم‌بلی.گفت بخوان؛ ومن این ابیات برخواندم :

رأیتك تبنی دائمافـی قطیعتی   و لوکنت ذاحزم لهدمت ما تبنی
کانی بکم و اللیت افضل قولکم   الا لیتناکنـا اذ اللیت لا یغنـی

چون این ابیات را شنید مصحف برهم نهاد وچندان بگریست که ریش‌وجامه‌اش ترشد ومن برگریستن او رحم‌آوردم.

گفت‌ای‌فرزند، **مردم‌ری‌راملامت‌کنی‌که مرازندیق‌گویند ؟چگونه زندیقم نخوانندکه من ازهنگام نماز صبح‌قرآن میخوانم، درحالیکه‌قطره‌ای اشك درچشمم پیدانشده وتوبااین دوبیت شرربجان من‌افکندی وقیامت برپاکردی...)**

غزالی درتوجید این سخن که‌باعث تکفیر یوسف‌بن‌حسین رازی میشد میگوید

(شعر چون ازعالم خلق است وباطبع بشرسنخیت دارد دردل انسان هیجان و شوق بر میانگیزد ، در حالیکه قرآن چون کلام حق است و خارج از اسلوب و روش کلام خلق است و باطبع بشر سنخیت ندارد در دلها اگر چه سوخته عشق خدا باشند ، آن اثر را ندارد .)

تصوف اسلامی ایرانی مظهر عظمت معنوی وصفای دل‌وکمال عقل وبزرگی‌روح‌و بیان کننده خصوصیات ملی ونژادی ایرانیان است. تصوف ایرانی سراسر زهد نیست بلکه ذوق ووجد وحال نیزهست‌ومعتقد است‌که دنیامظهرجهان‌معنوی است. دیگراز خصوصیات آن صفات مردانگی وشجاعت وآزادگی ودلاوری صوفیان است.

✩ ✩ ✩

دراین‌کتاب، ما به‌زهاد وعبادی نظیر شاه منذر بن قیس-ابوسائب-شیخ‌علمدار-ام‌عبدالله وسایر زهادی‌که صرفاً زاهد وعابدبوده اندو درشیراز مدفونند برمیخوریم و ازگذشته‌آنان چیزی جزاینکه افرادی باتقوی‌بوده‌اند چندان اطلاعی‌دردست نیست .

دسته‌ای نیز متفکر واهل تصنیف بوده‌اند که بسه دسته تقسیم میشوند . برخی اهل سکر وبعضی‌اهل صحوند وپاره‌ای هم ازمکتب تصوف قرن دوم یعنی زهدوعبادت توام باعشق ومحبت پیروی میکنند.

نکته بسیارجالب اینست‌که‌عرفا وعلمای شیرازیعنی‌کسانی‌که‌یااهل‌شیرازبوده‌اند ویا دراین شهرسکنی داشته‌اندودرهمانجا درگذشته‌اند، صاحب تصانیف‌فراوان ومتعدد بوده‌اند که ازاین لحاظ شاید درکمتر جائی نظیر داشته‌اند .

حداقل‌کاری‌که نگارنده انجام داده اینست‌که فهرستی‌ازکتبی‌که درشیرازتألیف شده یاتوسط شیرازیان برشته تحریر درآمده تنظیم‌نموده. اگر چه این فهرست کامل نیست مع‌الوصف راه‌را برای تحقیقات بیشتر ومنظم‌تری هموار میسازد.

ظهور شارحین

اگرچه اولین ترجمه ازمنابع یونانی بعربی‌درزمان مروان‌اموی صورت‌گرفت، ولی دوره عباسیان رابایدعصر ترجمه نامید . درزمان منصوروهارون الرشید ، سریانی هاوفضلای عرب‌کتبی درزمینه هندسه ، هیئت ، طب، جغرافیا وفلسفه ترجمه کردند و دریچه‌ای برروی جویندگان دانش‌بازشد. از اینرو جمعی اوقات خودرا با تدریس ، بحث وگفتگوی علمی ، تصنیف وشرح وتلخیص این‌آثار می‌گذرانیدند . کم‌کم‌ابتکار هم آغازشد و فضلای مسلمان در شیمی (کیمیا) ، علم معادن ، و فیزیولوژی تحقیقات تازه‌ای‌کردند. ولی‌درفلسفه ومنطق واخلاق فقط به‌نقل آثاردیگران می‌پرداختند.

تنها دانشی‌که درفلسفه، مسلمین بوجود آوردند علم‌کلام بود. علت‌اینکه بین فضلای‌اسلامی، بخصوص ایرانی اینهمه شارح پیداشده اینست که ترجمه‌های یونانی‌و سریانی بعربی واضح وروشن نبود، وچون مترجمین سعی درحفظ امانت داشتند کلمات راتحت اللفظی بعربی برمی‌گرداندند وتوجهی بمعنای جمله نداشتند بهمین علت مرد بافراستی نظیرشیخ‌الرئیس ابوعلی سینا می‌گوید :

«چهل بارکتاب مابعدالطبیعه ارسطو راخواندم، بطوریکه عبارات آنرا ازحفظ می‌دانستم اماآنرا بدرستی نمی‌فهمیدم . بالاخره مأیوس شدم وچنان پنداشتم که‌راهی برای فهم‌آن‌کتاب نیست. تاآنکه تصادفاً کتابی ازابونصرفارابی‌موسوم به(اغراض‌کتاب

ما بعدالطبیعه) بدستم افتاد و بمدد آن توانستم حکمت اعلای ارسطو را بفهمم » .

بنابراین نه فقط کتبی که از یونانی وسریانی ترجمه شده بود شروح مختلف لازم داشت بلکه چون حکما می‌کوشیدند تا بین دین وفلسفه را آشتی دهند مدعی می‌شدند که بین مکتب افلاطون وارسطو اختلافی وجود ندارد و آراء این دو حکیم کاملا منطبق بافلسفه اسلامی است .

قسمتی ازشروح نیز دراین باره نوشته می‌شد. وبطوریکه خواهیدخواند، بسیاری ازعلما وصوفیه ودانشمندان شیراز اوقات خود را صرف تدریس و تصنیف می‌کرده‌اند که غالب مصنفات آنان شرح آثار پیشینیان بوده‌است .

موقع جغرافیائی شیراز

شیراز در پنجاه و دو درجه و چهل و سه دقیقه طول و بیست و نه درجه و سی و شش دقیقه عرض جغرافیائی قرار گرفته ، انحراف قبله‌اش از نقطه جنوب بجانب مغرب پنجاه و شش درجه و چهل و شش دقیقه و ارتفاعش از سطح دریا پنجهزار فوت است .

اسامی محلات شیراز طی قرون متمادی تغییر یافته و تا زمان نادرشاه دوازده دروازه و نوزده محله داشت. و در عهد کریمخان زند تعداد دروازه‌ها به شش، و تعداد محلات به یازده کاهش داده شد. زیرا کریمخان دروازه‌های بیضا ـ جباچی ـ سعات آباد ـ فسا ـ گوسفند و خاتون را موقوف داشت . همچنین محلات باغ نو ـ باهلیه ـ درب کازرون ـ دشتك ـ سراجان ـ شاه چراغ ـ شیادان و موردستان را جزء محلات دیگر کرد .

در زمان صفویه برای ایجاد اختلاف بین محلات شهر ها رسم بر این قرار گرفت که اهالی نیمه مشرقی شهر، خود را پیرو سلطان حیدر صفوی دانسته، بر خویشتن عنوان «حیدر» بدهند و نیمه غربی شهر هم بعنوان طرفدار شاه نعمت اله ولی ، نام «نعمتی» بر خود گذارند. در هر سال سه تا چهار بار این دو دسته بجان یکدیگر می افتادند و کشتار راه می انداختند . این رسم در حدود سال ۱۲۷۰ برافتاد.

از محلات شیراز اسحق بیگ ، بازار مرغ ، بالاکفت ـ درب شاهزاده و میدان شاه را حیدری خانه و درب مسجد ـ سر باغ ـ سر دزك ـ سنگ سیاه و لب آب را نعمتی خانه می گفتند.

ترکیب اجتماعی

درباره ترکیب اجتماعی شیراز باید گفت بااوضاع فعلی بکلی متفاوت بوده‌است. بدین معنی که بازار، مرکز عمده شهر بوده‌است وارگ پادشاه وفرمانرواوشخصیت‌های سیاسی نیزدرهمان حوالی بازارقرارداشته؛ زیرا بازارمی بایستی وسائل لازم رادراختیار سیاستمداران بگذارد. درزمانی که بازاربزرگ (بازارحاجی) مهمترین مرکزداد و ستد بوده است خانه وارگ حکام ووزراء نیزدرهمان حوالی قرارداشته است.

هریك ازمتنفذین نیزدرمحله‌ای بااعوان وانصار واطرافیان‌خود میزیست. بنابر این رسم‌براین نبوده است‌که شمال شهراعیان نشین‌وجنوب مرکز تجمع تهیدستان باشد درزمان‌کریمخان‌زند که بازاروکیل بصورت مرکز تجارت‌درآمد تأسیسات‌دولتی نیزدرهمان حول وحوش قرارگرفت. کمااینکه باغ موزه، ارگ و اندرون[1] همه در پشت بازارقرارداشتند.

۱- باغ موزه بعلت احداث خیابان وساختمان‌های دولتی ازهمه طرف کوچك شده. ارگ دولتی نیرفعلاً زندان شهربانی است وعمارت اندرون هم که توسط وزارت پست و تلگراف تصرف شدبقطعات مختلف درآمدواینك قسمت کوچکی ازآن باقی است.

بزرگان متقدم

شهر باستانی شیرازکه تازمان ساسانیان بعلت رونق استخر وسعت زیادی نداشت پس ازحمله**علاء حضرمی** باستخروویران کردن‌آن درنتیجه مهاجرت مردم‌آن‌شهر، رو بوسعت نهاد . بهمین‌جهت مسکن ومدفن جمعی از تابعین ویازاهدانی‌است‌که درزمان حکام اموی وعباسی میزیسته‌اند .

زمان زندگی‌عده‌ای اززهاد روشن‌نیست. تنهااطلاع‌ماازآنان‌این‌است‌که‌صاحبان تذکره درذکر مدفنشان یادآورشده‌اندکه از متقدمین بوده‌اند . بهمین جهت در آغاز کتاب ازآنان‌یادکرده‌ایم زیرادرحقیقت‌وجودشان مبین‌ومعرف زهدوطاعت قبل‌ازآغاز دوره‌تصوف است‌واین خود نموداری ازجریان فکر مذهبی درشیراز است.

شاه منذر

در محله **سرباغ** دبیرستانی ساخته شده‌که قبلا بقعه‌ای بوده‌است. درگوشه‌ای از این دبیرستان بطوریکه پنجره‌ها ازکوچه نمودار است مزار **شاه منذر** قرار دارد . درباره اومیگویندکه شاهزاده‌ای بود ؛ بعلت تغییری‌که در فکرش پدید آمد دست از ملك پدری شست ودرشیراز بعبادت وگوشه نشینی پرداخت . بطوری‌که **شیرازنامه** می- نویسد آن حوالی را در قدیم **(محله شیراز)** میگفته‌اند. تاریخ وفاتش معلوم‌نیست‌ولی ازمتقدمین‌وکسانی بوده‌که تابع مکتب قرن دوم بوده است. محله شیراز وحوالی‌آنرا باهلیه یاباهله مینامیدند .

ابوسائب

ازاولیاء اله بود. پدرش تجارت می‌کرد. دوپسرداشت‌که یکی ازآنان‌همین‌ابو- سائب‌بود. درزمانی‌که می‌خواست ثروت خودرا بین فرزندان تقسیم‌کند، وصیت‌کرد ، تارموئی‌که ازحضرت رسول دارد برای یك‌نفروما‌بقی‌ثروت برای دیگری‌باشد.

ابوسائب تارموی حضرت رسول را برداشت و ازمایملك پدر چشم پوشید . در تمام مدت عمر آن موی را می بوئید و می‌بوسید . در وقت رحلت وصیت کرد که

آن مورا در چشم راستش بگذارند. قبراو درگورستان‌سلم‌هنورمشهوراست و برگرد آن معجری‌کشیده‌اند. در نوشته سنگ قبرش این موضوع که موی حضرت رسول در چشم راست اوست قید گردیده.

شیخ ابو عبدالله مشهور به علم دار

اورا از امراء بنی امیه دانسته‌اندکه در زمان **محمدبن یوسف** به شیراز آمد. محمدبن یوسف برادر حجاج بن یوسف معروف است‌که نسبت به‌توسعه وعمران شیراز توجه زیادکرد. زیرا شهر استخر پیاپی علیه اشغالگران عرب وتبعیض نژادی بنی‌امیه طغیان‌می‌کرد وحتی‌یك‌بار چهل هزار نفر از اهالی شهرراکشتند. محمدبن‌یوسف بخاطر از رونق افتادن استخر بعمران شیراز توجه کرد. عبدالملك بن مروان **ابو عبدالله** را بهمراه محمدبن‌یوسف به‌شیراز فرستاد و اودر همانجا درگذشت‌و دروازه اصفهان مدفون شد.

شیخ منذربن قیس

ازتابعین بوده‌که بهمراه **علاء حضرمی** بشیرازآمد.

علاءحضرمـی‌ازصحابه‌معـروف، از زمان پیغمبرتاعهد خلافت عمروالی‌بحرین بود ودرسنه ۱۷ هجری همینکه شنیدخالدبن ولید در نواحی غربی ایران تاخت وتاز می‌کند،چندکشتی حاضرکرد ولشکریان خویش رادرسواحل خلیج فارس پیاده نمود و ازآنجا بشهرهای فارس حمله‌کرد. ولی تلفات فراوانی دادوحتی‌یکی ازسرداران خود رادرارجان ازدست داد. مع‌الوصف بااستفاده ازقوای کمکی‌که ازبصره برایش رسید

غالب شهرهای فارس راتصرف کرد ووارد شیرازشد .

منذر بن‌قیس دراین جنگها بقتل‌رسید **ودرباغ‌نو** یعنی حوالی **سیدعلاء الدین‌حسین** بخاك سپرده شد وگنبدی‌نیز برآن ساختند وسایر کشته شدگان جنگ راهم درجوارش مدفون ساختند .

شیخ دولت بن‌ابراهیم بن‌مالك‌اشتر

نوه مالك اشترسردار امیرالمؤمنین علی است که برای جنگ بازرتشتیانی که درقلعه پهندر(که اکنون به‌قلعه بندرمعروف است)به‌شیرازآمد . وی درجنگی که با محصورین قلعه کردبقتل رسید ودرگورستان باغ‌نو مدفون شد .

بقعه علمدار

بقعه علمدار که امروز در حوالی بین مسجد جمعه ومحله(اب آب) قرار دارد، بطوریکه ازمتون کتب قدیم برمیآید بصورت مسجدی بوده که در قسمتی از آن مزار جمعی از اوتادقرارداشته‌است . هم اکنون یك فضای خالی محصور ، ازدستبردکسانی که اینگونه اماکن را بخانه شخصی تبدیل می نموده‌اند باقی مانده وگویای این واقعیت است که در آنجامسجدوتکیه‌ای وجود داشته که صلحاءدرجوار تربت بزرگان بعبادت می‌پرداخته‌اند. دردیوار بقعه قطعات سنگ قبورمربوط بزمانهای پیش یعنی ازقرن پنجم تاهشتم دیده می‌شودکه بجای مصالح،هنگام تعمیر بکار برده‌اند .

دربقعه‌ای که‌ازدیرباز به **علمدار** مشهورشده **شیخ ابوسعیدبن الهیثم** مدفون است. در باره مقام مذهبی‌اوصاحب شیرازنامه مینویسد(ازپدرخود.... شنیدم که‌اولیاء وابدال‌در شیرازازروضه‌شیخ محمدبن‌الهیثم غائب نمی گردند . بایدکه‌درآن مزارمبارك بادب قدم نهندکه مقام ارباب حضوراست) .

کتب (شدالازار...) (شیرازنامه)و(مزارات شیراز) ویرا ازامیران غازی میشمارند واین گونه القاب بکسانی داده می‌شدکه بارزشتیهای شیرازمیجنگیده‌اند. این موضوع که شیخ ازامیران غازی ومروج دین رسول‌الله بوده شاید باوجه تسمیه وی که درقدیم (بعلمداررسول)واکنون بطوراختصاربه (علمدار) نامبرداراست بی ارتباط نباشد .

شیخ ابوسعید درصدق وزهد وخداپرستی شهرت داشت . این دوبیت ازاشعارش باقی مانده که مفادآن دال برمرتبه زهد وتقوی است :

یاغافلا نائما قم فاذکرالله هـا   و کن منبیالدی الاسحار او اها

اکثر دعاءك و اتل الله فی مهل   والد مع منسکب یاسین او طاها

یعنی (ای بیخبرخفته برخیزومرگ رابیادآوروبکوش تا ازگناهان توبه کارباشی تامهلت‌داری دعای بسیارکن وهنگام‌تلاوت سوره‌یاسین وطه پیوسته اشکبارباش)

ازهمین دوبیت شعرمعلوم است‌که شیخ ابوسعید صرفاً یك‌زاهدبوده‌که ازارتکاب گناه پرهیزداشته ، شب‌زنده‌داری می‌کرده وعمررابرای جبران‌گناهان کافی نمیشمرده است. بعقیده اوتلاوت قرآن باخضوع وخشوع، وتوبه‌ازاعمال زشت،یگانه‌راه‌رستگاری است . چه بساکسانی که‌علیرغم زهدوترك دنیا وپرهیزازمعاصی بازخود را گناهکار و مستوجب عقاب می‌دانند وازخدای خودطلب‌آمرزش می‌کنند .آیا منبع ایـن احساس گناه همان ضمیرناآگاه نیست ؟

درست‌است‌که ابوسعید هنگام‌جهاد بازرتشتیان وکشتارآنان عمل خود رامطابق باشریعت ومستوجب‌ثواب می‌دانسته. معهذا آیا میتوان ادعاکرد که در عمق ضمیر خود ازبی سرپرست شدن اطفال بیگناه ، ازبیوه شدن زنان جوان ونوعروسان ، ازمتلاشی شدن خانواده‌ها وازبربادرفتن آرزوها ناراحت نمی‌شده است ؟

باتوجه باین حالت روحی روشن می‌شود کـه تلاوت قرآن بهمراه اشکباری بخاطرآنست‌که در عرصه انفعالات روانی مجالی بـرای خودنمائی آن خاطره‌ها پیدا نشود . آیا می‌توان بیقین دانست‌که انگیزه شب‌زنده‌داری او عشق بخداوند بوده یـا فراراز‌هجوم خاطره‌های ناگوار؟

☆☆☆

اکنون بدیك‌نکته جغرافیائی‌که ازاین بقعه ومتون‌کتب مربوط بشیراز می‌توان استنباط‌کردتوجه می نمائیم .

درکتابهائی که بطورمختصر ازشیخ ابوسعید نام برده‌اند مدفنش راکه هم اکنون نیز بعلمدارمشهوراست واقع درمحله (دشتك۔ کوچه پالانگران دشتك) ذکر کرده‌اند. ازاینجا برای ماروشن می‌شودکه ازدورانی که مجاهدین اسلام باپیروان مذهب زرتشت درمبارزه وجنگ بوده‌اند تازمان تألیف کتاب مزارات شیراز یعنی اواخر قرن هشتم حوالی مزبورراکوی دشتك وکوچه‌ای راکه‌اکنون بقعه علمداردرآن‌واقع است کوچه پالانگران دشتك می‌نامیده‌اند.

دراینجابی مناسبت نیست اشاره‌کنیم که **کوی دشتك** ازحوالی مسجد جامع‌عتیق تا(لب‌آب) قرارداشته. دلیل آنهم اینستکه(منصوریه)فعلی‌واقع درلب آب مدفن سادات دشتکی است که درکتب مربوطه صریحاً ازآنجا بنام‌کوی دشتك نام برده‌اند وحدود غربی محله دشتك نیز **محله دزك** بوده است[1].

۱ـ دزك که اکنون هم به(سردزك) مشهوراست منسوب به‌دژکوچکی بوده که دراین محل قرارداشته پس‌ازاحداث خیابان، برآمدگی مشخص این دژنسبت بنواحی خود کاملا معلوم بود. ضمناً باید متذکرشدکه شیرازچندبار دراثرزلزله ویران گردیده،وپستی‌و بلندی وپیچ وخم کوچه‌ها اغلب معلول همین ویرانی‌ها وتجدید بناهاست ودرملاحظه محل دژباین قسمت هم توجه داشته‌ایم.

سلمان فارسی

زادگاهش قریه دشت اژرن فارس (هفت فرسنگی شیراز) بود و قبیله‌اش در کازرون احترام فوق‌العاده داشتند وحتی پس از آنکه کازرون بدست مسلمین افتاد، این طایفه از پرداخت جزیه معاف شدند. از رجال برجسته قبیله سلمان، یکی **شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار** بن مهریار کازرونی است که درمدت عمر خود صدقات سلمان فارسی را از بیت‌المال خلفای عباسی می‌گرفت وبین افراد عشیره تقسیم می‌نمود.

نامش پیش از اسلام **روزبه** بن وخشودان بود.

سلمان هنگامی که مژده ظهور پیغمبررا شنید عازم تهامه شد. اما دربین راه اسیرگردیدواورابه‌یك یهودی فروختند. یهودی نیز سلمان‌را به زنی ازطایفه‌بنی‌سلیم فروخت. پیغمبر هنگام عبور، مهمان خداوند سلمان شد و او را که ایمان آورده بود خریده آزاد کرد.

وی چنان مورد علاقه رسول‌الله قرار گرفت که **سلمان‌محمدیش** نامید. سلمان از حواریین حضرت رسول ودرشمار اهل‌بیت عصمت وطهارت می‌بود که زهد و تقوی و وفورعقل وعلمش مورد تأیید پیغمبر و بزرگان اسلام بود. سلمان در زمان خلافت

عمر، والی مدائن شد . درآن هنگام به کاخ والی نرفت بلکه در دکانی می‌نشست و بامور مردم رسیدگی مینمود . سلمان دارای چنان مقامی بودکه پس از مرگ، حضرت علی با دست خود اورا غسل داد . درباره سلمان درکتب متعدد قلمفرسائی زیادی‌شده که جامع‌ترین آنها درکتاب نفس‌الرحمن اثرعلامه نوری حاج میرزا حسین و اواخر جلد ششم وجلد هشتم بحارالانوارمجلسی آمـده است .

روزبه پسر دادویه (ابن مقفع)

از نویسندگان ومترجمین پرکار وبزرگ قرن دوم هجری است که درفیروزآباد فارس متولد شد. پدرش **دادویه** تاچند سال قبل‌ازمرگ، پیرودین مانی بود. علت اینکه دادویه را مقفع مینامیدند این بودکه حجاج بن یوسف اوراعامل ضبط خراج فارس نمود وچون درمحاسبه‌خود باحجاج اختلاف‌داشت‌اورامتهم بزیاده روی کردوچنان‌شکنجه‌اش دادکه دستش خشك‌شد. ازاینرو اورا (المقفع) نامیدند.

روزبه پسر المقفع ببصره رفت. زیرا در آن‌زمان آن‌شهر ازمراکزمهم ادب بشمار میرفت . زبان پهلوی‌را میدانست ودربصره زبان‌عربی‌راهم خوب‌فراگرفت . ابن مقفع همت بترجمه کتب پهلوی بعربی گماشت . وی از پیشقدمان ترجمه است که در عهد منصور آثار پهلوی را بعربی برگردانید . علاوه بر این‌کتب علمی ومنطقی راهم‌برای منصور ترجمه کرد.

القفطی‌در(اخبارالحکما) می نویسد: وی نخستین کسی‌است که‌درملت‌اسلام‌بترجمه کتب منطقی‌برای ابوجعفر منصور مبادرت جست ... سه‌کتاب منطقی ارسطو راترجمه کرد، نخست‌کتاب **کاته گوری** ودو **دیگر باری ارمینیاس** وسه دیگر کتاب **انالوطیقا** وآنها را بعبارتی ساده وسهل ترجمه‌کرد[1]

۱ـ اخبارالحکماء صفحات ۱۴۸ ـ ۱۴۹

ازآنجا که ابن مقفع جز پهلوی زبانی نمیدانسته نتیجه میگیریم که این کتب را از زبان پهلوی بعربی ترحمه‌کرده واین خود نشان آنست که‌علوم وفلسفه یونانی درایران‌قبل از اسلام گسترش کافی داشته‌است

از جمله کتب دیگری که‌ابن مقفع به عربی ترجمه‌کرد کلیله‌ودمنه وخداینامه است وی کاتب **عیسی بن‌علی** عم منصـور دوانقـی بـود . در بـاره مسلمان شدنش داستانی بدین شرح معروف است کـه روزی بـه عیسی گفت می خـواهم اسلام بیاورم .

عیسی گفت بهتر است که این کار در حضورسران لشگر وبزرگان کشور انجام گیرد . چون شب فرا رسید و طعام آوردند ، او بشیوه زرتشتیان زمزمه آغاز کرد . عیسی پرسید در صورتی که عزم پذیرفتن دین اسلام داری چرا بر آئین زرتشتی زمزمه می‌کنی ؟ ابن مقفع پاسخ داد بغایت مکروه‌دارم که شبی بروز آرم و به آئینی معتقد نباشم .

اختلافاتی که بین عباسیان پیدا شد به ابن مقفع فرصت نداد تا در محیطی آرام بکار ترجمه و تألیف مشغول شود و خواه وناخواه اورا درگیر ودار آن اختلافات فدا ساخت .

در سال ۱۳۷ عبدالله بن علی عم منصور بر خلیفه خروج کرد . منصور سپاهی به فرماندهی ابو مسلم خراسانی بجنگ او فرستاد و عبدالله شکست خورد و نـزد برادران خود عیسی و سلیمان پنهان گردید . منصور ، سفیان بن معاویه را بحکومت بصره گماشت تا کار را بر عیسی وسلیمان تنگ گیرد وآنانرا مجبور کندکه برادرخود را تسلیم نمایند .

عیسی، ابن‌مقفع کاتب‌خودرا مأمور کردتا نامه‌ای بمنصور بنویسد وزنهار بخواهد. منصور ازمتن نامه بر آشفت و از نویسنده آن پرسید. چون آگاهی یافت که نویسنده نامه‌ابن مقفع است پنهانی به سفیان که نسبت به ابن مقفع کینه توز بود نوشت که

او را بقتل برساند.

روزی عیسی کاتب خودرا برای انجام‌مذاکراتی بنزد سفیان فرستاد وباوجودیکه ابن‌مقفع اظهار بیم می‌کردعیسی باصرار اورا بمأموریت فرستاد . سفیان اورا بحیله‌در مکانی مخفی نزدیك‌تنور بر افروخته‌بردوامر کردتااندامش‌را یکان یکان بریدندودرتنور ریختند ووی‌خود ناظراین شکنجه وحشیانه بود.

در اثنای این‌کارمی‌گفت‌برمن باکی نیست. زیرتوازندیقی ومردم رابگمراهی می‌کشانی. تمام جسد ابن‌مقفع‌درتنورسوخت؛واودراین حال‌سی‌وشش‌سال‌داشت. منصور بظاهردستورداد‌تاسفیان‌را دستگیر کرده ببغدادآورند. وی‌منکرقتل‌دانشمندایرانی شد ومنصورهم اوراکه مجری امرخودش بود رهاساخت.

ابن مقفع‌که بیش ازسی‌وشش سال‌زندگانی نکرداز‌چهره‌های درخشانی است که قدرش‌شناخته نیست. وی درشجاعت‌واستقامت چنان‌بودکه درحال تحمل شکنجه‌بجلاد خود سفیان‌گفت(**باکشتن من هزار نفررا بیجان‌کنی وحال‌آنکه اگرصدچون‌توئی‌رابکشند یکتن را تمام نکشته باشند.**) این جمله نمودارآنست که‌ابن‌مقفع تاچه‌حدشخصیت‌افراد رابه دانش‌شان می‌دانسته نه‌قدرت ومقام صوری‌آنان .

مورخین درباره‌کرم وسخاوت او داستانهای متعددی نقل کرده اند . و فاداری او نسبت بدوستان زبانزد خاص و عام بود . با وجود جوانی ، به تکمیل نفس می پرداخت . بطوری که روزی از او پرسیدند ادب از که آموختی ؟ گفت از نفس خودکه چون‌چیزی را نیکودیدم‌درآنجام‌آن‌کوشیدم وچون کاری‌را زشت‌پنداشتم فرو گذاشتم .

علاوه برآنچه‌گذشت تالیفات دیگر ابن مقفع‌راچنین‌نگاشته‌اند .

کتاب‌آداب الکبیر-کتاب ادب‌الصغیر-دوکتاب درمنطق وطب که کتاب منطق او خوشبختانه موجود است - کتاب آئین نامه - کتاب مزدك - کتاب التاج در سیرت انوشیروان .

علاقه و تعصبی که ابن‌مقفع نسبت بترجمهٔ آثار ایرانی ازخود نشان می‌داد باعث شد که اورا متهم بزندقه کنند و حتی نوشته‌اند که کتابی در رد قرآن تألیف کرده است و شاید این شایعات و تهمتها خود دلیلی است که این دانشمند بزرگ و نابغه ناشناخته بماند و نسل جوان جز اسم او چیزی درباره‌اش نداند.

شیخ باهلی

صاحب **شدالازار** در قرن هشتم مینویسد از احوال او اطلاعی نیست اما وی از شیوخ فاضل و متقدم بر شیخ کبیر بوده و محله باهلیه را (قسمتی از سرباغ) باسم او نامگذاری کرده‌اند . وی اضافه میکندکه مقره اوهم‌اکنون درجانب شمالی قبرستان باهلیه زیارتگاه عمومی است .

شیخ زیدان بن عثمان

اورا از اولاد عثمان خلیفه سوم میدانند و مدفن‌او بین سرباغ ولب‌آب بوده‌که درآن هنگام جزو محله دشتك قرار داشته . مرقدی برآن ساخته بودندکه زیارتگاه عمومی بوده است . زمان او بروشنی معلوم نیست .

سلم صوفی

شیخ سلم بن عبدالله صوفی شیرازی از اکابر قدما و اعیان مشایج شیراز بوده .

عبدالله خفیف از قول دیلمی در باره او داستانی نقل کرده‌که در آن، کراماتی بشیخ سلم نسبت میدهد . زمانش معلوم نیست ولی قبراو هم اکنون در شیراز معروف استو قبرستان عمومی بنام سلم خوانده میشود .

شیخ ابوعبدالله خداش

آرامگاه اوکه درقبرستان باغ نو قرار داشته تا قرن هشتم باقی ومعروف بوده است **ابوالقاسم‌جنید** درباره وی مینویسد (اورا از مجاهدین راه خدا میدانند که برضد کفار شمشیر زده است ولی اعتقاد عمومی اینست‌که از تابعین بوده. صحیح اینست که اورا ازقدما ومشایخ بدانیم . بهرحال اکنون اطلاعی براحوال وتاریخ ونسب او نیست).

شیخ غازی‌بن عبدالله

این شیخ در باغچه معروف به سه شنبه **درباغ میدان** در محله **بالا کفت** فعلی پشت باغ نو مدفون شده . اورا نیز در زمره جنگجویان و مجاهدینی دانسته‌اند که برای جنگ با زرتشتی‌ها در عهد **عمربن‌عبدالعزیز** بشیراز آمده و در همانجا نیز درگذشته است .

ابوسعید استخری

از اهل استخر فارس بود . به بغداد رفت. در جوانی برمذهب شافعی ریاست داشت. **ابن‌اثیر** او را موثق ، عفیف ، فقیه و برجسته توصیف‌کرده است .[۱]

وفاتش در قرن سوم روی داد و در قبرستان معروف به شیخ کرخی دفن شد

ازکتابهای او است کتاب الفرائض‌الکبیر-کتاب الشروط و الوثائق وکتاب المحاضر والسجلات .

۱ - الفهرست ترجمه رضا تجدد ص ۳۹۲ .

ام کلثوم

اسحق کوکبی پسر **حسن بن زید بن حسن بن علی مرتضی** است. یعنی جدش **امام حسن**، امام دوم شیعیان بوده است. وی معاصر هارون‌الرشید و از اعوان و جاسوسان خلیفه عباسی بود. اسحق اعور بود، و نقطه سفیدی مانند ستاره در چشم داشت. از اینرو اورا **کوکبی** نامیده‌اند.

وی برضد بنی‌اعمام خود، آل ابیطالب، نزدهرون‌الرشید جاسوسی می‌کرد؛ و بعلت همین سعایتها وجاسوسیها عده زیادی ازعلویان بدست‌هرون‌الرشیدبقتل رسیدند. سرانجام خلیفه براسحق هم خشم گرفت؛ واو را بزندان انداخت؛ واسحق درمحبس هلاك شد. دخترش **ام‌کلثوم** مورد تعقیب قرارگرفت و بناچار بایران فرار کرد؛ و بشیرازآمد، ودرمحلی که بعداً مقبره خانوادگی **اتابکان سلغری** قرارگرفت، واینك به **ابش خاتون** معروف است، درخانه‌ای پنهان شد وبعبادت می‌پرداخت.

جاسوسان خلیفه توانستند اورا پیداکنند. خانه را درمحاصره گرفتند، وبدو حمله بردند. ام‌کلثوم از دست مأمورین فرارکرد و درچاه خانه افتاد؛ ویا شاید خود را بچاه انداخت تا بدست دشمنان اسیر نشود وازاو هتك حرمت ننمایند.

تا چند سال پیش، ازاین چاه نگهداری می‌شد وبمردان بالغ اجازه نمیدادند

بدانجا وارد شوند . زنان از پلکانی که ساخته شده بـود پائین می‌رفتند و شمع روشن مینمودند .

از آن پس ، بسیاری از معاریف وصلحاء درآن‌جا دفن شدند که از جمله‌آنان **شیخ احمدحسین** است . وی که درسال ۳۶۸ در گذشته خدمت بقعه را بـرگزید و با عبدالله خفیف درباره ورع مباحثات طولانی داشت ودرهمان نزدیکی هم مدفون شد .

چندتن از اتابکان فارس ، اتابك منکوبرس ، اتابك بزابه ، و همسرش نیز در حوالی این مقبره مدفون شده‌اندکه فعلا سنگ قبر ابش خاتون، اتابك سعد و پسرش اتابك ابوبکر هنوز موجود است .

سیبویه

روزی درمجلس فقها ومحدثین این‌جمله پیمبرعنوان شدکه (لیس من اصحابی الامن لوشئت‌لاخذت علیه لیس اباالدرداء)

سیبویه (ابوالدرداء)تلفظ کردزیرا گمان می‌برد (ابوالدرداء) اسم‌است‌برای(لیس) **حمادبن سلمه**[1] باوگفت غلط گفتی . سیبویه ازاین‌گفته بغیرت آمد ودر۳۲ سالگی نزد خلیل بن‌احمد متوفی درسال ۱۷۰ بتکمیل نحوپرداخت .

خلیل توانائی زیادی دراستخراج مسائل وتصحیح قیاسات داشت واول‌کسی است که عروض رادرآورد واشعارعرب رادرپناه آن قرارداد ۲

سیبویه، نامش **عمروبن عثمان بن قنبر** وکنیه‌اش **ابوالبشر** وازبردگان‌بنی‌حارث بن کعب بود .

فیروز آبادی مؤلف **قاموس** دربارهٔمعنای نام او می‌گوید (سیبویه یعنی بوی‌سیب

۱- **ابوسلمه حمادبن دینار** بصری ، شیخ اهل بصره درحدیث وعربیت وفقه استاد **یونس نحوی** درسنه ۱۶۷ درعهد خلافت مهدی وفات یافت .

۲- الفهرست صفحه ۷۴ چاپ تهران ترجمه رضاتجددچاپ اول سال ۱۳۴۳

وی علاوه براین که از خلیل درس می‌گرفت نزد اساتید دیگری مانندعیسی‌بن‌عمر ۱ ویونس ۲ بشاگردی نشست ولغت راهم ازابوخطاب اخفش۳ فراگرفت . آنگاه بتألیف کتابی درنحوپرداخت که (ابن‌ندیم) دربارهٔ‌آن می‌نویسد (نه‌پیش از وی کسی مانند آنرا تألیف نموده ونه بعدازاوکسی تألیف خواهد کرد) ۴

سیبویه دربیضای فارس تولد یافت ودربصره نشوونما کرد . پس‌ازآنکه درنحو استادی بیهمتاشد بنزد **یحیی بن‌خالدبرمکی** ببغداد رفت . یحیی ، کسائی واخفش را دعوت کردتا باسیبویه مناظره‌کنند. سیبویه درپاسخهائی که در(مسئله زنبوریه) بایشان داد باتخطئهٔ‌کسائی روبروشد. قضاوت دراین باره به‌فصحاءبادیه نشین که بدربار آمده بودند واگذارشد. ولی‌کسائی استادامین ومامون ومورد احترام هرون الرشید بود . از وی چنان درددربار تجلیل می‌شدکه‌امین ومامون کفش اوراجلوپایش می‌گذاشتند. طبیعی است بادیه نشینان‌که بزرگی رادرشکوه وجلال ظاهری می‌دانستندوپیران رابرجوانان ترجیح می‌دادند مردمحتشمی مانندکسائی رابخاطرجوان غریبی‌چون سیبویه بی‌مقدار نمیساختند . این داوران، حق رابه‌کسائی دادند وسیبویه ازاینکه‌حق جوانی فاضل‌را فدای جاه وجلال مردی باحشمت میکنند دلشکسته شدوبشیرازآمد و **چنان‌ازاین‌واقعه وبی ارجی دانش وقضاوت نیرنگ آمیزغمگین بودکه سربرقبربرادرمی‌نهاد واشك میریخت ومیگفت . (این دنیابین ماجدائی افکنده وبازامنی‌بکسی نمی‌بخشد) .**

۱ـ **عیسی‌بن‌عمرثقفی** نحوی‌معروف، استاد سیبویه و خلیل واصمعی بود. سیبویه‌کتاب مشهورخودرا درنحوازعلوم وفوائد اووخلیل جمع‌کرده . این نحوی در استعمال کلمات نا مانوس معروف بوده . درسال ۱۴۹ وفات یافت .

۲ـ**ابوعبدالرحمن یونس بن‌حبیب** ازنامورترین اساتید نحواست که سیبویه وکسائی وفراء نحورااز او فراگرفته‌اند . وفات یونس در سال ۱۸۲ درسن ۱۰۲ سالگی روی داد

۳ـ **اخفش کبیر** . ابوالخطاب عبدالحمیدبن‌عبدالمجید استاد سیبویه ، کسائی ویونس

۴ـ الفهرست‌صفحه ۸۹

سیبویه‌درسال ۱۸۰،درسن چهل‌سالگی درگذشت ودرگورستان باهلیه‌مدفون‌شد. اینك برقبراوسنگ‌سیاهی‌است که‌دردکانی‌دردروازه‌کازرون قراردارد و به (**سنگ سیاه**) معروف است .

قبلاً طلاب علوم عربی سینه خود را برآن سنگ میمالیدند و معتقد بودند که نحورا باسانی فراخواهند گرفت . اکنون نیزمردم شیرازپای‌آن سنگ شمع‌روشن میکنند وازاوهمت میطلبند .

تاکنون بارهابنای سنگ یادبود این دانشمند ناکام مورد بحث بوده وشهرداری شیرازدرنظردارد بااحداث خیابانی جدید در آنجا میدانی بسازد و خاطره سیبویه را برای همیشه زنده نگاه‌دارد .

ابوعلی حسن بن احمد فارسی

حسن بن احمد فارسی معتزلی معروف به **ابو علی** از کار نحویین ومحدثین شیراز بودکه درسال ۲۸۸ درفسا متولدشد وپس‌ازآن بشیرازآمد.

وی‌درزمان خوداستاد بلامعارض ادب‌عرب ونحوبودکه‌تحقیقات اودرقواعدعربی درکتب ادبی مذکور است وعلماازآن استفاده میبرند.

شیخ طبرسی درتفسیریکی از آیات قرآن بیاناتی از او نقل می‌کند و میگوید «این همه‌ازمتفرعات کلام‌ابوعلی‌فارسی‌است واویگانه‌فارس‌میدان‌نحوبوده‌و باسرانگشت فکردقیق‌کشف حجاب‌ازروی اسرار مشکلات آن‌علم نموده است.»

گفته‌اند نحوبه فارسی آغازیده و بفارسی ختم شده. غرض اینست که نحو با **سیبویه فارسی** آغازشده و **با ابوعلی فارسی** پایان‌یافته است.

استادان حسن فارسی عبارت‌بودند از **زجاج** و **ابن السراج** و شاگردان معروف او هم عبارتند از، **سید رضی** و**ابن جنی** و**علی بن عیسی ربعی** و **جوهری** و **تنوخی** نیز از وی استماع حدیث نموده‌اند

ابوعلی درحلب ضمن سیرو سیاحت بدیدار **سیف‌الدولةبن حمدان** نائل‌آمد و بارها نیز باابوالطیب متنبی مباحثه‌کردوعاقبت درشیراز بدربار عضدالدوله دیلمی آمدو کتاب **ایضاح** را برای اونوشت وعضدالدوله‌که خود در ردیف بزرگان نحو وادب بود

می‌گفت که من در نحو غلام ابوعلی فارسی هستم.

تألیفات ابوعلی عبارتند از:

۱- ابیات الاعراب ۲- اعراب القرآن. ازاین کتاب یك نسخه در مصر موجود است ۳- الاغفال فی ما اغفله الزجاج من المعانی ۴- الاولیات. یك نسخه ازاین کتاب نیز درخزانه **غرویه‌نجف** موجود است ۵- **الایضاح** در نحو. هنگامی که این کتاب را بنظر عضدالدوله رسانید، وی گفت این برای کودکان مفید است، ابوعلی بقیه‌را بابیانی سنگین تر تدوین کرد وعضدالدوله گفت غضب برشیخ غلبه کرد؛ زیرااین را دیگر ماهم نمی‌فهمیم ازاین کتاب نسخ متعدد موجود است ۶- التذکره، این کتاب چندین مجلد بوده و ابن جنی آنرا تلخیص کرده است، ۷- تفسیر القرآن ۸- التکمله در نحو که نسخه‌ای از آن درکتابخانه عاطف اسلامبول موجود است ۹- حاشیه کتاب سیبویه ۱۷- الحجه فی القرائات ۱۱- شرح ابیات ایضاح ۱۲- العوامل المأة ۱۳- مختصر عوامل الاعراب ۱۴- المسائل البصریات ۱۵- المسائل البغدادیات ۱۶- المسائل الحلبیات ۱۷ - المسائل الشیرازیات ۱۸- المسائل العسکریات ۱۹- المسائل القصریات ۲۰- المسائل الکرمانیات ۲۱- المسائل المجلسیات ۲۲- المقصور والممدود

وفات ابوعلی درروز یك‌شنبه هفدهم ربیع‌الثانی سال ۳۷۷ در بغداد اتفاق افتاد و درمقبره **شونیزیه** مدفون گردید.

شاه‌بن شجاع کرمانی

شاه‌بن شجاع کرمانی ، شاهزاده‌ای بودکه مانند (بودا) و (ابراهیم ادهم) پشت‌پا به شکوه دنیوی زد وراه سیروسلوك را درپیش گرفت . وی درقرن دوم میزیست و سال مرگش بعد از ۲۷۰ وقبل از ۳۰۰ هجری قمری بوده است .

شاه‌بن شجاع بزیارت بزرگان و صوفیان عصرخویش رغبت زیاد نشان میداد . از طرفداران تقدم فقر بر غنا بود[۱] از اینرو کتابی نوشت که نظریات **معاذبن یحیی** را رد می‌کرد زیرا معاذ غنا را برفقر فضل مینهاد .

چهل سال شبها نخفت وبعبادت مشغول بود وباز بهمان نتیجه‌ای رسید که در ادبیات عرفانی ما مورد بحث قرارگرفته. این نتیجه بصورت لطیفه وتمثیلی بیان شده. بدین معنی که شبی خواب براو غلبه‌کرد . خدای را بخواب دید وگفت الهی من ترا به بیداری دردل شبها جستجو میکردم ولی درخواب دیدم .

ازآن پس شاه همه شب‌درطلب خواب بود تا بازمحبوب خود را بخواب به‌بیند.

ازاینگونه تعبیرات برای بیان حقایق عرفانی درتاریخ تصوف زیاد است وشیخ عطار درتذکره الاولیاء غالباً مقاصد خود را با ذکرچنین تعابیر بیان میکند .

شاه دارای تصنیفات عدیده‌ایست‌که‌کتاب **مراة‌الحکمای** اوخیلی مورد توجه‌بوده

---

۱ ــ درباره فقروغنا رجوع شود به مقاله عبدالله خفیف .

است. در آن‌روزگار عده زیادی لباس درویشی میپوشیدند تا خود را بصورت آنان درآوردند. درویشان برای تمیز، علامتی در لباس تعیین کردند که بدان علامت یکدیگر را میشناختند.

شاه‌بن شجاع مقید باین تشریفات نبود و میگفت **اصل صفا رقت طبع است ونباید تکلف ایجاد کرد.** هنگامی هم که برای زیارت **ابوحفص** [1] به نیشابور آمد بجای عبا قبا پوشید ودر آن ایام قبا، لباس اهل علم وزهد نبود بلکه لباس عیاران بقول امروزیها لباس (داش‌ها) بشمار میرفت حتی ابوحفص تعجب‌کنان گفت (کسی را که درعبا جستجومیکردم در قبا یافتم).

ابوعثمان سعیدبن اسمعیل حیری پس ازآنکه مدتها درصحبت معاذبن یحیی بود بنزد شاه آمد. اماشاه‌بن‌شجاع او را نپذیرفت وگفت تو صحبت معاذکرده‌ای واو درمقام **(رجا)** است وکسی که مشرب (رجا) یافت، ازوی سپردن طریقت نیاید. زیرا نتیجه تقلید از رجا کاهلی است. سعید بیست روز تضرع کرد تا شاه اورا بشاگردی پذیرفت.

درباره توجه او به نیازمندان وعدم خود بینی داستانی شنیدنی است.

روزی درمجلسی نشسته بود. درویشی برپای خاست و دومن نان خواست. کسی نمیداد شاه گفت کیست که پنجاه حج من، بدومن نان بخرد وباین درویش دهد؟

فقیهی آنجا نشسته بود. گفت ای شیخ شریعت را خوارمیداری و ارزش پنجاه حج را با دومن نان برابر مینهی؟

شاه پاسخ داد هرگز خود را ارزش ننهادم، کردار خود را چه قیمت نهم؟

گور شاه‌بن شجاع نزدیك مسجد جامع درکوچه‌ای است که آن زمان بکوچه **معرفین** معروف بوده است وجمعی از سادات نیز درآنجا مدفون هستند.

هم‌اکنون محل این قبرمقابل‌درشمالی مسجد جامع‌درنبش بازارچه‌ای درمحلی بنام (دوازده‌امام) زیارتگاه مردم است‌که قبور جمعی از سادات نیز درکنار آنست.

---

۱ - **ابوحفص حداد** از صوفیان معروف وشیخ ملامتیه وازهمگامان با یزید بسطامی است که سال ۲۶۴ در وفات یافت.

ابو مزحم شیرازی

هنگامی که از معرفت سخن میگفت مشایخ از او میترسیدند. روش خاصی‌در مبارزه باتکبر وخود پرستی پاره‌ای‌از علما داشت.این داستان نمونه‌ای از طرزمقابله او با نخوت برخی علما بوده است:

وقتی **ابومزحم** بدیدن **ابو حفص** که شیخ‌ملامتیه بود رفت. ابوحفص با مریدان بپاك کردن‌آبریزگاه مشغول‌بود. شخصی بنزد او آمد وگفت‌ابو مزحم ازشیراز میآید، خود را بشوی و جامه پاك بپوش. ابوحفص گفت آن ابو مزحم که من میشناسم باید مرا چنین به بیند.ابومزحم دراین حال‌رسید و سلام گفت و جامه از تن بیرون‌افکند و بکار با ابو حفص پرداخت.

ابو مزحم بیشتر از آنکه به عبادت و زهد توجه کند به فلسفه عرفان روی میآورد و بشدت با هر گونه خود خواهی و تفرعن بمبارزه برمیخاست. وفاتش در سال ۳۴۵ اتفاق افتاد.

کشدنقش اناالحق برزمین خون
چومنصور ارکشی بردارم امشب
حافظ

منصور حلاج

ابوالحسین بن منصور حلاج،از صوفیان ایرانی و اهل علم و دین بود. در سال ۲۴۴ در بیضای فارس(چند کیلو متری شیراز)بدنیا آمد.میگویند جدش زرتشتی بود. ازسال ۲۶۷ در خلوت زندگی کردو بیشتر ایام عمر با استادان صوفی عقیدت مخصوصا **جنید** میگذرانید. سپس با استادان و مرشدان خود قطع مراوده کرد و بدعوت درراه تصوف و زهد و ریاضت و ترك دنیا پرداخت. بطوریکه گفتند اعمالش شبیه کارهای قرامطه شده است. بخراسان و اهواز و فارس و هندوستان‌وترکستان سفر کرد. بهنگام بازگشت از مکه به‌بغداد،در سال۲۹۶ طرفداران‌فراوان پیدا کرد که خود راحلاجیه میخواندند وگروهی کثیر بدوراو گرد آمدند.

معتزله او را فریبکار خواندند و گروه**ظهیریه** او را از دین برگشته اعلام‌کردند و سپس وی را نزد ابن عیسی آوردند و بزندانش روانه کردند و از سال ۳۰۱ هشت سال در زندان بغداد بسر برد . مادر المقتدر خلیفه عباسی از او در زندان حمایت میکرد و همنطور**حاجب‌نصر** در در بار خلیفه عباسی حامی او بود.

همراهی این دو موجب شد که**حمیدوزیرالمقتدر** دستور محاکمه او را بدهد و

و پس از هفت ماه محاکمه به فتوای **ملك خواجه ابوعمر** روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده سال **۳۰۹** هجری قمری مرادف با چهارم فروردین ماه در یکهزار و چهل و شش سال قبل در ایوان زندان نو بغداد در ساحل دجله او را کشتند و مصلوب بر بالای دار نگاهداشتند وسپس بعداز مثله کردنش جسد او را سوزاندند.

در باره نظریات وعقاید او موافق و مخالف درمیان‌محققین بسیار است. آنچه مسلم بنظر میرسد اینست که وی از لحاظ مشرب فلسفی عقایدوافکارش از زمره پیشقدمان فکری **غزالی**، فیلسوف معروف اسلامی بوده است. حلاج در کتابهای خود باین عقیده بودکه بایستی فلسفه یونان واصول خداپرستی وتصوف را هماهنگ کرد. **ماسینیون**، استاد دانشگاه پاریس قسمتی از کارهای او را تحت عنوان (شور و عشق حلاج شهید تصوف اسلامی) در سال ۱۹۲۲ در پاریس انتشار داد وسپس بانتشار دیوان وی مبادرت کرد.

در فروردین ماه سال ۴۶ اینجانب مقاله‌ای درباره حلاج در شماره چهارم مجله تلاش انتشار دادم که عینا آنرا در اینجا میآورم:

☆ ☆ ☆

(... بزنید بزنید این حلاجك را که دعوی خدائی میکند)

در کنار رود جوشان‌وخروشان دجله، جمعیت انبوهی در هم میلولیدند. غلغله‌ای در فضا افکنده بودند و بمردی که بر فرازدارهم شور هیجان خود را پنهان نمیداشت سنگ میانداختند.

پیرزالی کوزه آب بر دوش داشت. چون به جمعیت نزدیك شد کوزه را برزمین گذاشت و فریاد کشید:

(بزنید، بزنید این حلاجك را که دعوی خدائی میکند)

ولی منصور که (معراج مردان را بالای دار) میدانست سر بر آسمان کرده، میگفت؛ خدایا بر این جماعت بیخبرخشم مگیرزیراآنان بزعم خود برای نزدیکی بتومرتدی را بقتل میرسانند.

منصور حلاج از قیافه‌های شگفت‌انگیز تاریخ ماست. مردم در باره کمتر شخصیتی اینهمه تناقض گوئی کرده‌اند برخی او را **شیربیشه تحقیق** و **مردحق** و بعضی دیگر **مرتدو دسیسه باز وخطر ناکش** خوانده‌اند و سرانجام نیز بهمین اتهام در کنار دجله بردارش کشیدند

حسن صباح در نامه‌ای که به **سلطان ملکشاه** سلجوقی نوشته ضمن ذکر اعمال ناشایست وجنایتها وخیانت‌های عباسیان ، قتل حسین بن منصور را بعنوان مثال ذکر میکند و می‌گوید عباسیان چنین مردحق را بردار کردند .

شهادت شجاعانه منصور، حالت جذبه وشوقی که هنگام مرگ از خودنشان داد واشعارشورانگیزی که درآستانه مرگ سرود، اورابعنوان مظهر پاکبازان درادبیات ما نامبردار کرده‌وغالب شعرا باذکر نام اودراشعارخودمایه شوری به‌آن داده والفاظ را با معانی رنگینی صیقل‌زده‌اند .

باوجودیکه عده دیگری از عرفا ، متفکرین وشعراء نیز بااتهام داشتن عقاید گمراه‌کننده وبجرم ارتداد، بطرزفجیعی کشته شده‌اند ؛ مع‌الوصف هیچکدام شهرت منصوررا پیدانکرده‌اند . ازجمله این مردان (نسیمی)شاعررا می‌توان نام بردکه بااتهام پیروی ازعقاید **حروفیه** زنده‌زنده پوست‌ازتنش جداکردند.

عرفا غالباً منصورراشهیدراه حق، عاشق پاکبازوشیر بیشه تحقیق توصیف کرده‌اند.

درعین حال بسیاری ازمعاصرینش نیزوی رانیرنگ باز،ساحر، دمدمی، وفاسد العقیده‌دانسته‌اند .

یگانه ایرادیکه متصوفه برکارمنصورمی‌گیرند این است که وی (اسرار رافاش می‌کرد) و حافظ ، آن شاعر سوخته عرفانی در باره او می‌گوید (جرمش این بود کد اسرارهویدامی‌کرد) .

عرفا معتقدند که عوالم سیروسلوك و اسراربین عاشق ومعشوق (خداو بنده) را نباید نزدبیگانه فاش‌کرد وچون منصوراسراری را که دریافته بود از شدت کم ظرفیتی با ذکر(اناالحق) یعنی من خدا هستم فاش‌ساخت ، معشوق (خدا) هم باین جرم او را

بردار کشید .

این تعبیر، پس ازمرگ منصورودراثرترس دانایان رازازحکومت معمول گردید والاچنانکه خواهیم گفت منصورمی‌خواست ارکان تسلط عرب را متزلزل سازد و این کارجز بامبارزه علنی وپرشورامکان پذیر نبود .

ابن ندیم ، مورخ معروف دربارهٔ‌اومی‌نویسد (حلاج مردی شعبده باز،حیله‌گر ومتمایل به صوفیه بود وادعاداشته‌که برکلیه علوم‌احاطه دارد . ولی مردی بیسوادبود. ازکیمیاگری (شیمی) چیزی می‌دانسته، مبارزی سرسخت ونسبت بحکام جسوروگستاخ بوده ودرکارهای بزرگ مداخله می‌کرده وسری پرشورداشته ونزد اصحاب خود ادعای خدائی نموده ، باپیروان هرمذهب‌که روبرو می‌شد خود را پیروعقیده آنان میشمرد) کلام غرض‌آلودابن ندیم‌گویای تمام حقایق است ونشان میدهد آنچه باعث قتل‌حسین بن منصورحلاج شده دعوی خدائی نبوده بلکـه بدان سبب بوده است که « نسبت به حکام گستاخ بوده و در کارهای بـزرگ مداخله می‌کرد و انقلاب وشورش را دامن میزده است» .

واما آنچه مربوط بدعوی خدائی است ازطرف حجةالاسلام غزالی وعطار وشیخ محمود شبستری وسایرمتفکرین معروف توجید گردیده و این دانشمندان مـی‌گویند منصورچنان ازعشق پرومملو بوده‌که دیگرحائلی‌بین خود ومعشوق نمی‌دید. کمااینکه اگریك بطری پراز آب باشد بیننده ظرف و مظروف راز یکدیگرتشخیص نمیدهد .

همچنین اگرپاره‌آهنی رادرکوره‌آهنگری‌گرم کنند تا آتشین رنگ شود ، در صورتیکه‌آهن دعوی‌کندکه‌من‌آتشم سخنی بگزاف نگفته؛ زیرادرجوارآتش، اگرچه ماهیت خود را تغییرنداده ، ولی صفت ظاهری آتش را پیدا کرده است . پس منصور نیزدراثرعشق بخداوندطوری محوبوده که بجای آنکه بگوید من لبریزاز عشق هستم ازشوریدگی ووجد گفته **اناالحق** .

درمورداینکه ابن‌ندیم می‌نویسد مردی بیسواد بوده نیزباید گفت **شخص‌بیسواد**

اینهمه رسائل گرانبها نمی‌نویسد واگرفردی عامی بود دستگاه خلافت وترکان تابدان پایه باودشمنی نمیورزیدند و بآن صورت فجیع که شرحش بیاید بقتلش نمیرسانیدند و باز برای اینکه ثابت شود که دستگاه خلافت عباسی ازراه خداپرستی منصوررا بردارنکرد باید یادآورد شدکه مرشد ومراد حسین منصورجنید بغدادی نیزهمین عقاید را داشت ولی چون درسیاست دخالت نمی‌کردگردنش ازطناب داررهائی یافت وحتی مامورین مزاحمتی نیز برایش فراهم نمی‌نمودند .

شبلی، عارف بزرگ ومعاصرمنصوراعتراف می‌کرد که بااودارای عقیده مشترکی است ولی بنابه بتعبیراو **منصورراعقل بدام انداخت وشبلی بمدد دیوانگی نجات یافت .**

آیا مفهوم عقل ازنظرشبلی غیرازآنست‌که منصورتحمل آنهمه تسلط ریاکاران عباسی رانداشت وازتسلط دست نشاندگان درخاك خویش‌رنج میبرد ؟

طبری مورخ معروف نیزدرباره حلاج می‌نویسد «دراوایل‌قرن چهارم هجری که منصورآواره وسرگردان ازشهری به شهری میرفت وزیر المقتدر خلیفه بغداد اورا بیازمود ودید ازقرآن وعلوم فقه وحدیث وشعرولغت عرب چیزی نمی‌داند ! لذا باو گفت بهتراست‌بجای نوشتن رسائل‌گمراه‌کننده طهارت‌آموزد وبفرائض دینی‌عمل‌کند»

تردیدی نیست که دستگاه خلافت عباسیان بسیارآرزوداشت‌که رجال ومردان فعالیتهای خودرا محدود به‌آموزش (طهارت) و(انجام فرائض دینی) کنند ولی منصور بانوشتن رسائل خودکه خصم‌آنرا(گمراه‌کننده) میخواندلرزه بربنیان خلافت انداخته بود. والاخلیفه‌ای‌که‌آشکارا مجلس بزم ترتیب می‌داد وشراب می‌نوشید ، آنهمه برای حفظ‌آئین عربی دل نمی‌سوزاند . بلکه علت عداوتش بامنصور بسبب آن بودکه وی عصیان عنصرآریائی راعلیه عرب روح میبخشید .

منصورکه ازمغلوب شدن‌ایرانیان درمقابل اعراب‌رنج‌میبرد بطور ناآگاه‌بسلاح دشمن، یعنی وسیله‌ای‌که تسلط اورا تحکیم میبخشید حمله‌برد.

(الله) ازنظردستگاه خلافت، فرمانروائی قهار وخشمگین و سختگیر توصیف

میشدکه درآسمانها ناظرموشکاف اعمال انسانی است و حتی لبخندی را هم که بر لب بندگان نقش بندد به عنوان داشتن (حب دنیا)، بحساب گناهانش میگیرد.

منصورآن حالت عبوسی وآسمان نشینی را ازساحت خدادورکرد. فکر (خدا) را از اوج آسمانها بمیان بندگان آورد ودردل پاکبازان راهش داد. حتی اورا معشوق خودوصاحبدلان ساخت. معشوقی که وجدوجذبه‌را دوست میدارد وازسخنان بظاهرکفر آمیزمستان‌عشق خویش گلهای رحمتش میشکفد.

بدین ترتیب خدائی مورد پرستش منصور قرار گرفت که درست نقطه مقابل (الله) گروهی ازاعراب بود.

استقلال وطن ما با استقلال اید ئولوژیك، یعنی استقلال مذهبی آغازگردید.

مردمان آریازمین که‌پیوسته (مهر دارنده چراگاههای فراخ، اسبهای تندرو، رودهای قابل‌کشتی‌رانی، ودوستدارفروغ وروشنی)را پرستیده بودند چگونه‌میتوانستند تن به‌پرستش‌خدائی‌دردهندکه زمزمه‌عشق ومحبت، نعره‌مستانه، وزیباپرستی، دربارگاه کبریائیش پسندیده نیست؟

طبع‌ملایم وظرافت پسند ایرانی تحمل تعلیمات خشونت‌آمیزی‌راکه گروهی‌از اعراب‌آنرا جزئی ازآئین قلمدادکرده بودند نداشت. لذامنصوربااین نارضایتی‌هاشکل بخشید. ایدئولوژی مشخصی‌ترتیب داد تاهمچون‌سلاحی‌مؤثر برپیکر تسلط اعراب‌وارد آورد. وحال‌آنکه‌شایدخود نمیدانست‌که این استقلال فکرمذهبی‌منجر باستقلال ارضی وملی خواهد شد. زیرا هیچکس نمی‌تواند ادعاکند که منصور عالماً وعامداً این راه را پیش گرفته بود، بلکه درضمیر باطن خود تحت تأثیر تراکم عقده‌های ملی، حالت عصیان را نضج میداد.

منصور چهل وشش جلدکتاب نوشت وآشکار است مردی‌عامی وبیسواد قادربه‌این‌همه تألیف نیست. کمااینکه وزیرالمقتدرکه‌خودرا برای‌آزمودن منصورصالح میدانست‌لااقل‌ردی برنظریات(گمراه‌کننده) اوننوشت.

رسائل منصور چنان میان مردم خواهان داشته که پس‌ازقتلش خواندن کتب اورا جرم دانستند ۶ ازکتابفروشان بقید سوگند تعهدگرفتندکه‌کتابهای حلاج را نفروشند وچون از این کار بهره ای نبردند کتابهای مجعول بنام او نوشتند تاآن پاکباز را بدنام‌کنند .

صاحب کشف‌المحجوب مینویسد کتابهای منصوررا دربغداد وخراسان وفارس‌دیده ودر آنها مطالب نغز ودلکش یافته . وزیرالمقتدر نمی توانسته ادعاکندکه برای اظهار نظر پیرامون آثارمنصور بیش ازنویسنده‌کشف‌المحجوب صلاحیت داشته است.

منصور سخنوری خوش‌بیان‌وآتشین‌کلام بود. ازاینرو بجلاد او دستور دادند بسخنانش گوش ندهد مباداتحت تأثیرکلمات اوقرارگیرد.

اعتراف ابن‌ندیم باینکه منصورکیمیا یعنی شیمی میدانسته ودرکارهای بزرگ بمنظور ایجاد بلواو انقلاب مداخله نموده، مؤید اینست‌که‌وی مردی‌کم‌مایه و بیسواد بشمار نمیرفته ؛ بلکه‌وجود نبوغ سرشار در او باعث شد که قدم بمیدان مبارزه ای خطر ناك بگذارد ودرقبال تسلط حکومت خلفای عرب‌بعنوان عصیان روح‌جمال‌پرست آریائی قد علم‌کند .

منصورکه می‌دید نمی‌تواند بساط حکمرانی خلفای اعراب رادرهم بریزدمصمم شدتا دراصول عقاید آنان‌رخنه نماید لذا اید ئولوژی آنها را موردحمله قرارداد.

خدارا بصورت معشوقی دوست داشتنی توصیف می‌نمود وباین ترتیب خط‌فاصلی بین خدای خود و معبود گروهی از اعراب که غضب بارو انتقا مجوی و دوزخ آفرین میخواندندش قائل‌شد.

منصوربرای‌علی‌بن‌موسی‌الرضاامام هشتم‌شیعیان‌تبلیغ میکرده ومردم را برضد دستگاه خدعه و فریب وظلم وجور خلفا تحریك می‌نمود . لذا اورا در قهستان‌گرفته تازیانه‌زدند وازآن پس نیزباو تهمت قرمطی بودن وارد میساختند.

(الصولی) مورخ سنی مذهب متعصب مینویسدحلاج‌را بارها دیده . مردی است نادان ولی مدعی هوش‌و ذکاوت . در نطق و بیان حاضرالذهن و آماده نیست ولی به

فصاحت و بلاغت معروف شده . مرد مکار و او باشی است که با جامه پشمین بتقوی و پرهیزگاری تظاهر می‌کند.

(**عریب**) نیز اورا بیسواد ومتظاهر واهل فساد عقیده توصیف کرده. ابن مسکویه درباره منصور می‌نویسد شایعاتی درباره نفوذ منصور میان مأمورین جزء و عوام‌الناس پیچیدکه حلاج مرده را زنده می‌کند و جن و پری بفرمان اوگردن می‌نهند و هرچه بخواهد برایش آماده می‌سازندومعجزاتی دارد. **حامد** وزیر خلیفه این‌ماجرا بشنید، باو گفتند حلاج سه‌تن ازپیروان خودرا نبی‌خوانده وخود دعوی خدائی دارد. **حامد**دستور جلب‌آن‌سه تن راداد . گفتند آنان‌ضمن بازجوئی اعتراف کرده‌اندکه‌حلاج‌را خدامی-دانند. منصورکه‌درزندان بوداین‌اتهامات‌را تکذیب کرد. مع‌الوصف ع.ال خلیفه‌درصدد برآمدند تاپیروان منصوررا ریشه‌کن سازند .

لذابدنبال حبس وی وسه تن ازپیروانش دوتن دیگر از مبلغین‌اورادرخراسان دستگیر ساختند،

ابن‌مسکویه اضافه می‌کند که حلاج درمحضر خلیفه پیکر خود را چنان بزرگ کردکه تمام اطاق پرشد ویك‌طوطی مرده را نیز زنده نمود وبهمین جهت خلیفه‌جرئت نداشت اورابکشد:

همدانی مینویسد یکی ازمریدان حلاج معروف به**السمری** چون ازطرف‌حامد مورد بازجوئی قرارگرفت اظهار داشت در وسط زمستان موقعی‌که نزدیك شهر استخر درفارس(درنزدیکی تخت جمشید فعلی) با مرشد خود سفر می کرد حلاج خیار سبزی ازمیان برف بیرون‌آورد وباوداد:

حامد بشنیدن این سخنان السمری را دشنام‌داد و وی را کذاب و دروغگو خواند وبه ملازمین دستور داد تا با ضرب دگنك دهانش را پرخون کنند .

شاهد دیگری نیز شهادت دادکه حلاج میوه‌های‌خلق الساعه‌ای بوجودآورد .
ابن نصرقشوری بیمار بود سیب خواست ولی یافت نشد . حلاج دست خود را درازکرد

وچون پیش کشید سیبی در دست داشت وگفت آنرا ازباغ بهشت چیده است . شخصی اشکال کردکه میوه بهشت فاسد نمی‌شود چگونه این سیب کرم دارد ؟ حلاج پاسخ داد زیرا ازبارگاه ازلی به ویرانسرای تباهی آمده ، ازاینرو فساد در قلب او راه یافته .

درشرح حال او می نویسند برای آموختن ریسمان بازی وسایر کارهای شگفت انگیز بهندوستان رفت ودرآنجا زنی‌را دیدکه ریسمانی بهوا میافکند و ازآن بالا میرفت و درهوا ناپدید میشد . از اینرو باید گفت اگر نسبت کارهای معجزه مانند تهمت نباشد ممکن است از اعمالی باشد که با توجه بروحیه مردم زمان بـرای پیش بـرد مقاصد خویش درهندوستان یادگرفته وبهمین جهت غالباً اورا ساحر خوانده‌اند .

منصور دراظهارعقیده خیلی بی‌باك بوده . بطوری که روزی پیش جنیدبغدادی که خود ایرانی وساکن بغداد بود آمد وازاو مسائلی پرسید . جنید جواب نداد وگفت **زودباشدکه سرچوب پاره‌ای سرخ کنی .**

منصورگفت درآن روزکه من سرچوب پاره‌ای سرخ کنم (یعنی بردارکشیده شوم) تو جامه اهل‌صورت پوشی. غرض منصوراینست که جنید برای حفظ ظاهرو بخاطر نگهداری خود ازخطر،عقاید خویش را پنهان کرده ، تظاهر بـه پیروی از عقایـد عمال خلیفه خواهد کرد .

عمروبن عثمان که میدید حلاج سخنان اورا وقعی نمی‌نهد از راه حسادت نامه‌ها بخوزستان فرستاد واحوال اورا درچشم اهل‌آن دیار تقبیح کرد .

منصور مسافرتهای زیادی نمود. با مردم وعقاید آنان آشنا شده درباب طرزمبارزه با دستگاه خلافت مطالعه می‌کرده است . ولی چون امکان مبارزه مثبت وقیام موجود نبودحمله خود را از جبهه ایدئولوژی آغازکرد .

بهمین جهت در احوالش مینویسند (جامه متصوفه بیرون کرد وقبا پوشید و با مردم معاشرت کرد ... آنگاه پنج سال ناپدید شد وسرازمکه معظمه درآورد) .

یعقوب شهرجوری درآنجا اورا ساحرخواند. لذا حلاج به بصره آمد وبازبه‌اهواز

رفت سپس بهند سفر کرد . بعد ، دوسال درمکه معظمه مجاور شد وچون بیرون آمد احوالش متغیر گشت .

منصور را بجرم داشتن عقاید گمراه کننده ازپنجاه شهر بیرون کردند و عاقبت او را دستگیر ساخته در کنار دجله با طناب بردارش بستند ولی میخکوب نکردند . آنگاه او را از دار بزیر آورده به زندان انداختند . در زندان **عبدالله خفیف** پیشوای سلسله **خفیفیه** که ازبزرگترین اولیاء عرفاست بدیدنش رفت وهموگوید منصور در زندان زیاد نماز میخواند .

پس ازهشت سال وهفت ماه وهشت روز از حبس رهائی یافت ولی دوران آزادیش یکسال بیشتر طول نکشید. درشوش اقامت کرد وهر روز جماعت زیادی بخانه‌اش رفت‌وآمد داشتندوزنی از خانه‌خود شاهد این ماجرا بود. لذا مأمورین راکه در جستجویش بودند خبرداد. منصور هنگام دستگیری هویت خود را پنهان داشت ولی یکی ازمریدان سابقش دراثر ترس ازشکنجه و بطمع مال فراوان اورا ازجای زخمی که برسرداشت شناخت. منصوررا بر شتری نشانیده وارد بغداد کردندتاهمه خلق اورا تماشاکنند. جلوشترمنادی با صدای بلند می‌گفت: این مرداز دعاة قرامطه است. اورا خوب تماشاکنید . از این عبارت مورخین آشکارمی‌شودکه منصوررا بجرم قرمطی بودن دستگیرساخته‌اند نه دعوی خدائی کردن. و چون نتوانسته‌اند این تهمت را بمردم بقبولانند پس ازآن که آن مرد بزرگ دستش از دنیاکوتاه گردید ومجال دفاعی نداشت وی را متهم کردند که دعوی خدائی داشته واظهارات مجعولی ازقول او نقل کردند .

علی بن عیسی از او بازجوئی کرد وسرانجام محکوم باعدام شد . ابن جوزی مینویسد وی بدون ترس شادان و خندان بقتلگاه رفت واشعاری می‌خواند . ابتدا او تازیانه زدند سپس دست‌وپا وسرش را بریدند آنگاه وی را سوزانده خاکسترش رابر دجله ریختند . این نحوه انتقام مبین اینست که منصور چقدر اعتبار دولت عباسی و نفوذ حکومت عرب را متزلزل ساخته بود .

چند روز بعد از این واقعه دجله طغیان کرد. پیروانش مدعی شدند که این طغیان بعلت آن بود که خاکستر حلاج را در دجله ریخته‌اند. هنگامی که دستش را قطع کردند خندید. گفتندش علت خنده چیست؟ گفت دست از آدمی بسته جدا کردن آسان است؛ مرد آنست که دست صفات را که کلاه همت از تارك عرش درمیکشد قطع کند.

هنگامی که پایش را بریدند تبسمی کرد و گفت بدین پای سفر خاکی می‌کردم قدمی دارم که هم اکنون سفر هردو عالم بکند اگر بتوانید آن قدم را ببرید. وچون بردار بود شبلی گفت عرفان چیست؟ گفت کمترین اینست که می‌بینی! شبلی گفت بالا تر از آن چیست؟ گفت ترا بدان راه نیست.

درحقیقت اومیخواست بفهماند که بین سوختگان و قهرمانان، با اهل ریا خیلی فرق است. چون مردم باو سنگ میزدند شبلی ازراه موافقت گلی بسوی او پرتاب کرد. آهی کشید و گفت از آنان نمیرنجم که سنگ میزنند. از این تعجبم آید که میداند نمیبایداند اخت. از آنجاست که این ضرب‌المثل معروف شدکه (از سنگ دشمن نمی‌رنجم ولی از گل دوست ناراحت می‌شوم)

اجرای حکم قتل منصور برعهده محمدبن عبدالصمدبود. پس از سوزاندن جسد سرش را درروی پل دجله بمعرض تماشاگذاشتند؛ وچون خراسان ازجاهای متشنج بود سررا بدانجا فرستادند. ولی مریدانش مدعی شدندکه این سرحلاج نیست• بلکه متعلق بیکی ازدشمنان اوست که تغییر شکل یافته.

حتی برخی ازمردم خراسان ادعاکردندکه پس ازقتل منصوراورا دیده وباوی سخن گفته‌اند. پیروان منصور بتدریج کار مبارزه بادستگاه خلافت را باینصورت در آوردندکه مانند حلاج کشته شوند. یعنی ابتدا آنانرا تازیانه بزنند سپس بردارکنند، آنگاه دست و پاو سرشان راببرند و بعد بسوزانند.

بهمین جهت سدسال بعدسه تن در بغداد ودو تن در بلخ بهمین سرنوشت دچارشدند وآنان نیز مانند منصور با کمال گشاده روئی مرگ را استقبال کردند.

حلاج مبتکر طریقه و **حدت وجود** وکشف وکرامات بود وپیروانش برخلاف سایر فرق، آشکارا عقاید خود را ابراز میداشتند.

زیرا غرض منصورمبارزه باتسلط اعراب‌ودست نشاندگان آنان‌بود واین‌امر بدون مبارزه ومقاومت ومخالفت علنی امکان نداشت.

بهمین جهت گروهی‌علیرغم آنهمه تبلیغات تند وحاد، **منصور را شهید راه حق میدانند وظهور اورا تجلی روح آریائی میشمارند.**

۱- نام کتابهای منصور حلاج را بنقل از «الفهرست» ذیلا می‌آوریم:

کتاب طاسین الازل والجواهر الاکبر والشجرة الزیتونة النوریه- کتاب‌الاحرف المحدثة والازلیة و الاسماء الکلیة - کتاب الظل الممدودوالماء المسکوب و الحیاة الباقیه - کتاب حمل النور والحیاة و الارواح - کتاب الصیهون - کتاب تفسیر قل هوالله احد - کتاب الابدوالمأبود - کتاب قرآن و الفرقان - کتاب خلق الانسان و البیان - کتاب کید الشیطان و امر السلطان - کتاب الاصول و الفروع - کتاب سرالعالم والمبعوث - کتاب العدل والتوحید - کتاب السیاسة و الخلفاء والامراء - کتاب علم البقاء و الفنا - کتاب شخص الظلمات - کتاب نور النور - کتاب المتجلیات - کتاب الهیاکل و العالم و العالم - کتاب مدح‌النبی و المثل الاعلی - کتاب الغریب الفصیح - کتاب الیقظة و بدو الخلق - کتاب القیامة و القیامات - کتاب الکبر و العظمة - کتاب الصلوة والصلواة - کتاب خزائن الخیرات که معروف است به الف المقطوع، و الف المألوف- کتاب‌مواجید‌العارض- کتاب‌خلق‌خلایق‌القرآن‌والاعتبار - کتاب‌الصدق‌والاخلاص - کتاب الامثال والابواب - کتاب الیقین - کتاب التوحید - کتاب‌النجم اذا هوی - کتاب الذاریات ذرواً - کتاب فی‌ان الذی انزل علیك القرآن لرادك الی معاد - کتاب الذرة الی نصرالقشوری - کتاب السیاسة الی الحسین بن حمدان - کتاب هو هو - کتاب کیف کان و کیف یکون - کتاب الوجود الاول - کتاب الکبریت الاحمر - کتاب السمری و جوابه - کتاب الوجود الثانی - کتاب لا کیف - کتاب الکیفیة و الحقیقة - کتاب‌الکیفیة بالمجاز

ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی

اوراکه هم اهل حال بودوهم دریای علم، ازفرزندان ملوك خوانده‌اند. آنچه‌مورد تأیید همگان قرار دارد اینست که پدرش شیرازی و مادرش نیشابوری و پیرو مذهب شافعی بوده است.

بزرگان عصر، لقبهای گوناگون باوداده‌اند که(**شیخ کبیر- شیخ المشایخ - وشیخ وقت**) از آن جمله‌اند.

ازجوانی، تمایلات عرفانی دراو وجود داشت وعرفای بزرگ بادیدن ومصاحبت او پیش بینی میکردند که در آینده متفکری بزرگ خواهد شد.

اساتید شیخ

بیگمان چنین شخصیتی از محضر اساتید متعددی استفاده کرده که نام دوتن از آنان خیلی معروف است.

یکی **ابوالعباس احمدبن یحیی شیرازی** است که عبدالله خفیف درباره اوگفته (من چنان متخصصی در وجد ندیدم. سکر تمام داشت) تاریخ درگذشت **احمد** روشن نیست ولی صاحب (شدالازار . . .) تصریح کرده است که درگورستان سلم شیراز مدفون شده.

دیگری **ابومحمد جعفر حذاء** (متوفی در سال ۳۴۱) است که شخ کبیر خرقه تصوف از دست او پوشیده.

شیخ یکبار دیگر در بغداد نیزخرقه دربرکرد. بدین معنی‌که چون شیخ جنید درگذشت **ابومحمدرویم**[1] جانشین اوشد. عبدالله خفیف درسفر سوم به‌حج او راملاقات کرد و ابومحمد بمنظور تجلیل از مقام عبدالله براو خرقه پوشانید.

عبدالله خفیف در مسافرتهای خویش با بزرگان عصر ملاقات‌میکرد و باآنان به مباحثه و طرح مسائل عرفانی میپرداخت.

سه نوبت حج‌گزارد ودرنوبت دوم بودکه‌بصبحت **جنید بغدادی نهاوندی الاصل** نائل آمد. هنگامیکه **حسین بن منصور حلاج** در زندان بغداد بودنیز بکمك افسران پارسی که در دستگاه خلیفه بودند بدیدنش نائل آمد و مدتی باحلاج سخن گفت وتحت تاثیر شکوه آن مرد پاکباز قرارگرفت و سرانجام ازطرف او حامل پیامی‌برای **ابن‌عطا** بود که (رقعه هاراکسی نه بیند). وچون شیخ پیغام حلاج رابدابن عطا ابلاغ کرد وی در جواب‌گفت باوبگو (**اگرگذارندم**.)

از این جواب معلوم میشودکه ابن عطا خود تحت تعقیب و مخفی بوده که پس

۱ـ ابومحمدرویم‌بن‌احمد، از اجله مشایخ و از صاحب‌سران جنید و از اقران وی‌بوده است. از مذهب داود اصفهانی‌پیروی میکرد. نبیره رویم بزرگ است که از نافع قرائت روایت میکرد. در زمان خود در تفسیر و قرائت سر آمد دانشمندان بشمار میرفت. عبدالله خفیف نسبت به مصاحبت با وی علاقه زیاد داشت.

در اواخر عمر منصب قضای بغداد را بدو دادند. مع‌الوصف در سیروسلوك بمرحله‌ای بودکه جنید در باره‌اش‌گفت: ما فارغان مشغولیم و رویم مشغول فارغ است.

وقتی دست برشانه عبدالله خفیف‌گذاشت وگفت «عرفان جان فدا کردن است. زنهارکه خود را باترهات صوفیان مشغول نسازی». کتبی تصنیف کردکه معروف ترین آنها کتاب غلط الواجدین است.

رویم در سنه ۳۰۳ در بغداد درگذشت.

از مرگ حلاج دستگیر شد[۱].

بندار بن حسین

یکی دیگر از اساتید شیخ کبیر **ابوالحسن بندار بن حسین** شیرازی است که خادم ابوالحسن اشعری، مؤسس مذهب اشاعره بود. شیخ کبیر از محضر بندار بهره‌ها برد ولی برسر بعضی مسائل با او معارضه داشت.

بندار چندی هم ملازمت شبلی را برگزید. **وی تصوف را در وفای بعهد میدانست. این تعلیم در نضج شخصیت، و ایجاد الفت نقش انکار ناپذیری دارد. زیرا انسان را مقید میکند که در قبول تعهد در قبال دیگران امکانات و احتمالات را بسنجد و هرگاه با کسی عهدی بست خود را مسئول بداند تا شخصیت اجتماعی او محفوظ بماند و ضمناً از این مراقبت در کار دیگران بتکامل و تربیت نفس خود بپردازد.**

وفای بعهد در نظر بندار بدان معنی نبود که آنچه برزبان میاورد عمل کند بلکه وی معتقد بود که **آنچه بردل میگذرد باید بمرحله عمل در آورد. در این حالت تعهد عارف سنگین میشود و ناچار است از تمام نیروهای پنهانی خود که مااینک نود وپنج در صد آنرا هدر میدهیم استفاده کند.**

---

۲ ـ ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمی از کبار مشایخ و علماء و از نزدیکترین دوستان منصور حلاج بود که بهمان مناسبت بدست حامد بن العباس وزیر مقتدر عباسی دستگیر شد. حامد در محاکمه از او پرسید در باره منصور و عقایدش چه میگوئی؟ ابن عطا با درشتی فریاد زد توآنقدر از مال مسلمانان اندوخته‌ای که باآن‌ها خود را مشغول سازی. تراچکار با اینگونه مسائل؟

حامد خشمگین شد ودستور داد بجرم این جسارت تمام دندانهایش را بکشند و بر فرقش بکوبند و در سال ۳۰۹ پس از شکنجه بسیار بقتل اومبادرت ورزید (نفحات الانس ص ۱۴۲)

بندار در **ارجان** سکنی داشت و بسال **۳۵۳** در گذشت و در همان جا مدفون شد و اینك از مدفن او وقصبه ارجان در سه کیلومتری بهبهان اثری باقی نمانده است .

ارادت شاهان

شیخ‌کبیر در بین بزرگان سیاسی‌نیز ارادتمندان زیاد داشت. عضدالدوله دیلمی یکی از شیفتگان او بود. شاه شجاع نیز هنگامی‌که عازم جنگ بود ابتدا برسر تربت شیخ می‌آمد و از او طلب همت میکرد .

داستانی از کف نفس

در باره‌کف نفس وریاضتهای عبدالله خفیف صاحب **کشف‌المحجوب** داستانی نقل کرده است‌که خواندنی است :

یکی از وزراء دختر خویش را به شیخ‌کبیر داد. شبانگاه‌که شیخ بخانه آمد، طعامی اشتها آور بر سفره حاضرشد . عبدالله نگاهی به غذا ونظری به دختر زیبا روی انداخت.دست همسرش‌راگرفت؛ برسینه تاناف‌کشیدوگفت این‌گره‌ها از شدت صبراست زیرا سالهاست که برچنین روی زیبا و چنین طعام صبر کرده‌ام . این بگفت و برخاست[1] . عبدالله خفیف‌متفکری بزرگ‌بود .**مذهب خفیفیه را درعرفان بنیان‌گذاشت.** سی‌جلد کتاب در اصول عقاید خویش‌نگاشت[2] .

جعفر خلدی ۲ دربارهٔ آثار او گفته است **تصانیف شیخ بغایت لطیف واشارات آن‌دقیق ورموزش هنگامی مفهوم گردد‌که باعلم ظاهر نباشد**

عقاید

اصول مذهب خفیف **(غیبت)** و**(حضور)**است

---

۱ ــ نقل باختصار ازکشف المحجوب ص ۳۱۸

۲ــ تالیفات شیخ‌درشدالازار چنین آمده

بقیه درپاورقی صفحه‌بعد

(حضور) یعنی حضور دل بدلالت یقین تا آنجاکه برای دل حکم غیبی مانند حکم عینی مکشوف شود.

در مورد (غیبت) نیز غرض شیخ این بوده که دل جز از خداوند از همه چیز غیبت داشته باشد و حتی خود را هم فراموش کند. پس هر کس که از خود غایب باشد به حق حاضر است و مالك دل خداوند است.

عقیده ابن خفیف بین عرفا مقبولیت یافت و در نتیجه توسعه این بحث بین مشایخ دو مکتب از آن پدید آمد. عده‌ای طرفدار تقدم (حضور) بر (غیبت) بودند و گروهی بر عکس (غیبت) را بر (حضور) مقدم میدانستند.

ابن عطا غیبت را برحضور مقدم میداشت. حسین بن منصور حلاج، شبلی و بندار بن حسین که همه از زعمای عالم عرفانند با این نظر ابن عطا موافقت داشتند و میگفتند

بقیه از صفحه قبل

۱ـ شرف الفقراء المتحققین علی الاغنیاء المنفقین ۲ ـ شرح الفضائل ۳ـ جامع الارشاد ۴ـ الفصول فی الاصول ۵ـ الاستذکار ۶ـ اللوامع ۷ـ المنقطعین ۸ـ لبس المرقعات ۹ـ الاغاثه ۱۰ـ اختلاف الناس فی الروح ۱۱ـ الاقتصاد ۱۲ـ فضل التصوف ۱۳ـ المفردات ۱۴ـ بلوی الانبیاء ۱۵ـ الردوالالفه ۱۶ـ الجمع والتفرقه ۱۷ـ مسائل علی بن سهل ۱۸ـ الردعلی (ابن دزمان) ۱۹ـ الردعلی (ابن سالم) ۲۰ـ الجوع و ترك الشهوات ۲۱ـ معرفت الزوال ۲۲ـ اسامی المشایخ ۲۳ـ المعراج ۲۴ـ المنهج فی الفقه ۲۵ ـ الاستدراج و الاندراج ۲۶ـ المعتقد الکبیر والصغیر

عیسی جنید در کتاب هزار مزار از دو کتاب دیگر شیخ نام میبرد که عبارتند از «آداب المریدین» و «جامع الدعوات»

۲ـ ابو محمد جعفر بن محمد بن نصیر خواص خلدی از مشاهیر اصحاب جنید و متوفی در سال ۳۴۸ . خلدی بضم اول و سکون ثانی منسوب است به خلد که نام محله‌ای در بغداد بوده است.

در راه وصول بحق مانع بزرگ خود شخص است. اگرشخص از خودش غایب شود یعنی خودرا فراموش کند وبحق بپردازد آفت هستی ووجود دراو نابود گردد.

عرفای عراق هم از این نظریه استقبال کردند. عبدالله خفیف که **خودصاحب مذهب است** با جمعی دیگر از بزرگان مانند حارث محاسبی، جنید، سهل بن‌عبدالله، ابوحفص حداد، جریری، حصری[1] وگروهی دیگر براین‌عقیده بودندکه (حضور) مقدم بر(غیبت) **است زیراهرکه ازخود غایب بودیعنی خودرا فراموش کند بناچار بحق‌حاضر باشد وفایده غیبت حضور است. غیبت بی‌حضور جنون است.**

(حاضر) آنست‌که دلش دربند دنیا وآخرت وهوی وهوس‌نباشد.

ازاسامی‌کتب وتالیفات شیخ کبیر معلوم است‌که عقاید برخی از عرفای بزرگ دیگررا ردکرده است. کما اینکه درفهرست آثارش ردی بر**(ابن‌رزمان)** ورد دیگری بر **(ابن‌سالم)** دیده‌میشود وکتابی هم‌درباره مسائلی‌که **علی‌بن سهل** مطرح‌کرده‌بودنوشته. درمنابع موجود ازعقاید ومسائل علی‌بن سهل اصفهانی بندرت یاده شده ولی او را از مخالفین منصور حلاج خوانده اند. کشف المحجوب ازنامه‌ای یاد میکند که علی‌بن سهل به جنید بغدادی نوشته ودرآن با جنید در باره **فضیلت بیداری برخواب** مطالبی آورده وازجمله میگوید:

---

۱ ـ حارث محاسبی از مشاهیر زهاد ورجال طریقت متوفی درسال ۲۴۳.

ابوالقاسم جنیدبن محمدبن جنید بغدادی نهاوندی‌الاصل ازمشهور ترین مشایخ‌صوفیه متوفی در سال ۲۹۷

ابو محمد سهل‌بن عبدالله تستری (شوشتری) از معروفترین عرفای قرن سوم‌متوفی درسال ۲۸۳

ابوحفص حداد نیشابوری ازشیوخ ملامتیه واز معاصرین جنید

جریری ـ مراد ابومحمد احمدبن محمدبن حسین جریری خلیفه جنید است‌که در سال ۳۱۱ در راه مکه در واقعه هبیر وقتل حجاج بدست قرامطه زیرپای مردم مرد

خواب غفلت است و آرامش و قرار روگردانی از حق تلقی میشود. پس دوستار خدا نباید روز و شب خواب و قرار داشته باشد زیرا اگر بخواب رود از مقصود خود بازماند.

جنید درجواب او می نویسد : **خواب چیزی است که ازطرف خدا برما چیره می شود و مارا درآن اختیاری نیست بهمین جهت بربیداری که باختیارماست فضیلت دارد. زیرا خواب موهبتی است که ازطرف خدا بردوستان ارزانی شده وازآنچه ازجانب حق است بر آنچه باختیارماست برتری دارد.**

پیداست که این بحث هم مانند **شرف فقر برغنا و تقدم غیبت و حضور** درمیان عرفای آن عهد بنحو گسترده‌ای جاری بوده و عبدالله خفیف که خود صاحب مکتب وسرسلسله خفیفیه بوده نمی توانسته درباره آن خاموش بماند و بناچار میبایستی اظهار نظر کند و همین امر باعث تألیف کتابی بنام (مسائل علی بن سهل) شده است.[1]

ازشرح حال بعضی ازمشایخ دیگر شیراز چنین برمیآید که علی بن سهل برای عرفای شیراز مسائلی مطرح کرده بود که **شیخ مؤمل بن محمد جصاص** جواب داده بود.

۱- ابوالحسن علی بن سهل بن محمد بن الازهر الاصفهانی ازمعروفترین عرفای اواخر قرن سوم واز نزدیکان جنید وازاصحاب **محمد بن یوسف البنا** بود که بسال ۳۰۷ هجری وفات یافت. قبر علی بن سهل هنوز دراصفهان زیاد نگاه عمومی است که نزدیك قبر **صاحب بن عباد** درخیابان **دروازه طوقچی** قرار دارد

شرف الدین ابراهیم درکتاب **تحفة العرفان** نقل کرده است که ابو عبدالله خفیف روایت کند که حسین بن منصور حلاج باصفهان رسید. علی بن سهل در حلقه‌ای نشسته سخن میگفت. حلاج دربرابرش بنشست وگفت **بازاری سخن درمعرفت میگوئی ومن زنده‌ام؟ میان صحو و اصطلام هفتصد درجه است وتو نشناخته‌ای وبوی آن نشنیده‌ای.** علی سهل گفت **شهری که مسلمانان درآنجا باشند نشاید که تو آنجاباشی.** حسین برپای خاست. مردم بدنبالش می‌رفتند تاخانه‌اش را بدانند وبقتلش برسانند. شخصی بیامد وبه حسین گفت پیش ازآنکه کشته شوی ازاین شهر بیرون رو !

از کتب دیگر عبدالله خفیف (**شرف‌الفقراء المحققین علی الا غنیاء المنفقین**) است .

اگر چه این کتاب نیز مانند سایر تالیفات شیخ از بین رفته، ولی از عنوان کتاب بر میآید که مانند جنید فقررا برغنا برتری میداده. بهمین جهت مباحثاتی را که در این باره بین همنشینان شیخ یعنی ابن عطا و جنید بغدادی در گرفته برای پی بردن به عقاید شیخ بیان میکنیم و باید یادآور شد که عبدالله خفیف در این باره با جنید هم عقیده بوده است.

ابوالعباس بن عطا معتقد بود که **غنا بر فقر برتری دارد. زیرا غنا صفت خداست و فقر براو روانیست.** پس صفتی که بین بنده و خالق مشترك است بهتر از صفتی است که در خدانیست .

البته باید دانست که این شرکت فقط در اسم است نه در معنی. زیرا شرکت در معنی وقتی است که همانندی وجود داشته باشد و حال آنکه صفات مخلوق محدث است . علاوه براین در روز قیامت از غنی باز خواست میشود واز فقیر پوزش میطلبند.

ابن عطا میگوید پوزش علامت بیگانگی است و حال آنکه عقاب و خطاب نشانه دوستی و یگانگی بشمار میرود.

جنید دعوی میکند که **عذر بعلت تقصیری است که دوست درحق اوکرده وچون احقاق کند از او عذر خواهد وحال آنکه عتاب به سبب تقصیری در اجرای فرمان دوست است .**

ظاهراً منشاء عقیده جنید و عبدالله خفیف این آیه از قرآن است که میگوید:

للفقراء الذین احصروفی سبیل الله لایستطیعون ضربافی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف. یعنی صدقات مخصوص فقیرانی است که درراه خدا ناتوان و بیچاره‌اند و توانائی آنکه کاری پیش گیرند، ندارند و از فرط عفاف چنانند که هر کس از حال آنان آگاه نیست پندارد غنی و بی نیازند[1] .

---

۱ - سوره بقره آیه ۲۷۲

پیغمبر نیز گفته است (اللهم احینی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین)[۱] یعنی خدایا مرا در زندگی فقیر بدار و در قیامت با فقیران برانگیز.

جامی در نفحات الانس شمه‌ای از عقیده عبدالله خفیف را نقل کرده . لحن کلام نمودار آنست که جامی آن قسمت را از کتاب شیخ اقتباس نموده و یاممکن است مؤلف اصلی که جامی بترجمه اثرش مبادرت ورزیده کتاب شیخ را دیده است.[۲]

جامی از قول شیخ میگوید فقرا آن طایفه‌اند که مالك هیچ چیز از اسباب و احوال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضای الهی ترك همه کرده باشند.

شیخ ابوعبدالله خفیف گفته است الفقرعدم الا ملاك و الخروج عن احکام الصفات آنگاه جامی خود اضافه میکند که : این حدی جامع است مشتمل بر (رسم فقر) و (حقیقت فقر).

رسم فقر طبق عقیده خفیف **آنستکه ترك همه چیز بگوید و حقیقت فقر** هم اینست که **هیچ چیز را مخصوص ومختص خودنداند**. یعنی حتی صفات خود را هم ترك گوید.[۳]

هجویری نیز در تفسیر نظر شیخ میگوید فقر را (رسمی)و(حقیقتی) است. (رسمش) افلاس اضطراریست و(حقیقتش) اقبال اختیاری .

فقیر آن بود که هیچ چیزش نباشد و اندر هیچ چیز خلل نه . به هستی اسباب، غنی نگردد (یعنی از و سائل غنی نشود) و به نیستی آن محتاج سبب نه. وجود و عدم اسباب بنزدیك فقرش یکسان بود[٤].

---

۱ - کشف المحجوب ص ۲۲

۲ - مأخذ اصلی نفحات‌الانس ترجمه **طبقات الصوفیه ابوعبد الرحمن سلمی نیشابوری** متوفی در سنه ۴۱۲ است که **خواجه عبدالله انصاری** در قرن پنجم این ترجمه را بزبان فارسی هروی انجام داد و بعدها جامی در اواخر قرن نهم آنرا بفارسی معمول عصر خود در آورد ومطالب دیگری برآن افزود و کتاب را نفحات الانس نام داد.

۳ - نفحات الانس ص ۱۰

۴ - کشف المحجوب ص ۲۳

در باره فقر تمثیلی استکه مینویسند : **درویشی با امیری ملاقات کرد. امیرگفت حاجتی بخواه. گفت من از بنده‌بندگان خود چیزی نمیخواهم. امیرگفت این چگونه میتواندباشد؟** گفت من دو بنده دارمکه هر دوخداوندان تواند. یکی حرص ودیگری **آرزوهای دور ودراز.**

در حاشیه این بحث، هجویری، طرفداران غنا را (**عوام**) نامیده و میگوید «عوام‌گویند خداوندگفته بنده باید شکرگزار باشد. شکر بر نعمت است نه برفقر. پس برای انجام امر خدا باید غنی بود وخدا فقرارا به صبر دعوتکرده است»

آنگاه در جواب این (عوام) میگوید: اگر خداوندشکر را علت زیادت نعمت گردانید صبر را هم بمصداق **ان‌الله مع الصابرین** علت زیادت قربت ساخت. **پس‌غناباعث یافتن نعمت است وحال آنکه فقر موجب یافتن دهنده نعمت.)**

جملاتی نیزکه از شیخ باقی مانده است خطوط کلی‌مکتب او را رنگ آمیزی میکند. مثلادر تعریف قناعت‌گفته است **قناعت عبارت‌است ازنخواستن‌آنچه دردسترس نیست‌وبی‌نیازی‌نسبت به‌آنچه دردست اوست**

این مفهوم چکیده‌ای ازنظریه اودربارهٔشرف فقر برغناست.

از اوپرسیدند (بندگی‌چه وقت درست است؟) پاسخ داد(**وقتی که‌همه کارهارابخود واگذارد ودربلاهاصبرکند .**

شیخ کبیر دست‌پرورده مادری بودکه خود ازبزرگان عالم عرفان بشمار میرفت روزی کهشیخ درمرحله سیروسلوك وصفای باطن از مادر خود بزرگیهائی دید اظهار داشت حالا قدر مادرم را شناختم.

مادر شیخ که بد (**ام محمد**) نامبرداراست با عرفا و مشایخ عصر خود نشست و برخاست میکرد. درایامی که شیخ کبیر برای‌کتابت حدیث در محضر(**ابن‌سعدان**)[1] بد

۱ـ **ابن‌سعدان** از محدثین‌معروف بوده که عبدالله خفیف‌درجوانی نزداوحدیث‌کتابت میکرده .ازحکایات نفحات‌الانس چنین برمیاید که بسیاری ازبزرگان نزد اوکه در فسا اقامت داشته حدیث آموخته‌اند.

فسا رفته بود، ام محمد عده‌ای ازمشایخ رادعوت به ناهار کرد. هنگام صرف غذا **ابوالحسن بن هند**[1] اظهار داشته از این خوراك اندکی برای ابوعبدالله خفیف نگاه دارید. دیگران گفتند اودر فساست و از این طعام نخواهد خورد. ابوالحسن پافشاری کرد که اوالآن باین مجلس میآیدودرهمین حال شیخ کبیروارد شد. حالت وجدوجذبه با بوالحسن دست‌داد. برخاست ورقص کنان دورمجلس‌میچرخید و میگفت هرگزقلبم گواهی‌دروغ نداده‌است.

از این حکایت آشکار میشود که ام محمد چگونه آزادانه در مجالس مشایخ شرکت می‌جسته. مادر شیخ کبیر قبل‌از او بدرود زندگی گفت و در دروازه استخر که اکنون به دروازه اصفهان معروف است نزدیك **پل‌بالا**مدفون شد. عیسی جنید مؤلف شیرازنامه نام این محل را (**پل‌حکیم**)ضبط‌کرده است.

عبدالله خفیف پسری نیز بنام**عبدالسلام** داشته که به تحصیل دانش پرداخت ولی درجوانی درگذشت. تمام علماء ومشایخ وعرفا وبزرگان درتشییع جنازه‌اوشرکت‌کردند وجنازه عبدالسلام رامقابل قبر مادرش در خانقاه عبدالله خفیف دفن کردند. ازاینجا معلوم‌میشودکه پل‌بالا (پل‌حکیم)درحدودمسجد (حاج غنی) فعلی‌قرار داشته.

شیخ کبیردر سوك این جوان، گفته خود را بکاربست که(بنده باید در بلاها صبرکند) و بحدی صبر وسکون و وقار اوپر هیبت بود که هیچیك از بزرگانی که به تشییع جنازه آمده بودند جرئت‌نکردند سوگواری کرده یاتسلیت‌بگویند.

در اینجا بی مناسبت نیست عقیده **سعدی** را درباره بزرگی مقام شیخ نیز بیان نمائیم. شاعر عارف شیرازمقام‌عبدالله حفیف راتا بدان پایه میدانست که‌درمقام‌استغاثه از خداوند، پروردگار خویش‌رابه شیخ‌کبیروشیخ روزبهان سوگند میدهد. اینك‌ابیاتی ازآن قصیده:

۱ــ **ابوالحسن‌بن‌هند** ازمشایخ بزرگ فارس‌وباجنید، **وعمروبن‌عثمان‌مکی** صحبت‌داشته وبا شیخ کبیرهم دوست بوده است. مدفن‌ابوالحسن درفساست.

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز
رسیده بـــر سر (**الله‌اکبر**) شیـــراز
که سعدی ازغم شیراز، روز و شب گرید
که شهرها همه باز ند و شهر ما شهباز
ند لایق ظلمات است بالله این اقلیم
که تختگاه سلیمان بد است و راه حجاز
هزار پیرو ولی بیشتر بود در وی
که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز
بذکر و فکر و عبادت بروح (**شیخ کبیر**
بحق (**روزبهان**) و بد حـق پنج نمـاز
نگاه دار تو این شهر **نیکمردانرا**
ز دست کافر و بددین و ظالم و غماز

وفات شیخ‌کبیر سه‌شنبه بیست‌وسوم رمضان سال ۳۷۱ بوده است کداورا درمیان خانقاه خویش دفن‌کردند .

این خانقاه بزرگ وباشکوه بوده وحتی برخی از شاهان به تعمیر بقعه عبدالله خفیف اقدام میکردند . دردوران صفویه خانقاه خفیف از رونق افتـاد وحتی‌تجزیـه گردید. **کریم‌خان‌زند** نیز قسمتی ازمحوطه آنراکه صورت گورستان داشت تبدیل به میدانی کردکه اینك بجای آن دبیرستان شاپور را بنا ساخته‌اند . قسمتی از خانقاه نیز زیر بنای بازاروکیل قرارگرفت وپادشاه زند برای حفظ بقعه حجره‌ای کوچك بر آن بنا کرده که اینك مرکب ازدو اطاق کوچك‌است. سنگ‌قبر،همان لوح‌اصلی‌است که درزمان مرگ عارف برگور اوانداخته‌اند وازنوشته‌های اطراف‌آن آثارکمی باقی مانده است . محرابی نیز دردیوار جنوبی آرامگاه قرار دارد که معلوم نیست‌مربوط به چه‌دوره‌ای است.این دواطاق بهمت انجمن‌آثارملی تعمیرشد ووضع‌داخلی‌آرامگاه صورت نسبتاً آبرومندی پیداکرد.

در جوار مدفن شیخ بسیاری از بزرگان مدفونند . آثار قبر چندتن از آنان هنوز درخانه های مجاوردیده میشود که مردم ازآنان بعنوان امامزاده یادمی‌کنند . نگارنده هنگام دیدن آنها متوجه شدکه خطوط سنگ قبرها بطوری محوشده‌که به آسانی قابل خواندن نمیباشد.

تربیت یافتگان مکتب خفیف

ابن خفیف نه‌فقط بین پیروانش یك‌مکتب‌عمیق وتازه‌عرفانی رارواج داد بلکه مصاحبت‌اودرطرز تفکرواعمال‌بزرگان‌دیگرنیزموثرواقع‌شد وسی‌جلد آثارش‌را همچون کاغذ زرمی ربودند ، **اثرمکتب خفیف این بودکه‌یارانش ازنظر اخلاق، رفتار،نوع دوستی ومحبت نسبت بابناء بشر نمونه بودند.**

فضل‌بن‌محمد معروف به **شیخ ابوحمد کبیر** درنتیجه همدمی باعبدالله ، بر آن شد تاخوی حیوانی وتکبر وخودخواهی را ازخویشتن دورسازد تا لیاقت همنشینی با استاد را داشته باشد.

او در حسن سیرت چنان معروف بود که **هیچگاه کسی را ازخود نرنجانید. در امور دیگران دخالت نمی‌کرد.** پنجاه سال در سرما و گرما در اطاقی‌از خانقاه شیخ بـه عبادت گذرانید.

همینکه می‌شنید کسی بیمار است ازاوباخوشروئی عیادت می‌کرد و مریض را بـا کلمات امید بخش خویش بزندگی امید وار می ساخت . با شرکت در تشییع جنازه‌ها نسبت ببازماندگان متوفی ابراز همدردی می‌کرد تابدینوسیله از سنگینی اندوه آنان بکاهدومرهمی بردلهای ریش سوگواران بگذارد.

اگر احساس میکرد که حقی ازکسی ضایع‌شده برای‌احقاق حق اوبپا میخاست وتا اورا بحق خود نمی رسانید ازپای نمی نشست . در عین حال علیرغم دعوتهائی که از او بعمل میآمد هیچگاه بدرگاه امیران وخانه قضات نمیرفت .

چندکتاب در ردعقاید مشایخ‌وقت نوشته‌که مطالب آن‌موجب روشن شدن آراء

پیروان خفیف بود . در نقل حدیث‌هم مورد اعتماد مردم بشمار میرفت. **ابواحمد کبیر** شش‌سال پس‌ازمرگ پیشوای خود عبدالله خفیف؛ دیده ازجهان بربست ودرکنار استاد خود بخاك سپرده‌شد.

حسن بن علی شیرازی معروف به **ابواحمد صغیر** نیزازجمله کسانی بود که‌درمیدان عمل قدرت سازندگی مکتب‌خفیف را به ثبوت رسانید . وی برای‌مبارزه باخود بینی، خدمت‌خانقاه رابرگزیدوهر روزازمصاحبت شیخ‌کبیر برخوردار بود. عبدالله خفیف‌در بارهٔاومیگفت‌چگونه‌ابواحمدرادوست‌ندارم‌وحال‌آنکه‌نظیراورادرغیرت‌درویشی‌ندیدم. **روزها به پرورش وخدمت کودکان بی سرپرستی که خانقاه از آنان نگهداری میکرد می‌پرداخت** وشبها راوقف عبادت میکرد.**ابواحمد هیچگاه به تنهائی‌غذا نخورد وهمیشه فقیران وتهیدستان را بر سفره خود مینشانید.** هفتاد سال عمرکرد و **هنگامی‌که در گذشت از او مرقع ومندیلی باقی‌ماندکه وصیت کرد آنهارا بدوکودك خانقاه بدهند.** عبایش‌را فروختند وخرج کفن ودفنش کردند.

مرك اوبسال ۳۸۵ یعنی‌چهارده سال بعد ازابن خفیف روی داد، وجسدش‌را در کنار گور**ابی احمد کبیر** ومتصل به قبر عبدالله خفیف‌بخاك سپردند .

ازدیگر کسانی‌که دست پرورده مکتب شیخ کبیر بودند باید **ابوعلی حسین‌بن محمدبن احمد آکار** رانام برد. **آکار** بمعنی دهقان وکشاورزاست وبدان‌سبب اوراچنین نامیده اند که عبدالله خفیف باو تکلیف کرد به زراعت بپر دازد و می گفت : **(تصوف حسین در زمین ریگزاری است که مأمور آباد کردن‌آنست.)**

(آکار) مسافرتهای زیادی‌کرده وبامشایخ عصرملاقات وگفتگو نمود. درکازرون جمعی ازعرفاکودکی راباونشان دادند وگفتند این پسرقرآن خوب می‌خواند. شیخ باو گفت بخوان وچون بانگ قرآن وی‌بلندشد شیخ آکار حالت وجد پیدا کرد واورا با خود بشیراز آورد. این‌کودك همان‌شیخ **ابواسحق کازرونی** است که از فحول مشایخ و عرفاء عصر خویش‌بود ودرکتاب **فردوس المرشدیه** شرح‌حال وعقاید او ضبط است. وی

پس ازورود بشیراز نزد اصحاب ویاران شیخ کبیرحدیث آموخت . با عبدالله خفیف وشیخ آکار به عراق وحجاز مسافرت‌کرد .

شیخ آکار ، درهمان اواخر قرن‌چهارم، یعنی بعد از وفات استاد خوددرگذشت‌و درکنار گور عبدالله خفیف مدفون‌شد.

یکی دیگر از شخصیتهای عرفانی که درمکتب عبدالله خفیف پرورش یافت **ابو عبدالله محمدبن عبدالرحمن مقاریضی** است . از ابتدای جوانی که به‌تصوف تمایل پیداکرد به محضر شیخ‌کبیر آمد وتازمانی که استاد زنده بود از مصاحبت وتقریراتش بهره میبرد. درمکتب ابن خفیف نه فقط ازحیث دانش سرآمداقران شدبلکه تقوی‌و پاکدامنی وزهدو وارستگی اونیز مورد تأیید همگان بود. در**مسجدباهلیه** که درجای آن‌اکنون دبیرستانی ساخته شده وآن دبیرستان متصل به مدفن **شاه‌منذر** است مجلس و عظی داشت . وفات او در سال ۳۲۱ روی داد که در همان فضای مسجد باهلیه مدفون شد.

علامه قزوینی در باره نسبت مقاریضی می نویسد بمعنی سازنده یا فروشنده مقراض است [۱] .

در همان محله باهلیه که امروزبه‌محله (سرباغ) معروف است رباطی به نام **مقاریضی** وجود داشته . دراین‌رباط **ابو بکر احمد سلمه** هفتاد سال خدمت‌کرد. وی‌نیز تحت تأثیر مصاحبت شیخ‌کبیر و ابو عبدالله مقاریضی راه سیر و سلوك را درپیش گرفت‌ودر سال ۴۴۷ بعد ازصدسال زندگی بدرود زندگی‌گفت ودرهمان رباط مقاریضی یعنی‌محله (سرباغ) فعلی مدفون‌شد.

بخاطر روشن‌شدن یك‌نکته جغرافیائی‌از**عبدالله بن جعفر زیرکانی**،معاصرعبدالله خفیف‌نام می‌بریم. این‌مرد بزرگ احادیث زیادی براین خفیف خواند و شیخ‌کبیر و

۱ــ حاشیه شدالازارفی حط الاوزارعن زوار المزار صفحه ۹۹

یعقوب‌بن‌سفیان[1] نسبت بدو معتقد بودند . عبدالله خفیف شبی سرد عبدالله زیرکانی را دید واز او پرسید بکجامی‌روی؟

زیرکانی پاسخ داد (در این وقت شب گناهکاران بکجا میروند؟)

شیخ کبیر گفته است ازاین‌جواب‌فهمیدم‌که عازم‌گرفتن وضوبرای شب‌زنده‌داری است و تاآخر عمر این جمله او را از یاد نبردم .

عبدالله‌بن جعفر باحتمال قوی اهل زرقان‌واقع درپنج فرسنگی شیراز بوده‌که در قدیم آنرا زیرکان می‌گفتند وهنگامی که به‌شیراز وارد شد در قسمت غربی محله (سرباغ) در دروازه شهراقامت گزید و آنجا ببرکت وجود او آباد شد و نام محله را بهمان مناسبت محله‌زیرکان گفتند . وفات اودرسال ۳۴۰ اتفاق افتاد و درهمان رباط زیرکان‌که اکنون جزومحله(سرباغ) شیراز است مدفون شد.

معاصرین عبدالله خفیف

اینك كه شرح حال و عقاید عبدالله بن خفیف، صاحب مذهب خفیفیه بپایان رسیده، احوال معاصرین‌اوراکه درشیراز مدفونند موردبررسی قرار می‌دهیم تامقایسه معتقدات ومذهب واعمال آنان برای خواننده بسادگی امکان پذیر باشد.

یکی‌از معروفترین معاصرین شیخ‌کبیر **ابوعمروعبدالرحیم بن موسی‌استخری**است که(**رویم**) در باره‌اوگفته «بین عرفاصابر ترازاو ندیدم.»

استخری مبارزه باتظاهر وخرقه پوشی رارویه خودساخت وبرای‌دهن‌کجی‌بکسانی که با لباس زهد و درویشی مردم را میفریفتند لباس شاطران و بیباکان شیراز را میپوشید و با سگان خود بشکار میرفت و در خانه‌کبوتر نگاه میداشت وبآنها آب و دانه میداد.

به عبدالله خفیف ایرادکردندکه چرا استخری‌کبوتر نگاه میدارد؟ جواب داد (**بدین وسیله خودرا تسلی میبخشد**). از او سخنانی‌که ظاهری‌کفرآمیز داشت و (شطح)

۱- **یعقوب‌بن سفیان‌بن جوان**از مردم فساواهل حدیث بودکه درسال ۲۷۷ درگذشت ودرهمان فسامدفون شد،

نامیده میشود بسیار شنیده‌اند.

اظهار نظر شیخ‌کبیر درعین‌حالی‌که بیان یك واقعیت است درجه عمق ودانش و بینش او را میرساند که پای بند ظاهر نبود و بدنبال کشف این علت میرفت که **چرا شخصی مانند استخری باکبوتران همدم میشود وخاطر خود را با آب و دانه دادن بدانها خوش میدارد؟** استخری از پدرش بیست هزاردرم میراث دریافت داشت ولی آنرا **صرف تأدیه قرض غریبان کرد.** تاریخ وفات اوروشن نیست ولی ازآنجاکه عبدالله خفیف خبر مرگ او را به شیخ رویم داده، بایدگفت قبل‌از سنه ۳۰۳که سال‌مرگ رویم است وفات یافته است. او را در برابرآرامگاه شیخ آکار یعنی جوار قبر شیخ کبیر دفن کردند.

یکی دیگر از مصاحبان شیخ‌کبیر **(ابوشجاع حسین بن‌منصور)** از مشایخ بزرگ بودکه در دانش و فرهنگ از سرآمدان عصر خویش بشمار میرفت . وی زهدوگوشه گیری را پیشه خود ساخت. با دوست یکدل خود **منصوربن ابی علی** و شیخ‌کبیر انس زیادی داشت و غالباً بایکدیگر مجالست و مؤانست داشتند. درسال ۳۵۱ وفات‌یافت و در مقابل **مسجد جنازه** (محل فعلی مسجد وکیل) درگورستان خفیف مدفون شد.

پس از آنکه‌ناصرالدین عمر، کلوی (ریش سفید وکدخدا را در اصطلاع قدیم شیراز کلو میگفتند)محله موردستان، دروازه بیضا (حدود زندان‌کریمخانی‌و ساختمان شهرداری فعلی‌که انتهای غربی شیراز بوده) را بروی امیر مبارزالدین محمدگشود و او را وارد شهر کرد، کلوی‌محله در بندان میخواست باوسوء قصدکند ولی ناصرالدین قضیه را به مبارزالدین با یك اشاره فهمانید و اوهم‌کلوی محله دربندان‌را فوراً بقتل رسانید . امیرمبارزالدین نسبت به کدخدایان شیراز بدگمان بود. از اینرو رئیس ناصرالدین عمرراکه به شیخ ابواسحق خیانت‌کرده، شهر را تسلیم‌او نمود؛ برسرمزار شیخ ابوشجاع منصور برد و در آنجا طرفین سوگند خوردندکه برضد یکدیگر کاری انجام ندهند.

مدفن **منصوربن ابی علی** نیز که سد سال بعد یعنی درسال ۳۵۴ درگذشت بگور او چسبیده. این منصور ترك دنیا را پیشه خود ساخت و عبدالله خفیف نسبت بدو انس فراوان داشت. در اینجا لازم است یك نکته تاریخی و جغرافیائی را روشن سازیم و نشان دهیم که چرا به **مسجد وکیل** قبلا مسجد جنازه میگفتداند و چه تغییراتی در آن داده شده.

کریمخان زندنزدیك **باغ‌نظر** (باغ موزه پارس‌فعلی) مسجد وکیل راکه مساحت کل آن ده هزار مترمربع میباشد برپانمود. وجود یك محراب مربوط بزمان صفویه دارای‌رقم۱۰۴۴ هجری در شبستان جنوبی آن، نگارنده را برآن داشت تابحدس‌های متداول قناعت ننماید و درصدد تحقیقات بیشتری برآید.

نتیجه این پژوهشها این‌بودکه‌در این حوالی‌دو مسجد وجود داشته که اکنون اثری ازآنها نیست.درصفحه۶۴کتاب(شدالازار...) درشرح حال شیخ **ابوشجاع حسین ابن منصور** که ذکرش‌گذشت مینویسد (نزدیك مسجد جنازه، محاذی مقبره شیخ کبیر دفن شد».

تربت شیخ‌کبیر در شمال‌دبیرستان شاپور واقع شده و تمام نواحی‌بازار ومحوطه دبیرستان مزبورنیزگورستانی موسوم به خفیف بوده‌است. بدین ترتیب ازسیاق عبارت باید محل قبر حسین بن منصور را در حدود جنوبی دبیرستان شاپورتعیین‌کرد. لذا این حدس قوت میگیردکه مسجد جنازه در محل مسجد وکیل فعلی واقع بوده است. وجه تسمیه این مسجدبامحل‌آن‌که در جوارگورستان خفیف قرارگرفته ارتباط دارد. زیرا در قدیم مرسوم بود جنازه افرادی راکه شامگاه در میگذشتند در مسجد قرار میدادند؛ سپس هنگام روز بخاك میسپردند. در همان دوران مسجد جنازه دیگری هم درمقابل‌گورستان سلم وجود داشته‌که بهمین ترتیب مورد استفاده قرار میگرفته است.

در زمان صفویه در این مسجد تعمیراتی صورت‌گرفته؛ ولی‌کریمخان زند که

در آن حوالی بازار، حمام، آب انبار، و بـاغ نظر را ساخت، مسجد جنازه را نیز ویران نمود و اراضی وسیع تری را برای بنای عبادتگاه بزرگ و باشکوهـی در نظر گرفت . و پس از اتمام آن محراب عهد صفوی راکه نشانه انجام تعمیراتی در آن عصر بشمار میرفت در شبستان آن کارگذاشت و بنای مسجد را در سال ۱۱۸۷ هجری باتمام رسانید.

ازدیگر معاصران معروف عبدالله بن خفیف **حسین بن احمد بیطار** است که ادب وتفسیرو معانی قرآن وتصوف وحدیث وفقد راآموخت ودرباره این علوم نیز نوشته ـ هائی ازخود باقی گذاشت . درباره قراء سبعه نیز کتابی درعلم قرائت نگاشت ودر ضمن بدتحصیل علم طب پرداخت . درفقه پیروی ازطریقه **داودیه** میکرد . موسس این طریقه داودبن علی اصفهانی متوفی درسنه ۲۷۰ است که مذهب اودرردیف شافعی و حنفی و مالکی وحنبلی است و بطریقه داودیه یاظاهریه اشتهار دارد. این فرقه فقط به ظواهر آیات واخبارعمل می کردند ورأی وتأویل وقیاس راباطل میشمردند .

گویا بعداً حسین بیطاردست از این رویه کشید وبه مذهب شافعی روی آورده ودراین هنگام بودکه نزدشیخ کبیرعبدالله خفیف تلمذکرده . شیخ نسبت باوانس فراوان پیداکرد وغالباً درباره فقروتصوف بایکدیگر بحث مینمودند .

ابوحیان توحیدی نقل کرده است که باتفاق او به مسجد جامع اهواز وارد میشود. یکـی از علمای آنجا مسئلـه‌ای در (بر) از او سئوال میکند و حسین بیطار بیست صفحه درپاسخ اومینویسد وازوسعت اطلاعات خویش همه راغرق در حیرت می کند . حسین اوقات خودراصرف اندرزدادن بمردم مینمود و**ازمال خود قرض گرفتاران راادا می کرد .**

درباره مرگ اوگفته‌اند قوالی درمجمع درویشان بیتی میخواند و او بوجد آمد و دراثررقص صوفیانه خسته شد و بعلت دردی که ظاهراً درقلب داشته در میگذرد و این واقعه مصادف باسال ۳۶۳ بوده است ودرگورستان باهلیه درمحله **مقاریضی** مدفون شد .

عارف بزرگ دیگری که باعبدالله خفیف حشرونشری داشته**(مؤمل جصاص)**است. حرفه‌اوگچ کاری بوده؛ بهمین جهت به جصاص معروف است . **مؤمل نیزرویه‌ای خاص خودداشت که درتهذیب اخلاق مردم معاصر خویش مؤثر بوده است . بدین معنی که پرداختن بکارمردم را عبادتی بزرگ میشمرد ودراین باره گویند هرکس را که دشواری پیش میآمد بدرخانه اوروی میآورد ومؤمل دراصلاح کارش میکوشید .**

بامدادان که وقت‌کارفرا میرسید، یاران را برفع حاجات مردم می‌گماشت وخود بگچ کاری‌که حرفه‌ای ظریف‌است میرفت . روزی یکی ازدوستان باوگفت‌تراتابرآمدن آفتاب درمسجد مشغول دیدم . مؤمل پاسخ داد : **اکنون‌که برفع نیازمردم مشغولم بخدا نزدیکترم تاآن لحظه‌که درمسجد عبادت میکردم .**

این شعارهمیشگی اهل معرفت بوده‌که خدمت خلق را بزرگترین عبادت‌بدانند وبکوشند تاانسانها را به همکاری وهمگامی وهمدردی تشویق نمایند .

مؤمل بمردم میآموخت که **درمزدوری خیانت نکنند** .ازاین‌رو**خودوقتی به‌گچکاری اجیرمیشد باکسی‌سخن نمیگفت، تاوقتی راکه بدیگران فروخته است بیهوده تلف نکند** ودراین راه چنان مبالغه می‌کردکه می‌گفت اگرجواب سلام واجب نبودسلام دیگران راهم پاسخ نمیدادم !

هنگام مسافرت بمکه بنزد **ابوالحسن مزین** رفت ودرپائین مجلس‌نشست وگفت من مردی ایرانی وبیسوادم وسؤالی دارم. ابوالحسن اجازه داد تااوسؤال خودرامطرح سازد . مؤمل پرسید آیابهمان نسبت که موجودات تکامل میابند فهم‌نیز بالامیرود ؟

ابوالحسن سر برداشت. باوخیره شد.ودرحالی‌که‌آثار شگفت زدگی از سیمایش هویدا بود پرسید ازکجائی ؟

مؤمل پاسخ داد از**شیراز** . ابوالحسن‌گفت:

ازآنجا برخیزکه جای تونیست . وی را پهلوی خود نشانید و هرکس پرسشی داشت، می‌گفت ازاین شیخ سؤال‌کنید وچون او بافصاحت ازعهده جواب برمی‌آمد

خنده‌کنان سر تکان می‌داد و می‌گفت (تو مردی بیسواد از ایرانی) ؟

مؤمل جصاص علاقد سرشاری بشرکت درمجالس بحث عرفا داشت و غالباً بین او وسایر دوستان عبدالله خفیف گفتگوی بسیاری درمباحث عرفانی درگرفتد که مؤمل در همه حال به (عمل) توجه داشته‌است.

وفات او درسال ۳۲۲ هجری قمری روی داد و درمسجد جنازه‌ای که درگورستان سلم (گورستان فعلی شیراز) واقع بود مدفون شد[۱]

جعفر حذاء

درباره **جعفر حذاء** قبلا اشاره کردیم که یکی از اساتید شیخ کبیر بوده است . در اینجا اجازه میخواهد برای شناساندن سیمای این مرد بزرگ اندکی بیشتر سخن گوئیم:

او را **دریای جوانمردی** گفته‌اند و این نامگذاری حاکی از آنست که جعفر در برخورد بامردم چه ازخودگذشتگی‌ها داشته و تاچه اندازه دست کمك و یاری بسوی دیگران دراز کرده‌است .

درمقام او همین بس که شبلی در باره‌اش گفت : **هیچ چیزمرا بشیراز نبرد الا دوستی جعفر حذاء که استاد اولیاست .**

درمسجد باغ نو که در محله آستانه سیدعلاءالدین حسین واقع بود جعفر حذاء می‌نشست ولی شبلی می‌ایستاد و نسبت باو ابراز ادب مینمود .

جعفر حذاء می‌گفت **عارف کسی است که مردم رابشناسد .** وشاید همین شناسائی باعث شد که مرهم‌گذار دلهای ریش دردمندان باشد و بدریای جوانمردی نامور گردد وبازمی‌بینیم عبدالله خفیف پس ازآنکه خرقه ازدست اوپوشید[۲] پیوسته این رهنمون

---

۱ ـ در باره مسجد جنازه بصفحات ۱۴۸و۱۴۹ مراجعه کنید .

۲ ـ ترتیب خرقه‌ای که شیخ کبیر از دست جعفر حذاء پوشید چنین است :

جعفر حذاء ـ ابوعمرو استخری ـ ابوتراب بدخشی ـ شقیق بلخی ـ ابراهیم داود طائی حبیب عجمی ـ موسی یزیدداعی ـ اویس قرنی ـ علی بن ابیطالب ـ حضرت محمد بن عبدالله ص .

استاد را بکار بست وهیچگاه درباره دیگران بغلط قضاوت نکرد .

جعفر حذاء دربستر مرگ بودکه یك صوفی ببالینش آمد . جعفر اشاره باو کرد و گفت این طایفه باطن خود راخراب می‌کنند تاظاهرخویش را بیارایند .

مرگ حذاء درسال ۳۴۱ اتفاق افتادودرگورستان باغ نومدفون شد .

شیخ جمال‌الدین ابواسحق ابراهیم

فرزند **یوسف فیروز آبادی** استکه درسال ۳۹۳ درفیروزآباد متولد شد. پس از اتمام تحصیلات خویش وارددستگاه خواجه نظام الملك گردید و مقام ومنزلت والائی یافت خواجه پس‌از ساختن **مدرسه نظامیه** او را برای تدریس صالح شناخت و بمدرسی نظامیه منصوبش نمود. وفات جمال‌الدین درسال ۴۷۶ روی داد.

ابوالحسین علی گواری معروف به «به»

شیخ ومقتدای زمان خود بود . باشیخ کبیر مصاحبت داشت و روزگاری نیز در صحبت ابی احمد کبیر بسر برد. به حجاز سفرکرد ومشایخ عصر خودرا درآن حوالی ملاقات نمود. پس ازچندی به‌کوار بازگشت ودررباط فاروق اقامت کرد و چهل‌سال در آنجا به عبادت و تفکر وتدبر مشغول گشت وچنان منزوی بودکه ظرف مدت‌چهل‌سال بیش‌از دونوبت ازرباط خارج نشد. در سال چهارصدوبیست‌واند وفات یافت ودرهمان رباط‌فاروق مدفون‌شد .

ابوحیان توحیدی شیرازی

علی‌بن محمدبن العباس شیرازی معروف به **ابوحیان توحیدی**، ازمشاهیر ادبا، فضلا و حکماومتصوفه واز بزرگترین نویسندگان عالم اسلامی درقرن چهارم بود. بعضی نویسندگان او را فیلسوف ادبا و ادیب فلاسفه و محقق متکلمین و متکلم محققین گفته‌اند. در موضوعات علمی، ادبی، تاریخی وفلسفی کتب متعددی نوشت ودرسلاست انشاء وسهولت وبی تکلفی بیان اورا رقیب **جاحظ** خوانده‌اند[1]

وی معتزلی واز خواص شاگردان **ابو سلیمان محمدبن طاهربن بهرام سیستانی** بشمار می‌رفت[2]

ابو سلیمان ازیك‌چشم نابینا وبدنش نیزپیس بود. ازاینرو ازمردم کناره گیری میکرد. درخانه خودجز دانشجو کسی رانمی‌پذیرفت. اما علاقه شدیدی به اخبار و

۱ــ بیست مقاله قزوینی جلد دوم صفحه ۱۲۴

۲ــ **ابو سلیمان سیستانی** معروف به **منطقی** از اجله حکما و منطقیین‌قرن چهارم هجری و ساکن بغداد بوده‌است. عضدالدوله دیلمی درحق اونهایت تجلیل و تکریم رامرعی میداشت ووی نیز برخی از کتب خویش‌را بنام آن‌پادشاه تألیف‌کرده‌است.

جریانات مجلس **ابوالفضل عبداله‌بن عارض** شیرازی ۱ و **ابن سعدان** ۲ وزیر **صمصام الدوله** داشت. بهمین جهت ابوحیان کتاب **«الامتاع والمؤانسه»** را برای او نوشت.

در این کتاب جریان امور واخبار مجلس رؤساوارکان دولت جمع آوری شده وشامل گفتگوهای علمی وادبی است که بین ابن سعدان و ابوالفضل عبداله‌بن العارض وابوحیان درمجالس متعدد درگرفته بود.

«الامتاع و المؤانسه» درسه جلد تألیف شده که دوره کامل آن در کتابخانه **طوپ قاپو** در**استانبول** موجوداست ۳ وفصولی ازآن نیزدر **معجم‌الادباء** **تألیف** **یاقوت** و**تاریخ الحکما** اثر **قفطی** نقل گردیده است.

ابوحیان توحیدی صاحب تألیفات عدیده ایست که تعداد زیادی ازکتب اوهنوز وجود دارد وبرخی ازآنها نیز بطبع رسیده است.

یکی ازمعروف ترین کتب وی، **«مقابسات۴»** است که نویسنده **درآن** **حوزه فلسفی**

۱- **ابوالفضل بن العارض** شیرازی راقفطی درتاریخ‌الحکما بعنوان وزیرصمصام‌الدوله پسر عضدالدوله نام‌برده واین‌شخص کسی‌است که‌ظاهراً با ابوحیان توحیدی‌مفاوضاتی‌داشته است. اما ازآنجا که مورخین دیگروی را وزیر صمصام‌الدوله نخوانده اندبایدگفت‌دارای شغل مهم نزدیك بوزارت دردستگاه صمصام‌الدوله بوده‌است.

۲- **ابوعبداله‌حسین بن احمدبن سعدان ازوزرای مشهورآل بویه** درسنه ۳۷۳ بوزارت صمصام الدوله نائل آمد ودر سال ۳۷۵ بقتل رسید. وی از دوستان مخصوص ابوحیان توحیدی ودوستدار علم و ادب و حکمت بوده است. ابوحیان در آثار خود بکرات نام اورا برده است.

۳- بیست مقاله قزوینی جلد دوم صفحه۱۱۵

۴ - مقابسه از قبس، یعنی شعله آتشی که بر پاره چوبی از آتشی بزرگتر بر گیرند و مجازاً بمعنی نور و علم استعمال می شود و واژه اقتباس هم از همین ماده است.

بغداد را بخوبی معرفی می کند و از این حیث دارای اهمیت فراوانی است . در این کتاب ۱۰۶ مقابسه جمع آوری شده که حاوی آراء فلاسفه، حکما، منطقیین، ریاضیین ومنجمین است. در این کتاب معتبر غالباً آراء خاص بعضی از فلاسفه آن عهد معرفی شده است. این فلاسفه ازفرق و نژادهای گوناگون بودندکه یا درخانه ابوسلیمان سیستانی ویا در بازار کتابفروشان بغداد گرد می آمدند و ابوحیان گفته‌های آنانرا در کتاب «مقابسات» آورده است.

کتاب «مقابسات» دو بار در هند و یك بار هم در مصر بطبع رسیده و ابو حیان در آن بیش از صد بار نام استاد خود ابو سلیمان منطقی را ذکر کرده است.

تألیف دیگر ابو حیان رساله ایست بنام **الصدیق والصداقة** که تحت عنوان **«کتاب الادب والانشاءفی الصداقة والصدیق»** یکبار در اسلامبول ودفعه دیگر در مصر به چاپ رسیده. موضوع کتاب در باره بیان حقیقت دوست و شرایط و آداب دوستی است.

ابوحیان کتب متعدد دیگری هم نوشته. از آنجمله‌اند کتاب تقریظ الجاحظ- کتاب البصائر- کتاب الاشارات الالهیه- کتاب الزلفه، وثلب الوزیرین- کتاب المحاضرات. ابوحیان با **صاحب‌بن‌عباد**[1] وزیر معروف آل‌بویه مخالفت‌سرسختانه‌ای‌داشت. بطوریکه

۱- **صاحب‌بن عباد** وزیر دوتن ازسلاطین‌آل بویه **مؤیدالدوله وفخرالدوله** بود. وی مؤلف قاموس بزرگی بنام «محیط» است که قسمتی از آن بما رسیده. رساله‌ای هم در علم عروض موسوم به «اقناع» نوشت که یك نسخه آن درکتابخانه ملی پاریس موجوداست. عشق وی بکتاب بحدی‌بودکه چون نوح‌بن منصور سامانی اورا بوزارت دعوت کرد عذرخواست وگفت چهارصدشتر لازم است تاکتابخانه اش‌راحمل‌کند،

صاحب بن عباد، شاعر، لغوی، سیاستمدار و لطیفه گو بود، وی در سال ۳۸۵ در گذشت.

درذم او وسلفش ابوالفضل بن عمید رساله‌ای بنام «مثالب الوزیرین و اخلاق‌العمیدین» نگاشت. احمدبن‌محمد مسکویه[1] نیز مورد نکوهش ابوحیان قرارگرفته‌است. وی از بخل مفرط وحرص شدید اوبجمع‌مال وطلب‌کیمیا انتقادکرده است.

ابوالفضل بن‌عمیدکه شیفته سبك جاحظ بود، ابوحیان‌را بەری‌دعوت‌کرد ومدتی اورا نزدخود نگاهداشت. وی مورد توجه سایروزرا نیز بوده‌است، ازجمله‌آنان‌میتوان پسرابن عمید، **ابوالفتح**، صاحب بن عباد، **ابومحمدحسن محمد مهلبی** و ابن سعدان وابوالحسن‌صابی رانام‌برد. امابعلت تندخوئی وغرور بامیزبانان خودسازش نداشت و دریك جاقرار نمی‌گرفت وبهمین جهت باآنهمه فضل ودهاهمیشه‌تنگدست و پریشان روزگاربود.

درکتاب «مثالب‌الوزیرین‌واخلاق‌العمیدین» بەذم‌ابن‌عمیدوصاحب‌بن‌عبادپرداخت وآندونیز خاموش ننشستند وبرضد **ابوحیان** تبلیغ کردند. تا جائیکه کتب اورا باهمه فصاحت وبلاغت وعمق، درشمارکتب منحوس‌ومشئوم معروف ساختند وآن دانشمند را هم‌مورد لعن وطعن قراردادند. این تبلیغات بحدی شدت یافت که مردم معتقد شدند هرکس کتابی ازابوحیان درخانه داشته باشد بدبخت وخانه‌خراب خواهدشد. دراین شایعه سازی توسط دانشمندان وفضلائی‌که برگرد صاحب‌بن‌عباد وابن‌عمید جمع‌بودند

۱ـ **ابوعلی احمدبن محمد مسکویه** متوفی درسنه ۴۲۱ صاحب تاریخ تجارب الامم است. ابوحیان توحیدی درباره اونیزخوش عقیده نبوده‌است.

۲ـ ابوالفضل بن عمیداستاد ومربی صاحب بودکه درسنه ۲۵۹ پس‌از۳۲ سال وزارت درهمدان درگذشت رکن‌الدوله‌دیلمی‌پسرابولفضل‌موسوم به ابوالفتح راکه‌جوان فاضل‌وادیب‌و نونسیده اماکم تجربه ومغروربود بجای پدربوزارت نشانید.

ابوالفتح تاسال ۳۶۶ براین سمت باقی ماند اما حرکاتش باعث رنجش عضدالدوله و مؤیدالدوله شد وچون درصدد قتل‌صاحب‌بن‌عباد درآمده‌بود، مؤیدالدوله وعضدالدوله او را زندانی وسپس هلاك كردند.

وازخوان رنگین آندو بهره‌ها داشتند صورت می گرفت. کار بجائی کشید که او را به کفر و زندقه هم متهم ساختند و ابوحیان از بیم جان به بغداد قرار کرد و در آنجا نیز او را آسوده نگذاشتند واتهامش این بود که به‌صحابه رسول بدمی گوید.

ابوحیان درمقام مذمت صاحب بن‌عباد می نویسد که بخدمت صاحب رسیدم. از من پرسید کنیه‌ات چیست؟ گفتم ابوحیان. گفت شنیده‌ام مردی ادب پیشه‌ای؟ گفتم برروش مردم این‌زمان. گفت ابوحیان منصرف است یاغیرمنصرف؟ گفتم اگرخداوندگار ما او را بپذیرد لاینصرف است.

ازاین لطیفه‌گویا خوشش نیامد و بشخصی که درکنارش نشسته بود بفارسی[1] سخنی گفت که من نفهمیدم. وبعدها دانستم که معنی آن «بیخرد» است. پس بمن گفت درسرای من منزل گزین واین کتابت را برای من بنویس. من قبول کردم و بعدازآن بیکی از اهالی سرای گفتم: من‌ازعراق روی بدین درگاه نهادم تا ازحرفۀ شوم کتابت خلاص یابم وگرنه صنعت نویسندگی ووراقت در بغداد کساد نبود. این سخن را بصاحب بردند واواز من دلتنگ شد.

وقت دیگر، خادم نزدمن آمد وسی جلد ازرسائل صاحب راآوردوگفت خداوند می گوید اینها را استنساخ کن که ازخراسان‌ازما خواسته‌اند. من گفتم این‌طول می کشد، اگرخداوند رخصت دهد منتخباتی‌ازآنها استخراج می کنم که مقبول خاص وعام وزینت هرمجلس ومحفل باشد. این سخن را باو بردند. گفت بررسائل من طعن‌زده‌است. وقت دیگر بمن گفت این‌سخنان مفوف و مشوف چیست که پیوسته بمن مینویسی؟ گفتم من درکتابت طرزواسلوب صاحب را پیروی می کنم. گفت دروغ می گوئی، در سخن من تکدی وتضرع واسترخام نیست.

نوبت دیگرمراگفت بخدمت ابوالفتح بن‌عمید پیوسته‌ای؟ گفتم‌آری. آنگاه

۱ـ ظاهراً غرض ابوحیان اینست که صاحب بزبان فارسی سخن می گفته واین کنایه ایست که زبان اهل علم یعنی عربی راخوش نمیداشته.

شرحی ازمحبت ابوالفتح نسبت باهل علم‌بیان‌کردم واوخوشش نیامد .

ابوحیان در«مقابسات» مینویسد روزی‌درسرای اودرگوشه ایوان نشسته بودم و برای‌اوکتابت می‌کردم. دراین وقت ازدورپیداشد . باحترام اوازجای برخاستم . گفت بنشین که ور اقان پست‌تراز آنندکه بسرای ماقیام کنند . خواستم او را پاسخی دهم ، **زعفرانی** گفت خاموش باش .

روزدیگر بمن‌گفت‌ای ابوحیان ،کنیه ابوحیان راازکه‌یافته‌ای؟گفتم از بزرگتر وکوچکترین‌مردمان. گفت کیست؟گفتم‌تو.گفت چگونه‌وکی؟گفتم مگرنه همین حال بمن‌گفتی«ای‌ابوحیان»؟ ازاین سخن اعراض‌کردوبسخن دیگرمشغول‌شد و درچهره او آثارکراهت‌ظاهرگردید .

ابوحیان طعن‌هائی برصاحت میزندکه درآنهامی‌گوید : صاحب از خداترسی و ترحم بهره نداشت. مردم از دلیری وگستاخی اومیترسیدند . درعقوبت سخت‌می‌گرفت ودرپاداش و احسان سستی می‌نمود و پیوسته مغلوب سبك مغزی خود بود . زودبخشم میرفت و دیر از خشم خود فرودمی‌آمد . کینـه جووحسود و بیشتر حسداو متوجـه ارباب فضل و صاحبان کفایت بود . نویسندگان و عمال از سطوت او می‌هراسیدند و آرزومندان عطاوانعام ازجفای اوایمن نبودند ، خلقی بسیاربکشت وجمعی را بحکم نخوت نفی بلدکردوبااینهمه‌کودکی می‌توانست‌اورافریب‌دهد وهرابلهی‌قادربودعقل‌اورا برباید. چه تنها وسیله راه یافتن‌بوی این بودکه‌زبان‌به‌تملق بگشایندوفی‌المثل‌بگویند «ازخداوندگارخود اجازت‌میخواهم‌که‌چیزی ازرسائل وسخنان منظوم‌و منشورحضرتش عاریت‌کنم.چه من‌ازفرغانه یامصر یاتفلیس بدینجاآمده‌ام تاازکلمات‌آن حضرت‌استفاده کنم وازپیروی طرزواسلوب بدیع او بلاغت‌آموزم. زیرا رسائل مولای مـاگوئی سور قرآن وجمل وعباراتش تالی آیات فرقان است ».

صاحب ازاین سخنان تملق‌آمیز چون مـوم نرم میشد وبخازن خـود می‌گفت رسائل اورا ورق ورق بـدان شخص دهد ، و آن شخص را رخصت مـی‌داد هروقت

بروی‌در آید .

ابوطالب علوی پیوسته‌ملازم مجلس او بود و گاهی درشنیدن‌سخنان‌مسجع اوخود را چنان می‌نمود که غشی عارض او شده است، اورا بهوش آوردند وچون می‌پرسیدند تراچه شد ؟ میگفت ازشنیدن سخنان خداوندگارهوش ازسرم برفت و مفاصلم ازهم بگسیخت وازخویش بیخود گشتم ! چهره‌ابن عباد از شنیدن این سخن می‌درخشید و می‌خندید وآنگاه امرمی‌کرد تا اوراصله وانعامی بدهند واورا بربنی‌اعمام واولاد پدر خود مقدم می‌داشت . کسیکه ازاینگونه اشخاص فریب بخورد بکودکان شبیه‌تراست تامردان بزرگ .

آنگاه ابوحیان به‌تجزیه‌وتحلیل علت خودخواهی صاحب می‌پردازد ومی‌گوید: سبب اعجاب وخودپسندی وی‌آن بودکه‌کسی براوخرده نمیگرفت وازاصحاب خودجز عبارات تملق آمیز نمی‌شنید ...

راستی هیچکس حکمت الهی را درپست وبلند کردن اشخاص نمی‌داند و اگر کارها برحسب لیاقت وبمیزان خردودانش اشخاص می‌بود ، صاحب می‌بایست در دکانی مشرف به‌شارع یادرخانهٔ یکی ازمردمان روستامعلم اطفال باشد .

ابوحیان دراواخرعمر کتب‌خودرا بخیال‌اینکه‌مردم قدرآنرانمی دانندسوزانید. یکی از دوستان او ویرا از این عمل سرزنش نمود وابوحیان در جواب این دوست نامه‌ای نوشته‌که «یاقوت» در**معجم الادباء** آنرانقل‌کرده است .

ابوحیان باهمه فضائل ، اخبارواحادیث وحکایات دروغین جعل کرده‌است.قسمتی ازجعلیات اورا **ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه** آورده وتذکرداده است که این اخباروضع وجعل است . غرض ابوحیان ازاین‌کاراین بوده است‌که دلائل نقلی برای رد روافض بیاورد .

ابوحیان عمری طولانی داشت وسنش به‌هشتاد یانودسال رسیدودرسال ۴۰۱ در گذشت قبراودرکناره‌رقد **شیخ عبدالله خفیف** است .

ابوعبدالله محمد بن عبدالله باکویه

عبدالله خفیف در اواخر عمر باجوانی برخورد که علیرغم سن وسال‌کم، اورا مستجمع خصائل نیکو ومتبحر در علوم وفنون دید. بهمین جهت بااو در زمینه‌های مختلف عرفانی وعلمی مباحثات زیادی کرد. این جوان **محمد بن عبدالله باکویه** است که بعدها به باباکوهی معروف شد وهم اکنون مدفنش درکوه شمالی شیراز برفراز چشمه‌ای زلال زیارتگاه خاص وعام است.

تأثیر دید او ومصاحبت شیخ کبیر در باکویه باندازه‌ای بود که همه عمر ازاو روایت میکرد.

عشق زیادی بمسافرت وسیر آفاق وانفس داشت و از بهترین خاطرات عمر او ایامی است که به نیشابور رفت ودر آنجا باشیوخ بزرگ منجمله **شیخ ابوسعید ابی الخیر میهنی** گفتگو کرد.

ظاهراً علت عزیمت باکویه به نیشابور آن بوده است که پس ازوفات **ابوعبد الرحمن**

۱ــ شیخ ابوسعید فضل‌الله ابن ابوالخیر احمد بن محمدالمیهنی ازمعروفترین صوفیان قرن چهارم واوایل قرن پنجم که شهرت عالمگیر دارد . وی درسال ۳۵۷ متولدشد و درسنه ۴۴۰ درسن هشتاد وسه سالگی درمولد خود یعنی قصبه میهنه درگذشت. میهنه از قرای معتبر ناحیه خاوران مابین سرخس وابیورد بوده که اکنون درترکمنستان شوروی قرار گرفته است .

سلمی[1] بعنوان پیرخانقاه اومنصوب گردید. در همان شهر بمصاحبت **ابوالقاسم قشیری** نائل آمد وبا اوانس فراوان گرفت.

ابوعبدالله از منکرین ومخالفین شیخ ابو سعیدابوالخیر بشمار میرفت وچند بار با او بمباحثه برداخت.

روزی درمجلسی اورا مخاطب ساخته گفت ازتوچندچیزمی بینم که ازپیران خویش ندیده‌ایم. یکی اینست که پیران رادر برابرجوانان مینشانی وخردانرادرکارها با بزرگان برابرمیداری ودرتفرقه‌میان خردو بزرگ هیچ‌فرقی نمیفرمائی. دیگرآنکه جوانانرا بسماع ورقص میخوانی. ابوالخیر گفت‌در باره‌حدیث خردان و بزرگان باید گفت که هیچکس‌از ایشان در چشم ماخرد نیست وهرکس قدم درطریقت نهاد اگر چه جوان باشد بنظر پیران باید بدونگاه کرد. در مورد رقص جوانان جواب اینست که جوانان را دل از **هوس خالی نیست واین هوس برتمام بدنشان غلبه کند اگر دست افشانی وپایکوبی کنند هوس‌شان نقصان میابد ومرتکب گناهان کبیره نمیشوند ولی اگر برقص برنخیزند وآتش هوی را درسماع نریزند دراثرآرامش‌طلبی، هوس برتمام‌وجودشان مستولی‌میشودومرتکب گناهان بزرگ وزشت میشوند.**

مخالفت باکویه با ابوالخیر بپایان نرسید؛ زیرا باکویه رقص وسماع را عملی شیطانی تلقی میکرد. درخانه **ابوالقاسم قشیری**[2] عبدالله باکویه نشسته بود وابوسعید از منبر پائین آمد، به قشیری گفت این‌خواجه را بگوی که دل با ما خوش کند. ابوعبدالله گفت آنگاه دل خوش‌کنم که هر پنجشنبه که بسلام من میائی دیگر نیائی. شیخ ابو سعید گفت مشایخ بسیاری راچشم برتو افتاده‌است ما بدان نظرها میآیم نه برای‌تو

۱-ابوعبدالرحمن محمدبن‌الحسین بن‌محمدبن‌موسی نیشابوری سلمی (بضم‌سین‌وفتح لام) ازمشاهیر علماء وصوفیه که‌کتاب طبقات الصوفیه راتألیف کردواین کتاب‌اساس نفحات الانس جامی قرارگرفت. عبدالرحمن سلمی درسنه ۴۱۲ درنیشابور وفات‌یافت.

۲-ابوالقاسم‌عبدالکریم بن‌هوازن قشیری متوفی درسنه۴۶۵ درنیشابور، صاحب رساله قشیریه‌است. ازآثاردیگراویکی لطایف الاشارات‌است. مرگ‌او بسال۴۶۵ اتفاق‌افتاد

از این گفته خود بگریه افتاد وحاضرین راحالت گریه دست داد وباکویه خـود نیز بگریست وبا اوراه صفا درپیش گرفت وهمه خوشدل مجلس را ترک گفتندواز آن‌پس دیگر بین این دو عارف بزرك اختلافی نبود.

باکویه درسفر خویش حکایاتی گرد میآورد‌که از نوادربود ودر این مسافرتها بدیدار **ابوالعباس احمدبن‌محمد نهاوندی**[1] نائل آمد ومیان آنان درباره طریقت بحثهای مفصلی درگرفت وابوالعباس به برتری وپیش‌کسوتی‌وکمال حال‌او اعتراف‌کردوچندی مصاحب او بود.

باکویه پس ازاین‌گشت‌وگذار بشیراز بازگشت ودرغاری‌که درکوه شمالی‌شیراز قرار داشت سکنی‌گزید وپس‌از مرك نیز در همانجا مدفون شد. فوت اودر سنه ۴۲۴ روی داد.

ناگفته‌نماند که دیوانی درشیراز بطبع‌رسیده‌وآنرامنسوب به‌باباکوهی‌کرده‌اند. بنابه تحقیق علامه قزوینی این دیوان بهیچوجه‌ارتباطی به عبدالله باکویه نـدارد و غزلهای ناپخته وعامیانه آن‌که بتقلید ازاشعار حـافظ سروده شده گـویای آنست که سراینده آن نمیتواند چنان عارف دانشمند ونکته سنجی باشد.

۱ـ ابوالعباس احمدبن‌محمدنهاوند ازمشایخ‌متصوفه‌قرن چهارم وازمریدان‌جعفر بن نصیرخلدی وپیرابی فرح‌زنجانی‌بود.

ابوزرعه اردبیلی

نامش **عبدالله الوهاب بن محمدبن ایوب** از اردبیل بود . اهل شیراز دانش و زهدش را میستودند. در سفرحج باعبدالله خفیف همگامی‌داشت؛ درمدینه ازیکدیگر جداشدند.

ابوزرعه روزهای جمعه درمسجد جامع به موعظه مردم میپرداخت ودر سایر ایام نیز در رباط خویش که اکنون درغرب فلکه (دروازه سعدی) واقع است برای علاقمندان ازکتاب (**سنن ابی مسلم**) روایت میکرد[1].

عبدالله خفیف باشیخ ابوزرعه ملاقاتهای زیادی کرده و از مصاحبت یکدیگر بهره‌مند میشدند. وفات اوبسال۴۲۵ اتفاق افتاد و در رباط خود واقع در ناحیه **باغ نو** مدفون شدکه اینك مقبره او در دروازه سعدی باقی است و سنگ‌هائی ازقبوربزرگان دیگر نیز در آن جا دیده میشود ولی نام صاحبان گورها محو شده وتنها کلماتی از

۱- **ابومسلم ابراهیم‌بن عبدالله الکشی** از اهل بصره بود که در سال ۲۹۲ وفات یافت وکتابی در حدیث بنام سنن ابی مسلم الکشی تألیف‌کرد. این محدث دربغداد چنان مورد توجه بودکه بیش ازچهل هزار نفر برای نوشتن تقریراتش حاضر میشدند و عده‌ای در فاصله‌های معین ایستاده‌کلماتی راکه ادا میکرد تکرار مینمودند تا همگان بشنوند و بنویسند.اینگونه افراد را مستملی میگفتند .

آیات قرآن بخط کوفی روی آنها باقی مانده است.

احمد بن حسین (ابا بکر زاهد)

بین او وعبدالله خفیف در باره (**ورع**) بحثهای طولانی درگرفته. درزهد وتقوی نیز چنان دقت میکرد که **چیزی نمیخورد مگر اینکه از دسترنج خود او باشد. از راه پارچه بافی گذران میکرد.** درسال ۳۶۷ درگذشت ودرگورستان **ام کلثوم وشیرویه** دفن شد. پسرش حسین نیز در عالم عرفان مقام ومنزلتی یافت و در مجلس شیخ کبیر همینکه شیخ از او اظهار رضایت کرد حالت وجدی باو دست داد و از شوق فریاد میکشید. قبر او نیز درکنار گور پدرش قرار دارد.

ابو احمد بن فضل شیرازی

ابواحمد عبدالرحمن بن فضل شیرازی از ارکان دولت دیلمی وکاتب معزالدوله و متصرف در امور عراق بود. درنظم و نثر دستی قوی داشت و باصاحب بن عباد مکاتبه ادبی می‌نمود. این فضل در اواخر عمر مبتلا به درد نقرس شد و اشعاری دراین باره و شکایت از درد پیری سرود و بنزد صاحب فرستاد. ابن عباد نیز مکتوب منظوم او را با شعر پاسخ گفت . ثعالبی منتخبی از اشعار هر دو را در جزء دوم **یتیمة الدهر** آورده است.

شیخ ابوبکر هبةالله بن الحسن العلاف شیرازی

شیخ ابوبکر نقیب علویان درزمان خودبوده که اورا دریای دانش و«اس الحقایق» می‌نامیدند . از معاصرین و دوستان نزدیك شیخ کبیر عبدالله خفیف بشمارمی‌رفت و شیخ وصیت کرد که پس ازمرگ ابوبکر علاف بر او نمازبگذارد.

معجم‌الادباءاورا شاعر،فاضل وبارع ونحوی‌خوانده‌که‌به خراسان وماوراء النهر مسافرت کرده و از حمادبن مدرك هم‌استماع حدیث نموده است [۱]

ابوبکر علاف در سنه ۳۷۷ یا۳۸۰ در شیراز در گذشت و مدفنش در دروازه استخر قرار داشت. حاجی قوام‌الدین برسرقبر اوقبه‌ای عالی ساخت و طاق و رواقی بر کشید وطبقات ومشایخ‌وائمه وسادات وعلما وهنرمندان رادرآن‌بقعه مدخلی پدیدآورد ورسمی وجهتی معین نمود.

شیخ ابومحمد حسن‌بن حسین خفری

خفرنام بلوکی در هیجده فرسنگی جنوب شرقی‌شیرازاست . **شیخ ابومحمد** از علمای باتقوائی بود که در بلوك خفر چشم بجهان‌گشود . سپس درشیراز توطن‌گزید.

۱ـ معجم‌الادباء جلد هفتم ص ۲۴۰ـ۲۴۱

چند پاره کتاب تصنیف کرد و معروفترین آنها کتاب **عیون التفاسیر** است . در مسجد جامع عتیق وعظ میکرد . برادرش **ابوبکرخغری** نیز از علما بود وپس‌ازمرگ‌ابومحمد جانشین او شد.

ابوالقاسم پسرابومحمد فرماندهی لشکر را برعهده‌داشت.

مرگ‌ابومحمد بسال ۴۳۶ روی‌داد ودرمحله‌**بالارود**درمحله سرباغ مدفون‌است.

ابوالعباس‌بن شریح

ابوالعباس‌بن شریح فقیه شیرازی مشهوربه **بازاشهب** چندی در شیراز قضاوت‌می کرد. درباره‌پدرش داستان جالبی نقل‌می‌کنند که دلیل برعلو طبع و نهایت بی نیازی اوست. داستان اینست که او هیچ لغت عرب نمی‌دانست وبدرگاه خداوند بازبان‌فارسی دعا می‌کرد . شبی درخواب دیدکه هاتفی باوگفت هرچه می‌خواهی‌بگو. وی‌درجواب باهمان لهجه شیرازی‌گفت ای‌**خداسربسر**. یعنی‌تو ازما چیزی مخواه ماهم از تو چیزی نمی‌خواهیم واین‌گفته‌که از نهایت ظرافت طبع‌وبی‌نیازی وجودت ذهن حکایت‌میکند مدتها درشیراز ضرب‌المثل بوده است

وفات شیخ ابوالعباس درسال ۳۵۹ بودکه دربغداد مدفون شد.

شیخ محمدبن خلیل شیرازی

از شیوخ بزرگ وعالی‌مقام بوده است. بامسافرت، تألیف‌کتاب وروایت حدیث وقت خود را می‌گذرانید. شیخ‌کبیر ازاو در مشیخه خود روایت کرده است. جعفر حذاء درباره اوگفته است محمدبن خلیل از راستان و استاد من بوده است. درسنه ۳۲۹ درگذشت و درگورستان باغ نو مدفون شد.

یك بررسی

اکنون که مکتب **عبدالله خفیف** را بیان کردیم برای پی بردن به‌علل پیدایش چنین افکار و عقاید و روحیات بنحو اختصار به تجسم محیط پرورشی اومی‌پردازیم.

تولد عبدالله خفیف مصادف با جزر و مدهائی بود که طبعاً در تشکیل عناصر فکری او تأثیر عمیق داشته است. از این حوادث سه‌بعد آنرا باید بیشتر مورد توجه قرار داد. اول حوادثی که درپایتخت جهان اسلام می‌گذشت؛ دوم فعالیت اقلیت‌شیعه؛ سوم رویدادهای زادگاه شیخ؛ که‌تمام این جریانات مانند امواج رودخانه بایکدیگر مربوط و ممزوج بود.

تولد**عبدالله خفیف** را باید درحدود سال دویست وشصت دانست. ده‌سال‌قبل از این تاریخ**یعقوب‌لیث**تصرف فارس وبیرون راندن مأمورین خلیفه عباسی راوجهه همت قرار داده، از سیستان بکرمان حرکت‌کرد.

فرمانروای فارس **علی‌بن حسین‌بن‌شبل** بود. وی سردار خود **(طوق‌بن مغلس)** را بمقابله**یعقوب** فرستاد. ولی این سردار باسارت افتاد. یعقوب چون لباسهای فاخر وپربهای **طوق** را بدید، چکمه خودراکه قدری نان خشك‌درآن بود درآوردوبسردار اسیرگفت بیش از دوماه است‌که چکمه ازپا درنیاورده‌ام وبنان خشك که درآن‌می‌گذارم‌گذران می‌کنم. یعقوب با این‌سخنان‌نشان داد که‌غارت مردم ازطرف‌گماشتگان

خلیفه تا چه پایه است وراز شکست (طوق) وپیروزی کسی که‌ازطرف مردم حمایت می‌شد چیست .

علی‌بن حسین خود باسپاهی تازه به پیشواز یعقوب آمد ؛ ولی او هم شکست خورد واسیر شد. سپاهیانش که ترك بودند راه بغداد را در پیش‌گرفته از(**المعتزبالله** خلیفه عباسی مطالبه حقوق وجیره کردند. خلیفه دستش خالی‌بود و از عهده پرداخت مطالبات آنان برنیامد . ترکان نیز حریم خلافت‌را نقض کرده اورا بزندان انداختند وسه روز آب ونان ندادند تابهلاکت رسید .

جانشین او**محمدبن هرون‌الواثق بالله** ملقب‌به **مهدی** بود. وی می‌خواست راه و روش عمربن عبدالعزیز را تعقیب‌کند ، اما نتوانست در قبال تمناهـای لشکریان ترك کـه مسلط براوضاع بودند مقاومت ورزد و دچار شورش آنان شدکه سرانجام دستگیر و در سن سی وهشت سالگـی تحت شکنجـه جان سپرد . جانشین او **المعتمدعلی‌الله** بود.وی فرمانروائی فارس را به **احرث‌بن‌سیما** وا گذاشت زیرایعقوب در فارس نمانده به سیستان برگشته بود. **محمدبن واصل** فارسی در فارس قیام کرد و احرث راکشت. معتمد، **عبدالرحمن‌بن‌مفلح** را والی اهوازو فارس‌نمود. محمدبن‌واصل‌در رامهرمز فرستاده خلیفـه را دستگیر کـرد و بقتل او مبادرت ورزید . یعقوب‌لیث دراین احوال درصدد برآمد تا فارس را کاملا تحت‌سیطره خوددرآورد . لذالشکری برداشته در بیضا سرا پرده زد. محمدبن واصل فرستاده‌ای بنزد یعقوب اعزام داشت و ازاو تقاضای مصالحه کرد. یعقوب نیز مصالحه نامه را بهمراهی‌چند تن‌ازمعتمدین به **رام‌هرمز** فرستاد ولی محمد ناجوانمردی کرده فرستادگان یعقوب را محبوس ساخت و درصدد حمله‌غافلگیرانه برآمد. اما درکوههای فارس لشکر او دچار تشنگی‌شدند و عده زیادی درگذشتند ویعقوب بر ماجرا آگاهی یافت وبالشکر خود بر سر او تاخت و اموالش را ضبط کرد . محمدبن و اصل توانست راه فرار در پیش گیرد و تا چند سال پیاپی در نقاط مختلف فارس قیام‌می کرد و این خطه را دچار اغتشاش مینمودو یعقوب نیزعلاوه‌براینکه‌ناچار بود این آشوبها رافرو نشاند بالشکر خلیفه‌نیزمیجنگید

ودر این اوضاع واحوال وآشوب که مردم برجان ومال خود ایمن نبودند،نه زراعتی باقی میماند، نه‌چراگاهی ونه مال‌وحشمی‌وتنهابیم‌وهراس بردلها حکومت میکرد، عبدالله‌خفیف متولد شده، دوران‌خردسالی‌را میگذرانید.

درهمان ایام تولد او**امام‌حسن‌عسکری** نیز در گذشت و مسئله امام دوازدهم و نواب اوعالم تشیع رابخود سرگرم ساخت.

بطور خلاصه خلفا متزلزل وبی‌حرمت، شیعیان بدون رهبر و امام، و آنچه بر جانها تسلط داشت ترس ووحشت مدعیان حکومت بود وبس

بعد ازیعقوب که سلطنت به برادرش**عمرو** رسیدبازشورس بالا گرفت. بدین معنی‌که **عمروبن‌لیث** برای‌گرفتن خراج، استخر راویران‌وغارت‌کرد. یعنی دراین‌ایام اگر عمال خلیفه چندصباحی ازچپاول مردم غفلت میکردند جانشین یعقوب که برای آزادی‌مردم قیام‌کرده بودبه ویرانی شهرهای وطن خویش می‌پرداخت‌تا ازعهده‌هزینه لشگرکشی برآید.

دراین هنگام‌خلیفه **عمروبن‌لیث** را ازحکومت معزول‌داشته‌درسال ۲۷۱ لشکری برای رفع او فرستاد. **عمرو** شکست خورد و برای تدارك سپاه جدید متواری شد. از طرف دیگر سامانیان اورا در فشارگذاشتند وسرانجام باسارت آنان‌درآمد. ولی کار فارس یکسره نشد زیرا درسال ۲۸۸ نوه عمر ولیث موسوم به**طاهر** از سیستان بدانجا عزیمت کرد وعامل خلیفه را بیرون راندمع‌الوصف باز دربرابر لشکریان تـازه نفس تاب مقاومت نیاورد وچند بار متناوباً ازپیروزی و شکست بهره داشت. در سال ۲۰۶ یکی ازغلامان عمرولیث برسروران خودشوریده، نوه‌های**عمرو** را دستگیر ساخت و آنانرا ببغداد فرستاد. این خیانت براو میمون نبود وسال بعد مدعی دیگری پیداشدو اورامتواری کرد وجنگ پیاپی‌بین قیام‌کنندگان ولشگریان خلیفه ومدعیان‌حکومت درمیگرفت وسنگینی هزینداین جنگها بردوش مردم عادی بـود. از زمـان مرگ **امام حسن‌عسکری**، (ابوجعفر محمدبن عثمان) معروف به **سمان** بعنوان (باب‌امام‌منتظر)

شیعیان را رهبری می‌کرد. بدین معنی که مشکلات آنانرا می‌پرسید و می‌گفت به امام زمان عرضه خواهد داشت و پاسخ خواهد گرفت. در سال ۳۰۵ **سمان** وفات یافت که **حسین بن روح** برطبق وصیت جانشین اوشد. در سال ۳۲۱ که یاقوت از طرف خلیفه والی فارس بود **دیالمه** به ارجان رسیدند و **زید بن علی نوبندگانی** اورا بجنگ با (یاقوت) دعوت کرد اما دیالمه می‌ترسیدند. (زید) پافشاری واصرار کرد و سرانجام **رکن الدوله حسن** بکازرون آمد و چون به پیروزی رسید **عمادالدوله** برادرش نیز بشیراز آمد و گماشتگان خلیفه را ازفارس راندند و فرمان حکومت را هم از بغداد گرفتند. در این زمان دوباره عزل خلیفه و کورکردن او بر آشفتگی جهان اسلام افزود.

علماء شیعه نیز ازقتل وزجر درامان نمی ماندند کما اینکه **محمد بن یعقوب کلینی** را در سال ۳۲۸ بقتل رسانیدند و پنجسال بعد با عزل خلیفه در بغداد بر بی اعتقادی مردم افزود. برادران سه‌گانه **آل بویه** وارد بغداد شدند ابتدا باخلیفه راه مودت در پیش گرفتند و نامشان را بر سکه ها نقش کردند ولی طولی نکشید که در سال **۳۳۴** **معزالدوله دیلمی** خلیفه **مستکفی** را معزول ساخته بزندان انداخت و کور ساخت و **فضل بن جعفر** را بجای وی گماشت. وی چنان دستگاه خلافت را در فشار گذاشت که حتی از نظر مواد خوراکی نیز جز قوت لایموت بآنان نمی رسانید و درعوض به ترویج مذهب شیعه پرداخت.

ترویج شیعه چون از طرف عمال حکومتی صورت می‌گرفت با مقاومت مردم مواجه می‌گردید. زیرا دین امری وجدانی و باطنی است و باصدور دستور و فشار نمی‌توان آنرا بآسانی دردلها نفوذ داد.

دردوران حکومت آل بویه نیز غدر وحیله وعهد شکنی وخیانت مدار کار را تشکیل میداد **واین حوادث انسان متفکر را ازتوجه به عالم بیرون بیزار میسازد زیرا جزاشك وخون وظلم وقحطی وگرسنگی ولاابالیگری وآشفتگی چیزی دربرابر چشمانش قرارنمیگرفت. بناچار برای تسلی دادن بخود، برای گریز ازاین صحنه های رقت بارناچار است به عالم**

درون بگراید وهمین درون گرائی موجدمکتب عرفان عبدالله خفیف بود .

او درمقام همدمی بادرماندگان وبیچارگان وستمدیدگان درعالم عرفان (فقر) رابر (غنا) ترجیح داد. اما برای اینکه رنگ اندوه وغم وسوك را ازاین کلمه بزداید سعی کردتا بدان جنبه معنوی بدهد.

عبدالله خفیف صاحب مذهب تقدم حضور برغیست‌است. اومی‌خواست‌از آنچه خاکی وزمینی است دوری گزیند وذهن خودرا متوجه عالم بالا سازد ولی ازآنجا که آنچه‌درمحیط مامی‌گذرد برما اثرمستقیم دارد شیخ به‌همراهان توصیه‌می‌کردکه‌خدمت خلق وهمراهی بادردمندان را سرلوحه وظایف خویش قراردهند.

تربیت یافتگان مکتب اوعدم دخالت درکار دیگران ، خودداری ازرنجانیدن کسان، عیادت بیماران ویاری بدانان ، ابراز همدردی نسبت به‌کسانی‌که‌عزیزی را از دست میدادند واین قبیل خدمات را پیشه خودمی‌ساختند.

عبدالله خفیف یکی‌را بزراعت مکلف‌می‌ساخت ودیگری‌را باحقاق حق‌مظلومان می‌گماشت‌وسومی‌را از اینکه ازراه کبوتربازی خاطر خودرا تسکین میدادمی‌ستود.

مبارزه باخود بینی، سرپرستی کودکان ، مهمان نوازی، ایثار وانفاق، وترویج علم‌و دانش، دانشی که خوی حیوانی‌را ازبین برده بردباری و نوعدوستی و مردم داری را تشویق میکند راه وروش عبدالله‌خفیف‌بود. بهمین جهت‌روح تعلیمات اومدتها برخانقاه‌ها حکومت کرد ورباط وی محلی برای‌وعظ واندرزبشمار می‌رفت

سید نامؤید ابو نصر هبة الله بن موسی بن علی بن محمد شیرازی[1]

در زمان سلاطین دیلمی که مذهب شیعه در قلمرو آنان رواج یافت، داعیان **اسمعیلیه** نیز فرصت یافتند عقاید خود را بین مردم منتشر سازند. روش آنان این بود که با هرکس باندازه فهم و درك او سخن گویند. از اینرو مردم را بطبقات هفتگانه تقسیم میکردند که بعداً در باره آنان سخن خواهیم گفت.

قبل از آنکه بشرح احوال **سید نامؤید شیرازی** بپردازیم مختصری در باره

---

۱ ـ همزمان با تألیف این کتاب استاد دانشمند ومحقق فرزانه آقای **علی سامی** استاد دانشگاه پهلوی شیراز نیز مشغول تدوین کتابی درباره شیراز بودند.

نگارنده طی نامه‌ای از ایشان تقاضا کرد شرح حال **سید نامؤید شیرازی** را که بنده دردسترس نداشتم برایم ارسال دارند. استاد که همیشه مشوق بنده بوده‌اند در اسرع وقت یك فورم ازجزء چاپ‌شده کتاب خودرا که حاوی سرگذشت سیدنامؤیدشیرازی بود برایم ارسال داشتند که در تهیه شرح حال مؤیدشیرازی کتاب ایشان مورد استفاده قرار گرفته است. وازاین عنایت بیدریغ نهایت امتنان رادارد. مآخذ استاد در تهیه این ترجمه کتاب تاریخ خلفای فاطمی تألیف آقای سیف آزاد و یادداشتهای آقای دکتر خاوری استاد دانشکده ادبیات وعلوم دانشگاه پهلوی شیراز است.

نگارنده در عین حالی که زمینه اصلی تهیه این ترجمه را یادداشتهای **استاد سامی** قرارداد برای تجسم اختلافات وبرخوردهای دو مرکز خلافت از **تاریخ مسعودی ـ ملل ونحل شهرستانی** و تاریخ **روضة‌الصفا** نیز استفاده کرده است.

پیدایش عقاید اسمعیلیه و تشکیل خلفای فاطمی ذکر می نمائیم.

☆ ☆ ☆

اسمعیلیه معتقدند که امامت به **اسمعیل بن جعفر** یعنی فرزند ارشد **امام جعفر صادق** ختم میشود . آنان میگویند آدمی صرفاً بکمك عقل و استدلال نمیتواند به معرفت حق و اسرار کاینات نائل گردد ، بلکه معلم و مرشدی باید او را تعلیم دهد و رهبری کند . بهمین جهت ایشان را **تعلیمیه** هم میگویند.

نکته بسیار مهمی که در مذهب اسمعیلیه انگیزه پیشرفت بحثهای فلسفی شد اینست که میگویند کلام خدا علاوه برمعانی ظاهری، معانی باطنی هم دارد و کار اصلی امام، تأویل قرآن یعنی بیان حقیقت باطن کتاب خداست . از اینرو **سیدنا مؤید شیرازی** عمده تالیفاتش در باره (تأویل) قرآن است.

اسمعیلیه برای پیروان خود هفت مرتبه قائل بودند که آن طبقات بشرح زیراست.

۱ - **مستجیب** - یعنی کسی که بنادانی خود معترفست و معلم اورا قابل تبلیغ تشخیص داده. این افراد را **رفیق** مینامیدند .

۲ - **مأذون اصغر** - مستجیبی است که باصلاحدید معلم حق دارد عده معینی را تبلیغ کند .

۳ - **مأذون اکبر** - مستجیبی است که بمرحله کمال رسیده و **حجت** باو اجازه میدهد که هر کس را مصلحت میداند ارشاد و دعوت کند.

۴ - **معلم** - مأذون اکبری است که از این مرحله جلوتر رفته و در یکی از نواحی دوازده گانه تبلیغی اسمعیلیان فرمانروای جمله مستجیبان میگردد .

۵ - **داعی** - معلمی است که درهرجا صلاح بداند میتواند به تبلیغ و دعوت بپردازد.

۶ - **حجت** (پیر) - واسطه امام و مردم است. در عهد هر امام فقط یك حجت میتواند وجود داشته باشد .

۷ - **امام** - در هر عصری امامی معصوم برای تفسیر و تأویل رازهای نهفته در

قرآن وحل دشواریهای جهان وجود دارد وجز حجت کسی نمیتواند او را بشناسد.

دسته‌ای از اسمعیلیه که قرمطیان هستند بعبادت معتقد نیستند و در عین حال مرتکب منهیات هم نمیشوند. درمذهب اسمعیلی تأویل اهمیت زیاد دارد. واژه تأویل یعنی چیزی را به‌اول خود رسانیدن. در اینصورت تأویل کلام خدا یعنی حقیقت باطنی قرآن را روشن ساختن. علت توجه بتأویل اینست که پیغمبر ناچاراست طبق فهم عقل ضعیف عوام سخن گوید و بناچار از محسوسات شاهد میآورد و بهشت و جهنم را بصورت صوری وجسمانی تجسم مینماید. اما اهل باطن باعقل قوی و نیرومند خودمیتوانند بباطن قرآن پی ببرند.

اسمعیلیه دهها سال بصورت پنهان میزیستند تا آنکه درمصر **فاطمیان** بحکومت رسیدند و توانستند نیروی سیاسی و نظامی شایان توجهی تشکیل دهند.

روشنفکران ایرانی نسبت باین طایفه گرایش آشکاری نشان دادند. کما اینکه درسال **۴۲۷** یعنی هفده سال قبل ازرسیدن **سیدنامؤید شیرازی** بقاهره حاجیان خراسانی باتفاق **حسنك** وزیرمعروف **محمود غزنوی** ازمصر بازگشتند ومورد نوازش خلیفه فاطمی قرارگرفتند وخلعتها بایشان پوشانیده شد و سلطان محمود خلعتها را نزد **قادر** خلیفه عباسی فرستاد ووی امرکرد که جمله را بسوزانند.

اختلاف میان دو قطب قدرت روحانی بجائی کشید که حسنك و زیررا بهمین اتهام در آغاز سلطنت **مسعود** بردارکردند و علمای سنی نسب فاطمیه را منکر شده گفتند ایشان ازاولاد **میمون قداح** هستند وبرخی نیزمدعی شدندکه یکی ازفرزندزادگان میمون قداح مقطوع النسل بوده و پسرجهودی را بفرزندی برگزید وفاطمیان مصر از بازماندگان آن جهودند.

پیدایش خلفای فاطمی

پس ازمسموم شدن **حضرت رضا** ،چون علویان ازطرف دستگاه خلافت تحت تعقیب قرارگرفتند بعراق ، خراسان ، وشمال افریقا متواری شدند.

ابوعبدالله ، مبلغ فاطمیان با بربرهای شمال افریقا روابطی برقرارکرد ومقدمات استقرارفاطمیان را درآنجا فراهم نمود و**عبدالله مهدی** ، ازبنی فاطمه سلسله خلفای

فاطمی را باتصرف شام ومصر تأسیس کرد .

یکی از معروفترین خلفای فاطمی **مستنصر** است که شصت سال (۴۲۷ - ۴۸۷) خلافت کرد و در زمان او فاطمیان بکمك **ارسلان بساسیری** بر بغداد نیز مسلط شدند .

درزمان**مستنصر** ، قدرت فاطمیان باوج خودرسیده بودومردم در رفاه کامل بسر میبردند وبقول **ناصر خسرو** امنیت بحدی بودکه شبهادردکانها رانمی‌بستند و اگر نیل در اول بهارکمترازهیجده‌گزطغیان می‌کرد خلیفه ازمردم خراج نمیگرفت .

سید ناموید شیرازی در همین زمان‌که مصرغرق دررفاه و آسایش بود بقاهره واردشد .

سیدنا که بود ؟

سیدنامویدا**بونصرهبة الله بن‌موسی بن‌علی بن محمد شیرازی** در قرن چهارم در شیراز متولدشد . ازاشعارش‌برمیآیدکه پدرش نیزازداعیان خلفای فاطمی درشیرازبوده است . پدر**سیدنا** بتعلیم وتربیت فرزند همت گماشت وآرزویش این بودکه بعدازپدر بامردعوت مشغول شود . (سیدناموید) پس ازدرگذشت پدربااین آرزوی او جامه عمل پوشانید و در سایه کوشش او جمعی زیاد بمذهب اسمعیلیه گرویدند . علمای وقت **ابوکالنجار دیلمی** را علیه او برانگیختند اما حسن خلق و استحکام منطق (سیدنا) باعث شدکه پادشاه دیلمی نیز بمذهب اسمعیلی‌گروید وگفت من خود ودینم رابتوتسلیم کردم وبهرچه توبرآنی راضی هستم .

علت این گرایش ظاهراً این بوده است که سیدنا درمجلس مناظره‌ای درحضور سلطان علمای شیعه وسنی رابامنطق نیرومند خودشکست دادوبرتری خود را دردانش باثبات رسانید .

برای اینکه باهمیت این واقعه وتأثیرآن درجامعه امروز واقف‌گردیم‌لازم‌است مختصری درباره اختلافات دومرکزقدرت روحانی وسیاسی برشته تحریردرآوریم :

درزمان سلطنت ابوکالنجاردیلمی بعلت‌گروش سلطان بمذهب اسمعیلی کارتبلیغ داعیان این‌مذهب بالاگرفت. سیدنادر اهوازمسجدویرانی راتعمیرکردوبرروی‌محراب آن اسامی‌ائمه رانقش نمود . دراین مسجداذان بطریق‌اهل تشیع (حی‌علی خیرالعمل) معمول شد وهرجمعه بنام امام **المستنصربالله** خلیفه فاطمی خطبه میخوانند و کار بدانجا کشید که علمای تسنن ازسیدنا بدربارخلیفه عباسی شکایت بردند .

ابوکالنجار دراثرفشارعباسیان مذهب خود راپنهان میداشت و (سیدنا موید) نیز چون ایران رابرای ادامه فعالیت مناسب ندید بمصر، مرکزخلافت فاطمیان رفت .

سیدنادرسال ۴۳۷ وارد قاهره شد . درست در همین تاریخ نیز **ناصر خسرو** بقصد رسیدن بدربار خلفای فاطمی ازبلخ حرکت کرد ودوسال بعدبقاهره وارد شد .

ورودسیدنا بقاهره سی‌سال قبل ازورودحسن صباح بدانجا بود . **موید شیرازی** هنگامی بقاهره واردشد که **مستنصر** دراوج قدرت بود و **بساسیری** شام راتصرف‌کرده بنام خلفای فاطمی خطبه میخواند .

سیدنادرقاهره باعناد **تستری** و**یازوری** روبروشد، زیراآنان ازترس تزلزل‌موقعیت خود وتقرب سیدنا باحیله‌گری مانع ازآن بودند که مؤید بحضور مستنصر باریابد .

یکسال بدین منوال گذشت ومع‌الوصف از شدت شیفتگی ، کوچکترین تزلزل درعقیده‌اش پدیدنیامد. زیرامیپنداشت امام‌مستنصر ازحال‌او آگاه است و بآزمایش او دست زده است . پس‌ازیکسال سرانجام بنزدامام آمد ومستنصر باو فرمان داد که بین مردم بدعوت بپردازد واشعاری درآن فرمان آورده است‌که دلیل برادای احترام‌نسبت به سیدناست . ترجمه این اشعاراینست :

(ای حجت مشهور آفاق وای کوه علمی که بالاروندگان راعاجزمیکنی ؟ شیعیان ما،درشرق وغرب سرگردانند ؛ تومانندپدری مهربان علم مارا در میان آنان رواج‌ده . هر چندکه تودرامردعوت مؤخری ولی از گذشتگان سبقت‌گرفته‌ای واز ماندگان‌کسی همانند تونیست).

سیدنا بتأسیس مجالس مهمی در مصر دست زد و بتدریس پرداخت . وی **(باب الابواب)** امام مستنصر شد زیرا جامع علم وفضیلت وصاحب بیانی فصیح وبلیغ بود .

مؤید شیرازی با **ابوالعلاء معری** ، شاعر وفیلسوف معروف عرب درباره تحریم گوشت مباحثه کرد وابوالعلاء درباره اوچنین قضاوت می‌کند «حجتهای تو غالب آمد . اگر باافلاطون یاارسطوهم بحث می‌کردی یقیناً آنان راشکست می‌دادی»

ناصر خسرو شاعر وداعی معروف اسمعیلی نیز ازشاگردان او بود . ناصرخسرودر اشعارخود اورا چنین میستاید :

که کرد ازخاطر خواجه مؤید — در حکمت گشاده برتو یزدان
هرآنك اورابه بیند روز مجلس — بـه بیند عقل را سر در گریبان

ودرجای دیگرچنین می‌گوید :

خورشید تواندکه کند یا قوت از سنگ
کز دست طبایع نشود نیز مغیر
یا قوت منم اینك و خورشید من آنکس
کز نوروی این عالم تاری شده انور
ازرشك همی نام نگو یمش در این شعر
گویم که خلیل است کش افلاطون چاکر
استاد طبیب است و مؤید ز خداوند
بل گر حکم و علم مثال است و مصور

همچنین **سیدنا ملك بن مالك** که مردم یمن وهند را به مذهب اسمعیلی دعوت می‌کرد ازتعلیمات اوبهره‌مند شد .

(مؤید) دارای تالیفاتی نیزمی‌باشدکه یکی‌ازآنها **(المجالس المؤیدیه)** راجع بعلم تأویل‌است . این‌کتاب درهشت مجلدتدوین گردید که درهرجلدصد مجلس ذکر شده است . کتاب دیگر او **(دعائم‌الاسلام)** است که تأویلی برفقه بشمار می‌رود . استدلال

فلسفی ومنطقی اودراین کتاب اختصاص بهمؤلفدارد .

سیدناعلاوه برعلم نگارش تأویل ، درفن تاریخ نویسی هم مقامـی‌بلند داشته و کتاب (السیرة المؤیدیه) چیره دستی اورادرتاریخ باثبات میرساند .

مؤید درعین حال‌شاعری بلند پایه بود . دیوان اشعارش مشتمل برقصاید زیادی است‌که درآنها شیفتگی خود رانسبت بهفاطمیان‌بیان‌داشته . تنهاکتابی‌کهازاوبفارسی باقی مانده (بنیاد تأویل) است. علاوه براین‌اشعاری نیزبزبان فارسی سروده‌است .

(سیدنامؤید) ادیب، شاعر،مورخ، ودانشمند بود. اماتمام این کمالات وفضائل تحت الشعاع هنراوبعنوان یك مبلغ قرارمیگرفت .

کتاب (سیرة المؤیدیه) ازنظرزندگی اجتماعی وسیاسی مردم فارس وعراق منبع گرانبهائی بشمارمیرود .

سیدنا برای کسب استقلال ایران و محو خلفای عباسی راهنمائیهای گرانبهائی کرد واویکی ازمسببین فتح بغداد بدست‌هلاکوخان بود و خودنیز در شهرهای عراق بنام ائمه فاطمی خطبه خواند.

سبك نویسندگی اومورد تقلیدادبای معروف عرب بوده ودر زمان خود ادیبی بی‌نظیربودکه سبك نوشته‌های اوموردتحسین ابوالعلاء قرارگرفته . سیدنا درسال ۴۳۳ هجری بمنصب سردبیری رسید . تالیفات سیدنابشرح زیراست :

۱ـ المجالس المؤیدیه که در هشت مجلد تألیف شده و دارای هشتصد مجلس است . دراین‌کتاب اسرار تأویل بیان شده و**حاتم بن‌ابراهیم** متوفی در سنه ۵۱۶ این کتاب را بنام جامع الحقایق دردومجلد خلاصه‌کرده‌است .

۲ـدیوان المؤید مشتمل برقصاید ۳ـ السیرة المؤیدیه شامل سرگذشت وی از سال(۴۲۹ تا۴۵۰) . ۴ـ شرح المعاد ۵ـکتاب الایضاح والتبصیرفی‌فضل یوم الغدیرکه درد وباب است ۶ـ الابتدأ والانتهاء ۷ـ جامع الحقایق فی تحریم اللحوم والالبان ۸ـ نهج العباده ۹ـ المسأله والاجوبه ۱۰ـ نهج الهدایة للمهتدین ۱۱ـ بنیاد تأویل

۱۲- المسائل السبعون . این کتاب بفارسی ترجمه شده .

اینك نمونه‌ای ازاشعارعربی او:

فکیف شرع الانبیاء ندفع	و مالناالاالیه مرجع
بنوره فی الدرجات نرتقی	وبالکرام الکاتبین نلتقی
یارب فالعن جاحدی الشرائع	وارمهم بافضح الفجائع
والعن الهی من یری الاباحه	بلعنته فاضحة مجتاحه
فاخز هم و اخز من رمانا	بریبة ولقه الهوانا

یعنی ماچگونه می‌توانیم شرع انبیارا ترك‌کنیم وحال آنکه بغیراز آن ما را مرجعی نیست. ای‌خدا لعنت‌کن منکر شرع راواو را بدترین مصائب مبتلا ساز. ای خداتومنکران را لعنتی بفرست‌که فضیح ومهلك باشد . ای خداتوغالی وقالی رالعنت کن وکسی راازآنهابرروی زمین باقی نگذار . ای‌خداماازآن‌قبیل اشخاص بری‌هستیم وآنانرا ازمخالفین اوامرالهی میدانیم. پس خوارو ذلیل‌گردان آن کسانی را که بما تهمت زدند .

ابوماهر شیرازی

ابوماهر موسی‌بن یوسف سیار شیرازی از پزشکان اواخرقرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است که در دربار دیلمیان مورد توجه بوده است . ازجمله شاگردان‌او علی‌بن عیسی مجوسی اهوازی مصنف کتاب کامل الصناعة است . وی در طب پایه بلندی داشته وتألیفاتش بشرح زیر است :

۱ ـ رساله در آلات جراحی ۲ ـ کتاب چهل باب در جزء نظری عملی ۳ ـ کتاب‌فی‌التشبیه‌الضروریه ۴ ـ تعلیقات برکتاب اغلاقین ۵ ـ مقاله در فقه . [۱]

۱- شیراز اثر استاد علی سامی ص ۳۱ ـ ۳۲

شیخ سالبه بن ابراهیم بن مالک الممتع

درآن هنگام، مشرق شیراز را **دروازه کوار** میگفتند . **(سال به)** که نام پدرش ابراهیم است درآنجا خانقاهی برپاکرد وسی‌سال ازعمر خودرا وقف خدمت درآن خانقاه نمود. هر بینوا یاغریبی که ازراه می‌رسید درآنجا از او پذیرائی می کرد . به بخشش وفتوت اشتهارداشت وریشه این‌خلق وخوی اورا میتوان ازداستانهائی کەدرباره استادش **ابومسلم فارسی** گفته شده در یافت:

ابومسلم فارسی ازمشایخ معروف ابوعبدالرحمن سلمی، شیخ ابوسعید ابوالخیر وهجویری صاحب کشف‌المحجوب است. همین نویسنده میگوید ازابومسلم شنیدم که می‌گفت چندی باشیخ ابوسعید ابوالخیر راه خصومت می‌پیمود. وقتی بدیدن‌اومیرودو ومی‌بیند شیخ برتخت نشسته ولباسی پربهاپوشیده. باخودمی‌گوید این‌مرد با این همه علائق، دعوی فقر می‌کند ومن‌هم کەدل ازهمه چیز بریده‌ام راه فقر می‌پویم؛ چگونه می‌توان قبول‌کرد که راه مایکی است ؟

ابوسعید براندیشه اوآگاهی مییابد ومیگویدتو **دل بەمشاهده حق‌بسته‌ای واصحاب مشاهده غنی هستند نه فقیر وحال آنکه فقرا ارباب مجاهدتند.**

همچنین **کشف المحجوب** درصفحه ۴۱۰ـ۴۱۱ می‌نویسد(ازشیخ‌ابو مسلم‌فارسی شنیدم‌که گفت وقتی باجماعتی قصد حجاز کردم واندر نواحی حلوان‌کردان راه بر ما

بگرفتند وخرقه‌هائی که داشتیم ازماجداکردند. ما نیز با ایشان نیاویختیم و فراغ دل ایشان‌جستیم. یکی بود اندر میان مااضطراب کرد. کردی شمشیر برکشید وقصدکشتن اوکرد. ماجمله‌مر آن کردراشفاعت‌کردیم. گفت‌روانباشدکه این‌کذاب رابگذاریم‌زیرا وی‌صوفی نیست واندرصحبت اولیاخیانت میکند. چون‌کمترین درجه‌تصوف‌جوداست واورا اندراین خرقه پاره چندین‌دلبستگی است. اوچگونه صوفی‌باشد؛ ماچندین‌سال است تاکارشماکنیم وراه شمامی‌رویم وعلایق ازشما قطع‌می‌کنیم)

شیخ (سال‌به) مانند استادش ابومسلم فارسی طرفدار تقدم فقر برغنابوده است و طرز زندگی او نیز دلیلی است که واقعاً براین عقیده مؤمن بوده‌است.

وی مورد توجه علما ونیکان زمان خویش بود و همیشه جمع زیادی از علما و صلحا مجاور خانقاه اوبودند . با **علی بن جواجه کرمانی**[۱] و **ابو عبدالله محمدبن علی**[۲] همنشینی و همدمی داشت . مرگ او بسال ۴۷۳ اتفاق افتادکه در خانقاه خود واقع بر دروازه کوار یعنی بین‌ابش خاتون وشیخ ابوذرعد بخاك سپرده شد.

۱- خواجه‌علی کرمانی سیرگانی متوفی درسنه ۴۴۱ شیخ کرمان بود وداروخانه‌داشت خودرا مریدشیخ عمو میدانست وتااوزنده بود برمسند ارشاد ننشست

۲- ابو عبدالله محمدبن علی داستانی متوفی درسنه ۴۱۷

ابن‌سال به

ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفربیضاوی معروف به **ابن سال‌به** از اعاظم مشایخ متصوفه دراواخرقرن چهارم واوایل قرن پنجم بود که اورا **شیخ الشیوخ** می‌نامیدند. وی ازمعاصرین ابوحیان توحیدی وشیخ مرشد ابواسحق کازرونی است که **دربیضاء** اقامت داشت ودرهمانجا نیزمدفون گردید آثارقبراوهنوز باقی‌است.

تاریخ وفات اوسال**۴۱۵** هجری است وصاحب‌کشف‌المحجوب درباره اومینویسد «... ازاهل فارس شیخ الشیوخ ابوالحسین سال به‌افصح‌اللسان بود اندرتصوف، وواضح البیان اندرتوحید؛ وویراکلمات معروف است وشیخ ابوالفتح بن‌سال به مرپدر راخلقی نیکو وامیدواراست» همین کتاب درجای دیگرمینویسد«شیخ ابوالحسین **سال به** گفتی مریدرا درحکم گربهٔ بودن بهترازآنچه اندرحکم خود از آنچه صحبت باغیرازبرای خدای بود وصحبت باخود از برای پروردن هوا بود»

وی ازشاگردان **شیخ مرشد** بود وخرقه‌تصوف‌را ازدست **شیخ ابوالحسین شیروانی** پوشید. چهاربار بزیارت حج رفت.

بهاء الدین خسرو فیروزبن عضدالدوله دیلمی ازمعتقدین ابوالحسین احمد بیضاوی بود واورابسیارگرامی میداشت واغلب بخدمتش میرسید وطلب وعظ واندرزاز اومی‌کرد.

پسر ابوالحسین احمدسال به، **ابوالفتح عبدالسلام** است که بسال ۴۷۳ در گذشت. وی علاقه سرشاری بمسافرت داشت واز محدثین حدیث استماع می‌کرد . درسال ۴۲۵ به‌بغداد واردشد وبسیاری از بزرگان عصرخویش رادرك نمود . وی جامع میان علم و عمل گشت . مدفنش درجوار گورپدردر تل بیضاست .

سراج الدین محمود بن خلیفة بن عبدالسلام بن احمدسال به، نواده‌عبدالسلام است . وی‌شیخ خرقه **روزبهان بقلی** بود ، از بیضا به‌شیراز آمد ودر همانجا رحل‌اقامت افکند . پسرش **قطب‌الدین احمد** نیزدرشیراز مورد توجه اهل وجدو دانش بود. سراج الدین مورد احترام فوق‌العاده **اتابك سنقر** قرارداشت. درزاویه خود منبرمی‌رفت و‌مردم راارشاد می‌نمود. درعرفان وتصوف صاحب تصنیفات‌عدیده ایست. سراج‌الدین درسنه ۵۶۲ درگذشت ومدفنش درکوچه برامکه است . **کوچه برامکه** ، کوچه‌ای در محله منصوریه فعلی بوده که‌درآن زمان منصوریه‌را **محله دشتك** می‌گفتند .

حسن بن خطیر فارسی

حسن بن‌خطیرمکنی به‌ابوعلی ومعروف به **ظهیر** از دانشمندان حنفی مذهب قرن ششم هجری است که فقیه ، نحوی ، متکلم ، قاری ، مورخ ، حسابی ، عروضی ، طبیب ، ودر تمام علوم زمان خود متبحرشناخته می‌شد .

قرآن مجید را با تمامی قرائت ده گانه تلاوت مینمود وی قسمت عمده عمر خود را درشیراز بسربرد ومعلوم نیست درکجا رحلت یافته است . وفات او بسال ۵۹۸ درسن پنجاه سالگی اتفاق افتاد . ازجمله آثار او **کتاب اختلاف‌الصحابةوالتابعین** و همچینن کتاب **الحجة** است‌که شرحی بر **صحیحین** می‌باشد .

خاندان فزاری

این خاندان بیش از دویست سال درشیراز قضاوت کردند . اولین‌کسی که بر مسند قضانشست **ابومحمد عبدالله‌بن احمدبن سلیمان** بود که هشتاد پاره تألیف‌داشت. او درعهد خلیفه **الراضی بالله** که درسنه ۳۲۲ بخلافت رسید قضاوت شیراز را برعهده گرفت . خلیفه ، قضاء کرمان وعمان و مکران را هم باو داد . قاضی **ابومحمد فزاری** پنج پسرداشت ابوذر- ابوزهیر ابوطاهر- ابوالحسن وابونصر. عضدالدوله اورا احترام بسیار میکرد .

پسران او در امرقضاوت نایب پدر بودند . ابونصر و ابوالحسن هر دو قضاوت پارس وابوطاهرقضاوت کرمان را اداره میکرد . عضدالدوله دیلمی ابوالحسن را هم یکباربه غزنه برسالت فرستاد.سلطان محمود چون اورا دیدوعلم وتقوی ونیکوسیرتی وی را بیاموزد رهایش نکرد که باز گردد و قضاء غزنه را بدو داد و دهها سال قضاء غزنه برعهده اولاد او بود .

ابونصرکه قضاوت پارس را داشت دارای پسری بود بنام عبدالله . مادر عبدالله ازخانواده **مرداسیان** بودکه حکومت داشتند. بنابراین عبدالله ازجانب پدر وارث‌مسند قضاء وازجانب مادر وارث حکومت گردید .

یکی دیگر از قضات این خاندان **ابومحمد** نوه عبدالله است که در قرن پنجم

میزیست وابن بلخی درباره اومینویسد (هرگز درخاندان او هیچ یك از نواب‌مجلس حکم وریاست ودبیران و وکیلان یك درم سیم از هیچکس نستاند) .

در زمان سلطنت با کالنجار دیلمی ، **ابونصربن عمران** داعی‌شیعیان هفت امامی، سلطان و لشکریان را بخود معتقد ساخت . قاضی عبدالله فزاری از باکالنجار خواست تا با او درخلوت سخن گوید ودرآنجا گفت اگر این ابونصر بخواهـد مملکت را از چنگ توبیرون آورد تمام لشکریان متابعت از او میکنند . سلطان اندیشناك شد و براهنمائی قاضی او را بعراق تبعید نمود .

پسر این قاضی عبدالله **ابوطاهرمحمدبن عبدالله‌فزاری** است‌که‌صاحب فتوی وقاضی قضاة فارس بود . زهبران مذاهب درمجلس اوآزادانه اظهارنظرمیکردند و اوانتقادات خود را ابراز میداشت .

در قضاوت رویه‌ای داشت که کارها را با کدخدامنشی حل‌و فصل کند و بدین سبب اصحاب دعوی ازمحضر او با رضایت خاطر بیرون میرفتند. بهمین جهت بین‌خاص وعام و ولاةوسلاطین محبوب بود .

اوقات فراغت را هم صرف مطالعه احوال مشایخ متقدم مانند شیخ کبیر و غیره میکرد . وفاتش درسنه ۴۹۲ اتفاق افتاد ودرمدرسه فزاریه مدفون شد .

این مدرسه را همین قاضی ابوطاهرمحمد بنا کرد ولی شیراز نامه بانی مدرسه را قاضی ابومحمد عبدالله معاصر خلیفه راضی بالله (۳۲۲-۳۲۹) میداند .

اما از این مسئله که ابن بلخی از وجود چنین مدرسه‌ای خبرنمیدهد میتوان گفت که قول شیرازنامه معتبرنیست .

ابن هراس

نامش **هبةالله** ونام پدرش **یحیی بن محمد** شیرازی است . چون در علم قرائت تبحر داشت اورا به **(عماد القراء)** ملقب ساختند . از نظر علم وزهد نیزچنان معروف بودکه **(شمس الائمه)** خوانده میشد. اهل تصنیف وتألیف بود و نوشته‌هایش نیزپیرامون علم قرائت بحث میکرد. ازجمله آثار اوکتابهای **(بهجة) و(بستان)** درقرائت است.

رباطی نیر در **محله باغ نو** یعنی حوالی سیدعلاءالدین حسین داشت که درآن بعبادت می‌پرداخت . این رباط پشت **مدرسه نصیریه** قرارداشت . درمسجد جامع عتیق نیزدرس قرآن می‌داد . ازجمله شاگردان اوکه در شیراز مدفون است **محمدبن منصور شیرازی** است که درعهد سلطنت **اتابك زنگی** دومین پادشاه سلغریان فارس میزیست و پس ازمرگ درگورستان سلم درمسجد جنازه دفن شد. وی نیزخطیب وامام مسجدجامع عتیق بود وعلماء ودانشمندان درمجلس وعظش حضور می‌یافتند .

مرگ **ابن هراس** بعداز ۵۶۰ اتفاق افتاد ودررباط خویش مدفون شد . **عیسی ـ جنید** دراواخرقرن هشتم مینویسداین رباط در«محله باغ نو» مقابل خانه **امیربهلول** قرارگرفته واکنون فضائی بیش نیست .

زیدبن علی بن عبدالله فسائی

ادیبی کامل واستادلغت ونحوبود . دراغلب علوم متداول استاد و دانا بود از

ازتألیفات او یکی **شرح ایضاح** ودیگری **شرح حماسه ابوتمام** است . وفاتش بسال ۴۶۷ در درطرابلس شام روی داد وهمانجا نیزمدفون گردید .

مؤید نامدار

شیخ مؤید محمدبن احمدنامدار، ازعرفای نامدار بودکه به حجاز مسافرت کرد و مشایخ بزرگ عصرخودراکه درآن حوالی بودند زیارت کرد. دارای همتی بلندودمی گرم بود . گویاچندی نیزبوزارت رسیده . نام محله‌ای را درحوالی سیدذوالفقار فعلی باسم اونامگزاری‌کرده بودند . رباطی نیز درهمانجا ساخت ودرهمان رباط مدفون‌شد. سال مرگش ۵۷۰ بوده است .

فقیه مشرف‌الدین

ازوزرای عالم ودانشمند قرن ششم بود . اموالش را صرف خیرات می‌کرد و اوقاتش رابعبادت می‌گذرانید . ازفقه شافعی اطلاع زیاد داشت . وحتی‌علمای معروف نیزگاه مشکلات خود را ازاواستفسارمی‌کردند . دربدایت امر معلم اتابك سعدبن ابی‌بکربود .

اتابك دستورداد که درمجلس درسش علما حاضرشوند . از آثار خیر اوبنای **مدرسه رفیعی** است که املاکی برآن وقف گردید . سال و فاتش نا معلوم است . در **گورستان شیرویه** دفن شده است .

شیخ الاسلام

از قرن ششم بین دو فرقه از صوفیه رقابت درگرفت. این دو گروه عبارتند از **قادریه و رفاعیه**.

پیشوایان هردوفرقه معاصر بایکدیگر دربعداد میزیستند ولی‌در مشرب عرفانی نقطه مقابل هم بودند.

رهبر قادریه **شیخ‌عبدالقادرگیلانی** است‌که حنبلی بود وصوفیه سنی مذهب از او پیروی میکنند.

عبدالقادر از معروفترین صوفیه قرن ششم است و ادعاهائی‌کرده‌که میتوان تا حدی او را با **شاه نعمت الله ولی** مقایسه نمود. از جملاتی‌که‌باونسبت میدهند اینست که (قدم من بارگردن هرولی خداست).

شاه نعمت الله ولی نیزگفت (ماخاك راه را بنظرکیمیاکنیم)

پیروان شیخ عبدالقادر ، افسانه‌های خرافه آمیزی بدو نسبت میدهند و حتی معجزاتی نیز از او ذکر میکنند. نسبت او را به **امام حسن** میرسانند ولی‌صاحب‌کتاب (عمدةالطالب فی انساب آل ابی طالب) صریحاً مینویسد شیخ عبدالقادر و اولادش چنین ادعائی نداشته‌اند.

پیشوای فرقه دیگر **احمد بن علی‌بن احمد** معروف به **ابن‌رفاعی**است که بدو

(**احمدکبیر**) هم میگفتند . وی نیز معاصر عبدالقادر بود ولی مشربی در جهت مخالف او داشت. یعنی در قبال ادعاهای گیلانی، احمدکبیر تواضع، نرم‌گوئی، سلامت باطن، سادگی وقناعت راپیشه خود ساخته بود.

درهمان هنگام‌که این دوزعیم در عراق در اوج شهرت میزیستند **قطب الدین ابومحمد عبدالله بن‌حسین** معروف به **شیخ الاسلام** بعراق رفت وباعبدالقادرواحمدکبیر ملاقات‌کرد ومکتب هردوپیشوارا موردبررسی قرارداد . سپس با **ابونجیب‌سهروردی**[1] و **وابوالسعود**[2] و **ابومدین**[3] درعراق وبصره‌ملاقات وگفتگوکرد .

علماء عصرهمگی بفضل ودانش اواعتراف داشتند ودراوج شهرت بودکه بشیراز آمدوبارشاد مردم مشغول شد .

اهمیت این شخص دراینست‌که درنقل عقاید مشایخ عراق بشیرازنقش عمده‌ای داشته وعلاوه براینکه باخواص واهل‌علم دراین مقولات‌گفتگومیکرد درمواعظ خویش نیز مردم راباعقاید صوفیه آن سامان آشنا می‌ساخت . وفات او بسال ۵۹۲ اتفاق افتاد ودر**محله گچ‌پزان** درکوچه **سختویه** مدفون‌شدومزاراورا (**درجه‌شیخ‌الاسلام**) مینامیدند . این محل درحول وحوش کوچه لشکری فعلی قرارداشته. ازشیخ‌الاسلام دوپسر باقی ماندکه یکی **حسام الدین محمد** ودیگری **شهاب الدین روزبهان** نام داشت و هر دو از پیشوایان عصر و قائم مقام پدر محسوب میشدند ودر حدود سال ۵۸۰ وفات یافتند ودرجوارپدربخاك سپرده شدند .

۱ـ **ابوالنجیب‌ضیاءالدین‌عبدالقاهرسهروردی** عموی‌شیخ‌شهاب‌الدین‌سهروردی‌معروف است . سهرورد بلوکی است درزنجان که مرکزآنراامروز قراقوش(عقاب) مینامند .وفات ضیاءالدین درسال ۵۶۳ دربغداد اتفاق افتاد .

۲ـ **ابوالسعودبن شبل بغدادی** ازاصحاب عبدالقا درگیلانی متوفی در سال ۵۷۹ قبراو درجوارامام احمد حنبل است .

ابومدین‌شعیب بن‌حسن‌انصاری ازاهالی اندلس وازمشاهیرعرفای مغرب است که درسال ۵۹۴ درسن هشتاد سالگی وفات یافت . پادشاهان مغرب بنای مجللی برقبر اوبنا کردندکه هنوزباقی است . **محی‌الدین‌عربی** ازشاگردان این ابومدین بوده است .

امام صدرالدین محمود اشنهی

پدران او از قریه **اشنه** آذربایجان بوده‌اند ، اما خود شیخ از شیراز است. در زمان **اتابکان** میزیست و شهرت زیادی داشت . **اتابك ابوبکرسعدبن زنگی** که از سال ۶۲۳ تا ۶۵۸ سلطنت کرد نسبت به عباد وزهاد توجه مخصوص داشت .

فلسفه ومباحث عقلی را باشاره برخی از علما برخلاف دین میشمرد و چون در کرم و بخشش نسبت بزاهدان دستی گشاده داشت بسیاری ازآزمندان بلباس اهل زهد درآمدند تا ازانعام پادشاه بهره‌مند شوند .

اقدام دیگر اتابك اخراج عده‌ای از زبده اهل فضل از شیراز بود که یکی ار معروفترین شان**امام صدرالدین محمود اشنهی** نام داشت . دراصول وفروع و الهیات و طبیعیات وهندسه وهیئت وحساب و طب وتفسیر و وجوه قراآت و احادیث و ادبیات اطلاعات وسیعی داشت .

در وعظ چنان مسلط بود که وقتی در عرفات موعظه میکرد شیخ شهاب‌الدین سهروردی که در اواخر عمر نابینا بود دستور داد تا اورا درمحفه‌ای بنشانند وبمجلس واعظ شیرازی ببرند . شیخ از مواعظ امام صدرالدین بسیار تمجید نمود .

محمود اشنهی پس ازآنکه بامر **اتابك** از شیراز اخراج شد راه عـراق را در پیش گرفت واین رباعی را هم حسب‌الحال خود خطاب باتابك سروده است :

از صحبت توکنون فراق اولیتر
بر درگه تـو **زرق ونفاق** اولیتر
چون پردهٔ راستی‌مخالف کردی
مارا پس ازاین راه عراق اولیتر

شیخ ابواسحق ابراهیم بن‌شهریار

شیخ ابواسحق کازرونی معروف به «شیخ‌مرشد» ازروستای **نورد** کازرون بود . او را از خردسالی به‌شیراز آوردندودر محضر عبدالله خفیف‌باحقایق عرفانی‌آشناشد . انتسابش درتصوف به‌شیخ ابو علی حسین‌بن محمد فیروزآبادی‌معروف به‌آکار است. درکازرون، شیراز، بصره،مکه ومدینه به‌صحبت اصحاب حدیث نائل آمد در مکه شیخ ابوالحسن علی‌بن عبدالله جهضم همدانی را دریافت و از وی حدیث روایت می‌کرد .

پدر و مادرش هر دو زرتشتی بودند که باسلام گرویدند . مادرش **بانویه** نام داشت .

شیخ ابواسحق شصت و چهار خانقاه‌برپا کردودرهمه‌آنها سفره‌خانه ترتیب داد. برای نگهداری ازخانقاهها وتعمیرآنها افرادصالحی راگماشته بود. بارها بازرتشتیان کازرون وسایر جاها جنگ‌کرد وجمع‌کثیری را بازور شمشیر مسلمان نمود و از این لحاظ باو**شیخ غازی** می‌گفتند.در نتیجه این‌جنگها بیست وچهار هزار نفر اززرتشتیان ویهودیان را باسلام‌آورد .

شیخ ابو سعید ابی‌الخیر بااو مکاتبه داشت وعرفای دیگر نیز وی‌را احترام‌فوق‌العاده می‌کردند. یکی ازوزراء بشیخ ابواسحق ارادت داشت اما هرچندکوشش کرد تا باو چیزی بدهدشیخ هدیه‌ای قبول ننمود. سرانجام باو پیغام فرستادکه چون هدیه نپذیرفتی چندبنده آزادکردم وثوابش‌را بتو بخشیدم.

شیخ‌ابواسحق جواب داد «**پیغام تو رسید شکر نیکوئی‌تو گفتم‌اما آزادکردن بندگان مذهب من‌نیست بلکه مذهب من بنده گردانیدن‌آزاد انست‌برفق واحسان.**» **شیخ‌ابواسحق تصوف راترك‌دعا وی وکتمان معانی** می‌دانست.هفتادو سه‌سال زندگی کردودرسنه ۴۲۵ درگذشت. مدفنش درکازرون مطاف اهل دل است وبه «بقعه بسحق» اشتهار دارد.

شیخ ابوالحسن کردویه

ابوالحسن علی بن عبدالله معروف **به‌کردویه** ازعلمای باتقوائی بودکه شصت سال درخانه خویش منزوی بود وجز برای نمازجمعه‌واموری که مجبور بانجام آن‌ها میشد ازخانه بیرون نمی‌رفت . درباره علت انزوایش می‌نویسند روزی بقصد شفاعت شخصی بنزد سلطان رفت . هنگام بازگشت‌گذارش بمسجدی افتادکه شیخ **زین الدین مظفربن روزبهان** درآنجا امامت می‌کرد . برای زیارت شیخ بمسجدداخل شد وبراوسلام کرد . شیخ زین‌الدین گفت : ای‌ابوالحسن ازتورایحه‌دنیا بمشام میرسد؛ازکجامیائی؟ ابوالحسن جواب داد برای دوستی تقاضای شفاعت ازسلطان کردم. زین‌الدین گفت اگربخواهی رایحه دنیا ازتودورشود بایدسه روزخلوت‌گزینی . ابوالحسن سه روزدرهمان مسجد اعتکاف برگزیدسپس بخانه رفت وآنجا را برای انزوادربقیت عمراختیارکرد .

قبل‌ازاین اعتزال بخراسان، حجازوعراق مسافرت کرد وبصحبت **شیخ‌عبدالقادر**

گیلانی نائل آمد . قرآن می‌نوشت وازراه هدیه آنها امرار معاش می‌کرد . طی‌شصت سال یکصد مصحف باخط خودنوشت . درتفسیر، حدیث، فقه ، وادبیات هم تصنیفاتی باقی‌گذاشت . وفاتش درسنه ۶۰۶ روی داد ودرمقبره‌ای که بنام او بود درگورستان سلم مدفون شد .

شیخ تاج الدین احمدبن محمود معروف به آزاده

متبحردرحدیث وتفسیر، حافظ قرآن ، واستاد قرآآت سبع واندرزگوی مردم و خصم بدعت‌گذاران وازدوده علم ودانش بود .

اوراز اولاد امام **ابی حنیفه** می‌دانستند . کتابی بنام **سبعة ابحرمن مؤلفات الحر** تألیف‌کرد . چندی دراصفهان خطابت می‌کرد؛ سپس بشیرازآمد ومقدمش رامردم آن شهرگرامی داشتند . درایام ماه رمضان روزهای شنبه در مسجد **جامع‌عتیق** وروزهای جمعه در**جامع سنقری**و **مسجد نو**وعظ می‌کرد .

درباره اوافسانه‌هائی ذکرمی‌کنندکه باتاریخ مطابقت‌ندارد. امامی‌توان از این افسانه‌هادریافت که شخصی موردتوجه واحترام بوده است . وفات اودرسال ۶۷۵ روی داد ودرگورستان **جامع‌عتیق** بخاك رفت .

شیخ احمدبن‌عبدالله معروف به مما

صاحب **شدالازار** در تعیین مدفن او جمله‌ای دارد که از نظر روشن شدن قسمتی ازجغرافیای شیرازبسیارمفید وروشنگراست .

وی می‌نویسد(درآخرمقبره **مندربن قیس** درب **باغ نو** مدفون است) .

بااستفاده ازمدارك موجود روشن شده است که منذربن قیس محاذی رباط شیخ ابوذرعه دفن شده . بنابراین می‌توان نتیجه‌گرفت که‌پشت آرامگاه شیخ ابوذرعه که اکنون محلی معروف است،(درب باغ‌نو) قرار داشته واین مقبره هاخارج از باغ نو وجودداشته‌اند .

درباره صاحب ترجمه نیز گفته شده که نزدشیخ زین الدین مظفربن روزبهان باغنوی (متوفی درسنه ۶۰۳) تحصیل‌کرده ؛ سپس بطریقه **شیخ‌سعدالدین محمد مظفر** متمسك شده ومدتی طولانی ملازمت وی رابگزید . آنگاه درزاویه خودعزلت‌اختیار کرد وازمردم اعراض نمود . نوشته‌اند **اتابك** دراین دوران اززندگی او قصدداشت از وی‌دیدن‌کند؛ ولی‌شیخ‌احمد چنان ازخلق بریده بودکه حاضربااین ملاقات نشد . سال وفاتش را۶۸۳ نوشته‌اند .

خاندان فالی شیرازی

افراد خاندان فالی بیش از صدوپنجاه سال متصدی امور حکومت یا قضاوت یا شرعیات فارس بودند وهمگی بفضل ودانش اشتهار داشتند.

سرسلسله این خاندان قاضی **سراج‌الدین مکرم‌بن‌العلاء** فالی است که قاضی‌قضاة فارس و جامع اصول وفروع‌الهیات بود و در علوم‌طبیعی، منطق، فلسفه و ادبیات‌مقامی بس رفیع داشت.

عرفا نیزعزت واحترامی خاص برایش قائل‌بودند . باوجود منصب‌بلند، درکردار واحوال ولباس به هیچگونه تکلفی‌پای بند نبود. اوقات خودرا بتدریس و افاده دانش صرف میکرد. اشعاری بزبان عربی سروده‌که ازنظر لطافت جالب است. وفاتش‌درسال ۶۲۳ روی‌داد ودرشمال مصلی جسدش رادفن‌کردند

برادرزاده اش قاضی **صدرالدین‌بن علی** نیز حلقه درس داشت ونیابت قضاوت راعهده داربود. چندبار به‌حجاز مسافرت‌کرد وباشیخ سهروردی ملاقات نمود ودرسال ۶۶۳ درحمام دچار سکته قلبی شد ونزد عم خود مدفون‌گردید.

فرزند سراج‌الدین، قاضی **مجدالدین اسمعیل** است که علامه ونادره دوران و مرد بغایت خوشنامی‌بود. چهل‌سال امور شرعیات فارس را برعهده داشت؛مع‌الوصف دیناری ازخزانه دولت بابت این‌شغل دریافت نمی‌کرد. ازدرآمد املاکش معیشت‌خود

را تأمین می‌نمود واز تصرف درموقوفات بشدت پرهیز می‌کرد.

با همه حشمت‌وتقوی ودانش، خودرا خادم فقرا می‌دانست. درآن زمان‌علمائی که منصبی داشتند بهنگامی که سوار می‌شدند خدم وحشم باخود همراه میبردند. ولی مجدالدین اجازه نمی‌دادکسی بااو سوارشود. درترك زینت وتشریفات اصرارمیورزید بتدریس نیز عشق وافری نشان میداد وفاتش بسال ۶۶۶ روی‌داد و درحظیره خود در گورستان مصلی بخاك سپرده شد. ازحوادث جالب ایام‌زندگیش‌یکی‌این‌بودکه ازطرف اتابك سعد برسالت بدرگاه خلیفه **المستعصم‌بالله ابواحمد عبدالله‌بن‌مستنصر** رفت. این خلیفه بسیارصاحب جاه بود. چهارصد خادم بخدمت درگاهش‌مشغول بودند. درآستانه بارگاه سنگی مانند **حجرالاسود** انداخته و طاقی اطلس سیاه بر آن قرار داشت و سلاطین وقتی بار میبافتندآن پارچه را مانند دامن کسوت کعبه زیارت می‌کردند وبر آن‌سنگ بوسه میزدند.

قاضی‌مجدالدین یگانه فردی بودکه بوسه‌برسنگ نزدودردست خودقرآنی‌نگاه داشته برسنگ نهاد وقرآن را بوسید.

پسرش **مولانارکن‌الدین‌یحیی**، معاصر سعدی و وصاف، از علمای نامردار بود که از منهیات پرهیز داشت واوقات خودرا بآموختن علم صرف می‌کرد.

سعدی درغزلی اورا مدح‌گفته است‌که مطلعش اینست:

سانفس خردمندان‌که در بندهوی ماند درآنصورت‌که عشق‌آید خردمندی‌کجاماند؟

در همان اوقات کـه آوازه فضل و زهداوهمه جا را فراگرفته بود **آقاباخان (سوغونجاق‌نوئین)** راجهت تحقیق‌محاسبات‌وتحصیل مالیات بشیراز فرستاد. او بهمه مردم وعده عدل و انصاف داد. دهقانان را که سالها دچار بلا و ظلم نواب حکومتها بودند بنواخت؛ آنگاه دستور داد تا منصب قضاوت را به رکن الدین یحیی و ناصرالدین عبدالله که صاحب تألیفاتی گرانبها در تفسیر وفقه وحکمت بود بدهند بشرط آنکه رکن‌الدین مقدم باشد.

این عدل و انصاف و اعزاز علما طولی نکشید. زیرا پس از مرگ آقاباخان و در زمان حکومت ارغون خان مردی بنام **سعدالدوله یهودی** برای بر چیدن اساس معتقدات مسلمانان زیرکانه تمام قدرت حکومت خان را بکار گرفت. سعدالدوله طبیبی یهودی بودکه در بغداد اقامت داشت و در زمره اطباء خان مغول درآمد. از آنجاکه کفایت وکیاستی سرشار داشت و زبانهای ترکی و مغولی را هم فراگرفته بود و بر احوال مردم مغول آگاهی و بصیرت داشت و درمعالجه ایلخان هم توفیق یارش گردید از مقربان او قرار گرفت و چون حرص خان را بجمع مال دید اورا راهنمائی کرد تا اموال دیگران را ضبط نماید. هنگامی که بر مزاج ارغون خان تسلط یافته بود، اراذل و یهودیان را بحکومت نواحی گماشت و در اندك مدتی خزانه‌ای عظیم برای خان فراهم آورد و محبت خویش‌را کاملا در دل او جای داد. آنگاه باو تلقین کرد که دعوی نبوت کند و خان هم بچنین دعوی دست زد و به اشاره سعدوالدوله، یهودیان به تبلیغ بنفع این خان پرداختند و بر آن شدند که کعبه را بتخانه سازند.

در این احوال موقعیت علما کاملا روشن است. عکس‌العمل مردم شیراز این بودکه شبی ناگهان بر پشت بامها شمع‌روشن‌کردند و مولانارکن‌الدین هم‌دراینکارشرکت داشت وطولی نکشیدکه خبر مرگ‌ارغون وزوال حکومت یهود بر بلاداسلام بگوشش رسید. مرك رکن‌الدین یحیی نیزدرسال ۷۰۷اتفاق افتاد و اورا نزد پدرش‌درخاکستان مصلی بگور سپردند.

پسر رکن‌الدین یحیی موسوم است بد **مولانا مجدالدین‌اسمعیل** که قاضی القضاة اسلام‌ودارای فضائل روحی وکمالات علمی بود. دانش وفنی درآن زمان‌نبودکه‌تدریس نکند. محضرش باعث امید وخشنودی مظلومان بود وستمکاران ازاومیترسیدند. کتبی نیز تألیف نموده‌که ازآنجمله است‌کتاب **شرح المختصر فی الاصول لابن الحاجب** ودیگری کتاب **الفقه‌الکبیر** ودیگری‌کتاب **الزبدة‌فی التصوف** وهمچنین کتاب‌**الرکنیة**

این قاضی ثروت زیادی داشت ومریدانش درباره اوکراماتی نقل کرده‌اندکه مأخوذ از افسانه‌های عیسوی است وحتی **ابن بطوطه** نیز تحت تأثیر این افسانه‌ها قرار گرفته ودر کتاب‌خودداستان مجعولی‌راکه درباره رام‌شدن شیرهای‌درنده دربرابر قاضی ساخته‌اند نقل‌کرده‌است .

قاضی مجدالدین درسال ۷۵۶ درگذشت و نزدپدرش درهمان گورستان مصلی به خاك سپرده شد .

برادرش **سراج‌الدین مکرم‌بن‌یحیی** نیز ازقضاة‌باصلابت وسختگیروباهیبت بود که حتی فرمانروایان احکامش را اجرا میکردند. درمدرسه‌عمیدیه‌که**عمیدالدین‌افزری** وزیر اتابك سعد درمحل دروازه اصفهان امروز بناکرده بودتدریس مینمود. تاریخ مرك اوسال ۷۳۲ بود ودرحظیره خانوادگی مدفون شد.

برادردیگرقاضی‌مجدالدین اسمعیل،**مولانا روح الدین اسحق‌بن یحیی** نام‌داشت. او نیز از قضاة عاقل ووالیان عادل بودکه تضادبین دین وسیاست وطاعت‌وریاست را از بین‌برد. دربخشش گشاده دست بود. به‌عمران وآبادی وحفر ومرمت قناتها وبنای‌مسجد ومدرسدوپل‌ورباط علاقه سرشاری داشت. درسنه‌۷۵۶ وفات یافت ونزد پدروبرادربگور سپرده شد.

مولانا سراج‌الدین مکرم‌سابق‌الذکر فرزندی داشت بنام**محب الدین محمد** که او نیزاز قاضیان متدین ودادگر ومشفق و بخشنده‌بود. درقضاوت ،حسن خلق‌ومهربانی بسیار نشان‌میداد. سخاوت وعفت وطهارت‌اومورد تحسین‌همگان‌بود.

سال وفات اوروشن‌نیست ولی‌محل دفنش درهمان‌حظیره خانوادگی‌فالی‌درمصلی بوده‌است .

ازروح‌الدین اسحق سابق‌الذکر نیزفرزندنامداری‌موسوم به**مولاناعلاءالدین‌محمد** باقی ماند. محمد از قاضیان فقیه ودانشمندان مورد احترام بودکه بجاه ومال فراوان رسید. او نیز درقبرستان خانوادگی مدفون‌شد.

یکی دیگراز بزرگان نامبردارخاندان فالی شیرازی **مولاناقطب الدین محمد** است[1] که ازمدرسین ومصنفین معتبر بود . مؤلف شیرازنامه **احمدزرکوب شیرازی** مدتها درنزد اوبتحصیل اشتغال داشته . تالیفاتش بین اهل دانش ارج فراوان داشت. مصنفاتش عبارتند ازکتاب التفسیر ــ توضیح الحاوی فی الفقه ــ شرح التوضیح ــ شرح اللباب وشرح قصیده عمیدیه .

قصیده عمیدیه همان قصیده **اشکنوانیه** عمیدالدین اسعدافزری است. براین قصیده مولاناقطب الدین محمدفالی شرحی نگاشتدکه هم دراروپاوهم در ایران بطبع رسیده است وتعداد ابیات آن صدویازده بیت است .

قطب الدین نواده خال عمیدالدین وزیر بوده که درمقدمه شرح خودچگونگی حبس وقتل عمیدالدین وطرزبنظم آوردن آنرابامطالب تاریخی جالبی توضیح میدهد .
نسخه‌ای ازاین قصیده وشرح آن بخط **علی بن عبدالعزیزشیرازی** که‌درسال ۷۳۴ آنرا بپایان رسانیده درکتابخانه‌آستانه قدس رضوی موجوداست .

دیگر از کتب قطب الدین ، **الاغراب فی‌الاعراب** است . مولا نا در سنه ۷۲۱ درگذشت ودرمقبره خانواده فالی مدفون شد .

از خاندان فالی شیرازی نام دو برادر دیگر نیزمعروف است . یکی از آنان **مولانا عمادالدین عبدالکریم** فالی است که درفقه وعربی وادبیات تبحرداشت . ادبیات راازمولانا **قوام‌الدین** آموخت. ممکن است با حافظ همدرس بوده. آنگاه‌بمسافرت و تکمیل‌معلومات پرداخت. کتب متعددی نگاشتدکه اسامی‌آنها بشرح زیراست .

۱ ــ حواشی الصحیحین وبعض‌الکتب السبعه

۱ــ پدرقطب الدین محمد موسوم به صفی الدین ابوالخیر مسعودبن محمود فالی نیزازعلماء وزهاد ومدرسین صاحب جاه بودکه‌کتاب **تهذیب الکشاف** رادرچهارمجلد نوشت. چندی هم ازطرف‌اتابك وزارت فارس را برعهده داشت ودرسنه۶۷۸ درگذشت ودرگورستان خانوادگی بخاك سپرده شد .

۲ ـ حواشی الکشف

۳ ـ رسالة الدعوة والترغیت الی اجل مایرغب الیه الادیب

۴ ـ رسالة التسلیة

۵ ـ رسالة الجمعه

۶ ـ تلخیص الاذکار

۷ ـ تلخیص سلاح المؤمن

۸ ـ مقدمة فی الاعراب

وی برخلاف غالب شخصیتهای خاندان خویش ازقبول شغل دولتی امتناع داشت وپیوسته به تصنیف یا عبادت مشغول بود . برادرش **مولانا امام الدین عبدالرحمن** است که پس ازتکمیل معلومات بمسافرت مبادرت ورزید ودرمدارس مهم ومعتبر درس میداد. او نیز تصنیفاتی بشرح زیر دارد .

۱ ـ مفتاح الآمال فی اصلاح الاعمال

۲ ـ التحفة الحسنیة فی الفوائد السنیة

۳ ـ اضاءة الشمس فی النهی عن اضاعة الصلوات الخمس

۴ ـ منظومة الکافیة فی النحو.

سال وفات او که درنیمه قرن هشتم است معلوم نیست ولی مدفنش همان مقبره خانوادگی در مصلی است .

ناصرالدین بیضاوی صاحب تفسیر

قاضی القضاة **ناصرالدین بیضاوی** ازجمله کسانی است که در تاریخ ادبیات عرب هم شهرت بسزا دارد .

اشتهار بیضاوی بعلت تألیف تفسیر بسیار معروفی است که **اسرارالتنزیل** نام دارد.

علاوه براین تاریخی بزبان فارسی تصنیف کرده است که به **نظام‌التواریخ** مشهوراست.

وسعت اطلاع بیضاوی در تفسیر مورد تمجید اهل فن قرار دارد . کتاب نظام‌التواریخ خلاصه‌ای از تاریخ از زمان آدم ابوالبشر تا زمان زندگی مؤلف است .

از تألیفات دیگر او **منهاج‌الوصول الی علم‌الاصول** است . در تاریخ وفات او اختلاف است ولی قدر مسلم اینست که در سال ۷۱۹زنده نبوده. مدفنش درگورستان جرنداب تبریزاست .

پدر قاضی موسوم بود به **امام‌الدین بیضاوی** که از فضلای بنام روزگار خود بود و سعدی در مدح او اشعاری سروده است . وی نیز چند سال متکفل شغل قضاوت شیرازبود. بتدریس علاقه وافری داشت و ازجمله شاگردان وی شیخ **صدرالدین‌مظفر** و مولانا **نورالدین عبدالقادر** است . مصنفات محی‌السنه را نزد **شمس‌الدین عبدالرحیم سروستانی**[1] خواند . در سنه۶۷۵ درگذشت و در صفه جنوبی مدرسه مقربیه در بازار بزرگ(بازار حاجی فعلی) مدفون شد . این مدرسه همانطورکه قبلا نوشته‌ایم توسط **امیرمقرب‌الدین‌مسعودبن بدر** وزیر اتابك ابوبکربن سعد ساخته شد .

۱ـشمس‌الدین عبدالرحیم بن محمد سروستانی‌ازفقها وعلمای شیراز بودکه بتدریس اشتغال داشت ودرهمان مدرسه نیزمسکن اختیارکرد. وی‌بسیار منزوی بود ودلبستگی‌بامور دنیوی نداشت. عمری طولانی داشت وصد سال زندگی‌کرد اتابك ابوبکر نسبت بوی ارادت داشت و غالباً بنزد او میرفت. وفاتش در سنه ششصد واندی اتفاق افتاد و درگورستان سلم مدفون شد

خاندان مصالحی بیضاوی

از قرن ششم هجری قمری چراغ روشنی بخش دانش در خاندانی درخشیدکه تا قرن هشتم یعنی در حدود دویست سال بخاموشی نگرائید.

سرسلسله این خاندان‌که به **مصالحی** معروف است **شیخ شهاب الدین ابوبکرمحمد بن محمد** است‌که بعنوان اولین مرد دانش‌خانواده، نام خود را جاودان ساخت.

وی در قرن ششم میزیست . هم در رشته تحقیق گام نهاد و هم راه سیر و سلوك را در پیش‌گرفت. از او بعنوان یك عنصر علمی و اهل تفکر نام میبردند. پیرو مذهب حنفی بود و در فقه مطالعات عمیقی بعمل آورد . با بزرگان زمانه مذاکره و مباحثه میکرد ودر هرمجلس تبحرخود را به ثبوت میرسانید. بداشتن صفات پاك اشتهارداشت. اولین سفرش بخراسان‌وماوراءالنهر بود. سپس بشیراز بازگشت‌وطولی نکشیدکه‌هوای‌مصر و شام وعربستان‌کرد . چندی نیزدرمکه مجاور شد ولی‌عشق زادگاهش‌باز اورا بشیراز کشانید. زیرادرآن‌حال‌باین‌اعتقادگرویدکه (همه‌جاخانه‌عشق‌است‌چه‌مسجدچه‌کنشت).

فقیه **صائن الدین حسین بن محمدبن سلمان** در (تاریخ مشایخ فارس) در باره اوگفته (پناهگاهی برای راستان و مرجعی برای حق جویان و اهل‌یقین بود) ازجمله شیوخ او شیخ **حافظ ابوالمبارك آدمی است**[1] مرگ او در مضان سال ۵۴۸ اتفاق افتادکه

۱ـ **ابوالمبارك عبدالعزیزبن محمدبن منصور آدمی** ازپیشوایان یگانه عصرخودبود که امامت مسجد جامع عتیق شیراز دابرعهده داشت‌ودرآنجا نیزوعظ میکرد . درسال۵۵۹ درگذشت ودرمسجد جنازه‌گورستان سلم مدفون شد .

درکنار قبر **ابو سائب** مدفون شد.

پسرش **شیخ نجم الدین ابومحمد عبدالرحمن مصالحی** است که شیخی بزرگوار بود. از **ابوموسی مدینی** [۱] حدیث نقل میکرد. جمعی از مشایخ معروف نزد او درس خوانده‌اند از آن‌جمله **شیخ صفی الدین عثمان کرمانی** [۲] رامیتوان ذکر کرد. صفی‌الدین درکتاب‌خود بنام **کنزالخفی**، از نجم‌الدین ومقام او زیاد تجلیل کرده است.
نجم‌الدین در سال ۵۶۵ درگذشت و درجوار پدربخاك سپرده شد.

سومین شخصیت ازخاندان مصالحی‌بیضاوی شیخ **موفق الدین** است‌که پسر شیخ نجم الدین بود. وی پس از تحصیل دانش به حجاز وعراق مسافرت‌کرد و در آنجابه مصاحبت **ابوالحسن کردویه** نائل آمد. آنگاه بشیراز بازگشت ودر مسجد جامع عتیق مجاورت گزید و درهمانجا بتدریس پرداخت.

شیخ موفق الدین دارای قلبی رئوف و مهربان بود ودرتمام مدت عمر خویش حتی بر یکنفرهم خشم‌نیاورد وبکسی تعرضی ننمود. درسال ۶۳۶ در گذشت و درکنار گور پدر و جد خود مدفون‌گشت.

برادر موفق‌الـدین بنام **شهاب الدین ابـوبکر محمد بن عبدالرحمن مصالحی** است‌که در سال ۶۴۹ در شیراز وفات یافت و در خانقاه خویش درکنار مسجد جامع بخاك سپرده شد. این شخصیت نیز از علماء بزرگ و نامی عصر خویش بود که باعث افتخار خاندان مصالحی بشمار میرفت. درجوارمسجد جامع عتیق‌خانقاهی برپاساخت

۱ـ **ابوموسی محمدبن عمربن احمد مدینی** اصفهانی از مشاهیر علماء و محدثین بود که درسال ۵۸۱ درهشتاد سالگی دراصفهان درگذشت . وی‌دارای تألیفات عدیده‌ای بود. ذیلی برکتاب **(معرفة الصحابه)** ابونعیم اصفهانی نگاشت .

۲ ـ **شیخ صفی الدین ابومحمد عثمان** کرمانی از علماء جامع و مؤلف‌کتاب **کنزالخفی من اختیارات الصفی‌است** که‌درمسجد جامع سنقری‌و عظ وخطابه‌میکرد و در سنه۶۳۲ در گذشت و درگورستان مصلی مدفون شد.

و در آنجا بار شاد مردم پرداخت.

پنجمین دانشمند خاندان مصالحی **شیخ رکن الدین عبدالله** فرزند **شهاب الدین ابوبکر** است که جانشین پدر گشت و باشایستگی توانست نه فقط رونق خانقاه پدر را حفظ کند، بلکه در مسجد جامع جدید که اکنون به مسجد نو معروف است بوعظ بپردازد. رکن الدین به فصاحت کلام و گرمی سخن اشتهار داشت و کلامش در دلها نفوذ عمیقی می بخشید. بطوری که در حدود هزار نفر از شخصیتهای علمی درمجلس وعظ او گرد می آمدند. وفاتش درسنه ۶۷۴ اتفاق افتاد و در جوار پدر در همان خانقاه مدفون گردید.

با مرگ رکن الدین پسرش **شیخ شمس الدین عبدالصمد** شمع دانش را در خاندان مصالحی فروزان نگاه داشت.

وی عالمی ربانی و عارفی دلباخته بود. راه و رسم پدران خود را در ترتیت دادن مجالس وعظ دنبال کرد. درسیر و سلوك نیز بمقامات بزرگی نائل گردید. زیبائی جمال بر کمال او می افزود و همین زیبائی، مجالس وعظ اورا رونق بیشتر می بخشید. درسنه ۷۲۸ دیده ازجهان بربست و در خانقاه پدر وجد خویش بخاك سپرده شد و پسرش شیخ **نجم الدین احمد** رسالت حفظ رونق خانقاه را برعهده گرفت. وقار و هیبت این دانشمند، زبانزد خاص وعام بود. ازاو شطحیاتی نقل کرده اند و در قبال علماء قشری با بی باکی اظهار شطح (سخنانی که ظاهر آن باشرع مخالف است) مینمود و با مشایخ گفتگوهای تندومعارضه آمیز داشت و درسال ۷۴۴ دارفانی راوداع گفت و درخانقاه خویش مدفون شد و بالاخره پسراو بنام **عبدالرحیم** هشتمین مرد فاضل خاندان مصالحی است که صوفی پر شوری بود و اوراصاحب اخلاق وملکات نیکو می شناختند. راه وروش او مقدم داشتن دیگران برخود بود و بذل و بخششی فراوان داشت. مجلس او همیشه محل ازدحام دانشمندان و خواص بود و درسنه هفتصد و چندی درگذشت و با مرگ او دیگرستاره تابناکی درخاندان مصالحی ندرخشید و نام مصالحی که دویست سال گرمی بخش محافل علمی ومذهبی وعرفانی شیراز بودکم کم بگمنامی گرائید.

شیخ عزالدین مودود بن محمد بن محمود زرکوب شیرازی

عارفی بزرگ و معروف است. جدش **معین‌الدین محمود** از اشراف و اعیان اصفهان بود. در سال ۵۵۴ در راه مسافرت به بصره با **سیدی احمدکبیر**[1] ملاقات کرد سیدی احمدکبیر او را بسیار دوست میداشت. با شیخ روزبهان بقلی سالهای طولانی مصاحب بود. آنگاه به حجاز رفت و با **اوحدالدین کرمانی**[2] و **رکن‌الدین سجاسی** و

---

۱ - **ابوالعباس احمدبن‌علی** معروف به **ابن‌الرفاعی** از معروفترین صلحاء ومشایخ قرن ششم، در بطایح که یکی از قرای بین بصره و واسط است متولد شد و در سال ۵۷۸ وفات یافت وهمانجا مدفون گردید. وی معاصرشیخ عبدالقادر گیلانی بود ولی مشربی برخلاف او داشت. فرقهٔ **رفاعیه** یا **بطائحیه** منسوب باو هستند. بین این فرقه با فرقه **قادریه** که اتباع شیخ عبدالقادر گیلانی هستند نهصدسال است که رقابت وجود دارد.

۲ - **شیخ اوحدالدین حامدبن ابی‌الفخر کرمانی** از عرفای مشهور اواخرقرن ششم واوایل قرن هفتم بودکه درسال ۶۳۵ وفات یافت. وی نیز از مریدان رکن‌الدین‌سجاسی بودوبه صحبت محی‌الدین عربی نیز نائل شد. یکی از اشعار فارسی او اینست.

با دل گفتم خدمت شاهی کم گیر — چون سر ننهاده‌ای کلاهی کم گیر
دل گفت مرا از این سخن کمتر گوی — **کردی** و دهی و خانقاهی کم گیر

که غرض از**کرد** مظفرالدین کوکیوری است که حکمران **اربل** و شهر **زور** بوده.

۳ - **رکن‌الدین سجاسی** منسوب به قصبه سجاس در زنجان، از مشایخ و عرفای

بقیه حاشیه درصفحه بعد

شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد .

وقتی وارد بغداد شد شیخ شهاب الدین سهروردی اورا بخانه خودبردتا ازبرکت مقدمش بهره‌مند شود . آنگاه بشیراز بازگشت و در زاویه‌ای سکنی گزید و با طعام بینوایان و فقیران پرداخت. با دختر شیخ روزبهان ثانی ، نوه روزبهان بقلی فسائی ازدواج کرد. مرگ او بسال ۶۶۳ روی دادودر زاویه خود واقع در **محله دزك** درجوار مقبره **حریصی** [1] مدفون شد. این مقبره در مسجدی است‌که اینك بمسجد شیخ جونی (شیخ جنید) معروف است. باین ترتیب مدفن مقاریضی وچند تن از خاندان زرکوب نیز برای ما روشن است.

شیخ عزالدین محمودبن شهاب‌الدین ابی‌الخیر

وی‌برادر **معین الدین احمد بن ابی الخیر** مؤلف شیرازنامه است. مردی صاحب علم و دانش و سخاوت و دیندار بود. پیوسته مردم‌را به نیکی اندرز میداد. بابینوایان بر سریك سفره می‌نشست . به زینت دنیا اعتنا نداشت از سر سپردگان فقر و رضا و صبر بود . نوشته‌هایش اهل دل را بوجد میآورد. مدفن او درگورستان خانوادگی در محله دزك است .

۱ ـ **شیخ ابوعبدالله احمد بن علی حریصی** اززهادباتقوابود.شاگردان برجسته‌ای داشت‌که یکی از آنان **ابونصر سرائی** از مردان بزرگ و مشهور بشمار میرفت . در سال ۴۶۷ درگذشت و در رباط خود در محله سردزك در جوار مسجد شیخ جونی مدفون شد .

بقیه حاشیه صفحه قبل

بزرگ قرن هفتم است که جمعی ازمشایخ بزرگ آن عصر از جمله **شمس تبریزی** از تربیت شدگان مکتب او هستند . وی بقول زین‌العابدین شیروانی نویسنده‌کتاب **بستان السیاحه** از مشایخ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بوده . نویسندگان صفوة‌الصفا و طرائق‌الحقایق نیز او را از مشایخ صفی‌الدین میشمارند .

برادرش **معین الدین احمد بن ابوالخیر** مؤلف شیراز نامه، صاحب چند تالیف دیگر نیز میباشد. سعدالدین محمدبن مظفر روزبهان جد مادری اوست. کتاب **کنز الخفی** تألیف **صفی الدین عثمان کرمانی** را نزد محمد صفی خواند. همچنین قسمتهائی از کتاب **مصابیح** را در محضر همین استاد فراگرفت. کتاب توضیح کشاف و مفتاح العلوم فی المعانی و البیان را نزد محمد سیرافی خواند. تاریخ منهاج و طوایع را نیز در محضر **ابراهیم زنجانی** بپایان رسانید. از دیگر استادانش **عبدالرحمن علی بزغش** است که باو کتاب عوارف را آموخت و اجازه اجتهاد بدستش داد. کتابهای صحیح بخاری و مصابیح را نزد **منصوربن مظفر** قرائت کرد و از وی نیز اجازه اجتهاد درجه اول گرفت. آنگاه بخدمت **علی بن مسعود** بکازرون رفت و از محضرش استفاده برد. وتاریخ مشایخ واحادیث نبوی رادرکتابی جمع آوری کرد.

احمدبن ابی الخیر بمسافرت علاقه زیادی داشت. در**مدرسه مسعودیه** درس میداد ودرمسجدبغدادی‌شیرازوعظ می نمود. کتاب دیگری نیز بنام**عمدة التواریخ** نوشته، که شرح سلطنت شاه شیخ ابواسحق بوده است.

ابن ابی الخیر ازعلاقمندان بدشاه‌شیخ ابواسحق بودوازخلال نوشته‌هایش‌این‌موضوع کاملاً روشن است. وفات ابن‌ابوالخیردرسال ۷۸۹ اتفاق افتاد ودر مقبره خانوادگی در**دزك** بخاك رفت. در آنجا عده‌ای از صالحان مدفونند که از جمله آنان **کریمه خاتون** دختر **حافظ کریم اصفهانی** معروف به**قوام السنه** است که باشیخ شهاب الدین فرزند شیخ روزبهان بقلی ازدواج کرد واین کریمه خاتون مادرجد پدری **ابوالقاسم جنید** است.

یکی دیگرازافراداین خاندان **معین الدین ابوالقاسم‌جنید** شیرازی است که از مشایخ بزرگ ووعاظ معروف بود. درتفسیروحدیث وروایات، دستی چیره داشت. وی تألیف بسیارنفیسی درمزارات‌شیرازداردکه موسوم است به شدالازارفی حط الاوزارعن زوارالمزار. این اثردرسال ۷۹۱ تالیف شده وبعنوان راهنمائی بوده برای کسانیکه

مایل بوده‌اند مزارات شیراز رازیارت کنند . چون این‌کتاب عربی است بعداً پسرش **عیسی جنید** آنرا بفارسی مغلوط‌وسقیم‌ونارسائی ترجمه‌کرد و نامش‌را**هزارمزار** گذاشت، شیخ جنید بعد از تألیف این کتاب زندگانی زیادی نداشت و در مسجد **حاجی باقر** مدفون است .

ابوالحسن عبدالملک بن محمد شیرازی

عبدالملک شیرازی ریاضی دان ومنجم بزرگ قرن ششم هجری‌است . وی‌قسمتی از**المجسطی**را ترجمه وتفسیرکرده است و قطب الدین شیرازی نیزاین اثررا بفارسی برگردانیده‌است .

عبدالملك هفت مقاله مخروطات **اپولونیوس** یونانی را ترجمه و تفسیرکرده که خوشبختانه چند نسخه ازآن موجوداست. دانشمندان معاصر برای این‌مقالات‌اهمیت خاصی قائلند زیرا متن یونانی سه‌مقاله ازاین هفت مقاله مفقود شده وترجمه‌عربی‌آن که توسط عبدالملك صورت گرفته نسخه منحصربفرداست .

خاندان سعدالدین

ازاین خاندان که درشیراز بفضل ودانش وتقواو دینداری شهرت داشته‌اندشرح حال ۱۲ تن‌که ازدانشمندان بنام‌بوده‌اند برای ماروشن است. ظاهراً افراداین‌خاندان درمحله‌باغ‌نو(حدود سیدعلاءالدین‌حسین) منزل داشته‌اند. بهمین جهت به (باغ‌نوی) معروفند.

مادراینجا درصددآن نیستیم‌که ترجمه حال تمام‌افراد خاندان را بنویسیم‌بلکه فقط بشرح حال‌کسانی میپردازیم که صاحب تألیفاتی بوده‌اند و آثاری از خود باقی‌گذاشته‌اند.

قدیمی ترین شخصیت‌خانواده‌موردبحث شیخ **سعدالدین محمدبن مظفر** بن‌روزبهان است‌که ذیلا بترجمه حالش میپردازیم.

☆☆☆

عالم‌وزاهدوصاحب جاه بودکه‌درجلب‌مردم ازراه‌خوشخوئی‌مهارتی‌بسزاداشت‌ودر آموختن فنون، شوقی سرشار نشان میداد. درمحضرشیخ**شمس الدین عمر ترکی**بعرفان گرائیدوواز**محمود بن حسن بن احمد کازرونی**که‌ازشاگردان‌برجسته شیخ‌مرشدکازرونی بشمار میرفت رموزطریقت راآموخت.

ابتدا باستادی **مدرسه لالا** برگزیده شد ودرآنجادرس میگفت ولی بعداً تدریس

در مدرسه‌های **اتابکی‌وبوزابه** را برگزید. درجامع عتیق‌وجامع‌سنقری بموعظه‌پرداخت وخلق‌کثیری شیفته سخنانش شدند وهمیشه باعلاقه‌گوش بموعظه او می‌دادند. ازکارهای خاص او این بودکه غالب روزها دستاری بطول بیست‌وچهارگز برسرمی‌پیچید ودر راه، هرفقیر برهنه‌ای را ملاقات میکرد باندازه پیراهن وازاری از آن دستار پاره میکرد و بدو میداد وچون بخانه برمیگشت سه‌چهارگز بیشتر نمیماند.

سعدالدین بهند نیز مسافرت کرد و با شیخ **شامبول رتن** ملاقات کردوشیفته‌اوشد شیخ **رتن‌هندی** شخص کذاب متقلبی بودکه درسال ششصد هجری درهند ظاهرشد وادعا کردکه‌ششصدسال‌قبل‌ازآن تاریخ‌سفری به‌حجاز کرده، بخدمت‌رسول‌خدا رسیده، بدست آنحضرت اسلام‌آورده، درعروسی حضرت‌فاطمه باحضرت امیرحاضر بوده وسپس به‌هند بازگشته است! قبراو هنوزهم در محلی موسوم به (حاجی رتن) زیارتگاه مسلمانان و هنوداست. اقوالی‌که این شخص ازقول‌رسول‌منتشرمیکرد مردم را در قرن هفتم‌بخود جلب کرده بوده. برخی‌ازعلماء حدیث علیرغم عده زیادی‌که بطلان ادعای اورا ثابت میکردند از او حدیث نقل کرده‌اند.

شیخ سعدالدین نیز باکمال‌سادگی ترهات رتن‌را باورکرد وازاو حدیث روایت می‌نمود. وی‌بسیارمتعصب‌بودوسعی‌داشت مردم‌را نیز باچنان خصلتی‌باربیاورد. نمونه‌ای ازتعصب اوکه بمرحله قساوت رسیده داستانی است‌که درزیر میآوریم:

شیخ سعدالدین شنید که در اطراف ابرقوه قمشه (شهرضای فعلی) شخصی بنام **محمودبن فضل** پیدا شده که با صوفیان اختلاط دارد وچون‌سخنان‌کفرآمیز گفته اورا طردکرده‌اند واینک بگمراه‌کردن مردم‌میپردازد. شیخ بستیزه‌جوئی باوی برخاست‌و آنچه‌اوازطامات وشطح‌ادعاداشت ردکرد سپس محمودرا درشبی‌سرد، عریان چندساعتی دراطاقی‌در بسته‌محبوس ساخت‌و بعدویرا بحمامی‌درنزدیکی‌مسجد جامع بردندوواورونه آویختندتاجان سپرد. توجه مردم‌بشیخ باعث‌شدکه امیرفخرالدین‌وزیراتابك‌سعد، پس از اتمام‌بنای‌مسجدجامع فخریه ازاودرخواست نماید تادرآنجا بموعظه بپردازد. وفات

سعدالدین درسال ۶۳۴ روی داد ونزد پدرش درگورستان باغ نو مدفون شد .

پسرشیخ سعدالدین موسوم بوده است به **شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر** بن محمد. از بزرگان علم و تقوی وزهد وفتوی‌بود که در زمان خود بسیار مورد اعتماد مردم قرارداشت. تحصیلات ابتدائی‌را نزدپدرش شیخ سعدالدین محمد فرا گرفت‌سپس معقولات را نزدعمش **مولانا شمس الدین ابوالمفاخر** بیاموخت .

درنتیجه خوابی که دید از همه علوم روی گردانید وبفراگرفتن حدیث و فقه پرداخت وبمصاحبت بسیاری از مشایخ بزرگ نائل آمدکه ازآن جمله‌اند **شیخ‌شهاب الدین فضل‌الله تورپشتی**[۱] وشیخ شمس‌الدین محمدبن صفی[۲] و مولانا صفی‌الدین ابو - الخیر سیرافی[۳] وقاضی‌مجدالدین فالی وقاضی‌جمال‌الدین مصری‌وامام‌الدین بیضاوی. در مسجد نو وعظ میکرد . اتابك ابوبکر سعدبن زنگی (۶۲۳-۶۵۸) که نسبت باو ارادت خاصی داشت خواهش کرد تا درمسجد جامع عتیق وعظ بگویدولی‌شیخ‌جواب داد در این محله با جماعتی انس گرفته‌ام . دراین مسجد اگر چه مکانی تنگ است اما دل فراخ است .

با یکی از دختران شیخ الشیوخ بیضاوی[۴] ازدواج کرد و اولادان او همه از علماء ونیکان زمان بودند. تصنیفاتش زیاد است‌که ازجمله کتب زیر را ذکر کرده‌اند

---

۱ - **شیخ شهاب‌الدین فضل‌الله تورپشتی** ازفقهای‌شافعی ومحدثین‌معروف قرن‌هفتم ساکن شیراز بود . سپس در عهد سلطنت قتلغ ترکان خاتون از ملوك قراختائیان‌کرمان (۶۵۵-۶۸۱) بنا باستدعای ملکه مزبور بکرمان‌آمد ودرهمانجا درسال ۶۶۱ وفات‌یافت‌و تا آخرقرن هشتم نام‌اولاد واحفاد او بعنوان علماء در تاریخ فارس آمده .

۲ - مولانا صفی‌الدین ابوالخیرسیرافی‌استادعلماء ومرجع فضلاء مؤلف کتاب‌تهذیب.

۳ - شیخ‌شمس‌الدین محمدبن صفی متوفی درسال ۶۴۲ درگورستان‌مصلی‌مدفون‌شد .

۴ - احمدبن محمدبن جعفر بیضاوی معروف‌به (ابن سال به) متوفی درسنه ۴۱۵.

۱ - التلویح فی شرح المصابیح. این کتاب شرحی است بر کتاب مصابیح السنه تألیف حسین بن مسعود الفراء که در سنه ۵۱۰ یا ۵۱۶ وفات یافت و این کتاب در نزد اهل سنت از کتب معروف حدیث است که قریب ۴۵۰۰ حدیث منتخب در آن جمع شده.

۲ - غرر النکات فی المقامات.

۳ - منتخب الغرر فی التقاط الدرر.

۴ - حلیة الافاضل وزینة المحافل

۵ - منتقد الاخبار ومعتقد الاخیار فی شرح احادیث النبی المختار

۶ - غایة الایجاز فی بیان الحقیقة والمجاز

۷ - مسائل الخلاف المستخرجة من کتب الاشراف

۸ - تحفة الکرام فی مجتنی الامام

۹ - توضیح السبیل فی الجرح والتعدیل

۱۰ - مناهج السنة

۱۱ - المرموزات العشرین

۱۲ - منهاج المریدین فی سلوک طریقة المتقین

۱۳ - تبصیر الملوک والسلاطین فی التحذیر عن اعوان الشیاطین

۱۴ - منتهی المطالب فی معرفة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب

۱۵ - زبدة التوحید

۱۶ - ثمرة الحرقة فی شجرة الخرقة

۱۷ - تحفة الاحرار

۱۸ - تذکرة المحدثین و تبصرة المحدثین

۱۹ - الاربعین عن الشیوخ الاربعین

۲۰ - انیس القلوب

۲۱ - عقد الجواهر

تعداد آثار او بزبانهای عربی و فارسی شصت و چهار کتاب بوده است . اشعارش را هم در کتاب **مونس الاحباب** جمع آوری کرد . درسال ۶۸۷ برحمت ایزدی پیوست و در رباط خود در **گورستان شیرویه** (حدود گود موتابها) دفن شد . وی دارای هفت پسر بود که بشرح زیرند :

۱ - شیخ سعدالدین اسعد بن مظفر

بزرگترین فرزند از اولاد هفتگانه مظفر است که علاوه برمراتب فضل و کمال و دانش ، در وعظ نیز بسیار خوش بیان بوده است .

در مسجد جامع عتیق و جدید و مسجد بغدادی وعظ می گفت. درسال ۶۷۰ زیر آوار منزل خود رفت و جان سپرد و درقبرستان شیرویه مدفون گردید .

۲ - رکن الدین ابو محمد منصور بن مظفر

برادر **سعدالدین** مذکور در فوق است . در فارس به شیخ راستگوی اشتهار داشت .

نزد پدرش بتحصیل پرداخت. مصنفات پدر را خواند، آنگاه بخدمت شیخ **یوسف سروستانی** رفت و خرقه از دست او پوشید و بدستور وی خلوت گزید سپس بزیارت خانه خدا رفت . با مشایخ و علمای حجاز ملاقات کرد . بعد در بصره چندی اقامت گزید . پدرش بدیدنش اشتیاق داشت مکتوبی بدو نوشت و شرح اشتیاق خود را بصورت اشعاری بزبان عربی بیان کرد .

این نامه رکن الدین منصوررا تکان داد واو را بر آن داشت تا دوباره راه شیرازرا در پیش بگیرد . در این شهر در غارهای کوههای اطراف عزلت گزید . پس از مرگ پدر باز راه سفر درپیش گرفت واین بار بکرمان وسیرجان وخلیج فارس وجزایر وعدن ویمن رفت . درآنجا برپادشاه یمن **شمس الدین یوسف** که بسیارفاضل ودانش پرور بود کتاب **اربعین العوالی** را خواند بعد ازآن مجدداً بزیارت کعبه رفت و از آنجا بشیراز بازگشت و دختر **امیراصیل الدین عبدالله علوی** را بزنی گرفت .

در مسجد عتیق وعظ می کرد وضمن گفتار خویش ازحکام بسختی وتندی انتقاد مینمود . درسال ۷۲۳ دیده ازجهان فروبست ونزد پدرش درخاکستان شیرویه نزدیك **شیخ ابوذرعه** مدفون شد.

۳- شیخ ضیاء الدین عبدالوهاب بن مظفر

وی خانقاهی در جوار مسجد جامع عتیق ساخت که بر آن املاك زیادی وقف کرد و درهمان خانقاه موعظه می نمود . گاه درمسجد سنقری ومسجد جامع عتیق نیز مجلس وعظ ترتیب میداد. این شیخ بسیارثروتمند ودربین مردم به بخشش وکرم معروف بوده است . درسال ۷۴۳ وفات یافت ونزدپدر وبرادران بخاك سپرده شد .

۴- شیخ زین الدین طاهر بن مظفر باغ نوی

طاهر، عالم وعارفی شهیر بود. بتدریس وتربیت اهل علم علاقه داشت. درتفسیر وفقه وحدیث وتصوف وتاریخ تألیفاتی دارد .

کتاب جامع‌الاصول راازقطب الدین محمود شیرازی[1] روایت‌میکرد. این‌کتاب اثرمجدالدین ابوالسادات مبارک‌بن محمد معروف بابن‌الاثیرجزری برادر (ابن‌الاثیر) مورخ معروف بود . مجدالدین‌احادیث صحاح سته اهل سنت وجماعت رادراین‌کتاب جمع‌آوری‌کرده است .

شیخ زین‌الدین برای‌تحصیل علم ، مسافرت زیادمیکرد وهرجاکه دانشمندی‌به تدریس اشتغال داشت بدانجا می‌شتافت و درمحفل درس شرکت میجست .

کتابی‌درفضیلت علم وشرف‌دانشمندان‌بنام **تحفة‌الحلفاء الی‌حضرة‌الخلفاء** نوشت. در اواخرعمربه جزایر خلیج فارس یعنی‌کیش وهرمزمسافرت‌کرد. زیرا این‌جزیره ها بسیارآباد وپرجمعیت ومرکز سیاسی وبازرگانی‌وکشتیرانی‌وبندرگاه سفاین‌چین‌وهندو بغداد بوده‌اند .

پادشاهان‌آنجارا (پادشاه بحر) می‌نامیده‌اند[2] که بسیارثروتمند وغالباً بخشنده می‌بودند .

درآنجا شبی نگهبان قافله درمهتاب دیدکه مردی می‌نشیند وبرمیخیزد. غافل از اینکه **شیخ زین‌الدین طاهر** بنماز شب مشغول است ، تیری بر پیشانی او زد . جنازه‌اش را بشیرازآوردند و بیرون دروازه فسا (بین شیخ ابوذرعه وابش خاتون) دفن‌کردند .

۱- مولاناقطب الدین علامه شیرازی‌کتاب جامع‌الاصول را بخط خود نوشته و آنرا بر دیگران میخواند .

۲- حافظ در این باره میگوید :

پایه نظم بلند است و جهانگیر بگو   تاکند(پادشه بحر) دهان پرگهرم

۵- شمس‌الدین ابوالمفاخر عمربن مظفر

از هیجده سالگی دست به‌تصنیف کتاب زد تألیفاتش در باره عربی، فقه، نجوم طب و حساب بود. در مدح **امام‌فخررازی** اشعاری سرود و امام فخرهم در مکاتبات خویش او رامدح گفته‌است. برای انتشار کتابهای امام فخر کوشش زیادی بکار برد.

از شیخ شهاب‌الدین سهروردی وابی‌الفتوح عجلی[1] حدیث روایت میکرد. از جمله کتابهایش یکی **(الاربعین)** است که بنام **دارالسلام‌فی‌مدارالاسلام** نیز معروف بود. کتابهای دیگر او بشرح زیر است:

المحصل فی‌شرح المفصل- کتاب الهدایة- کتاب‌التبیان- کتاب الفرائض کتاب زبدةالادراك فی هیئة الافلاك -کتاب المدخل‌فی النجوم- کتاب تلخیص البیان فی‌تخلیص‌الابدان- کتاب‌منهاج الاحتیاج‌الی‌الطبیب.

با توجه بفهرست تألیفات شمس‌الدین آشکار میشود که این دانشمندان تا چه اندازه در پیشرفت علوم ریاضی و طب و نجوم کوشا بوده و این آثار چه خدماتی‌به پیشرفت علم کرده‌است.

شمس‌الدین برای اینکه علم را همگانی سازد این علوم را بشعر در آورد تا فرا گرفتنش برای دانشجویان آسانتر باشد. باوصف بر این هیچگاه از عبادت غفلت نمیورزید، بطوری که‌**سید قوام الدین عبدالله** میگفت (اگر شمس‌الدین عمر، و شریف‌الدین بوشکانی از شیراز بروند دین و ناموس از بین خواهد رفت).

سال وفات او را ۶۳۲ نوشته‌اند. مدفنش‌درگورستان شیرویه نزد برادران‌وپدر قرار داشته. دخترش (شیرین) را هم که زنی دانشمند و بزرگ منش بوددرجواروی دفن کردند.

۱- **ابوالفتح‌عجلی**اصفهان از مشاهیر فقها و وعاظ وزهاد شافعی است که در سال ۵۰۰ هجری‌درگذشت و در اصفهان مدفون شد.

۶- شیخ ظهیرالدین اسمعیل بن مظفر

در زمان وی **سلطان الجایتو** (محمد خدابنده) از مذهب حنفی به تشیع گروید و فرمان داد در تمام ممالك ایران نام خلفای ثلاثه را از خطبه وسکه بیندازندو بذکر نام علی وحسن و حسین اکتفا نمایند. این فرمان در همه جاپذیرفته شدمگردر بغداد و اصفهان و قزوین و شیراز.

شیخ ظهیرالدین از علمائی بود که مردم را بر ضد این تصمیم ایلخان تهییج می کرد و همین امر باعث خونریزیها وفتنه‌هائی شد.

کتابی در حدیث تألیف کرد که موسوم است به **فضایل الصلواة**. در سال ۷۳۰ وفات یافت و نزد پدر و برادرانش مدفون شد.

۷- جلال الدین مسعود بن مظفر

از اجله مشایخ بود در جامع سنقری وعظ می‌گفت. دوبار زیارت حج کرد، دررباط شیخ کبیر نیز موعظه مینمود. علما وصوفیه برای او ارج و احترام فوق العاده قائل بودند. از تصنیفاتش یکی کتاب **مفتاح الروایات ومصباح الحکایات** است که در چهار مجلد تنظیم گردید. در سال ۹۱۵ در گذشت و در بقعه خود واقع در گورستان خفیف بگور رفت.

بهاء الدین محمد بن مظفر

وی پسر **اسعد** وشیخی عالم وعارف بودکه بترك دنیاگروید. درقراآت سبع ماهر بود وکتاب شاطبی وجامع الاصول رابر **شیخ علی دیوانی واسطی** خواند[1]

دربقعه پدر و جدو همچنین **مسجد سرو** وعظ میگفت . بسیار خوش بیان بود درسال **۷۴۰** دیده از زندگانی فرو بست و در بقعه خانوادگی در قبرستان شیرویه وام کلثوم دفن گردید.

شیخ ناصرالدین ابواسحق عبدالرحیم بن طاهر

فرزند شیخ **زین الدین طاهر** بن مظفراست.

ازاسانید بزرگ وعلمای بنام بود. همتی بلند داشت وآنی ازاوقات خودرابیهوده تلف نکرد. ابتدا بتحصیل شرعیات پرداخت. سپس به معقولات توجه نمود. **مطول** را خواند. **ابوالقاسم جنید** می نویسد (چندی روز وشب درخدمت او بودم و احوال اورا درپنهان و آشکارمیدیدم. درمجلس درس اوپیشوایان معقول ومنقول حضور می یافتند. پس از ادای نمازصبح درس میداد تاآفتاب برمیآمد. سپس بصومعه خویش در محله سراجان میرفت و بمطالعه میپرداخت وچون آفتاب غروب میکرد باز بتعلیم جماعتی دیگرشروع میکرد.

---

۱ ـ ابومحمدقاسم شاطبی متوفی درسنه **۵۹۰** قصیدای مشتمل برهزار و صدو هفتادو سه بیت درقراآت سبع داردکه به حرزالامانی موسوم است وفضلاء براین قصیده شروح متعدد نوشته‌اند.

ازسلاطین دوری مینمود وازتنگدستی ونبودن مال غمناك نمیشد)
کتب زیادی تالیف کرد. یکی ازآنها **المنظومةفی المنطق** نام دارد. درسال ۷۵۶
وفات یافت ونزد پدرش مدفون شد.

امام فخر الدین ابوعبدالله نصر بن علی

به **ابن ابی مریم** شیرازی معروف بود. دربین علماء به **صدرالاسلام** ملقب گردید.
کتاب التیسیرفی التفسیر راروایت می کرد. این کتاب ازتألیفات ابوالقاسم محمود بن حمزه
کرمانی معروف به **تاج القراء** است که درقرن پنجم وششم میزیست.

قاضی مجدالدین اسمعیل فالی وقاضی سراج الدین مکرم فالی وعده دیگری از
علما، شاگردان او بوده اند. آثاراو بشرح زیراست:

الموضح فی علل القراآت ۲ـ المنتقی فی الشواذ ۳ـ الارفادعلی شرح الارشاد ۴ـ عیون
التصریف.

دونسخه ازکتاب **موضح** اودرکتابخانه آستان قدس رضوی موجوداست. وفاتش قبل
ازششصد هجری روی داد ودرخطیره مشایخ درمصلی مدفون شد.

شیخ جمال الدین محمدبن ابی بکر کسائی

ازعلما ومشایخ شیراز وازجمله شاگردان **امام الدین بیضاوی** بود. بکارتدریس
اشتغال داشت وکتب مفیدی نیز تالیف کرد. اسامی کتب او بشرح زیراست:

۱ ـ نورالهدی فی شرح مصابیح الدجی ۲ـ کتاب النجم فی الاصول ۳ـ سبرالقرایح
فی الاحاجی.

ابومحمد روزبهان بن ابی نصر البقلی الفسوی (شیرازی)

سلطان العرفا و برهان العلماء و برگزیده عشاق و سرور پا کانش خوانده‌اند. در جوانی بعراق ،کرمان ، حجاز، وشام مسافرت‌کرد ومردی صاحب تجربه شد.

کتاب صحیح بخاری را نزد **حافظ السلفی** در اسکندریه‌آموخت . این شخص از مشاهیر محدثین وفقهای شافعیه بود که از سال ۵۱۱ در اسکندریه متوطن شد و در مدرسه ای که (علی بن سلار) وزیر الظافر بامرالله خلیفه فاطمی برایش ساخت تدریس میکرد . این مدرسه بعلت اینکه حافظ السلفی در آن تدریس می‌نمود شهرت فراوان یافت و از اقصی نقاط کشور های اسلامی طالبان علم بدانجا روی می‌آوردند . **شیخ روزبهان** نیز درآن مدرسه درس خواند و با افکار اسمعیلیه آشنا شد .

شیخ ابی نجیب سهروردی ازمشایخ قرن ششم باوی همدرش بود .

خرقه را از دست شیخ سراج الدین محمود (سال به) پوشید . این شخص‌از خاندان (سال به) بیضاوی است‌که خود خرقه را از دست شیخ احمدبن عبدالکریم و او نیز از دست خطیب ابوالقاسم محمود بن احمد کازرونی و او از دست شیخ مرشد ابواسحق‌کازرونی پوشید .

نزد **فقیه ارشد الدین نی ریزی** نیز چندی تلمذ کرد آنگاه در کوههای اطراف شیراز به عبادت و ریاضت پرداخت . صاحب ذوق و وجدانم بود. وقتی در حالت وجد این رباعی راسرود.

آنچه ندیدست دوچشم زمان — و آنچه بنشنیده دوگوش زمین
درگل ما رنگ نمودست آن — خیزو بیاور گـل ماآن بیـن

روزبهان دارای بیست وهشت تصنیف در تفسیر و فقد و حدیث واصول و تصوف استکه خوشبختانه تعدادی ازآنها بچاپ رسیده ودردسترس طالبین قرارداد.

تألیفات او بشرح زیراست:

درتفسیردوکتاب، بنامهای:

۱- لطایف البیان فی تفسیر القرآن

۲- عرائس البیان فی حقایق القرآن.

درحدیث دوکتاب موسوم به ۱- مکنون الحدیث ۲- حقایق الاخبار

درفقه یك کتاب تحت عنوان الموشح فی المذاهب الاربعه وترجیح قول الشافعی بالدلیل. در اصول سه کتاب نوشت بنامهای ۱ - العقائد ۲ - الارشاد ۳ - المناهج . در تصوف کتابهای:

۱ - مشرب الارواح ۲ - منطق الاسرار ۳ - شرح الطواسین.

کتاب اخیر شرحی است بزبان فارسی بر کتاب الطواسین تألیف **حسین بن منصور حلاج** که شیخ شطحیات او را شرح داده و این کتاب اولین بار در سال ۱۹۱۳ در پاریس چاپ شد.

۴- لوامع التوحید ۵ - مسالك التوحید ۶ - کشف الاسرار ومکاشفات الانوار ۷ - شرح الحجب والاشعارفی مقامات اهل الانوار ۸- سیرالاروح ۹ - العرفان فی خلق الانسان ۱۰ - رسالة الانس فی روح القدس ۱۱- غلطات السالکین ۱۲ - تحفة المحبین ۱۳ - عبهر العاشقین بزبان فارسی که اخیراً چاپ شده است ۱۴ - سلوة -

القلوب. ۱۵- دیوان المعارف ۱۶- صفوة مشارب العشق ۱۷- منهج السالکین ۱۸- مقاییس السماع ۱۹- رسالة القدس.

شیخ پنجاه سال در مسجد جامع عتیق مردم را موعظه وارشاد میکرد. از او شطحیات زیاد نقل کرده‌اند و اورا **شیخ شطاح** مینامیدند. در کتاب **الانوار فی کشف اسرار** آورده است که (قوال باید خوبروی بود که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویح قلوب بسه چیز محتاجند. روایح طیبه، و وجه صحیح، وصوت ملیح)

اولین بار که بمسجد جامع عتیق رفت تا موعظه کند شنید که زنی دختر خود را اندرز میدهد: که ای دختر، حسن خود را باکس اظهار مکن که خوار و بی اعتبار گردد. شیخ گفت ای زن! **زیبائی راضی نیست که تنها ومنفرد باشد او میخواهد که باعشق قرین باشد. حسن و عشق در ازل عهدی بسته‌اند که هرگز ازهم جدا نباشند.** اصحاب از این اظهار چنان بوجد آمدند که بعضی بیهوش شدند.

شیخ، صاحب سماع بود. در اواخر عمر از آن باز ایستاد. باوی در این معنی سخن گفتند؛ جواب داد از سماع نایستاده‌ام بلکه چون گوش بخدای خود دارم از شنیدن آواز دیگران روی برگردانده‌ام.

در اواخر عمر پایش فلج شد. ازخزائن سلاطین مصر برای او روغن بلسان آوردند شیخ گفت خداوند بشما خیر بدهد. از این خانقاه بیرون روید سگی میبینید که فلج شده خوابیده. این روغن را بروی بمالید و بدانید که روزبهان بهیچ روغن به نمی‌شود.

این بندیست از بند های عشق که خدا برپای وی نهاده است تا آن زمان که به سعادت دیدار وی برسد.

وقتی بعشق زنی آوازه خوان مبتلا شد و این راز را از همه پنهان داشت. بروجد و گریه او افزوده شد و مریدان پنداشتند که از عشق حق، آنهمه صیحه می‌زند. به خانقاه آمد و مریدان را جمع کرد، خرقه خود بیرون آورد گفت من گرفتار عشق یك زن

آوازه خوانم و نمی‌خواهم در حال خود کاذب باشم.

حال شیخ را با آن‌زن آوازه خوان در میان گذاشتند. وی توبه کردو بخدمت شیخ رفت. اما محبت او از دل‌روز بهان بیرون رفت. آنگاه بمجلس صوفیه آمدو خرقه خودرا مجدداً پوشید.

شیخ در محرم‌سنه ۶۰۶ درگذشت. قاضی‌شرف‌الدین بر او نماز گزاردوابوالحسن کرد ویه مراسم تدفین را انجام داد ودر خانقاه خود دفن گردید.

در اشعار شیخ نهایت وجدو شوق نمودار است که چند رباعی او را ذیلا نقل می‌نمائیم.

در جستن جام جم جهان پیمودم — روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم — خود جام جهان نما و جم من بودم

اگر آهی کشم صحرا بسوزم — جهان را جمله سرتا پا بسوزم
بسوزم عالم ار کارم نسازی — چه فرمائی؟ بسازم یا بسوزم

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی — در دیده توئی وگرنه بردوختمی
جان‌منزل‌تست‌ور نه‌روزی صدبار — درپیش تو چون سپند بر سوختمی

کی بوکه سر زلف‌تودرچنگ‌زنم — صد بوسه‌بر آن‌رخان گلرنگ‌زنم
در شیشه کنم‌مهر و هوای‌دگران — در پیش توای نگار برسنگ زنم

پسر کوچکش **شیخ فخرالدین احمد** در علوم‌متبحر بود ومی‌توان‌گفت‌فضائل‌پدررا بارث برد. در ایام جوانی **مصابیح**[۱] **وجیز**[۲] را حفظ کرد. اشعاری‌نیز بعربی سرود. درسنه ششصدواندی درگذشت و نزد پدر مدفون شد.

۱- کتاب‌مصابیح‌السنه تألیف حسین‌بن‌محمدالفراء

۲- الوجیز کتاب معروفی است اثر امام محمد غزالی درفقه شافعی، و فقهای شافعی بر آن شروح متعدد نوشته‌اند ودر باره‌اش گفته‌اند اگرغزالی‌پیغمبر بود همین و جیز برای معجزه‌اش کافی بودتعداد شروح آنرا هفتاد هم‌نوشته‌اند و این خود دلیل بر تداول کتاب‌است.

پسر احمد ، **صدرالدین** نام داشت که اورا روزبهان ثانی میگفتند . وی واعظی خوش‌بیان بشمار میرفت که سلاطین بدو احترام می‌کردند. درجامع عتیق وجامع سنقری وعظ میگفت. کراماتهائی باو نسبت داده‌اند. ازجمله اینکه دردعای باران گفت خدایا ازاین منبرفرود نمیآیم مگر آنکه باران ببارد. دعایش مستجاب شد وباران بارید.

درسنه ۶۸۵ وفات یافت ونزد پدر وجد خود بخاك سپرده شد.

فرزند دانشمندش **شرف الدین ابراهیم** نام داشت که واعظی عالم وسخندانی باهر بود. رسالاتی تصنیف کرده که ازجمله آنهاکتاب الموهبه الربانیه والمکرمة السبحانیة است.

کتابی نیز درسیرت شیخ روزبهان نوشت وآنرا تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب روزبهان نامید. این کتاب بفارسی است ومشتمل برمقدمه وهفت باب ویك خاتمه است. کتاب مذکور درسال هفتصد هجری تالیف شده.

پسر شرف الدین ابراهیم موسوم است به **شیخ صدرالدین** که او را **روزبهان ثالث** مینامیدند. وی درروزهای مهم نظیروفات پیغمبروحسین بن علی و یا در مجالس ختم علماء وسلاطین وقضات منبرمیرفت. مردی صاحب مروت وایثاروفتوت بود.

قبر این‌عده همگی درجوار یکدیگر درمقبره شیخ روزبهان درمحله (درب شیخ) قرار دارد که خانه‌های اطراف آن ازطرف انجمن آثارملی خریداری شده تا بنائی باشکوه برآن بقعه بنا نمایند.

یکی ازجالبترین یادگارهای شیخ، چاهی است که سراسرازسنگ ساخته شده و شیخ روزبهان بقلی ازآب آن استفاده می‌کرد وحتی ازدورترین نقاط جرعه‌ای ازآنرا بعنوان شفای بیماران میبردند.

علاوه براین نسبت بموعظه نیز علاقه‌داشت رباطی‌درپشت دروازه کازرون ساخت جسدش نیزدرهمان رباط مدفون‌گردید . سال‌وفاتش را۶۷۴ نوشته‌اند.

فقیه ارشدالدین ابوالحسن علی بن محمدنی‌ریزی

اهل تحقیق درعلوم شرعی بود . در مسجد جامع عتیق امامت داشت وخطبه می‌خواند فتوی میداد ومجلس‌وعظش رامردم دوست میداشتند. اخلاق حمیده‌واوصاف پسندیده داشت. بامردم مهربانی میکرد. به‌حجازوعراق مسافرت نمود . بابسیاری از مشایخ ملاقات‌کرد. عده‌ای ازبده‌ترین شخصیتهای عرفانی وعلمی از شاگردان وی بوده‌اند . شیخ‌روزبهان ، سراج‌الدین فالی قاضی القضاة فارس ، عمیدالدین ابزری فالی، شیخ‌زین‌الدین مظفرروزبهان باغ‌نوی ازمعروفترین این‌شاگردان هستند.

چهارسال‌درمناره مسجدجامع عتیق اعتکاف‌گزیدوکتب‌متعددی‌تصنیف کرد .این کتابهاعبارتنداز ۱ـ**مجمع البحرین** درده مجلد که موضـوع آن تفسیراست ۲ـ **تنویر المصابیح فی‌شرح المصابیح** درحدیث ۳ـ **باكورةالطلب‌لاهل الادب** .

علاوه براین‌آثاری درادبیات داشته که‌نام‌آنهاذکرنگردیده است.

اشعاری بزبان‌عربی نیزسروده‌که حاکی ازوجدوذوق شوق اوست . ازاشعارعربی اوچندبیت نقل میشود .

ندمائی عللونی وانظروا — ما لقلبی طول ایامی یئن
قد تصدی لی بنجد شادن — طرفه ازعج‌قلبی المطمئن
سلب العقل و ولی قائلاً — افتاکم مستهام قلت ان
ان‌تصل احیاوان تصرم امت — قال‌لاوصل وان مت وان

مرگ اودرسنه ۶۰۴ فرارسید ودررباط خویش نزدیك مصلی مدفون‌گردید .

فرزندش **محمد** نیزاز مشتاقان دانش بود برای دیدن مشایخ بعراق و حجاز

مسافرتهای متعدد کرد . وی خلوت میکرد وزیاد میگریست. چهل روز، روزه گرفت و درپایان این چله اشك میریخت ومیگفت خدایا مرا از وحشت دنیارهائی و با آخرت انسم ده تاروزه خودرا با این آرامش قلبی بگشایم. درسنه ۶۲۶ درگذشت ونزدپدرش بخاك رفت .

فقیه نجم الدین محمود بن الیاس

از پزشکان معروف و با تجربه بود که هم درعلم طب وهم در دانش دینی تبحر داشت، اقسام علوم وفنون را آموخته بود ولی چون جنبه پزشکی اوزیاد تر بود بهمین جهت اورا بعنوان طبیبی حاذق می‌شناختند. هرگاه برای تنگدستی داروئی می نوشت بهای آنراهم شخصاً میپرداخت وبدین ترتیب بینوایان بهنگام بیماری غم آنرا نداشتند که پول پزشك ودارو ندارند .کتابهای متعددی تصنیف کرده که یکی از آنها کتاب معروف **الحاوی فی علم التداوی** است. نسخه‌های متعددی از این کتاب موجود است که یك نسخه آن نیز درکتابخانه آستان قدس رضوی است ولی بعلت شباهت نام با اثر معروف رازی بنام (الحاوی) مؤلف فهرست آن کتابخانه اشتباهاً کتاب **محمود بن الیاس** را بنام رازی ضبط کرده است .

دیگر از آثار او عبارتند از **شرح الفصول البقراط** ودیگر **کتاب الرشیدیه** وکتاب دیگری بنام **التشریح. ایضاً کتاب الاغذیه والاشربه** همچنین رساله **الثلجیه** و بالاخره کتاب **اسرار النکاح** که در دیباچه آن فصلی درباره عشق نگاشته .

درسنه ششصدو نودواند وفات یافت ودر بقعه خویش در گورستان **باغ نو** مدفون شد.

از این خاندان دو طبیب دیگر بسیار معروفند. یکی احمد بن یوسف بن الیاس برادرزاده محمود ودیگری نواده همین شخص موسوم به **منصوربن احمد** .

احمد بن یوسف بسیار محبوب القلوب مردم ومقرب دردربارفرمانروایان بود . از ذوقیات بهره کافی داشت. باصوفیه معاشرت مینمود. دیوان اشعارفارسی وعربی خودراجمع

آوری کرد. بسال ۷۴۴ وفات یافت ودرجوارعم خویش بخاك سپرده شد .

نواده‌اش منصورابن محمدنیزازپزشکان معروف وموردِاحترام مردم بوده‌است . کتابی بزبان فارسی نگاشته که موسوم است به **کفایة مجاهدیه** . از ایـن کتاب نیز نسخه‌های فراوانی وجودداردکه یك نسخه‌آن نیزدرکتابخانه مجلس شورایملی است . وی‌کتاب‌کفایة مجاهدیه‌را بنام سلطان زین العابدین مظفری تألیف کرده است. سال وفاتش معلوم نیست وباحتمال قوی وی‌نیزدرهمان بقعه خانوادگی دفن‌است .

ابواسحق ابراهیم بن‌علی شیرازی

ازعلمای بزرگ شافعی بودکه در دستگاه **المقتدرباله** ، خلیفه عباسی احترام شایانی داشت.

این خلیفه، ابواسحق راازبغداد به‌خراسان فرستاد تادختر پادشاه سلجوقی را برایش خواستگاری‌کند.

هنگامی‌که به‌خراسان‌رسیدچنان‌تجلیلی‌ازاو بعمل‌آمدکه مردم‌صافی‌عقیدت‌خاك پای‌اسبش رابرسم تبرك‌برمی‌داشتند .

خواجه‌نظام‌الملك پس‌ازاتمام بنای‌مدرسه‌نظامیه بغداداورابمدرسی آنجا برگزید ابواسحق ابتداازقبول این شغل‌امتناع ورزید اما اصرارخواجه‌که خودنیز شافعی بود وی را راضی به‌تدریس‌کرد. درمحضرش بیش ازهزاردانشجوحاضرمیشدند واو باقدرت تمام درس‌میداد .

این‌دانشمندشیرازی درسنه ۴۷۲هجری دربغداددرگذشت‌ودرهمانجا مدفون‌شد.

سعدی شیرازی

ابوعبدالله مشرف‌الدین مصلح شیرازی در اوایل قرن هفتم متولد شد و در سنه ۶۹۱ در شیراز وفات یافت .

تخلص خود را از نام **سعد بن** ابی بکر بن سعد زنگی ولیعهد مظفرالدین ابوبکر گرفت. هر وقت سعدی در شیراز بود در خدمت این ولیعهد ادب پرور بسر میبرد.

سعدی در **نظامیه** بغداد تحصیل کرد . دانشجویان دانشگاه نظامیه عبارت بودند از مفسران، محدثان، وعاظ، حکام و مذکران

شیخ پس از اتمام تحصیل بسیر و سیاحت پرداخت و درمجالس، وعظ میگفت و مردم را به سوی دین واخلاق هدایت میکرد .

بطوریکه از آثار سعدی برمی آید ومعاصرینش هم می نویسند در لغت، صرف و نحو ، کلام ، منطق، حکمت الهی ، وحکمت عملی (علم الاجتماع و سیاست مدن) مهارت داشت. مخصوصا مهارت اودر حکمت ازتمام آثارش پیداست.

کتاب بوستان نه فقط حاوی مطالب اخلاقی وحکمتی است ، بلکه استادی شیخ را در علم الاجتماع نشان می دهد . تبحروی در زبان عربی و فارسی و ذوق لطیف و طبع و قادش اورا برانگیخت تا شیرین ترین آثار فارسی را در نظم و نثر از خود بجای گذارد .

سعدی درابتدا همان سبك متداول‌زمان خویش را در نویسندگی درپیش‌گرفت بعد به سبك **خواجه‌عبدالله‌انصاری** تمایل پیدا کرد. اما طولی نکشید که سبك خاص ومشخصی برای خود ابداع نمودکه تاکنون پس از هشصد سال کسی قادر به تقلیدآن نبوده است.

شیخ اجل نه تنها به نصایح مردم میپرداخت بلکه از اندرز دادن بسلاطین هم مضایقه نداشت کما اینکه رساله هفتم خود را به اندرز به ملك انکیاتو اختصاص داده و در مقدمه می نویسد(معلوم شد که خسرو عادل قابل تربیت است و مستعد نصیحت.)

علاوه بر این رساله،قصایدی نیز سروده که در آنها ضمن مدح، نصایح زنده‌و گاه خشنی به **انکیاتو** نموده است.

شاهکار سعدی‌در نثر،گلستان اوست‌که‌در حقیقت‌نوعی مقامه نویسی است. ولی‌در این رویه‌گرد تقلید نگشته و راه تازگی وابتکار را پیموده‌است.

ترتیب و تناسب وتنوع‌گلستان همراه با موضوعات دلکش اجتماعی و اخلاقی و تربیتی وسبك ساده وشیرین نویسندگی، سعدی را بعنوان خداوند سخن‌معرفی‌کرده است. سعدی در بین معاصرین خویش هم با وجود نبودن وسایل‌نشر جای خود را باز کرد.

شهرت‌وی‌باندازه‌ای‌بودکه پس ازپنجاه‌و پنج‌سال‌که ازمرگش‌می‌گذشت درساحل اقیانوس کبیر ،یعنی در چین، ملاحان اشعارش را بآواز می‌خواندند.

برروی سنگ قبر **حسام‌الدین‌بن‌امین** که‌در سال ۸۲۳ هجری در اندونزی، در گذشته ابیاتی از اشعار سعدی نگاشته‌اند.

چهل وسه سال پس از فوت شیخ، یکی از فضلاو عرفابنام**علی ابن‌احمدبن‌ابی بکر** معروف به **بیستون** اقدام به تنظیم‌اشعار سعدی وترتیب آنها با حروف‌تهجی‌نمود.

وی‌کلیه آثار شیخ‌را به ۱۲ بخش تقسیم نمود. اول رساله هائی‌که درتصوف و

عرفان و نصایح ملوك تصنیف کرده است. دوم گلستان، سوم بوستان، چهارم پندنامه، پنجم قصاید فارسی ششم قصاید عربی، هفتم طیبات، هشتم بدایع، نهم خواتیم، دهم غزلیات قدیم که مربوط بدوران جوانی شیخ است، یازدهم صاحبیه مشتمل برقطعات، مثنویات، رباعیات ومفردات. دوازدهم مطایبات. از آثار شیخ نسخ قدیمی که درزمان شخص او تحریر شده موجود است.

سعدی درسیر و سلوك نیز مقامی بس والا داشت. بتمام قلمرو اسلامی وهمسایگان کشورهای اسلامی مسافرت کرد و دیده تیز بین او در هر ذره، عالمی پند و حکمت میدید.

یکبار هم در جریان جنگهای صلیبی بطوریکه خودش درگلستان مینویسد به چنگ عیسویان اسیر میشود.

مدفن شیخ درشیراز معروف است. مورخین، **سعدیه** فعلی را خانقاه او دانسته‌اند ومی‌نویسند که شیخ دراین خانقاه که درشمال شرقی شیراز واقع شده بعبادت مشغول بوده وازسفره انعام او درویشان بهره‌می‌برده‌اند.

دولتشاه سمرقندی درتذکرة الشعراء می‌نویسد سلاطین وبزرگان وعلما بزیارت شیخ بدان خانقاه می‌رفتند. قنات «**حوض ماهی**» فعلی در زمان شیخ نیز جاری ومعمور بوده وسعدی حوضی از مرمر در باغ خانقاه خود ساخته، ازآن قنات آب در آن جاری میکرده است.

آخرین تعمیری که درمقبره شیخ بعمل آمد توسط کریمخان زند بود که عمارتی دوطبقه دریك ردیف برآرامگاه ساخت ودرختان کاج و سرو نیز در محوطه باغ غرس نمود. درسال ۱۳۲۷ انجمن آثار ملی برآن شد تا برآرامگاه مردی که از اقصی نقاط جهان، پیروان مذاهب ومسالك مختلف بزیارتش می شتابند ساختمان مناسبی بنانماید این تصمیم عملی شد و آرامگاه جدید دربهار سال ۱۳۳۱ بدست شاهنشاه آریامهر رسماً گشایش یافت.

مجدالدین همگر

زادگاه **مجدهمگر** را یزد نوشته‌اند اما غالب عمر خود را در شیراز گذرانیده و در آنجا تحت حمایت **بهاءالدین جوینی** حکمران سخاوتمند فارس قرار داشت. هنگامیکه **مجدالدین** از یزدباصفهان رفت‌زن پیری داشت‌که بدنبال اوشتافت. روزی یکی از شاگردان به مجدالدین خبر داد «بشارت بادکه خاتون در خانه فرود آمد» مجدهمگر جواب داد «بشارت در آنست‌که‌خانه براو فرود آمدی.»

روزی نیز همسرش این رباعی خیام را براو خواندکه گفته است «پیش از من و تولیل ونهاری بوده است» مجدالدین گفت «پیش از من شاید. لیکن خدا داند که پیش از تولیل ونهاری نبوده است».

این شاعر خطی بغایت خوش داشت وچون خود را از نسل انوشیروان میدانست در باره سلاطین فارس احترامی شایان داشت.

مجدهمگر ظاهراً نسبت به سعدی حسادت میورزیده و مقام ادبی شیخ راکتمان مینموده است. نمونه این رویه نامه‌ای است‌که **معین الدین پروانه، ملك افتخار الدین و نورالدین رصدی و صاحبدیوان شمس‌الدین** باو نوشته‌اند وسئوال کرده‌اند که بین او و سعدی وامامی هروی‌کدامیك در شعر استادترند.

مجدهمگر چنین جواب میدهد:

ماگر چه بنطق طوطی خوش نفسیم ... برشکر گفته‌های سعدی مگسیم
در شیوه شاعری با جماع امم ... هرگز من و سعدی بد امامی نرسیم

وحال‌آنکه اشعار این امامی هروی انقدر ارزش نداشت که تذکره نویسان نمونه‌ای از آنرا ثبت وضبط نمایند و تنها بنقل یك چیستان مشکل که ازنظر شعری ضعیف‌است اکتفاکرده‌اند.

امامی هروی نیز درجواب این مدح مجدهمگرراه او را می‌ستاید و میگوید:

در صدر بلاغت ارچه با دستر سم　　در عالم نظم ارچه مسیحا نفسم
دانم که بخاك در دستور جهان　　سحبان زمانه مجدهمگر نرسم

سعدی این تعارفات دوشاعر راکه بزبان او بودنادیده نگرفت ودر مقام جواب چنین گفت:

هر کس که بپایگاه سامی نرسد　　از بخت بدو سیاه‌کامی نرسد
همگرکه بعمرخودنکرده‌است‌نماز　　آری چه عجب گربه امامی نرسد

مجدالدین عمری نسبتاًطولانی داشته وبطوریکه از اشعارش برمی‌آید تولدش درحدود سال ۶۰۸ بوده است.

مجدهمگر درسال ۶۸۶ در اصفهان درگذشت و درهمانجا نیزمدفون شد.

دومصنف بزرگ

ازبین مصنفین ومؤلفینی‌که درشیرازمدفونند اشاره بدآثاردوتن‌که پدروفرزندند لازم بنظر میرسد. نام پدر **قاضی زین‌الدین علی بن روزبهان‌خنجی** است . **خنج** یکی از بلوك‌گرمسیرفارس است. وی در شیراز پرورش یافته و زندگی میکرد. ارباب علم او را برگزیده خویش میدانستند . در اصول و فروع تصنیفاتی دارد که معروف ترین کتب او از اینقرارند.

۱ ـ المعتبرفی شرح المختصرلابن حاجب۲ ـ النهایةفی شرح الغایة ۳ ـ شرح المنهاج للقاضی ناصرالدین که البته این شرحی است بر کتاب بیضاوی صاحب تفسیر مشهور ۴ ـ الشکوك علی الکافیه . موضوع این کتاب تحقیقاتی است در باره نحو ۵ ـ القواعدفی النحو ۶ ـ اجوبة ایرادات علی کتاب المحصول الامام. غرض کتاب المحصول تألیف امام فخر رازی است‌که موضوع آن فقه است.

قاضی علی خنجی درسال ۷۰۷ در گذشت و در **مدرسه سامیه** واقع در گورستان شیرویه یعنی بین **گـودموتابها** ومقبره شیخ ابوزرعه مدفون شد .

پسرش **مولانا مجدالدین اسمعیل** است. وی نیز ازعلماء فاضل بشمار میرفت که برای حل معضلات علمی مرجعی معتبر بود . مردم بعلت اعتمادی که به بیغرضی و عدالتش داشتند مرافعات خویش را نزد اوحل و فصل میکردند.

انواع علوم رادرس میداد ومانند پدرش ازمصنفین مشهور بود. اسامی کتب او بقرار زیراست ۱ ـ المقتصر فی شرح المختصر ۲ ـ الرسالة المنظومه فیما یحل و یحرم ۳ـ الرساله فی معنی القول ۴ ـ الفکوك فی رفع الشکوك ۵ ـ عمدة السائل فی دفع الصائل.

طلاب علوم تبریز نسخه‌ای از این کتاب اخیر را برداشته مطالعه میکردند **سیدبرهان الدین عبری** نیز آنرا مورد مطالعه دقیق قراردادزیرا این کتاب دررد اعتراضاتی است که سیدبرهان الدین بریکی از تألیفات پدرش نوشته بود. سیدبرهان الدین از آنهمه موشکافی که دررد اعتراضات بکار رفته بود درشگفت ماند. باید دانست که این شخص ازکسانی است که مصنفات قاضی بیضاوی را شرح نمود و در تبریز مسندقضا یافت.

ازکارهای جالب او اینست که وقتی درخدمت **اولجایتوو سلطان محمد خدابنده** بود دستور داد تا مدرسه سیاری دریکی از خیمه‌ها تأسیس شود وآن مدرسه دائماً با اردو حرکت میکرد. از مدرسان این مدرسه یکی عم علامه حلی بود . درهرحال مجدالدین اسمعیل با نوشتن کتاب عمدة السائل فی دفع الصائل تمام ایراداتی را که سیدبرهان الدین عبری برپدرش واردآورده بود جواب گفت. درسال ۷۴۴ وفات یافت ونزد پدرش بخاك رفت.

شمس‌الدین محمد کیشی

تکیه **سیدمیرآخورکه** اکنون قسمتی از آن بمنظور احداث خیابان **خضرتی** در محله **دزك** خراب شده خانه **شمس‌الدین محمدکیشی** بود که خود نیز در همانجا مدفون است. درحدود نیم قرن* پیش که بنای آنجارا تجدید کرده بودند زائرین از شبکه‌های پنجره شمع در طاقچه می‌گذاشته‌اند وهمین امر باعث شدکه آن بقعه آتش بگیرد واکنون مجدداً قسمتهای دیگر تکیه دردست تعمیراست.

درفضای تکیه قبور متعددی مربوط باعصار مختلف وجودداشته‌که اغلب‌سنگهای آنها برای تجدید بنا ازبین رفته. فقط یك سنگ بزرگ‌که‌اطراف آن اسامی‌چهارده معصوم نقش است ونظیرآن دربقعه شیخ روزبهان نیز وجود دارد ومربوط بعهدصفوی استدرکنار خیابان در معرض‌آسیب‌بود که‌نگارنده‌درزمانی که‌در اداره باستانشناسی فارس شاغل بود ترتیب حمل آن رابداخل تکیه‌داد.

در میان تکیه درخت سروری باقی مانده که در اثر آتش سوزی قسمتی از شاخه‌های آن سوخته و اگرچه اکنون آثار سوختگی محو شده ولی رشد آن کند گردیده است.

شمس‌الدین‌محمد ازعرفا وعلما و مدرسین سترك قرن هفتم بود که در اصول و فروع تبحر داشت و در علوم معقول ومنقول تألیفاتی دارد . از آنجهت او را کیشی گفته‌اند که‌ظاهراً منسوب به کیش ازجزایر خلیج فارس میباشد و این کلمه را گاهی (قیس) می‌نویسند.

محیط پر آشوب وی‌نقش مردم را در اجتماع محدود بزد وخودهای خونین سلاطین وشاهزادگان نموده بود . ازنظر اجتماعی عمر او در چهار چوب آشوب و

وغوغا وفساد وعدم اعتمادگذشت. اگرچه اتابکان‌که معاصر شمس الدین بوده‌اند فارس را از حمله مغول حفظ نمودند ولـی جنگهای محلی و توطئه چینی‌ها در روحیات مردم آثاری مشابه بافجایع مغول بجا گذاشت .

بعلاوه این سلاطین مجبور بودند هرساله تحف و هدایا و باج وخراج سنگین بدربار مغول بفرستند. مخارج دستگاه حکومت و سپاه و جنگها نیز مزید بر هزینه های دیگر میشد و تمام این وجوه از راه اخذ مالیات بدست میآمد.

بدین ترتیب فقرعمومی وفشار زندگی‌عصیانی بوجودمیاورکه چون مجالی برای بروز آن نبود تبدیل بعقده درونی میگشت و عامه را بهمه چیز منکر میساخت.روی همین اصل مردم پیوسته درصدد آن بودندکه وسیله‌ای برای خالی کردن عقده قلبی خود بدست آورند وهیچ راهی بهتر از مقاومت منفی نبود .

جریان روز نیز این امر را تسهیل میکرد.

بخوبی معلوم است‌که عقایدکین توزانه و مبتنی برعدم اعتماد ودغلکاری مردم ، هرمصلحی را بر این میداردکه به نیرومندترین اسلحه فکری و عقیده‌ای جهت تغییر باورها و خصائل مردم دست یازد و عقیده وحدت وجود را بعنوان مشرب خویش برگزینند. زیرا درجامعه‌ای‌که همه چیز را باعینك بدبینی مینگرند هادیان فکرطبعاً عکس العمل شدید نشان داده هیچ چیز را خالی از نشان حق ندانسته ، مردم را ترغیب میکردندکه سوء ظن ونفرت را تبدیل بمحبت سازند زیرا در غیراین صورت جلوه خلق را در اشیاء نادیده‌گرفته‌اند.

شمس الدین کیشی میخواست **با سلاحی برنده‌تراز اخلاق متداول، عداوتها را تبدیل بمحبت‌کند. جامعه خسته آنروز نیزاحتیاج بآرامش در خود احساس‌کرد و تمام این زمینه‌ها محیط مناسبی برای پرورش‌عقیده وحدت وجود ایجاد نمود .** در ایامی‌که فارس درتب اختلافات میسوخت، شمس الدین محمدکیشی از فشار ناهنجاریها راه مسافرت درپیش‌گرفت.

پس از زیارت حج در سال ۶۶۵ هجری وارد بغداد شده در مدرسه نظامیه به تدریس پرداخت. حکام وعلماء هم به‌محضر درسش حاضرشده کسب فیض‌می‌نمودند سپس در همانجا بملازمت شیخ **جبرئیل کردی** در آمد و بامر او خلوت گزیده به ریاضت پرداخت. در مدت غیبت او شیراز حوادث نامطلوبی را می گذرانید ولی دربطن‌این‌حوادث‌آمادگی برای قبول مکتب شمس‌الدین پرورش می یافت. پس از قتل **سلجوقشاه** وخروج **قاضی شرف‌الدین** وتاخت وتاز واستبداد **شمس‌الدین‌محمد** مشهوربه **ملك جهود** وحملات **نکودار** بشیراز وخونخواهی **حسام قزوینی** درعصر امارت **ابش خاتون** یك آرامش نسبی بوجودآمد وشمس‌الدین محمد ازبغداد باصفهان واردشد و درآنجا نزد **بهاءالدین صاحب دیون** بسر می‌برد.

ازاین دوره‌ازندگی اومکتوبی دردست است‌که برای‌خواجه **نصیرالدین‌طوسی** نوشت وطی آن خواستار توضیحاتی درباره سه‌مسئله ازمسائل منطق‌وحکمت‌گردید. خواجه طی پاسخ محبت آمیز خودباذکر القاب وعناوین سنگین اورا تعظیم نموده و سپس پاسخ سؤالهارا داده.

از سجایای شمس‌الدین محمد یکی اینست‌که هرگاه درپاسخ سؤالی تردید داشت بدون اینکه بافضل فروشی خود راآلوده کند بانهایت صراحت وسادگی عجز خودرا ازجوابگوئی اظهار می‌داشت. در اینجا عبارتی از علامه حلی در این باره نقل می‌کنیم.

علامه دراجازه مطول خود می‌نویسد (شیخ از افضل علمای شافعیه بود و در بحث با انصاف ترین مردم بشمارمی‌رفت. من‌پیش اودرس می‌خواندم و پاره‌ای اوقات‌که براو اعتراضاتی وارد می‌کردم درفکر فرومی‌رفت. گاهی جواب می‌گفت و گاهی نیز می‌گفت همین سؤال راچندی دیگر تکرارکن تا دراین باب‌فکرکنیم. من یك یا دو سه‌روز دیگر همان‌سؤال‌راآغاز می‌کردم؛گاهی جواب‌آنرا می‌گفت وگاهی نیزازجواب اظهارعجز می‌نمود..)

معهذا مقام علمی او بحدی بود که ارباب علم و بحث بکلامش استناد می‌جستند مثلا **جامی** در کتاب نفحات الانس در شرح مکتوب **کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی** متوفی در سال ۷۳۶ **بشیخ رکن‌الدین علاالدوله سمنانی** در خصوص دفاع از طریقه قائلین بوحدت وجود از شمس‌الدین کیشی چنین نام می برد (بعداز آن به صحبت مولانا شمس‌الدین کیشی رسیدم. چون ازمولانا نورالدین شنیده بودکه دراین عصر مثل او درطریق معرفت نیست و این رباعی ازاوست؛

هر نقش که بر تخته هستی پیداست　　آن صورت آنکس است کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو　　موجش خوانند و در حقیقت دریاست

وهمین معنی (یعنی وحدت وجود) در توحید بیان می‌کرد ومی‌گفت که مرا بعد ازچندین اربعین این معنی کشف شد و آنوقت درشیراز هیچکس نبودکه بااواین معنی در میان توان نهاد..)

منصورحلاج که جان خودرافدای فاش کردن اسرار سیروسلوك نمود دعائی دارد که مورد توجه زیاد قائلین بوحدت وجود است. دراین دعا میگوید.

اقتلونی یا ثقاتی　　ان‌فی قتلی حیاتی
فمماتی فی‌حیاتی　　و حیاتی فی‌مماتی

صاحب‌کتاب (تجارب السلف) متذکر میشود که شمس‌الدین محمد رساله‌ای بزبان فارسی درشرح دعای مزبور نگاشته .

اگر متن این رساله‌موجود بود بامقایسه آن بامنشآت سایر پیشروان این‌طریقه در ادوار دیگر بروشن کردن‌سیر عرفان‌ومشخص نمودن تحولات جوامعی که‌چنین‌عقایدی راعرضه میداردکمك می نمود.

بسیاری ازبزرگان دانش که امروز آثار آنان دردست است ازشاگردان او بوده‌اند ازجمله یکی **مولانا قطب‌الدین محمودبن مسعود شیرازی** مؤلف درةالتاج وشرح کلیات قانون ابن سینا وچند اثر دیگر است که در ۶۳۴ درشیراز متولدشد و در ۷۱۰ در

تبریز وفات یافته است وی در شرح کلیات قانون ابن سینا از استاد خود شمس‌الدین کیشی نام میبرد.

دیگر **علامه حلی جمال‌الدین حسین‌بن‌یوسف بن علی‌بن‌المطهر** (متوفی در ۷۲۶) است که در اجازه مطول خودبرای علاء الدین علی‌بن ابراهیم یکی از بنی زهره علویین حلبیین از شمس‌الدین بعنوان استاد خود یاد کرده و او را بزرگترین علمای شافعیه مینامد.

هندوشاه‌بن سنجر مؤلف تجارب‌السلف نیز شمس‌الدین‌کیشی را استادخود واز سرآمدان روزگار خوانده.

از رسالاتی که فعلا از شمس‌الدین موجود می باشد یکی رساله **(روضة‌المناظره)** است که‌بنام خواجه بهاء الدین محمدبن خواجه شمس‌الدین محمد جوینی تألیف نموده و شرح رساله‌ای از خواجه نصیرالدین طوسی‌است که در تفسیر قول علماء (فی نفس الامر) نوشته.

صاحبان تذکره ازکتاب دیگر او بنام **(الهادی فی‌النحو)** نام‌می‌برندکه دارای عباراتی کوتاه وپر مغز بوده است.

اشعار عربی‌وفارسی زیادی باونسبت داده‌اند. منجمله**محمدبن‌جاجرمی** درکتاب مونس‌الاحرافی دقایق الاشعار که در۷۴۱ تألیف شده دوغزل ازشمس‌الدین‌کیشی نقل نموده‌که ذیلا درج می‌گردد.

گلش تا خط زنگاری بر آورد	عقیقش سر بخو نخواری برآورد
چو کافورش ز عنبر حله پوشید	دمار از مشك تا تاری برآورد
چوعکس‌سبزه‌دیدآن نرگس‌مست	فغان از جان هشیاری برآورد
مرا آن چشم جادو آشکارا	بکشت وسربه بیماری برآورد
رخش جانم ببرد و طرفه اینست	که گوید خط بیزاری بر آورد
مرا گفتا که جانت بر لب آمد	خطش جانیست پنداری برآورد

نصیب شمس کیشی خارغم شد   گلش تاخط زنگاری برآورد.

غزل استادانه دیگر نیز اینست

ای باد صبحگاهی جانم همی فزائی   باما نگوئی آخرتا خود تو از کجائی ؟
لطف‌است‌جمله خویت‌رمزست‌گفتگویت   بس آشناست بویت مانا که آشنائی
جسمت همدروانست‌بویت شفای جانست   نزدیك من چنانست کز کوی یارمائی
فراش راه اوئی چون حال اونگوئی   باید که‌نیك پوئی چون پیك پادشاهی
ای باد حال دلبر با ما بگوی و مگذر   با ما وفا کن آخر گر معدن وفائی
آن عالم لطافت وان دلربای آفت   وان‌محض‌لطف‌ورأفت وان‌رحمت‌خدائی
آن نور هردو دیده‌وان ماه آرمیده   بایار دل رمیده چون‌است در جدائی
آن چشم پرخمارش وان لعل آبدارش   وان زلف تابدارش وان دام دلربائی
آن روی مهوش او وان خنده خوش‌او   وان فکر دلکش او وان نوش‌جان‌فزائی
چونند بر چه کارند با ما سرچه دارند   راه وفا سپارند یا راه بیوفائی
ای باد الله الله چون بگذری بران مه   گو شمس دوش‌در ره از درد بینوائی
میگفت کای روانم وی یار مهربانم   ای هرکه در جهانم ای جان روشنائی
دور از تو آنچنانم کافسانه در جهانم   بس زار و نا توانم از رنج بینوائی
هرگه که با خیالت یاد آورم جمالت   جان از پی وصالت جوید ز تن رهائی
باد صبا خدا را از بهر حق نه‌ما را   و آمرزش خطار اکاین حال وانمائی

قطعه زیر نیز به شمس‌الدین کیشی نسبت داده‌شده است.

دی مرا گفت رفیقی که فلان در حق تو   ناسزاگفت دراین هفته بهرجا که‌نشست
زجرآن ابله دون گر نکنی جایز نیست   دفع‌آن سفله‌فریضه است‌بهرچاره که‌هست
گفتم ایدوست‌بدینهادل خود خسته مدار   که ز بیهوده دو نان دل پر مایه نخست
بگذار این همه را گر بتکلف شنوی   نکته‌ای بشنو و میدار بخاطر پیوست
شهسوار دل من آنکه بتأیید خرد   نوبت پنجم خود بر نهمین چرخ زدست

نظم از اینسان وچو نثرسخن آغاز کنند چرخ گوید به ازاین نثر بنتوان پیوست
درسی از علم حقایق چـو کند او املا بردرش روح ملك تحفه صفت‌دست‌بدست
قلم فتوی شرعی چو بگیرد به بنان جان نعمان و محمد شود از یادش مست
کی کند گوشه خاطر سوی بهتان عوام میشکی خرخرد سگ صفت دیو پرست
عامه دیوند بمعنی و بصورت مردم جز بلا حول یقین ازکفشان نتوان‌رست
جاهلان در حق یزدان پسر وزن گفتند دختروصورت‌گاو این همه درقرآن‌هست
انبیا را بکهانت همه نسبت کردند مصطفی نیز از ایشان بسلامت بنرست
حق تعالی چو زبانهای عوام ازپی خود وانبیاهیچ نبسته است ز من‌خواهد بست؟

درتاریخ وفاتش صاحب فارسنامه ذیل توصیحات جزیره‌کیش درگذشتش راسال ۶۶۰ نگاشته درحالیکه وی در ۶۶۵ در بغداد بتدریس در مدرسه نظامیه مشغول شدو بعد از آن نیز باصفهان وسپس بشیراز بازگشت. صاحب **حوادث‌الجامعه** فوت اورادرسال ۶۹۴ ذکرنموده واین نقل کاملا درست بنظرمیرسد. درپایان این مقال چند سطراشعار عربی اونیزکه در دست است نقل میکنیم.

ادارك رکض‌العزم فی‌طلب‌المجد و اکشف عن ساق التشمرو الجد
فاما یفاع العز والله رافع واماحضیض الملك‌فی‌معرض‌الحمد
و اما سکون‌النفس فی نیل کسوة و قسوة بال فهو مطرح عندی
الا ایها اللاحی فی رفض نعمة تزول و ابقی اوه باقیة بعدی
الیك فانی لست ممن یغره حلاوة سم دس للغمرفی‌الشهد
اوجه شطرالعز کالحر همتی واثنی عنان الطبع عن‌کورة‌الوغد
یعز علی مثلی اقامة بلده یطول علی مولاه فیها یدالعبد
مماثلی الاحمـام اضـلـه دجی‌اللیل‌حتی‌بات‌فی‌موطن‌القرد
فلاح له برق اراه ضجیعه و ذکر ماء واه فشمر للعود
فیاحبـذانجد و طیب نسیمها و یا حبذ انادی الأحبة فی نجد

فلا لقیت عینی الحمی لوالاقنی دیار سوی نجد و خل سوی دعد
فیا نفس جدی لاحرمت فانها اذا اشتد جد المرء سوعد بالجد

شیخ محب‌الدین جعفر بن مکی معروف به شیخ شیراز

از عرفاواستادان بسیار معروف است که درقرائت سبعه تالی نداشت . تصنیفات متعددی درباره علم قرآن و قرائت‌داشت، که معروف‌ترین آنها کتاب (**الکامل الفرید**) است. **مولاناقوام‌الدین** شیرازی استاد **حافظ** قرائت سبعه رانزد او آموخت و دخترش را هم بزنی‌گرفت .

محب‌الدین لباس روحانی نمیپوشید . در ابتدای حال در مجالس علما حضور میبافت و مانند یك شخص عامی درسکوت‌محض به قیل‌وقال آنان گوش میداد .

روزی بمجلس درس‌شیخ **نجیب‌الدین‌علی‌بزغش** آمد. شخصی ازشیخ نجیب‌الدین مشکلی پرسید . شیخ اشاره به محب‌الدین کرد و گفت حل این مشکل از عهده آن شخص که در پائین محفل درس نشسته برمیآید وبس .

محب‌الدین‌که درجه فراست علی بزغش را دید ازجا برخاست و بردستش بوسه زد وآنگاه با اجازه استاد بسخن گفتن پرداخت . آنروز آوازه علم وفضل او درهمه‌جا پراکنده شد . بزرگان بتکریمش پرداختند وعلما بشاگردیش قیام نمودند .

این مرد بزرگ در سنه ۷۲۱ دیده از این جهان فرو بست و در **رباط فخرآور** یعنی رباطی که توسط **فخرالدین ابوبکر حوایجی** وزیراتابك‌ابوبکر‌بن‌سعددرگورستان مصلی ساخته شده بود مدفون گردید .

وصاف شیرازی

ادیب شرف‌الدین عبدالله بن فضل‌الله شیرازی معروف به **وصاف‌الحضره** و متخلص به**شرف** درسال ۶۶۳ در شیراز تولد یافت. تحصیلات خویش را در زادگاهش با تمام رسانید. پدرش در قحطی سال ۶۹۸ در گذشت و خودش وارد دستگاه دولتی شد.

وصاف در دستگاه **خواجه صدرالدین احمدخالدی** و **خواجه رشیدالدین** وزرای مغول مقامی شامخ داشته وحتی درردیف معاریف و اعیان دربار غازان‌خان واولجایتودرآمد و **خواجه سعدالدین محمد ساوجی** وزیر نسبت بدو توجه وعنایت خاص داشت.

وصاف در سایه علم‌وادب وحافظه قوی و اطلاعات وسیع خود توانست درمدت کوتاهی مورد توجه ایلخانان مغول قرارگیرد. از سال ۶۹۷ که سی‌وچهار سال بیشتر نداشت‌شروع بنوشتن تاریخ معروف خودکردکه آنرا(تجزیةالامصاروتزجیةالاعصار)نامید پنجسال بعدوقتی غازان‌خان عازم شام بود درکنار فرات قسمتی ازآنرا بعرض رسانید ومورد عنایت ایلخان قرار گرفت.

در سال ۷۱۲ نیز قسمتی دیگر را ازنظر **سلطان محمد خدابنده** گذرانید.

وصاف شعر نیز میسرود اما لغات مغولی در اشعار خود زیاد بکار میبرد و همین عیب باعث شد که از این جنبه معروفیتی پیدا نکند.

تمام شهرت او بخاطر تاریخ وصاف است که دنباله تاریخ **جهانگشای جوینی** بحساب میآید . در تاریخ وصاف وقایع بین سالهای ۶۵۲ تا ۷۲۸ تشریح شده .

وصاف باوجودی که در دستگاه دولتی کار میکرد در تاریخ نویسی رعایت انصاف و بیطرفی و واقع بینی را نموده است وبقول ملك‌الشعراء بهار از این حیث بعد از **ابوالفضل بیهقی** بینظیر بوده است.

آنچه از احساسات شخصی او میتوان استنباط کرد اینست که در دل نسبت بمغولان کینه داشت واین کین را بطورغیرمستقیم در شرح وقایع ابراز داشته است .

قبر وصاف اکنون در شیراز بین **حافظیه** و **چهل تنان** درکنارمزار **شمشیر گر** قرار دارد . تا چند سال پیش قطعه کوچکی از سنگ قبرباقی مانده بود ولی اینك سنگ قبرش تجدید شده و اطراف آن نیز حصاری کشیده‌اند تا از دستبرد زمینخواران محفوظ بماند .

علامه قطب الدین محمود شیرازی

پسر **مولانا ضیاءالدین مسعودبن‌مصلح** کازرونی است که در کتاب شرح کلیات قانون شیخ الرئیس ابی علی سینا درباره خود مینویسد ، چون از خانواده طبیب بوده خود نیز همت بتحصیل طب میگمارد و میتواند آب مروارید چشم را جراحی کند.

چهارده سال داشت که پدرش وفات یافت و ده سال در **بیمارستان مظفری** شیراز مشغول معالجه بیماران بود. در اینوقت شوق تحصیل بیشتر پیدامیکند و بدین‌منظور در خدمت عم خود **کمال‌الدین ابوالخیربن مصلح** کازرونی **قانون** را تحصیل میکند و سپس نزد **شمس الدین محمد کیشی** وبعددرخدمت **شرف الدین زکی بوشکانی** کتاب قانون را تجزیه و تحلیل مینماید. چون این‌کتاب مشکل بوده شروح مربوطه را هم مطالعه میکند و سرانجام خویشتن را نیازمند مکتب خواجه نصیرالدین طوسی مییابد و در محضر آن استاد مشکلات کتاب قانون را حل میکند . بعد راه خراسان را در پیش میگیرد و از آنجا بعراق عجم میرود وسر از بغداد در میآورد و از بغداد نیز به روم عزیمت میکند و از تمام حکماواطبای مشهور درباره مشکلات قانون استفاده مینماید وسرانجام بمصرمیرسد ودرسال ۶۸۱ سه‌کتاب درباره شرح قانون میبیند ودراین وقت که اشکالی در کتاب ابوعلی سینا برایش باقی نمیماند بشرح آن میپردازد و کتابی با ارزش تألیف میکند.

علامه در سال ۷۱۰ هجری درگذشت ودر تبریز در جوار قبر **محقق بیضاوی** مدفون شد. ولادتش درشیراز بود ونزدیك به نودسال زندگی‌کرد.

مصنفات او عبارتند ازشرح‌کتاب مختصر اصول ابن حاجب ـ شرح مفتاح العلوم سکاکی- شرح‌کتاب حکمة الاشراق- شرح‌کلیات قانون ـ تحفه شاهی (در علم هیئت) روضات الجنان.

قطب الدین در رصدخانه مراغه شرکت جست. مدتی در سیواس و ملط بشغل قضاوت مشغول بود. ازکتب پارسی او درةالتاج است. این رساله تهذیبی است ازکتاب مفصل او موسوم به (نهایةالادراك)که درعلوم مختلف نوشته شده وبطبع رسیده است.

درکتاب **اختیارات مظفری** اشکالات مجسطی ودیگر متقدمان راحل کرده است علاوه برهیئت زمین، فصل مشبعی در جغرافیا ازروی تحقیقات تازه ومنتقدانه نگاشته واشتباهات‌گذشتگان را برطرف نموده است دیگر از آثار اوبفارسی **مکاتب** است.

مذهب علامه شافعی بودولباس صوفیه میپوشید وهنگام تصنیف‌کتاب روزهاروزه میگرفت. استادبلا معارض شطرنج بود؛ در مزاح‌گوئی نظیر نداشت. روزی هنگام بنای **مسجد نو** بدست اتابك سعد، پسرش ابوبکر باتفاق سعدی و علامه بتماشای بنائی آمدند. اتابك ابوبکر خیلی جوان و هنوز مو بر صورتش نروئیده بود. تصادفاً قطعه‌ای گل از دست بنابرصورت اتابك ابوبکر افتاد. علامه‌گفت یالیتنی‌کنت ترابا یعنی‌ایکاش من‌گل بودم‌اتابك‌ازسعدی‌تفسیر گفته علامه راپرسیدوسعدی‌گفت‌یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا. یعنی‌کافر میگوید ایکاش خاك بودم!

شیخ تاج الدین بهرام بن یعقوب

از رهروان طریقت است‌که پس از تکمیل علوم ظاهر بتزکیه نفس پرداخت و ریاضت‌هاکشید تا خرقه از دست **شیخ بهاءالدین بدل** پوشید. در خلوص نیت کم نظیر

بود. عده زیادی را ارشاد کرد وادب آموخت. درزاویه صوفیان وابدال مسکن میگزید. کتب چندی تألیف کرده که اسامی آنها بدینقرار است.

۱ - قواعد الحقایق وشرحه ۲ - مفتاح الحقایق ۳ - توضیح منهاج الاصول للقاضی ناصرالدین. اصل این کتاب را **قاضی ناصرالدین ابوالخیر عبدالله بن عمر بیضاوی** صاحب تفسیر معروف نوشته و نام کامل آن منهاج الوصول الی علم الاصول است ۴ - تلخیص القواعد.

رسالاتی درموضوعات مختلف منجمله لطایف تفسیر قرآن نیز برشته تحریردر آورد. درذی القعده سال ۷۹۱ درگذشت ودر صفه شمالی بقعه خود درگورستان خفیف مدفون شد.

مولانا علاء الدین محمد بن سعدالدین محمود فارسی

ازعلمای کامل بودکه مردم برای حل اختلافات خود باو مراجعه میکردند. درجامع عتیق درس میداد وکتاب بزرگی درتفسیر کلام الله تصنیف کردکه آنرا المختار فی کتب الاخیار نامید. با اساتید نامور عصر خودگفتگوها داشت. اشعار و نثرهائی نیز از خودباقی گذاشت.

در سنه هنتصدو اندی وفات یافت ودر قبرستان **باهلیه** مدفون شد. نمونه‌ای از اشعارعربی اواینست.

بنی کنت ابن خمس حین مات آبی
مضیعاغیرذی مال ولاحسب
فالله علمنی والله ادبنی
ونلت مانلته بالعلم والادب

شیخ ناصرالدین عمر بن محمد کبری

از پیشروان راه تصوف وقافله سالاران علم وفضیلت بود. ازطریقه **شیخ نجم الدین کبری** پیروی میکرد. بهمین جهت باولقب (**کبری**) داده‌اند . بشیوه رهروان طریقت بسیر آفاق وانفس دربلاد مختلف پرداخت . بامشایخ و بزرگان علم و تصوف ملاقات کرد وعقاید مختلف را بررسی نمود. درکرمان بخدمت **شیخ مرشد سیف الدین مطهر باخرزی** رسید وخرقه از دست او پوشید[1]

---

۱ — **سیف‌الدین** معروف به **شیخ العالم** از اجله علما و عرفای عصر خویش بشمار میرفت که درسنه ۵۸۶ متولدشد . اونزد مشاهیرعصر، فقه وحدیث و قرائت آموخت و دست ارادت بدامان نجم‌الدین کبری زد وبدستور اوخلوت گزید . آنگاه ازطرف اومأمور ارشاد مردم بخارا شد.معلوم نیست وی‌چه وقت بکرمان‌آمده وصاحب‌ترجمه درآنجا او را ملاقات کرده است زیرا درسال ۶۵۹ وفات یافت ودرفتح‌آباد ازقرای بخارا مدفون شد ومرقد او که بامر امیر تیمور درسال ۷۸۸ بارگاهی برآن ساختهاند هنوز در بخارا زیـارتگـاه عمومی است .

مادر هولاکوخان هزاربالش نقره (هربالش پانصد مثقال بود) برای او ببخارافرستاد تا در تحت نظر او مدرسه‌ای در آن شهرساختند و چندین ده خریده برآن وقف کردند و مدرسان وطلاب علم را درآنجا مستقرنمودند .

برای مزید فایده یادآورمیشویم که این شیخ سیف‌الدین دارای سه‌پسر بود. پسرمیانه او هنگام مراجعت ازحج درسال۶۵۸ بکرمان‌آمد ودرتحت حمایت عصمة‌الدین قتلغ‌ترکان خاتون از ملوك قراختای‌کرمان (۶۵۵—۶۸۱) سکنی‌گزید ودرسال ۶۹۶ درگذشت . پسر برهان الدین احمد ابوالمفاخر یحیی درسال۷۱۲ ازکرمان ببخاراآمد وترتیب‌سفره وخرقه وحجرات فقرا برسرتربت شیخ سیف‌الدین نهاد ودر سنه۷۳۶وفات یافت ودرهمان قریه‌فتح

بقیه در حاشیه صفحه بعد

آنگاه بمحضر **ظهیرالدین عبدالرحمن** مترجم کتاب **العوارف** سهروردی راه یافت وبا اجازه اوبارشاد سالکین وتربیت مریدان پرداخت. چندسالی درمسجد جامع عتیق وعظ میگفت. بصیرت او در تفسیر باعث شد که مردم شیفته نکته‌های دقیقی که بیان میکرد بشوند وباوگروش پیداکنند.

هنگامی که **شیخ برهان الدین صاغرجی**[1] قصد کرد تا از شیراز عزیمت نماید منروسریر خود راباوسپرد ووظیفه تذکیررا بدومحول داشت.

---

۱ - **شیخ برهان الدین صاغرجی** منسوب است **بصاغرج** از قرای خوش آب وهواو آباد سمرقند و ازاحوال اوهمین قدر معلوم است که ازمشاهیرصوفیه بوده که اجازه وعظ وتذکیر میداده است . ابن بطوطه نیزاسمی از اومیبرد ومینویسد .

برهان الدین صاغرجی از ائمه و وعاظ مشهور عصرخود بود ومردی بسیار بخشنده و سخی بشمار میرفت که غالباً تمام مایملك خود را می‌بخشید و بسیاری اوقات برای ادامه اینگونه اعمال خیریه مبالغ خطیر از مردم بوام می‌گرفت وهمه را درراه خدا برمردم ایثار میکرد وچون آوازه بزرگی او بگوش سلطان محمد شاه از سلاطین دهلی رسید مبلغ چهل هزار دینار برای وی فرستاد و از او درخواست کردکه بنزد او بهندوستان برود . شیخ زرها را صرف پرداخت وامهای خود نمودوسپس بچین شمالی (ختا) رفت وگفت هرگز بنزد پادشاهی که علما درحضورش حق نشستن ندارند نخواهم رفت .

بقیه حاشیه صفحه قبل

آباد مدفون شد . ابن بطوطه شرح ملاقات خود را با او درسفرنامه خود شرح میدهد .

پسر سوم شیخ سیف الدین مظهرالدین است که از شرح حالش اطلاعی در دست نیست .

با این توضیح طبعاً باین نتیجه منطقی میرسیم که شیخ ناصرالدین ممکن است خرقه را از دست پسرشیخ سیف الدین که درکرمان بوده پوشیده باشد و اگرخرقه را از دست همان سیف الدین پوشیده باشد باید این خرقه پوشی در سالی باشد که ناصرالدین هفت ساله بوده زیرا مشایخ گاه خرقه را برکودکان یکساله تا هفت ساله هم میپوشیدند .

درسال هفتصد واند دیده از جهان فرو بست ودربقعه خود در گورستان باهلیه مدفون شد.

قاضی جمال‌الدین مصری

مولانا عمیدالدین افزری وزیر دانشمند اتابك سعدبن زنگی در عین حالی که وظایف‌سیاسی خویش‌را بادقت انجام میداد بتدریس وتوسعه‌دانش و مصاحبت‌فضلاءهم رغبت زیادی داشت،از اینرو در مدرسه خویش‌تدریس میکرد.

روزی پس از فراغت از تدریس بدهلیز آمد و بر سکوئی نشست و بمردمی‌که حاجاتی داشتند اجازه دادتایك‌یك‌بنزدش بیایندوعرض حال کنند. در میان مراجعین چشمش بر شخصی افتاد که **لباس کاغذین** پوشیده ومنتظر نوبت است. وزیر فورا باو اشاره کرد تا بنزدش بیاید و ازاوعلت پوشیدن جامه کاغذین‌راپرسید.آن شخص گفت نامم جمال‌الدین مصری است.شخصی گمنام ولی اهل علم و دانشم آوازه‌دانش پروری پادشاهان فارس مرابابن دیارکشانیدولی‌حتی لباسهاوکتابهایم را هم از شدت‌تنگدستی فروخته و صرف مخارج‌روزانه کرده‌ام.

چون کارد باستخوانم رسیدجامه‌داد خواهی برسم مصریان پوشیدم‌تا مگروزیر بر حالم آگاه گردد[1]

خواجه عمیدالدین از این غفلت عذرها خواست.آنگاه او را با تابك سعدبن زنگی معرفی کرد وشغل‌مناسبی‌باو واگذارشد.جمال‌الدین درزمان اتابك ابوبکرابراز

۱-پوشیدن لباس غیر عادی‌برای دادخواهی ازقدیم در ایران‌مرسوم‌بوده است. کمااینکه در زمان ساما نیان عادت‌براین بود که‌پرچمی‌بنام(علم‌داد)در جای مناسبی نصب میکردند و دادجویان بالباس سرخ بزیرآن میرفتند تا پادشاه آنانرا احضار کند.

حافظ بااشاره به‌این‌رسوم میگوید:

کاغذین جامه بخونابه بشوییم، که فلك　　　رهنمونیم بپـای **علم‌داد** نکـرد

لیاقت و درستی نمود وچون‌مردم معتقد او بودند بمنصب قضاوت نائل شد و به نیابت **قاضی‌عزالدین‌اسحق حسینی** قضاوت میکرد و اهل شیراز از عدل اوتمجید مینمودند.

قاضی جمال‌الدین نویسنده و مصنفی توانا بود واز جمله کتابهایش یکی شرح **مقامات حریری** ودیگری شرح **مصابیح** است که این دو کتاب‌را علماء مانند کاغذزر میبردند از سایر تألیفاتش کتاب‌**المحصل فی‌شرح‌المفصل** وکتاب‌**المناهج** رابایدذکر کرد.

ظاهراً جمال الدین مصری از اوائل جوانی بایران‌آمده زیرانزد **رضی‌الدین ابوالحسن مؤید توسی** که اصلا اهل نیشابور بود درس خواند.

چون بتدریس علاقه سرشاری داشت مدرسه‌ای درجوارمدرسه فزاری برایش‌بنا نهادند.این مدرسه را**قاضی جمال‌الدین مصری** میگفتند ودربازار **گیوه دو زان**قرارداشت.

جمال‌الدین مصری درسال **۶۵۳**درگذشت ودرمدرسه خویش‌درگورستان مسجد جامع مدفون شدو دانشمندان در رثاء او اشعاری سروده اند. ابیاتی از این مراثی از فقید **صائن الدین حسین‌بن محمد**بعر بی باقی مانده است کهارزش ادبی ندارد.

فخرالدین ابوبکربن عبدالله الفارسی معروف‌به‌بدل

از زاهدانی استکه علم وعمل را در خود جمع کرده بود . از حقایق ومعارف بهره‌وافی داشت وددرکشف‌دقایق ولطایف استعدادفراوان نشان میداد. کتابهائی‌تصنیف کرده‌که اسامی آنها بدینقرار است.

۱ـ مصباح ذوی‌الالباب

۲ـ کنزالاخبار

۳ـ النجاة

۴ـ سرالخلاقة . در سنه ۶۷۴در گذشت و در بقعه خویش درگورستان خفیف مدفون شد.

پسرش **شیخ بهاءالدین علی‌بن ابی بکر** سالك و عارف و سر چشمه خیروکرامت بود. مشایخ زمان را درك‌کرد و از آنان سودها برد . در مسجد **جامع مسعودی** وعظ می‌گفت . درسال ۷۳۹ وفات‌یافت ودرجوار تربت پدر بخاك سپرده‌شد . قبراین‌پدر و پسرهم اکنون درگوشه‌ای ازدبیرستان شاهپور باقی‌است.

معین‌الدین ابوذرعبدالله کتکی

ابوذر پس‌ازآنکه تحصیلات متداول خودرا درشیراز بپایان رسانید، بعراق و شام مسافرت‌کرد ودرآن نواحی بتکمیل معلومات خویش پرداخت ، نزد**ضیاءالدین عبدابوهاب‌بن سکینه** (صحاح‌سته) را خواند.

این ضیاءالدین‌ازصوفیان وعلماء بزرگ‌شافعی بودکه ابن الاثیر نویسنده تاریخ **الکامل** نیز از شاگردان اوبوده‌است .

معین الدین‌درمکتب‌ضیاء الدین **جمع بین‌الصحیحین** اثر**حمیدی** راهم خواند و چون به عرفان علاقمند بود از دست استاد خویش خرقه پوشید و بسوی شیراز حرکت‌کرد .

پس از رسیدن بشهر خود درخانقاه عبدالله خفیف مأوی گزید وشصت‌سال‌مفتی بود ودرمنصب **شیخ‌الشیوخی** فارس بخدمت خلق میپرداخت.

ازآنجاکه مشایخ وصوفیه نسبت بدوزیاد مأنوس بودند درخواست‌کردندکه در نماز جمعه باو اقتداکنند.

از خصائص اخلاقی او اینکه هیچوقت درسخن گفتن فخر نفروخت وحال آنکه علماء آن روزگار فخرفروشی را از ملزومات زندگی اجتماعی خود می‌دانستند . از رنجانیدن دیگران پرهیز داشت و پیوسته برای کسانیکه از او بدگوئی میکردندطلب آمرزش می‌نمود.

بسیاری ازمشاهیر علماازشاگردان او بودند ودرآن زمره اندصدرالدین ابوالمعالی مظفر -شیخ صائن الدین حسین- استادمتبحر نورالدین عبدالقادر حکیم وامیراصیل الدین عبداللہ علوی.

تاریخ وفات اوذی‌الحجه سال ۶۵۱ میباشدکه درزاویه‌ای در جوار رباط شیخ عبدالله خفیف دفن شد.

حسین بوشکانی ویك نکته جغرافیائی

در اواخر سال ۱۳۳۶ شمسی در **محله گودموتابها** که درجنوب شرقی شیرازواقع شده دوسنگ قبر از زیرخاك بیرون آمد. یکی از آندوبنام (**شیخ عمادالدین محمود** بود و روی دیگری نام (**حسین بوشکانی**)بچشم‌میخورد.

کشف سنگ گورحسین بوشکانی یك نکته جغرافیائی را روشن ساخت وجای آن داردکه بتوضیح درباره‌آن بپردازیم:

درکتب وتذکره‌های‌موجود، گورستانهای مهم‌شیرازرا درهفت نقطه نام برده‌اند

۱ _ **خاکستان شیخ‌عبدالله‌خفیف** که بازار وکیل و دبیرستان شاهپور فعلی قسمتی از آن بوده است.

۲ _ **خاکستان مسجد عتیق** وحوالی آن‌که امروز به مسجد جمعه مشهور است

۳ _ **گورستان باهلیه** در محله سرباغ

۴ _ **خاکستان درب سلم** که اکنون نیزقبرستان شهروبه **دارالسلم** مشهوراست.

۵ - **گورستان مصلی** ، از قربانگاه تا مشهد **حضرت علی بن حمزه**
۶ - **خاکستان باغ نو** درحوالی مرقد سید علاءالدین حسین
۷ - **خاکستان شیرویه**

محل خاکستان شیرویه نزدمحققین نامعلوم بود وکسانیکه طی چند قرن اخیر کتبی در این زمینه تألیف‌کرده‌اند بعلت دردست نداشتن قرینه نتوانسته‌اند محل آنرا تعیین نمایند.

(شدالازار) فصل چهارم‌کتاب خود رابه خاکستان **(ام کلثوم وشیرویه)** اختصاص داده واین قرینه نشان میدهدکداین دوگورستان درجواریکدیگرواقع بوده‌اند. کشف سنگ‌گور حسین بوشکانی در قسمت غربی (گود موتابها) کاملا روشن کردکه این خاکستان از محل‌کشف سنگ تاحول وحوش‌گودموتابها واقع بوده زیرا صاحب (شد الازار) بقعه حسین بوشکانی را درگورستان شیرویه نام میبرد.

اما آنچه ازصاحب گور برما روشن میباشداینست کدنام‌او **شیخ جمال الدین محمود حسین بوشکانی** است . عالمی زاهد بودکه از دنیا اعراض میکرد و عمر خود را بعبادت میگذرانید. با بسیاری از مشایخ ملاقات‌کرده بمصروشام مسافرت نموده ، ازعلماء آن دیار بهره‌ها برده است. پس‌ازبازگشت ازآن سامان درهمسایگی **شیخ احمد حسین** مشهور به **ابابکر** ساکن شد . علت آنرا نیز چنین ذکر میکنند که روزی بزیارت قبرشیخ احمد حسین رفت وهمینکه دربرابرتربت او ایستادگفت شگفتا؛ مثل اینکه شیخ بمن میگوید نزدما باش و از ما دورمشو.

بعلت این الهام درهمان بقعداقامت‌کرد وباسایر سالکان‌بعبادت پرداخت تا در شوال سال (۷۵۵) وفات کرد واورا درهمان محل دفن‌کردند.

عمادالدین محمود

سنگ دیگر متعلق به **عمادالدین محمود** است. این سنگ بشکل صندوقی است که داخل آن مجوف میباشد. درامتداد بدنه‌های طولی آن خطوط کوفی دیده می‌شود که کاملا سالم مانده و برسطح جانبی که در امتداد عرض واقع شده مشخصات صاحب لوح رانقر کرده‌اند.

عمادالدین ابوطاهر عبدالسلام بن محمودبن محمد حنفی در تـذکـره هـا بعنوان عالم علامه خوانده شده و تألیفات وی نیز مؤیدآنست که ازمشاهیرعصر خود بوده است.

آنچه اززندگی اودرکتب موجود منعکس می باشداینست که به بسیاری ازشهرها مسافرت نموده وصحبت بزرگان را در یافته است. عصروی مصادف باپر ماجراترین حوادث فارس است که پیوسته شیراز میدان کارزار وزور آزمائیهای شاهان وشاهزادگان وحکام اتابکان وامرای شبانکاره وسلطان غیاث الدین وپسر دیگر سلطان محمد خوارزمشاه بوده است ودر این گیرودارا ختلافات وزراء وامناء نیز بربغرنج کردن اوضاع میافزوده در نتیجه مردم پیوسته درمعرض نهب وقتل وغارت وبیداد مهاجمی قرارمیگرفته‌اند. درچنین محیطی است که زمینه برای پرورش دوفکر فراهم است. عده‌ای ممکن است نسبت بهمه چیز بد

بین وبی‌اعتنا شوند وبرخی دیگر رو بجانب عرفان می‌گذارند زیرا عرفا بزرگترین تسلی دهندگان وجدانهای آزرده مردم بوده‌اند. آنان بمردم میآموختند که رنج وغم در تصفیه ضمیر وتزکیه نفس مؤثر است و بروی مردم که جز تیرگی حوادث و دود و آتش سوزیها چیزی نمیدیدند دریچه‌ای ازجهانی معنوی گشوده بر خرابه‌های شهرها واجساد کشتگان وآثار نهب وچپاولها وبیرسمی‌ها رنگی از تعبیرات شیرین و دلچسب عارفانه زده دل رمیده افسردگان را آرامش می بخشیدند.

درجریان چنین محیطی بزرگان یامانند سعدی برای دوری از اینگونه صحنه‌های فجیع وسیرآفاق وانفس جلای وطن مینمودند یامانند حافظ کنج عزلت را برگزیده و از ریاکاریهای امثال امیر مبارزالدین ومیر عمادسالك خون دل می‌خوردند.

شیخ عمادالدین مانند معاصر خودسعدی راه سفر پیش گرفته بیغداد که درآنزمان (مدینةالسلام) خوانده می‌شد رسید. درآنجا باشیخ الشیوخ شهاب‌الدین عمر سهروردی ملاقات نموده ازهمنشینی با اوبهره‌ها برد. سپس بشیراز بازگشته بافاده تشنگان دانش وارشاد طالبان سیرو سلوك پرداخت. بسیاری از بزرگان، علم وادب را ازوی آموخته‌اند ازآنجمله باید **سراج الدین حسین شیخ الاسلام** راکه خوداز جمله کبار افاضل وائمه عصر بوده نام برد.

سراج‌الدین (**مصابیح) و (صحاح**) را ازاو استماع کرده بود . ازکسان دیگری که در کارهای علمی وادبی با اوتماس داشته‌اند شیخ ابوالفتح عجلی- ابوالمکارم لبان مغمرالقرشی را نیز باید متذکر شد . عمادالدین نه فقط بتدریس وارشاد می‌پرداخت بلکه تألیفات عدیده‌ای نیز نموده که مورد اعتماد ورجوع فرق مختلف اسلامی بوده‌است مقروآت واستجازات خودرا درکتاف **(صنوان الدرایه)** درج نموده. علاوه بر آن هفت کتاب مهم دیگر تألیف کرده است که اسامی آنها بدینقرار است.

کتاب منشوره درفقه- ذخیرة العباد الی یوم المعاد- فضل المساجد- شرف المساجد الوسائل نسل الفضائل- کتاب المعلی- کتاب الاطراف

تاریخ فوت اوهم در تذکره‌ها وهم برروی سنگ مکشوفه ربیع‌الاول ۶۶۱ هجری قمری مذکوراست که درقبرستان خفیف دفن‌شده وسپس همانطورکه روی سنگ منقور است بدستور یکی از عمال سلغری به‌بقعه‌ای که در خاکستان شیرویه برایش ساخته بودند منتقل‌شده.

مشایخ بلیانی

یکی از خاندانهائی که در علم ومعرفت و تقوی و تصوف نه فقط در فارس بلکه در تمام قلمرو اسلامی اشتهار داشت خاندان **بلیانی** است. از افراد این خانواده فقط **سعیدالدین محمد** در شیراز مدفون است.

بلیان از قراء کازرون است که ابوعلی دقاق از آنجا برخاست. دقاق از عرفای معروف قرن چهارم هجری بود. یك پسر و یك دختر داشت نام پسرش **اسمعیل** است که جداعلای مشایخ بلیانی کازرونی است. دختر ابوعلی، **فاطمه‌بانو** همسر **قشیری** معروف صاحب رسالهٔ قشیریه است که شش فرزندش همگی اهل فضل ودانش بودند. **ابوعلی دقاق** در سال چهارصد وپنج در نیشابور وفات یافت ودر همانجا مدفون شد.

پسر ابوعلی دقاق اسمعیل و فرزند اسمعیل **عمرو**، فرزند عمرو **احمد** وفرزند او **علی** وپسروی **نجم الدین محمد** بوده است که از احوال آنان جز اینکه همگی از دانشمندان عصر خویش بوده‌اند خبری نداریم. فرزند نجم‌الدین محمد موسوم است به **ضیاءالدین مسعود**. اورا از سرآمدان علوم وکمال خوانده‌اند. ضیاءالدین بشهامت رأی درفارس معروف بوده‌است. نود سال زندگی کرد و در سال ۶۵۵ در گذشت. وی راسه پسر بود بنام **محمد ـ زین‌الدین علی ـ** و **اوحدالدین عبدالله**.

اوحدالدین ازصوفیان مستغرق بود و مریدان، او راصاحب کشف وکرامات دانسته‌اند

وی درسن هفتادسالگی در سنه۶۸۳وفات یافت ودرخانقاه خویش در **بلیان** کازرون مدفون است. او حدالدین ابتدا از معاندان شیخ روزبهان بوده است ولی بعداً از او عذر خواست.

زین‌الدین‌علی نیز ازجمله‌افاضل‌ائمه‌وکبارمشایخ‌بود. کتاب مصابیح‌وکتب‌احادیث رادرخدمت **قاضی‌مجدالدین‌اسمعیل‌بن‌نیکروز** خواند. سال‌وفاتش۶۹۳میباشدودر کازرون مدفون است. از شرح حال‌پسر مسعود یعنی محمد چندان اطلاعی نداریم

پسرزین‌الدین علی **امین‌الدین محمد** است که حافظ اورا چنین میستاید.

دگربقیه ابدال **شیخ‌امین‌الدین** ... که یمن همت‌او کارهای‌بسته‌گشاد

وی بحسن ارشاد معروف بود ومریدانش ازچین تا بلغارستان ببرکت‌نام اومورد احترام بودند. خرقه تصوف را از دست‌عم خوداوحدالدین‌عبدالله پوشید. مؤلف شیراز نامه از مریدان خاص ومعتقد او بوده است وکلمات او را در تقسیر، لطایف، حدیث و شعر در کتابی جمع آوری کرد. در سال۷۱۷ نیز بکازرون میرود وتلقین ذکر از او میگیرد زیراشیخ امین‌الدین ساکن کازرون بود. پادشاهان اینجوی‌فارس‌یعنی‌**محمود** و پسرانش نسبت بدو ادای احترام فوق‌العاده میکردند. نسخه‌ای از نامه متواضعانه **مسعود شاه** به شیخ امین‌الدین هنوز باقی است. خواجوی کرمانی نیز وی رادر مثنوی گل و نوروز مدح گفته. از جمله چنین‌گوید:

امین ملت و دین شیخ اعظم ... مه برج حقیقت کهف عالم
معین الخلق سرالله فی‌الارض ... که تعظیمش بودبراهل‌دین‌فرض
ز برج بو علی دقاق ماهی ... وز اقلیم ابواسحق شاهی ... الخ

که البته غرض از اقلیم‌ابواسحق، کازرون ، مولد ومدفن شیخ ابواسحق کازرونی است شیخ امین‌الدین درسال ۷۴۵ وفات‌یافت ودرهمانجا مدفون شد. پسرضیاءالدین مسعود موسوم است به مولانا سعیدالدین محمد.

او را سلطان‌فقها ومحدثین لقب داده‌اند. حسن خلقی داشت‌که کمترکسی‌بپایه

او میرسید از نهایت شفقت وکمال عقل بهره داشت . درفقه وحدیث سر آمد اقران بود. ابتدا نزد شیخ الشیوخ امین الدین کازرونی درس خواند. وی از خویشان پدری سعیدالدین بود آنگاه ازکازرون بشیراز آمد و از آنجا بحجاز و کوفه مسافرت کرد . از مشایخ بزرگ شهادتنامه‌های متعدد در باره اجتهاد خود گرفت . سپس بشیراز بازگشت و بتألیف پرداخت . کتابهای او عبارتند از : ۱ - مطالع الانوار فی شرح مشارق الانوار ۲ - شفاء الصدور ۳- المحمدین ۴- المسلسلات ۵- مولود النبی ۶- روضة الرائض فی علم لفرائض ۷ - جامع المناسك .

سعیدالدین همچنین بشرح کتاب ینابیع الاحکام پرداخت ولی آنرا بپایان نرسانید . در رباط شیخ کبیر درس میداد. ازخصوصیات او اینکه اهل دانش راگرامی میداشت ودانش پژوهان و محصلین را تشویق میکرد که آداب را رعایت کنند و تقوی را از دست ندهند ، خود را از دام حرص وآز دور نگاه دارند وعفت بیان داشته باشند و عیوب دیگران را بر زبان نیاورند وخود سرمشقی دراین باره برای همگان بود. در جمادی الاخر سال ۷۵۸ روی ازجهان بگردانید ودرصحن رباط خویش که نزدیك شیخ کبیر بود مدفون گردید .

خاندان بزغش

عالم‌وعارف ومحقق،شیخ **نجیب‌الدین علی‌بزغش** درخانه پدری بازرگان‌وثروتمند بدنیا آمد . پدرش از اهل شام بود که بشیرازآمد و با دختر **قاضی شرف‌الدین محمد حسینی** ازدواج‌کرد. نجیب‌الدین پس ازآنکه تحصیلات‌مقدماتی‌را درشیراز،زادگاهش باتمام رسانید بنابراهنمائی **شیخ ابراهیم‌مجذوب**[1] بعراق رفت و نزدشیخ شهاب‌الدین سهروردی درس خواند . سپس خرقه از دست او پوشید و با اجازه شیخ شهاب‌الدین بشیراز بازگشت ودرآنجا متأهل شد وخانقاهی بنا کرد وبارشاد خلق پرداخت .

از وی لطایف بسیاری نقل کرده‌اند.ازجمله اینکه روزی باو گفتند سرتوحید را بازبانی روشن بیان کن. شیخ گفت (دوآئینه و سیبی) یعنی اگر سیبی را میان دو آئینه قرار دهند و در آئینه‌ای بنگرندتا بی‌نهایت، سیبهای متعدد دیده میشود و این اشاره به وحدت وکثرت است . یکی از فضلاء که در محضر او حضور داشت این‌معنی را بنظم آورد وگفت :

شیخی کامل نجیب دین پیرکهن — این حرف نوآورده بصحرای‌سخن
گفته کەزوحدت ارمثالی‌خواهی — سیبی و دو آئینه تصور میکن

۱ــ **شیخ ابراهیم مجذوب** دربین‌مردم معروف بدیوانه بودوحرکات دیـوانه واری نیزازاو سرمیزد .

روزی دیگر فرمود که پیوسته وصف خال معشوق میکنم و این عجب که او را خود خالی نیست وگفت میخواهم کسی این معنی را بنظم آورد. همان فاضل گفت:

ای آنکه ترا بحسن تمثالی نیست | چون حال من از خال رخت‌خالی نیست
وصافی من همه ز خال رخ تست | وین طرفه که بر رخ توخودخالی نیست

وفات علی بزغش در شعبان ۶۷۸ روی داد و در گورستان **جامع عتیق** بخاك سپرده شد پسرش **ظهیرالدین عبدالرحمن** جانشین شایسته‌ای برای پدربود. هنگامی‌که مادرش حامله شد شیخ شهاب‌الدین سهروردی پاره‌ای از خرقه خود برای او فرستادتا نوزاد اورا درآن به پیچند واز آغاز زندگی خرقه پوشی را آغاز کند.

چون ظهیرالدین بزرگ شددرمحضرپدرتحصیل‌کردودرهمان ایام حیات پدربه حج رفت. بعدازمرگ‌علی بزغش پسرش بتدریس پرداخت وکتبی نیزتالیف‌کرد. کتاب عوارف المعارف شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی راترجمه کرد وتحقیقات خود را هم بر آن افزود.

شیخ صدرالدین جنید

یکی دیگرازافراد این خاندان‌که شخصیت معروفی است **شیخ‌صدرالدین جنید** نواده ظهیرالدین است‌که‌شیخ‌الاسلام زمان خویش‌ومرشدی‌کامل بود. وقتی برای‌تکمیل معلومات‌دربغدادبسر میبرد، **شیخ‌جبریل** ازراویان معروف وی‌را بخلوت‌گزینی وکشف و شهود تشویق‌کرد. ازاینروچندی مجاورت‌کعبه برگزیدآنگاه بشام رفت ودر آنجا در مصاحبت علما بسر بردوازکتابخانه‌ها برای مطالعه استفاده نمود.

ازجمله شیوخ اوابراهیم بن‌بعلبکی۱ وشیخ‌صلاح الدین خلیل‌بن علائی۲ وشیخ

۱- جمال‌الدین ابراهیم بن‌ابی البرکات معروف به **القرشیه** از فقهای معروف شام ویکی ازبزرگان صوفیه قادریه بودکه درسنه ۷۴۰ درگذشت.

۲- شیخ صلاح الدین شافعی ازمشاهیرعلمای شام درقرن هشتم متوفی درسال ۷۶۱ که کتب عدیده‌ای نیزتالیف کرده‌است.

علاءالدین علی بن ایوب المقدسی[۱] ومعمره زینب دختر احمد بن عبدالرحیم المقدسیه[۲] بودند که درزمان خودازفحول علماء وفقهاء ومحدثین بشمارمیرفتند .

شیخ صدرالدین عمری طولانی کرد. بطوریکه درسالهای آخرعمرسالمندترین شیوخ وافضل واقدم آنان محسوب میگردید . ازتألیفات او کتاب نقاوة الاخبار من النقلة الاخیارفی شرح احادیث النبی المختاراست .کتاب دیگر اوذیل المعارف فی ترجمة العوارف نام دارد . تاریخ مرگ اوسال ۶۹۱ ثبت است ومدفنش نیز درجواراجدادش می باشد .

۱- ازمعاریف فقهاومحدثین شام درقرن هشتم مدفون دربیت المقدس

۲- معروف به **بنت الکمال** ، محدثه بسیارمعروف شام که درعمرخودهرگزشوهراختیار نکردوطلاب حدیث از اقطارعالم برای شنیدن حدیث همواره درمجلس اوازدحام می نمودند درسنه ۶۴۶ متولد شد ودرنود وچهارسالگی وفات یافت .

حلقه مدرسین و مصنفین

درقرن هفتم جمعی ازعلماءوفقهاکه‌کم وبیش ذوق عرفانی نیزداشتند بایکدیگر محشوربودندکه نه‌فقط جملگی ازمصنفین و مدرسین سرشناس بشمار میرفتند بلکه برخی ازآنان شاگردان بزرگی راهم پرورش دادند . سرحلقه این علماء **مولانانورالدین عبدالقادرحکیم** بودکه طی‌اقامت دربغدادباشیخ‌شهاب الدین عمرسهروردی انسی‌داشت. شیخ نجیب‌الدین علی‌بزغش نیزبااین گروه مجانس بود .

عبدالقادرهم خودراصرف بسط دانش میکرد وازکارهای اواینکه کشاف را که نسخه‌اصلی‌آن درشیرازبود تصحیح کرد.

ازنظراخلاقی نیزبه خوشخوئی وپاك سیرتی و پرهیزگاری وبخشندگـی اشتهار داشت . مرگ وی‌بسال ۶۹۸روی دادودرحظیره خویش درگورستان مصلی‌مدفون‌شد.

دیگرازکسانی‌که‌دراین حلقه بودند **شیخ شمس‌الدین عمربن ابراهیم ترکی**است که به‌سبب تألیفات متعددش درتمام فنون دربغدادبسیارمعروف شد. درواسط نیزرباطی ساخت وچند نوبت بشام وحجازمسافرت‌کرد.

شصت سال‌به موعظه مردم پرداخت وصاحب‌ذوق ووجدوبی تکلف وفروتن بود. وی‌خود ازعرفای صاحبدل بشمارمیرفت که خرقه را از دست **شیخ ابوالقاسم** نواده شیخ ابوسعید ابوالخیرپوشید . شیخ‌ابوالقاسم درآنهنگام شیخ **رباط‌بسطامی** دربغداد بود .

عده زیادی ازمتصوفه ازدست**شمس الدین عمر** خرقه پوشیده‌اند . وفات او بسال ۶۰۲ اتفاق افتاد ودرگورستان مصلی مدفون شد ودرجوارش مشایخ بسیاری دفن گردیدند.

دیگرازمعاریف این‌گروه سراج الدین مکرم بن‌العلاء ،استادشمس الدین عمر مظفرست وشاگردش شمس‌الدین ابوالمفاخرعمربن مظفر روزبهان وقاضی مجدالدین اسمعیل بن‌نیکروزاست که شرح‌حال آنان راجداگانه نوشته‌ایم .

شرف الدین زکی بوشکانی نیزیکی از حلقه‌های زنجیراین جمع دانشمندان بشمارمیرفت بوشکانی بحق مرجع تمام آن علما بود . همه فنون راآموخته بتربیت دانشمندان نامی همت‌گماشت . **قطب‌الدین محمودشیرازی** ازشاگردان اوبشمارمیرفت که‌کلیات قانون بوعلی‌سینا رانزدبوشکانی‌خواند . این‌مردبزرگ در سال ۶۸۰ دارفانی را وداع‌گفت ودرصفه جنوبی مدرسه **بانجیر** درگورستان مسجد جامع‌دفن شد .

دیگر از فضلای این حلقه **فقیه صائن الدین حسین‌بن محمدسلمان**است . وی از زهدان ریاضت‌کش و ازفقهای شافعی بودکه دربین مردم به مفتی جن وانس اشتهار داشت. بارها بزیارت خانه خدا رفت ودریکی از سفرهای خود بنزدشیخ شهاب‌الدین عمرسهروردی رفت وپیرو اوشد . وخرقه از دستش پوشید. **صائن الدین** قبول هدیه فرمانروایان رابرخلاف راه وروش خودمیدانست وبفرزندش سفارش مینمودکه بپارگاه آنان نرود واضافه میکردکه هرکس قطره آبی از آنان بیاشامد لبهایش بسوزد . معیشتش‌ازطریق‌زراعت بود. یکی‌ازحکام وقت میخواست صدق‌گفته‌های اورابیازماید. پس بفرمود تادرشبی تاریك‌چند کیسه زربیام اوانداختند. فقید تا آن کیسه‌ها را دید گفت پناه میبرم بخدا از اینکه دشمنی قصدکرده مرا از راه خود منحرف سازد. آنگاه بهمسایگان‌گفت تا آن زرها رابراه ریختند.

کتابی **بنام مشایخ فارس** نوشته که یکی از منابع **ابوالقاسم جنید** در تألیف شدالازاربوده است‌اشعاری‌نیز سروده که پختگی چندانی ندارددودلیل آنهم روشن است

زیرا زاهد را آن ذوق و وجد نیست که شوری دردل پیدا کند و بطور ناآگاه مکنونات درونی را برروی کاغذ آورد. دوبیت ازاشعارش اینست:

امر علی المقابر کل یوم ولا ادری بای الارض قبری
و افرح کلما از داد مالی ولا ابلی علی نقصان عمری

یعنی هرروز برگورها میگذرم ولی نمیدانم که مزارمن کدام است.
شادی میکنم هرزمان که برثروتم میافزایم و برکوتاهی عمرم نمیگریم. در سال ۶۶۴ درگذشت ودر خانقاه خود درگورستان باغ نو در **محله گچ کاران** مدفون شد. مدرسه **سادات طویل** نیز درآن نزدیکی بوده است.

روز بهان فرید

در شیراز سه خاندان بنام (**روزبهان**) معروفند . یکی **روزبهان بقلی فسائی** - دیگری **روزبهان باغ نوی** وسومی **روزبهان فرید** که در اینجارجال نامی خاندان اخیر را نام میبریم:

۱ - شیخ فریدالدین روزبهان

علامه زمان خویش بودکه دربین صوفیه احترامی فوق العاده داشت. درتفسیرو حدیث ووعظ اشتهار داشت. بآرامگاه شیخ‌کبیر میرفت و از تربت او همت میطلبید . در مسجد جامع عتیق برای مردم حدیث وتفسیر میگفت. درعلم قرائت نیز عالم بود. درسال ۶۲۸ درگذشت ودرگورستان مصلی مدفون شد.

پسرش **عزالدین محمد** از فرزانگان شیراز بشمار میرفت . پس از وفات پدر جای او را درمسجد جامع عتیق گرفت . از اصحاب **شیخ حجةالدین ابهری** از فقهای شافعی ومشایخ صوفیه بود. سفری بحجازکرد وصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی را دریافت و از دست اوخرقه پوشیدکه این خرقه بین فرزندانش باقی ماند. درجوارخانه رباطی ساخث و درآن بمسافران وفقیران مسکن وغذامیداد. درسنه ۶۲۷ وفات یافت ونزد پدر بخاك رفت.

فرزند عظیم‌الشأنش **خواجه‌امام الدین داود بودکه**درمعرفت مقامی‌شامخ‌داشت.

تلقین ذکر وطریقه ارشاد ودعوت را از شیخ **نجم الدین کبری** وشیخ **تاج الدین اشنهی** آموخت . پدرش خرقه‌ای را که از دست شهاب الدین سهروردی گرفته بود بر پسر پوشانید. أتابك ابوبکر بسیار معتقد اوبود و بهمین جهت امامت خاصه واحتساب شهر شیراز را بدو تفویض نمود. در سال ۶۷۱ درگذشت و در بازار کفش دوزان در محله مسجد جامع مدفون شد.

پسرش شیخ **فرید الدین عبدالودود** ازعلمای متواضع ومشفق وخوشحوی، جانشین پدر و صاحب خرقه شد . شصت سال در مسجد جامع سنقری وعظ میگفت . سلاطین او راگرامی میداشتند و اعیان برای حل وفصل امورخود بدومتوسل میشدند وقضاة از او بیم داشتند.وفاتش بعدازسال۷۴۵ بوده ودرنزد پدرمدفون شد.

ضیاءالدین ابوالحسن مسعودبن محمود شیرازی

ازعلما وزهاد بود . دریکی از سفرهـای خویش صحبت امام فخرالدین رازی رادرك‌کرد و ازاو علوم نقل‌مینمودواز آثارش نسخه‌می‌نوشت آنگاه‌بخدمت شیخ‌نجم‌الدین‌کبری[1] شتافت واز دستش خرقه پوشید ومصنفات شیخ را نزدخودش‌خواند، سپس بشیراز بازگشت‌وبتدریس وافاده علم‌پرداخت،دانشمند بنامی مانند**صدرالدین‌ابوالمعالی‌وفقیه‌صائن** ازجمله شاگردان اوبوده‌اند.

در زمینه تألیف نیز آثار با ارزشی از خود باقی گذاشت . تصنیفات **مسعود** بشرح زیراست :

۱ـ ادالةالحق علی‌الباطل

۲ـ القناعة

۳ـ منائح‌السنی وفضائح المشبهی

۱ـ **شیخ‌نجم‌الدین‌کبری** از معروفترین مشایخ عرفا دراواخر قرن‌ششم واوایل‌قرن هفتم است‌که در سال ۵۱۸ هنگام حمله مغول بخوارزم بقتل رسید . چنگیز **قبل** از حمله بخوارزم باو پیغام دادکه شهررا ترك کند و بنزد **او** برودتا از مرگ نجات یابد ولی‌نجم الدین جواب داد هفتادسال است که‌باغم وشادی مردم شهر شریکم اکنون که هنگام نزول بلاست مروت نباشد مردم‌راترك کنم

باشیخ شهاب‌الدین سهر وردی بمعارضه برخاست ودرجواب کتاب شهاب‌الدین بنام رشف‌النصائح الایمانیه‌فی‌کشف الفضائح الیونانیه‌کتابی نوشت‌که‌آنرا کشف‌الاسرار الایمانیه وهتك‌الاسفار الحطامیه نامیدآنگاه درذیل آن‌دورساله نوشت بنامهای‌اشارات الواصلین‌والکنه.

اشارات لطیف ومباحثات عمیق ومحاورات دقیقی ازاو نقل‌کرده‌اند درسال ۶۵۵ درگذشت ونزد شیخ‌کبیر دفن‌شد ازمسعود اولادانی باقی‌ماندکه یکی از آنان موسوم است‌به **امام ناصرالدین‌ابوحامد محمود** . عالمی عابد و زاهدی پاکدامن بشمار میرفت بسیارگوشه گیربود بطوریکه ازخانه خارج نمیشدمگربرای رفتن بمسجد . هر هفته شبی به‌مغاره‌ای دریکی ازکوههای اطراف شیراز می‌رفت ودرآنجاشب زنده داری‌می کرد.درسال ۷۵۰ وفات یافت ونزدپدرش دفن‌گردید.

امیر اصیل‌الدین عبدالله

در کوچه **لشکری شیراز** بقعه **امیراصیل‌الدین عبدالله‌بن‌علی‌علوی** پسرش **امیرناصرالدین یحیی** قرارگرفته. درکتاب فارسنامه‌ناصری‌دراین باره خیلی مختصر می نویسد(مرقدوی درجانب صبوی باغچه **منصوریه** واقع است)

طی چند ده سال قسمت مهم باغچه منصوریه توسط مردم غصب شده بطوریکه اکنون باغچه منصوریه تابقعه مورد بحث مسافت زیادی‌فاصله دارد. ازاین‌بقعه که‌قبلا وسیع بوده اطاق‌کوچکی موجود است که درآن دوقبر مورد بحث قراردارد.

قبر اول کـه معجری چوبین برروی آن انداخته‌اند از آن امیر اصیل‌الدین و دیگری که در جنوب آن قرار دارد مربوط به‌قبرپسرش امیر ناصرالدین میباشد. آنچه‌درباره پسرش‌میدانیم اینست‌که وی‌جامع‌علوم معقول‌ومنقول بوده،چندی‌نیزمنصب قضاوت شیراز رابرعهده داشت‌که‌طی‌آن مدت با عدالت رفتار می‌کردودرهای ظلم‌را بر مردم‌بست . در فقه تصانیفی ازخود باقی‌گذاشت و افرادزیادی ازکتب ومحضرش بهره می‌بردند . مرگش نیزقبل ازسنه ۷۰۰ اتفاق افتاده است. ازاین خانواده دو شخصیت دیگر نیز میشناسیم که‌نام یکی **امیر رکن‌الدین عبدالله احمد** واعظ نواده‌دختری امیراصیل الدین است . سیدی حنفی مذهب بودکه بعزلت وانفراد میگروید ووعظ میکرد ودر

۷۵۵هجری وفات یافت‌ودر کوچه‌**سختویه**(سر باغ) دفن شدودیگری‌پسرش **امیرسیف‌الدین** است‌که ازابرار بود وشصت سال درمسجد عتیق ومسجد مسعودی بوعظ اشتغال داشت. دراثنای وعظ حالت وجد وذوق وگریه‌ای بدو دست میدادکه دردلها اثرمیکرد.وفات اوراسال۸۷۳ نوشته‌اند ونزد پدرش درهمان کوچه سختویه‌مدفون‌شد. اینك‌دامنه‌سخن رابیحث درباره امیر اصیل‌الدین میکشانیم:

☆ ☆ ☆

نامش **امیراصیل‌الدین عبدالله‌بن‌علی علوی محمدی** است. نسبت **محمدی** بنا بذکر مجمل فصیح خوافی بعلت اینست که‌وی ازاعقاب **محمد حنفیه** فرزند علی‌بن ابیطالب بوده‌است عمدة‌الطالب نیزاشاره میکند که در عنوان اولادان امام محمد حنفیه نسبت (محمدی) ذکرمیشده‌است.

درقرن هفتم علماء عصر، اصیل‌الدین را امامی فاضل و بزرگوار میشمردند که وقت خودرا صرف‌احیاء سنن مذهبی میکرد.

در آنزمان بعلل اجتماعی ، علماء ازعقاید مختلفی پیروی میکردند. دسته‌ای که اکثریت را تشکیل میدادند ونسبت بجریان روزخوش بین‌بودند بعلم حدیث روی میآوردند زیرا علوم نقلی چندان‌باتفکر سروکار ندارد و درحقیقت‌کسانی که‌تن‌بوضع موجود در میدهند از این رویه پیروی میکنند . ولی قشرهای سر خورده بدنبال جریاناتی می‌رفتند که بنحوی از انحاء اصول عقایداین دسته را مورد حمله قرار میدادند.

اصیل الدین ازعلماء بزرگ حدیث‌بود که بامعتزله مبارزه میکردوحتی برای شکست آنان که محیط مدارس را بمراکز انتشار عقاید خود تبدیل کرده بودند به اتابك متوسل‌شد.

در دوران‌زندگی‌رسول اکرم‌هرگاه مسلمین بخصوص اصحاب‌وتابعین بمشکلاتی در تفسیر قرآن برمی‌خوردند از پیشوای‌خود پرسش‌می‌کردندوجواب‌کافی‌می‌شنیدند.

بعلاوه اقوال و کردار ورفتار پیغمبر را پیوسته سرمشق خودقرار داده می‌کوشیدندطبق آن رفتار کنند. این اقوال واخبار تا اواخر عهد اموی سینه به سینه‌نقل‌میشد و کسی بفکرضبط آنها نبود . یکی ازعلل عمده‌این غفلت این بودکه عمر خلیفه ثانی‌ازترس آنکه مبادا قرآن با حدیث مخلوط شود اکیداً دستور داده بود که کسی حدیث نقل نکند وهر حاکمی‌راکه بایالتی میفرستاد ابتدا در این‌باره‌باوهشدادمی‌داد. جانشینان عمرنیز اصرار درجمع‌آوری حدیث نداشتند .بتدریج هرچه از تاریخ رحلت پیمبر می‌گذشت احادیث مجعول بیشتر در دسترس‌مردم‌قرارمیگرفت بهمین‌جهت ازنیمه‌اول قرن دوم هجری ضبط وجمع‌آوری آنها مورد توجه قرارگرفت.

علماء این فن، علم حدیث را بدوشعبه تقسیم کردند یکی **(درایةالحدیث)** که‌عبارت است ازبحث در مفاهیم الفاظ ودیگر **(روایت‌الحدیث)** که از احوال روایت کنندگان تاحضرت رسول بحث می‌کند.

تتبعات علماء درعلم‌الحدیث در ابتدا ازجریان اصلی منحرف شده‌درراه‌مبارزه بافقهای عراق‌کشیده‌شد ودرنتیجه حدیث بعنوان خادم علم‌فقه در آمد . از قرن سوم نوبت نقادی علم‌حدیث فرا رسید وعلماء فن درصدد بر آمدند صحیح را ازسقیم جدا سازند.ازاین‌زمان تألیف‌کتب صحاح مدنظرقرارگرفت. معتبرترین کتب‌حدیث‌درمیان عامه شش‌کتاب است که‌مشهور بکتب‌سته می‌باشند وعبارتنداز:

۱ ـ جامع‌الصحیح تألیف امام محمدبن اسمعیل بخاری متوفی درسال ۲۵۶

۲ ـ کتاب صحیح‌تألیف‌ابوالحسین مسلم‌بن‌الحجاج‌نیشابوری متوفی درسال۲۶۱

۳ ـ کتاب سنن تألیف ابن ماجه متوفی درسال ۲۷۳

۴ ـ کتاب سنن تألیف ابی‌داود متوفی درسال ۲۷۵

۵ ـ کتاب جامع تألیف الترمذی متوفی درسال ۲۷۹

۶ ـ کتاب سنن تألیف النسائی متوفی درسال ۳۰۳

علاوه براینها غالباً کتاب (المسند) تألیف امام محمدبن حنبل (متوفی درسال ۲۴۱) را هم براین شش کتاب میافزایند .

درهمان عصر که جمعی بدنبال تدوین علم حدیث وپایه‌گزاری فقه رفتندیعنی در اواخر عهد اموی ، بحث درباره جبر و اختیار بتدریج موجب ظهور عقیده تازه‌ای موسوم به مذهب **عدل** و**توحید** گردیدکه مخالفین، آنانرا **معتزله** میگفتند .

یکی از شاگردان **حسن بصری** (متوفی در ۱۱۰ هجری) بنام **واصل‌بن عطا** (۸۰-۱۳۱) برسرمسئله کفروایمان با استاد خویش اختلاف عقیده پیداکرد ودرنتیجه از مجلس بحث ودرس اوطردگردید. یکی دیگرازدوستانش بنام **عمرو بن عبید**متوفی در سنه ۱۴۵ بدوپیوست وشروع بنشرعقایدخویش نمودند. اختلاف از اینجا ناشی شد که حسن بصری فاسق را کافرمیدانست ولی واصل میگفت فاسق کافرمطلق نیست زیرا شهادت را برزبان جاری‌کرده واعمال خوبی نیز از اوسرزده . چنین کسی را فقط باید مؤمن ندانست .

این اختلاف نظرساده چون با مخالفت روبرو شد واضعین را مجبور ساخت در زمینه‌ایدئولوژی موضع بگیرند بدین ترتیب سیستم‌فلسفی‌تازه‌ای پیدا شدکه برپایه‌های استواری بنا گردید .

معتزله بتدریج بشعباتی تقسیم شدند که تعداد دسته‌های آنان را تقریباً بیست فرقه میشمارند ولی تمام‌آنها درپنج اصل با یکدیگر توافق داشتند .

انتشار عقاید معتزله خیلی سریع بود . مخصوصاً در ادواری که آزادی فکر و بیان بیشتری وجود داشت به نهایت رونق میرسید . این مکتب در بصره پی‌ریزی شد ولی بعداً یکی از دانشمندان آنجا بنام **بشربن معتمر** متوفی در سنه ۲۱۰ ببغداد رفت ودرآنجا تربیت یافتگان جدیدی بجامعه تحویل داد .

اصول عقاید معتزله بر پایه‌های فلسفی مانند **انکار جسمیت** ، **توحید** ، **عدل** ، **اختیار**، **استحاله** ، **رؤیت** وغیره قرار دارد وبالطبع بحث واثبات این عقاید مستلزم‌توجه به فلسفه ومنطق میباشد . بهمین جهت آنان تکانی بافکار مسلمانان درقرن دوم و سوم وارد آوردند که گلهای شکوفان و عطرآگین دانش ادوار بعدی را باید نتیجه همان

غنچه‌ها وجوانه‌ها دانست .

از هنگام ظهور معتزله ، محدثین وفقها به‌آزارآنان پرداختندواین مزاحمتها را که معمولا بکمك حکام وقت انجام میگرفت گاهی با نوشتن بعضی کتب ردیه توأم میساختند .

شیعیان امامیه اثنی عشریه وزیدیه واسمعیلیه اصول عقاید خود را مستقیماً از معتزله گرفتند بطوریکه در تاریخ عقاید اسلامی معمولا محدثین نام شیعیان و معتزله را در ردیف هم میآورند. کتب متعددی که معتزله‌تصنیف نمودند کم‌کم اساس علم‌کلام اسلامی را طراحی کرد ورواج همین‌کتب محدثین را بشدت ناراحت میساخت .

عیسی جنید مینویسد (امیراصیل‌الدین چون دید معتزله اصول عقاید خود را بین عوام و خواص انتشار داده‌اند عزم سفر کرد وگفت در دیاری که عقاید باطل و گمراه‌کننده خریدار دارد نبایدبسر برد)چون تصمیم وی را به اتابك ابوبکرخبردادند دستور داد در مدارس ، کتب اهل سنت تدریس شود و کتب شیعه و معتزله که از نظر ایشان ضاله وبدعت‌آمیزاست کنارگذارده شود .

امیر اصیل‌الدین که اینهمه در مخالفت با معتزله پای میفشرد از فحول علماء حدیث بود .

وی کتاب بخاری را از **شیخ علاالدین خجندی**[۱] وجامع‌الدارمی[۲] وصحیح‌مسلم را از شیخ **عبدالرحمن بن عبداللطیف بن‌اسمعیل‌سعدنیشابوری** شنید .

سنن ترمذی را نیزاز عبدالرحمن مذکورو**ابوحفص‌عمردینوری**استماع نمود.

---

۱ ـ **شیخ علاءالدین خجندی** متوفی درسنه ۶۳۷ هجری قمری یکی ازبزرگترین علماء حدیث بودکه نزد **ابوالوقت** تحصیل‌کرده. ما بین این‌ابوالوقت با**بخاری** فقط سه‌واسطه بوده ابوالوقت درسن نودوپنجسالگی دربغداد بسال ۵۵۳ درگذشت.

۲ ـ جامع دارمی‌تألیف **ابومحمد عبدالله بن عبد الرحمن** سمرقندی تمیمی دارمی است‌که در ۲۵۵ وفات یافت.

از جمله مشایخ او شیخ **شهاب‌الدین فضل‌الله توریشتی**[۱] و شیخ **شمس‌الدین محمد بن صفی** کرمانی[۲] و شیخ **معین‌الدین ابوذر کشکی**[۳] بوده‌اند.

در باره مسائل مهم دینی کتب معتبر و مهمی نوشته که از آنجمله **مفاتیح الهدی** است. این کتاب شامل احکام و حدیث بوده است. شیخ بمسافرت رغبتی نداشت. در مسجد جامع عتیق شیراز باعباراتی ساده وعوام فهم موعظه میکرد و میکوشید ذهن مردم را از تلقینات معتزله دور نگاه‌دارد. بهمین جهت باحرارت و پشتکار وعظ مینمود ودر اداء مطلب هرگز کم و بیشی جمعیت را در پای منبردر نظر نمیگرفت و نسبت برغبت یااکراه مردم اعتنائی نداشت بلکه احادیث اسلامی را مطابق بامشرب خود بیان میکرد.

برای اصیل الدین کرامات زیادی قائل بوده‌اند حتی پس از مرگش تربت اورا شفای دلهای دردمند میدانستند. ازآنکه او همیشه حدیث برای مردم نقل میکرده و در این نقلیات تکیه‌کلام برمعجزات وکرامات است طبیعةً شنوندگان نیز معتقد به کشف وکرامات میشوند. وفاتش در سال ۶۸۵ اتفاق افتاد. درشیرازنامه وهزار مزار نوشته‌اند در **محله‌سراجان** مدفون است. از اینجا معلوم میشودکه‌کوچه لشکری فعلی را در آن زمان (محله سراجان) میگفته‌اند.

---

۱ — شیخ **شهاب الدین** از محدثین وفقهای شیراز بوده که بنابر خواهش قتلغ ترکان خاتون بکرمان مهاجرت نمود ودرهمانجا بسال ۶۶۱ درگذشت.

۲ — شیخ **شمس الدین** ازعلماء بزرگ قرن هفتم متوفی بسال ۶۴۲ که درگورستان مصلی شیراز درجوار قبر پدرخود مدفون شد.

۳ — شیخ معین الدین **ابوذرعبدالله بن جنید روزبه الکشی** از بزرگان عصر خودبود که پس ازبازگشت از سفر حجاز در رباط شیخ‌کبیر مجاورت نمود وصوفیه را ارشادمینمود وبالاخره درسال ۶۵۱ درگذشت و در جنب شیخ کبیر واقع در محل فعلی دبیرستان شاپور مدفون شد.

سادات طویل

ازخاندان **سادات طویل** که‌درشیرازخاندانی بافضل ومورد احترام بوده‌اند سه نفررامیشناسیم که مقدم برآنان **سیدعزالدین احمد بن جعفر** است . وی ازنقباء وسادات بلندمرتبه بود . خوئی نرم وقلبی رؤف داشت . بافقرا با مدارارفتارمیکرد وبآنان کمك می‌نمود ، بشب‌زنده‌داری وعبادت علاقه سرشاری داشت . سعی میکردکه از تمام سیره پیغمبراسلام پیروی نماید. درمحله **گچ پزان** خانه داشت ومدرسه‌ای بناکردکه‌بمدرسه سادات‌طویل‌معروف‌است.جمعی‌ازفضلادرآن‌مدرسه‌تدریس‌میکردند. احمدبراین‌مدرسه چندپاره زمین وقف‌کرد وکتابهای نفیسی بکتابخانه‌آن هدیه نمود.آنچه درقوه‌داشت درراه خیرونیکوکاری صرف‌کرد . درسال۷۲۳ درگذشت ودرهمان محله‌گچ پزان‌یعنی محله‌ای‌که‌نزدیك دروازه قصابخانه فعلی بوده مدفون شد ،

دیگرازافراد مشهورخانواده سادات طویل **سیدجلال‌الدین محمدبن محمدطویل** است . ازعرفای صاحبدل بشمارمیرفت که زیبائی جمال برزیبائی باطنش اضافه شده بود درمجلس نیکان حضور می‌یافت وازرفتن بنزد حکام پرهیز مینمود . اوقات خویش راباتلاوت قرآن میگذرانید وفرزندان خودراشخصاً درس میآموخت و آنانرا تشویق بتحصیل‌میکرد. وفاتش‌درسنه ۷۵۴است ودرخانه خوددرهمان‌محله‌گچ پزان‌مدفون‌شد.

پسرش **مجدالدین جعفر** نیزازعلمای بزرك حدیث وعالم بادبیات بود. در مدرسه **نجیبیة** درحالی‌که جمعی‌کثیرازفضلادرمحضرش زانوزده بودند درس میگفت. ابوالقاسم

حبیدکتاب شهاب فی الحکم والآداب[1] را نزد او خواند. مرگش درسال ۷۵۸ روی داد و نزد پدرش مدفون شد.

۱- این کتاب، حاوی بیست هزار حدیث درحکم وامثال و آداب است که قاضی **ابوعبدالله محمد بن سلامه** مصری آنرا تالیف کرده است. این قاضی، شافعی بود ودرعهد خلفای فاطمی مصر مسند قضارا برعهده داشت ودرسال ۴۵۴ نیز درگذشت. عده زیادی ازاهل فضل برآن شرح نوشته اند که شرح ابوالفتوح رازی مولف تفسیر رازی ازهمه معروف تراست. این شرح موسوم است به روح الاحباب فی شرح الشهاب. قاضی محمد تألیف دیگری دارد بنام المختار فی ذکر الخطط والاثار. این کتاب ازمنابع عمده یاقوت درتألیف معجم البلدان وهمچنین مقریزی در تدوین خطط مشهور خود است.

صدرالدین محمدبن محمود شیرازی

استاد قراء، مرجع اهل نیاز وپیرو مذهب شافعی بود. به‌عراق، حجاز و شام مسافرت کرد وبا علماءآن نواحی گفتگوکرد. معروفترین‌این دانشمندان **برهان الدین جعبری**[1] است‌که بروی قراآت سبع وقصاید رائیه ولامیه[2] **امام شاطبی** را خواند. با عرفای شیراز نیز مصاحبت داشت ونزد برخی ازآنان حدیث می‌خواند. پس ازچندی بقعه‌ای در شیراز برای خود بنا نمود و در آنجا اوقات خودرا بتدریس‌قراآت سبع

۱ـ **شیخ برهان‌الدین ابراهیم جعبری** منسوب بجعبر است که‌قلعه‌ای بر ساحل چپ رودفرات بوده واکنون خرابه‌های آن پیداست. وی‌ازمشاهیر قراء زمان خودبودکه کتب متعددی درفن قرائت تصنیف‌کرده است. ازجمله آثارش شرح دوقصیده لامیه ورائیه‌شاطبی است مرگ‌شیخ برهان‌الدین درسال ۷۳۲ روی‌داد

۲ـ قصیده لامیه‌شاطبی‌معروف‌به **حرزالامانی** است‌که آنرا **شاطبیه** نیزمیگویند. این قصیده شامل ۱۱۷۳ بیت درفن قرائت است‌مطلع نیزاینست

بدأت ببسم‌الله فی‌النظم اولا　　　تبارك رحمانا رحیماً و موئلا

قصیده رائیه‌شاطبی نیز به‌عقیلة‌اتراب القصائد معروف‌است‌که سیصدبیت می‌باشدومطلع آن اینست.

الحمدلله موصولا کما امرا　　　مبارکاً طیباً یستنزل الدررا

می‌گذرانید . تسلط او بر قرآن، عمق و شیرینی خاصی بسخنانش میبخشید.

صدرالدین درعین‌حال صاحب ذوق و وجد بود . درحالات وجد درخلوت گریه می‌کرد. نسبت بفقرا بزرگوار، برای نیکان قابل احترام و برای ضعیفان مهربان بود و ستمکاران ازاو می‌هراسیدند.

درسنه ۷۷۶ دست از زندگی شست ودرهمان بقعه خویش که درمحله باغ نوقرار داشت مدفون گردید . دوبیت ازاشعار عربی او اینست:

خزانة صدری مخزن للجواهر ومورد آیات لاهل البصائر

فمانظری الی الله وحده ولست ابالی باختلاف الدوائر

افتخار الدین محمد بن نصر الله دامغانی

ازفضلای بنام بود که علوم وفنون را فراگرفت واز علماء پیشی گرفت آنگـاه بتدریس وتصنیف پرداخت درباره‌هرحکم بطورمبسوط سخن می‌گفت واحاطه اوبرعلوم باعث حیرت دانشمندان‌میشد. ازتصانیف اوالکاشف فی‌التفسیردرهفت جلد ـ المکشوف فی‌التفسیردردوجلد ـ شرح‌المفتاح ـ شرح الفوائد الغیاثیه ـ شرح المواقف ـ شرح الطوالع ـ شرح المطالع ـ شرح‌آداب البحث ـ شرح المعتقدالصغیرللشیخ الکبیر ـ شرح المنهاج ـ شرح العیون لمولاناعضدالدین عبدالرحمن ایجی ـ شرح الاشارات المسمی بتنقیح العبارات فی‌توضیح الاشارات ـ المدارك فی‌المنطق ـ شرحاء ـ شرح الجواهر. تألیفات دیگری نیزداشته‌که اسامی‌آنها بمانرسیده . درشعبان۷۷۵ درگذشت ونزد **شیخ‌کبیر** دفن است .

مولاناشمس الدین محمد آملی

ازاستادان برجسته وعلماء سرشناس است‌که جامع اقسام عقلیات ونقلیات بود . درزمان سلطنت شاه شیخ ابواسحق بشیرازآمد ومورد احترام آن پادشاه قرارگرفت‌از

آنجاکه شمس الدین محمدقبلادرمدرسد غازانیه تبریزتدریس میکرد در شیراز نیز بعنوان مدرس مدرسه‌ای که **شاه محموداینجو** ساخته بود برگزیده شد . تعدادمصنفاتش زیاد بوده ازجمله‌آنهاست .کتاب نفائس الفنون وعرائس العیون - این کتاب دو بار درتهران چاپ شده وموجوداست . نفائس الفون و عرائس العیون شامل معقول منقول است . اشعاری نیز بزبان عربی میسرودکه یك‌شعریازده بیتی‌اودرمقدمه نفائس الفنون بچاپ رسیده . سال وفاتش بعداز۷۵۰ بوده ودرمصلی مدفون گردید .

مولانا قوام الدین عبدالله شیرازی

تحصیلات اولیه را نزد پدرش **مولانا نجم‌الدین فقیه** که از دانشمندان وصوفیان معروف عصرخود بود فراگرفت. آنگاه قرآت سبعه رااز **محب الدین جفعر موصلی** آموخت ودختراورا نیز بـزنی گـرفت. درفقه ازروش **مولاناقطب الدین فالی** پیروی مینمود. درجامع عتیق بعدازادای نمازجمعه وعظ می‌کرد. مجلس درس داشت وچندتن ازمعاریف منجمله خـواجه حافظ شیرازی ازشاگردان اوبوده‌اند. **سراج الدین عمر بن عبدالرحمن** متوفی درسال ۷۴۵ که از فحول علمای زمان خود بود **کشاف** را نزد او آموخت وتقریرات استاد رادرکتابی بنام **کشف‌الکشاف** جمع‌آوری کرد. این کتاب چنان موردتوجه قرارگرفت‌که مظهربحث وفحص ومحیط درس تلقی میشد وحافظ در این باره‌گوید:

بخواه دفتراشعار وراه صحراگیر

چه‌وقت‌مدرسه و بحث **کشف کشاف** است؟

نسخه‌ای‌ازجلداول این کتاب درکتابخانه خاندان امام جمعه شیرازموجوداست نسخه‌ای ازتمام آن هم‌درکتابخانه‌آستانه قدس رضوی ضبط می‌باشد **شاه‌شجاع مظفری** گاهی درمجلس درس **قوام الدین عبدالله** حضورمی‌یافت‌و**شرح اصول ابن حاجب**‌تألیف خواجه **عضدالدین ایجی** راباومباحثه می‌کرد.

قوام الدین خود کتابی بنام **البسط** نگاشت. دوجلد این کتاب‌که بپایان رسید چشمش آب مرواریدآورد ونابیناشد. ازاینرو نتوانست بقیه‌کتاب‌خودرابنویسد.

وی در سال ۷۷۲وفات یافت و نزد پدرش درگورستان خفیف بخاك سپرده شد.

سادات دشتکی

سادات دشتکی ازخاندانهائی هستند که از قرن پنجم بشیراز آمده و تا کنون اعقاب آنان خانواده معروفی را تشکیل میدهند.

افراد این خانواده غالباً اهل علم ودانش و تألیف و تدریس بوده‌اند که اینك به ترجمه احوال معروف ترین دانشمندان این طایفه میپردازیم.

اول کسی که ازسادات دشتکی بشیراز آمد **علی ابوسعید نصیبنی** است که درسال چهار صدواند در **محله دشتك** شیراز توطن اختیار کرد. این محله همان جائی است که اکنون به **محله منصوریه** معرف شده.

سید ضیاءالدین بن عربشاه که از این خاندان بوددر فارس بقضاوت رسیدسپس در اواخر عمر اعتکاف برگزید و بعبادت مشغول شد سال وفاتش ۶۷۵ است و در گورستان سلم مدفون شد.

پسرش امیرعزالدین اسحق نام داشت وی نیز مانند اجداد و اسلاف خود ازسادات جلیل القدرو نیکوکارانی بودکه تکلف رارها کرده دائما با تلاوت قرآن دمساز بود بر بلاها صبر میکرد و بدرگاه خداوند شاکر بود، برای مردم موعظه مینمودو در تصوف کتابی نوشت بنام مصباح الدجی.

صدرالدین مظفر میگفت سیدعزالدین زهد و دانش را باهم جمع کرده‌است. در سال

۷۲۷ در گذشت و در مقبره خانوادگی در منصوریه مدفون گشت.

پسرش **امیر روح‌الدین** نام داشت . که‌تواضعی عالم وجامع ومفسری دانابود. بنشر حدیث علاقد داشت . کتابی‌درترسل نوشت. سال وفاتش ۷۳۴ است مزار او درمقبره خانوادگی است .

برادر وی نیز **امیرصدرالدین‌محمد** موسوم بود. ازبزرگان شیراز وازفضلای‌بنام بود که تواضع وشفقت ومهربانی وبزرگواری اومورد تأئید همگان بود . سفری به عراق وآذربایجان‌کرد و با مشایخ عصر خویش ملاقات نمود. مدرسه منصوریه را در محلی که مدفن اجدادش بود بناکرد. درسال ۷۵۴ درگذشت ودرهمان مدرسه‌منصوریه مدفون شد.

پسر وی **ابراهیم** ملقب به **شرف‌الدین** است. صاحب جاه ودانشمند وخوش‌بیان‌وعالی مرتبه بود که درفقر وتصوف نیز مقامی والا داشت باپدرش به عراق وآذربایجان‌رفت واز محضر مشایخ بهره‌مند شدمجلس درس **صدرالدین‌ابومجامع**[1] مشارق الانوار[2] را خواند آنگاه ازدم گرم علاءالدوله سمنانی[3] بهره‌مندشد درراه سیرو سلوك چنان‌پیش

۱ـ **صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم‌بن سعدالدین حموی** درسال ۶۴٤ درآمل‌متولد شد وبرای فراگرفتن علم بنقاط مختلف سفرکرد. درسنه ۶۷۱ یکی ازدختران علاء الدین عطاملك جوینی رابه عقد خود درآورد . در سال ۶۹۴ غازان خان بدست او اسلام اورد و به تبعیت اوصد هزار نفر ازامراو لشکریان مغول مسلمان شدند. در۷۲۲ وفات یافت و در جوین مدفون‌شد.

۲ـ**مشارق الانوار** کتابی‌است در حدیث مشتمل بردوهزار ودویست وچهل‌وشش‌حدیث ازاحادیث صحاح تألیف رضی‌الدین حسن‌بن محمد صغانی نحوی‌لغوی فقیه محدث متوفی درسنه ۶۵۰

۳ـ**شیخ رکن الدین ابوالمکارم احمدبن محمد سمنانی بیابانکی** ملقب به**علاءالدوله**

بقیه درصفحه بعد

رفت که‌هیچیك از افراد خاندانش بدان مراتب نرسیده پنجاه سال در مدرسه‌رضویه و مسجد جامع عتیق وعظ می‌کرد. در سنه ۷۸۸ درگذشت و در مقبره خانوادگی بخاك سپرده شد.

سید بهاءالدین حیدر بن سید عربشاه حسینی

از زهاد و عبادشیراز بودکه روایت حدیث وتفسیر مـی‌کرد. درتصوف دوکتاب تألیف‌کرد یکی بنام المصباح لاهل الصلاح ودیگری المفتاح لاولی النجاح‌که دراین کتاب خودرا پیروامام محمدغزالی نشان می‌دهد.

نزد خالش اصیل‌الدین‌عبدالله دانش‌آموخت وکتاب المفاتیح و تصنیفات‌دیگر اورا از خودش فراگرفت. مردم‌را به اخلاص ودوری ازریا وعظ می‌کرد. سال‌مرگش قبل‌از۷۴۵ یعنی زمان تألیف‌شیرازنامه بوده ودرمدرسه منصوریه که درکوچه برامکه درکوی دشتك واقع بود مدفون شد.

پسرش **امیر تاج‌الدین محمد** نام داشت.ازعرفای‌صاحب قدر وبلندمقام بود.قرآن راحفظ داشت واز احادیث نبوی روایت می‌کرد شصت‌سال مردم‌را به شفقت ورأفت و

بقیه ازصفحه قبل

درسنه ۶۶۹ متولدشد. دراوایل‌جوانی در درستگاه‌ارغون خان خدمت می‌کرد ولی بزودی ازکار دولتی‌کناره‌گیری کرد و بطلب‌دانش وسیرو سلوك وخدمت مشایخ پرداخت وبالاخره بمرحله‌ای ازکمال رسید که اجازه‌ارشادیافت.

در سال ۷۲۷ که امیرچوپان بقصدجنگ باسلطان ابوسعید ازخراسان‌لشکر کشیدوقتی به سمنان رسید ازهمین علاءالدوله التماس کردتانزد ابوسعید از اووساطت‌کند. علاء الدوله بسیار توانگر و بخشنده‌ونیکوکار بود. عوائد املاك‌وسیع پدری‌راصرف‌دستگیری‌فقراوصوفیه می‌نمود. وی پانصد هزار دینار (بپول امروز تقریباً پنج ملیون تومان) از املاك خود وقف صوفیه نمود. تألیفاتش از سیصد کتاب متجاوز بود. علاءالدوله درسال ۷۳۶ درگذشت و در صوفی آباد واقع‌دربیست‌کیلومتری جنوب سمنان مدفون‌شد وارامگاهش هنوزباقی است.

لطف وتواضع نسبت به‌خردوکلان وغنی وفقیر دعوت می‌کرد. علما وسلاطین بزیارتش میآمدند وبرای‌او هدایای فراوان میفرستادند ولی امیر تاج‌الدین دیناری‌ازاین‌هدایا راذخیره نمی‌کردوآنهارا بذل‌وبخشش‌مینمود. درسال ۷۶۴ درگذشت‌ونزدپدرش‌مدفون شد پسر امیر تاج‌الدین موسوم بودبه**امیر جلال‌الدین یحیی**

وی‌جانشین‌پدر شد. برتاریخ‌مسلط بود، درلغت‌ونوادر وامثال‌نیز برهمگنان‌پیشی گرفت حدیث رانزد شیخ شمس‌الدین زرندی ودیگران آموخت ومصنفات اوراروایت می‌کرد. خودنیز تألیفات مفیدی‌بجای‌گذاشت‌که‌از جمله آنها میتوان‌کتاب الاعجوبه ـ کتاب دلائل الحجی ورساله شیخ وشاب رانام برد . با اندرزهای سودمنددربقعه وسیع خویش مردم را ارشاد وهدایت مینمود . نسبت به‌شیعیان‌سختگیر بود. و فاتش بعداز تاریخ ۷۶۴ اتفاق افتاد ودرنزد پدربخاک رفت.

رستم بن عبدالله خراسانی

این مرد اگر چه در دانش تحصیلات وسیع و عمیقی نداشت ولی در میدان عمل از چهره‌های بسیار جالب است.

در بقعه شیخ کبیر خدمت میکرد و هریك از درویشان که کاری داشت باو رجوع مینمود. در خوردن غذا امساك میکرد. در خلوت عبادت مینمود. وی نه فقط خدمت درویشان میکرد بلکه در کوچه و بازار نیز بهرکس که احتیاج بکمك داشت یاری مینمود در جوار رباط حمامی بود که شخصا آنرا پاك میکرد و اجازه نمیداد کسی باو کمك بدهد و از اینکه آسایش مسلمین وفقرارا فراهم مینمود لذت میبرد. میگفت هرگاه بدیگران خدمت میکنم خود پرستی را فراموش مینمایم. در اواخر عمر به جعفر آباددر محلی که فعلا تکیه چهل تنان واقع است آمد **امیرپیرحسین** که از جانب امیر شیخ حسن کوچك فرمانروای فارس بود در آنجاتالابی بزرگ ساخت. مردم در آنحدود سکنی گزیدند واز آب آن غدیر استفاده میکردند. درسایه همین اقدام محلتی در آن حوالی بوجودآمد. درسال ۷۴۱ درگذشت و در همان چهل تنان مدفون شد و شاید اولین کسی است که در آنجا بخاك سپرده‌شده. پس از آن حظیره وی مجمع درویشان وصلحا شد بطوریکه اکنون قبر چهل تن از درویشانی که گویا در زمان صفویه ساکن آن تکیه بوده‌اند در آنجاست. سنگ قبر این چهل درویش‌را

معتمدالدوله فرهاد میرزا در سال ۱۲۵۷ تجدید کرد. کریمخان‌زند نیزآن حظیره‌را بنحومطلوبی تجدیدبنا نمود. زمینهای اطراف‌تکیه وقف‌برآنجا بودکه اینك ازطرف افراد تصرف شده است. در آنجا دو قبر دیگر وجود دارد یکی از آن‌جمال‌الدین ابواسحق شیرازی‌معروف به شیخ اطعمه است که‌درسنه۸۱۹ یا۸۲۷ در گذشته واواخر عمر خواجه حافظ را درك‌کرده، بخدمت شاه نعمت‌الله ولی رسیده وباشاه داعی‌الی‌الله همنشین بوده است و شاه داعی در وفات او مرثیه‌ای سروده .

وی‌بسیاری از عزلیات حافظ را استقبال‌کرده.دردیباچه دیوان خودموسوم به«دیباچه سفره کنزالاشتها»چنین گوید (چنین گوید اضعف‌عبادالله الرزاق ابواسحق معروف بحلاج دام نعمته در زمانی که درخت‌جوانی سایه‌گستر بود وشاخ شادمانی از میوه امانی بارور سخنی چندبرسبیل الارتحال مناسب هرمقال دست میداد با خود اندیشه کردم که حکمت آنست‌که سمند سخن بطریقی درمیدان فصاحت‌را نم وشیلان سخن چنان درخوان عبارت کشم که غذا خوران سفره لذت بنواله‌ای هرچه تمامتر رسند وارباب بلاغت درآن حیران مانند تا موجب‌زیادتی قبول وشهرت‌گردد) .

آنگاه غزلیات حافظ را استقبال کرده که مطلع چند غزل او ذکر میشود .

به پیشم چون خرلسانی گر آری صحن بغرا را
ببوی قلیه‌اش بخشم سمرقند و بخارا را

عیب کاچی مکن ای بورك پاکیزه سرشت
که خمیرش به فطیر تو نخواهند سرشت

دل ما بدور بورك ز عدس فراغ دارد
که بد نبه پای‌بند است و ز سرکه داغ دارد

کیپاپزان سحر که سر کله وا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

ز بـورك نیست چیزی در جهان بـه
خداونـدامرا آن ده کـه آن به

سنگ‌قبر دیگری را فرصت‌الدوله یافته است‌که روی‌آن نوشته شده (المرحوم المغفور السعیدالشهیدجمال‌الدین‌محمودبن‌نصیر بن‌محمدبن‌جمال‌الدین‌محمودالافرزی فی سنة خمسین وسبعمائه [۱] ...، جستجوی نگارنده برای یافتن شرح حال این‌شخص به نتیجه‌ای نرسید.

آثار عجم ص ۴۷۴

مولانا بهاءالدین عبدالصمد بن عثمان

پدرش از اولاد شیخ سعدالدین محمد حموی است که از معروفترین صوفیان قرن هفتم بشمار می‌رفت وغازان‌خان با صدهزارتن از لشکریان خویش بدست پدرش اسلام آوردند. بهاءالدین عبدالصمد خودنیز از علمای راسخ درعلم بودکه سعی‌بلیغی در تدریس داشت . مصنفات وی عبارتند از کتاب مکارم الشعریعه وکتاب شرح العقاید مولانا عضدالدین عبدالرحمن ایجی وکتاب‌القوانین فی‌المنطق .

در سال ۸۷۶رحلت فرمود ومقابل قبرشاه‌شجاع در دامندکوه چهل مقام بخاك سپرده شد .

شیخ قطب‌الدین محمدبن عبدالله‌بن محمدایجی

عالم وعارف قرن هشتم که دائم‌الذکروکثیرالخیر وصاحب قلبی سلیم بود . سعد صدر، خوی خاضعانه، راستجوئی ومحبتش نسبت‌بفقرا و صلحا انگشت نما بود. نسبت بعرفا اعتقادی عظیم داشت‌ومجالست آنانرا غنیمت میشمرد . درعین حال ازاقوال فقها ومجتهدان تجاوز نمی‌کرد . دربحث میان مالکی وحنبلی خود را دخالت نمیداد.روش

سکوت را درپیش می‌گرفت وذکر خدا را جایگزین هیاهوی مربوط به مذهب حنبل و مالك که در آن زمان بازارگرمی داشت‌میکرد . چند بار بزیارت خانه خدا رفت سفری هم به شام کرد . کتب معتبر علمای شامی را با خود بشیراز آورد و نسخی از آنها بین مردم انتشار داد . هم‌اکنون یك نسخه خطی ازکتاب قواعد الشریعه تألیف عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی شافعی متوفی درسنه ۶۶۰ بخط شیخ قطب ـ الدین در کتابخانه موزه بریتانیا موجود است که تـاریخ کتابتش ۲۵ رجب سنه ۷۵۶ میباشد .

علاوه براین خود او نیز رسالاتی درباره مسائل مهم دینی نگاشته . رحلتش در شعبان سنه ۷۸۵ روی داد و درگورستان مصلی مدفون شد .

مولانا عضدالدین ایجی [1]

مولانا عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی ازمؤلفین ودانشمندان قرن هشتم بود که حافظ ازاو بنیکی یادمی کند. وی کتب متعددی درفلسفه وکلام واخلاق برشته تحریر درآورده که تعداداین تألیفات را یازده جلدنام برده‌اند. کتب مولانا بزبان عربی بوده ومعروف‌ترین آنها همان کتاب المواقف فی علم الکلام وتحقیق المقاصد و تبیین المرام است که بطور خلاصه آنرا «مواقف» مینامند. مولانا عضدالدین این کتاب‌را که‌ازمتون معتبر علم کلام است بنام خواجه غیاث‌الدین محمدبن رشیدالدین وزیر تألیف کردو میر شریف جرجانی نیز بر آن شرحی نگاشته است.

مولانا ازفقهای شافعی بودکه به‌منصب قضا اشتغال داشت. وی یکبار از طرف شاه‌شیخ ابواسحق بنزدامیر مبارزالدین رفت تا وی را ازخیال حمله به شیراز منصرف سازد. امیر مبارزالدین ازاو فوق‌العاده احترام کرداما شاه‌شیخ ابواسحق‌را به شکستن میثاق متسب داشت: درهمین ملاقات بودکه‌امیرازمولاناخواست تاکتاب **المفصل** تألیف علامه زمخشری را به‌شاه شجاع بیاموزد.

مولانا عضدالدین درسال ۷۵۲ هجری درگذشت

۱ـ ایج قصبه‌ای بوده است نزدیک اصطهبانات که‌آثار تاریخی آن‌هنوزهم باقی‌است ،

قاضی بهاء الدین کوه گیلوئی

بهاء الدین ابوالمحاسن عثمان بن علی مفتی مذهب اربعدو قاضی عادل وحقگوئی بود. وی بهیچوجه بگوشه نشینی علاقه نداشت. در نماز جمعه ونماز جنازه حاضر میشد و**در مدرسه عضدیّه** درس میگفت. از بیماران عیادت مینمود. احوال دوستان را جویا میشد و تفقد حال بینوایان میکرد و در عین حال به تصنیف کتاب میپرداخت و بمشکلات ومعضلات مسائل دینی هم پاسخ میداد.

پس از آنکه امر مبارزالدین محمد بدست پسرانش کوروزندانی شد وی واسطه صلح بین آنان بود. بسبب لیاقت وپر کاری ونفوذی که داشت شاه شجاع مسند قضارا بدو داد. سه بار بزیارت خانه خدا رفت. مصنفات او عبارتند از:

۱- بیان الفتاوی فی شرح الحاوی ۲- شرح الشامل الصغیر لابن المفسر ۳- شرح المنظومة فی الفرائض ۴- الرسالة البالغة فی الاجتهاد ۵- ایجاز المختصر لابن الحاجب ۶- شرحی نیز بر ینابیع الاحکام نوشت که ناتمام ماند. درسنه ۷۸۲ درگذشت و در مدرسه‌ای که خود در بازار مسگر ها بنانهاد مدفون شد.

علامه میرسید شریف جرجانی

میرسید شریف‌الدین علی جرجانی درسنه ۷۴۰ درشیراز متولد شدودرسال۸۱۶ درگذشت ودر **دارالشفا** مدفون گشت.

این دارالشفاکه بدستور شاه‌شجاع‌ساخته‌شد در **محله‌لب‌آب** قرار دارد و اکنون مساحت اندکی ازآن بصورت خرابه محصوری موجوداست.

دارالشفاء بیمارستان بزرگ ووسیعی بوده‌که درآنجا بیماران رامعالجه کرده و طب وسایر علوم معقول ومنقول نیز تدریس‌میشده.

حافظ در این دارالشفاء تفسیرقرآن درس میداد وعلامه نیز خود از مدرسین آنجابود. چندسال پیش قطعه سنگی درآنجا اززیرخاك بدست آمدکه کلمه جرجانی الحسینی روی آن منقوش بود و مدلل میداشت که مقبره علامه میرسید شریف همانجاست.

علامه در شیراز مورد تفقد خاص شاه‌شجاع وسلطان زین‌العابدین قرار داشت. درسنه ۷۸۹ که تیمور بار اول بشیر ازآمدوآنجارا مجدداً بخاندان آل‌مظفرواگذاشت علامه میرسید شریف‌را باخودبسمرقندبرد.

وی در مجلس تیمور باملا **سعدتفتازانی** [۱] مباحثاتی داشت که بقـوه فصاحت و قدرت‌هوش برسعد غالب آمد. علامه حاشیه‌ای نیز برکتاب **مطول** تألیف سعد تفتازانی نوشته و بر آن اعتراضات لطیفی ایرادساخته‌است.

میر شریف پس‌از مرگ تیمور بازبفارس بازگشت وبقیه عمررا درآنجا بسر برد. سادات شریفی که‌هنوز بقایای آنان درشیراز زندگی میکنند از اخلاف علامه هستند.

میرسید شریف‌هنگامی که‌در بسترمرگ افتاده بودپسرش میرسیدشمس‌الدین‌محمد شیرازی ازاودرخواست‌کردکه وصیت‌کند. میرشریف درجواب گفت(بابابحال‌خودباش) وشمس‌الدین این مضمون را چنین بنظم آورده است.

مرا سید شریف آن بحرذخار   که رحمت برروان پاکِ او باد
وصیت‌کرد وگفت‌ارآنکه‌خواهی   که باشد درقیامت جان توشاد
چنان مستغرق احوال خود باش   که از حال کسی ناید ترایاد

علامه میرسید شریف شعر نیز میسرود ورباعی زیر نمونه‌ای ازاشعاراوست .

ای حسن تورا بهر مقامی نامی   وی ازتوبهرادلشده‌ای پیغامی
کس نیست که‌نیست‌بهره‌ورازتولیك   اندرخورخودبجرعه‌ای یاجامی

---

۱ ـ علامه سعدالدین مسعودبن عمرتفتازانی ازعلمای‌بزرگ قرن‌هشتم است که‌دوکتاب مطول ومختصر درشرح تلخیص‌المفتاح خطیب دمشق‌درمعانی وبیان نوشت. دوکتاب‌ملاسعددر عالم ادب شهرت‌فراوان داردو بر آنهاحواشی زیاد نوشته‌شده که بهترین‌آنها حاشیه میرسید شریف‌است. درسال ۷۹۲ ملاسعدازجهان‌درگذشت.

خواجوی کرمانی

کمال‌الدین ابوالعطا محمودبن علی بن محمود متخلص به خواجو در شوال سال ۶۷۹ متولدشد. شاعری خود رادردربار امیرمبارزالدین‌محمد مظفری‌در یزد شروع کرد آنگاه‌بدربارشاه شیخ ابواسحق اینجودر شیراز آمد. بادربارشیر وانشاه‌وقزل‌ارسلان امیر عراق هم رابطه داشته وآنانرا مدح گفته است. چندی از عمر خود را هم در بغداد گذرانید.

خواحو در آن مسافرتها خود با بسیاری معاریف وشعراو ادبا آشناشد. در سلك مریدان شیخ‌رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی در آمد.

خواجو در دربارشاه شیخ ابواسحق بامخالفت شاعری بنام **حیدرشیرازی** روبرو شد واوخواجورا «دزدکابلی» خواندودر شعری درحضورشاه‌شیخ‌ابواسحق در باره‌اش گفت:

خواجوی دزد کابلی از شهر کرمان میرسد

موریست او در شاعری نزد سلیمان میرسد

اشعار خواجومشتمل بر پنج‌مثنوی است‌کدآنرا **خمسه‌خواجو** می‌نامند.دیوانش مشتمل‌است‌برقصاید، غزلیات ، مقطعات و رباعیات.

خمسه خواجوعبارتند از مثنوی **نوروزوگل_همای‌وهمایون** که درسال۷۳۲در بغدادبنظم

آورده - **کمال‌نامه** که بنام شاه شیخ ابواسحق در سال ۷۴۴ سروده روضة‌الانوار در تصوف که در سال ۷۴۳ آنرا در مرقد شیخ مرشد کازرونی بنظم آورده است.

مثنوی صوفینامه اثر دیگری است که نظم آن در سال ۷۴۴ پایان یافته است. خواجه در سال ۷۴۲ در شیراز در گذشت و در تنگ‌الله اکبر در محل بسیار باصفائی مدفون شد.

آرامگاه این شاعر اکنون در اثر کوشش‌های انجمن آثارملی ووزارت فرهنگ و هنر بصورت آبرومندی در آمده است

شیخ مجدالدین ابوطاهر محمدبن یعقوب فیروز آبادی

فیروز آبادی در **قصبه کارزین ازبلوک** فیروزآباد فارس بدنیا آمد ودرهفت سالگی قرآن مجید را حفظ کرد وسال بعد بشیراز آمد ودر آنجا به تحصیل پرداخت. سپس به بغداد وشام ومصروروم وحجاز ویمن وسایر بلاد شرق مسافرت کرد وباعشایر و قبایل مختلف عرب معاشرت نمود.

شاه‌شجاع مظفری، امیر تیمور گورکانی وسلطان بایزیدعثمانی ازجمله شاهانی بوده‌اند که نسبت به فیروزآبادی عنایت خاص داشته‌اند. وقتی هم‌که به‌یمن رفت، در دربار **ملك اشرف اسمعیل**، حکمران یمن منزلتی رفیع یافت وملك اشرف دخترفیروزآبادی راکه دروجاهت وزیبائی زبانزدآشنایان بودبزنی گرفت. فیروز آبادی در آنجا بیست سال قاضی شهر **زبید** کرسی بلاد یمن بود و بعدهم قاضی القضاة تمام یمن شد و عاقبت الامر برتبه شیخ الاسلامی رسید.

درباره عشق اوبمطالعه نقل کرده‌اند که هر شب تا دویست سطر حفظ نمیکرد بخواب نمیرفت. وی صحیح مسلم را نزد ناصرالدین ابوعبدالله محمدبن جهبل خواند وخود دراین باره می‌گوید:

قرآت بحمدالله جامع مسلم　　　بجوف دمشق الشام جوفاً لاسلام
علی ناصرالدین الامام بن‌جهبل　　　بحضرة حفاظ مشاهیر اعلام

وتـم بتوفـيق الاله وفضلـه　　　　قـرائة ضـبط فـى ثلاثـة ايـام

فیروز آبادی مؤلف کتاب معروف **قاموس** است که تا قبل از تألیف **المنجد** در لغت مانندش کتابی نوشته نشده بود. ابن حجر عسقلاتی درباره او گفته است که نسبت شیخ مجدالدین به ابواسحق فیروزآبادی میرسید. مردم براوطعن میزدندکه ازابواسحق نسلی باقی نمانده. ولی درسایه تحصیل علم و تألیف کتاب قاموس چنان مقامش بالارفت که نسبت خود را به ابوبکر میداد ومردم قبول میکردند.

وفات فیروزآبادی درسنه ۸۱۶ روی داد ودر یمن درمقبره **شیخ‌اسمعیل جبروتی** مدفون شد وحال آنکه خود آرزو میکرد درمکه بمیرد. درایام قضاوت دریمن چند بار به طایف ومکه ومدینه هم مسافرت کرد. فیروز آبادی دارای تألیفات زیادی است که تعداد آن ازصد مجلد هم تجاوز می‌کند وما اسامی کتب عمده اورا می‌نگاریم.

۱- الاحادیث‌الضعیفة که‌چندمجلداست ۲- احاسن‌اللطایف‌فی‌محاسن‌الطایف ۳- الاسعادبالاصعاد الی‌درجة‌الاجتهاددرسه‌مجلد. این‌کتاب‌را برای‌اشرف‌اسمعیل‌صاحب‌یمن تألیف‌کرد. ۴- اسمارالسراح‌فی‌اسماء النکاح ۵- انوارالغیث‌فی‌اسماء اللیث ۶- بصائر ذوی التمییز فی لطایف الکتاب العزیز ۷- البلغة فی تراجم ائمة النحو و اللغة ۸- تحبیر الموشین فی مایقال بالسین و الشین. این کتاب دربیروت چاپ شده است ۹- تنویرالمقباس فی تفسیرابن عباس درچهارمجلد ۱۰- تهییج الغرام الی‌البلدالحرام ۱۱- جلیس الانیس فی اسماء الخندریس. دراین‌کتاب آیات و احادیث واقوال‌علما را درباره شراب جمع آوری‌کرده ویك نسخه آن در کتابخانه خدیویه مصر موجود است ۱۲- الدرالغالی فی الاحادیث العوالی ۱۳- الدر النظیم المرشدالی مقاصد القرآن‌العظیم. این‌کتاب‌درتفسیر نوشته‌شده ۱۴- روضة‌الناظرفی‌ترجمة‌الشیخ‌عبدالقادر ۱۵- زادالمعادفی وزن بانت‌سعاد ۱۶- سفرالسعادة درتفسیرکه در حاشیه‌کتاب نور- الکبیر مع فتح خیرفی التفسیردرمصر چاپ شده ۱۷- شرح صحیح بخاری که نامش منح الباری بالسیح‌الفسیح المجاری است وفیروزآبادی بیست مجلدآنرا باتمام رسانید

ودر نظر داشت آنرا چهل مجلد بنماید ۱۸ ـ شوارق الاسرار العلیه فی شرح مشارق الانوار النبویة ۱۹ ـ عدة الحکام فی شرح عمدة الاحکام ۲۰ ـ الغرر المثلثة والدرر المبثثة ۲۱ ـ الفضل الوفی فی العدل الاشرفی ۲۲ ـ القاموس المحیط والقابوس الوسیط الجامع لماذهب من کلام العرب شماطیط. این کتاب بقاموس اللغة معروف است وبارها بطبع رسیده ۲۳ ـ قطبة الخشاف لحل خطبة الکشاف. این کتاب شرح خطبه کشاف زمخشری بوده اماچون از بین رفته کتاب دیگری در این باره نوشته و آنرا نغبة الرشاف من خطبة الکشاف نامید ۲۴ ـ کورة الخلاص فی فضائل سورة الاخلاص ۲۵ ـ اللامع المعلم العجاب الجامع بین المحکم والعباب. این کتاب در لغت نوشته شده و پنج جلد قطور بوده است

۲۶ ـ المتفق وضعاً والمختلف صقعا ۲۷ ـ المثلث. دو کتاب بدین نام دارد یکی صغیر که پنج جزوه بوده ودیگری کبیر که پنج مجلد است ۲۸ ـ المرقاة الارفعیة فی طبقات الشافعیة ۲۹ ـ المرقاة الوفیة فی طبقات الحنفیة ۳۰ ـ المغانم المطابة فی معالم طابة ۳۱ ـ مقصود ذوی الالباب فی علم الاعراب ۳۲ ـ منیة السؤل فی دعوات الرسول ۳۳ ـ نخب الطرائف فی النکت الشرائف ۳۴ ـ نزهة الاذهان فی تاریخ اصفهان ۳۵ ـ النفحة العنبریة فی مولد خیر البریة ۳۶ ـ الوصل والمنی فی فضل منی.

پسر فیروز آبادی موسوم بود به سراج الدین یعقوب که پس از ادای مناسك حج به شیراز بازگشت ودر آنجا مواعظ نیکو و نصایح سودمندش فصحا و بلغاء رامتحیر می‌ساخت. مرگش درسال ۸۴۲ بود ودرشیراز مدفون شد.

حافظ شیرازی

خواجه شمس‌الدین محمدحافظ درحدود سال ۷۲۶ درمحله **شیادان** شیراز بدنیا آمد . محله شیادان سابق را امروز محله**درب شاهزاده** می‌گویند.

پدرحافظ **بهاءالدین** از اصفهان بد شیراز مهاجرت کرد ودرآنجا به تجارت پرداخت وثروتی اندوخت. اما چون‌حافظ خردسال‌بودکه‌پدرش درگذشت، ثروت‌پدری را ازدست داد وناگزیرشد خیلی زود وارد زندگی شود وبا عرق جبین وکد یمین‌امرار معاش نماید. باوصف براین هردقت مجالی می‌یافت به‌کسب دانش می‌پرداخت.قرآن مجیدرا حفظ نمود وبهمین جهت اوراحافظ گفتداند

حافظ هفته‌ای یکشب در **چاه مرتاض علی‌که** بالای تنك **الله‌اکبر** جای دارد شب زنده داری می‌کرد و شبهای جمعه‌را نیز درمسجد جامع عتیق به‌تفکر وتدبر در معانی قرآن می‌پرداخت.

حافظ باشاه شیخ ابواسحق بسیار محشور بود وعلاقه‌سرشاری بدوداشت . کما اینکه پس‌ازمرگش، باوجودیکه شیراز بدست حریفش امیر مبارزالدین افتاده‌بودباز ازاین دوست دانش پرورخود یادمی‌کردوغزل زیر نمونه‌ای است‌که تأثر خاطرشاعررا ازمرك شاه شیخ ابواسحق نشان می‌دهد. دراین غزل‌حافظ ازخلوت انسی که‌باشاه‌داشته بااندوه و ماتم یادمی‌کند در عین حال از غفلت شاه شیخ ابواسحق نیز با غیرت

سخن می گوید.

یاد باد آنکه سر کوی توأم منزل بود — دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاك — برزبان بود مرا آنچه ترا در دل بود

دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد — عشق می گفت بشرح آنچه بر او مشکل بود

آه از این جور و تطاول که در این دامگه است — واه از آن نازوتنعم که در آن محفل بود

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز — چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود

دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم — خم می دیدم، خون دردل و پا در گل بود

بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق — مفتی عقل در این مسئله لا یعقل بود

راستی خاتم فیروزهٔ بو اسحاقی — خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

دیدی آن قهقههٔ کبك خرامان حافظ — که زسر پنجه شاهین قضا غافل بود؟

در دربار شاه شیخ ابواسحق چهار شخصیت بودند که حافظ نسبت بدانان انس وعلاقه سرشاری داشت و از آنان درقطعه‌ای چنین یاد می کند:

بعهد سلطنت **شاه شیخ ابواسحق** — به پنج شخص عجب ملك فارس بود آباد

نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد وداد عیش بداد

دگر مربی اسلام **شیخ مجدالدین**[۱] — که قاضئی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال **شیخ امین الدین**[۲] — که یمن همت اوکارهای بسته گشاد

دگر شهنشه دانش **عضد** که در تصنیف — بنـای کار «**مواقف**» بنـام شاه نـهاد

دگر کریم چو **حاجی قوام** دریادل[٤] — که نام نیك ببرد ازجهان به بخشش وداد

نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند — خدای عز وجل جمله را بیامرزاد.

پس از قتل فجیع شاه شیخ ابواسحق وتسلط امیر مبارزالدین برشیراز، حافظ بااو بسختی مبارزه میکرد.

---

۱ - ۴ - شرح حال این شخصیت‌ها در تضاعیف کتاب آمده است ودراینجا از تکرار آن احتراز می نمائیم

امیر مبارزالدین دستور داد تا میخانه‌ها را بستند وصدای موسیقی را خاموش ساختندودرهمه‌جا بساط زهد وریاگستردند.

حافظ باوکه شأن شاهی را نمی‌شناخت و مانندمحتسب بدنبال شکستن « خم شراب» وبریدن زبان چنك بود ازراه طعنه لقب محتسب دادودر تقبیح روش‌ریائی او چنین گفت :

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند ؟ گره از کار فرو بسته ما بگشایند
در میخانه ببستند ، خدایا مپسند که درخانه تزویر وریا بگشایند
اگر ازبهر دل زاهد خود بین بستند دل‌قوی دارکه ازبهرخدا بگشایند
گیسوی چنك ببرید بمرگ می‌ناب[1] تاهمه‌مغبچگان‌زلف دوتا بگشایند
نامه تعزیت دختر رز برخوانید تاحریفان همه‌خون‌ازمژه‌ها بگشایند
بصفای دل رندان صبوحی ز دگان بس در بسته بمفتاح دعا بگشایند .
حافظ این‌خرقه پشمینه به‌بینی فردا که چدزنار ز زیرش بدغا بگشایند

حافظ درمذمت امیر مبارزالدین ابیات زیادی دارد که از آنجمله چند بیت زیر یاد می‌شود

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است
ببانگ چنگ مخورمی‌که محتسب تیز است
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
ز رنگ باده بشوئید خرقه‌ها از اشك
که موسم ورع و روزگار پرهیز است

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز
مست است و در حق اوکس این گمان ندارد

---

۱ - بریدن گیسو بعنوان عزاداری یك‌رسم قدیم آریائی است.

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
«محتسب» داند که من این کارها کمتر کنم

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند؟ پنهان خورید باده که **تکفیر** می‌کنند.
ناموس‌عشق و **رونق عشاق** می‌برند **عیب جوان** و **سرزش پیر** می کنند
جز قلب تیره هیچ نشده حاصل و هنوز باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند
گویند **رمز عشق** مگوئید و مشنوید مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند
می‌خور که شیخ وحافظ و مفتی‌و**محتسب** چون نیك بنگری همه تزویر میکنند

سرانجام امیرمبارزالدین بدست پسرخود **شاه شجاع** بقتل‌رسید و حافظ در این باره چنین می‌گوید:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه **اهل‌نظر**بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن بر زبان‌و **لب‌خاموش**
ببانگ چنك بگوئیم آن حکایتها که از **نهفتن** آن دیگر سینه‌میزدجوش

حافظ در این احوال بمدح شاه‌شجاع پرداخته اما پیداست که مدح او بدان علت است که شاه شجاع استبداد سیاه پدرش امیر مبارزالدین را از بین برده زیرااو خود شاعر و اهل ادب بود . نحوه مدح حافظ از شاه شجاع بمنزله مدح آزادی و صداقت است . بابیاتی از این غزل‌توجه‌کنید:

چنك در غلغله آمد که‌کجا شد منکر؟ جام در قهقهه آمد که کجا شد مناع ؟
مظهر لطف ازل ، روشنی چشم امل جامع علم وعمل . جان جهان‌شاه شجاع

اما همین شاه شجاع با همه علم و دانش وذوقی که داشبه‌نسبت‌به **میر عمادفقیه** کرمانی بسیار معتقد بوده است.

میرعمادگربه‌خود را تعلیم‌داده‌بودتا بهنگام‌نمازباواقتدا نمایدورکوع وسجودرا تقلید کند . شاه شجاع این‌امر را حمل برکرامت فقیه می‌نمود . اما حافظ میدانست

که خداوند ازگربه نماز نخواستهواین یك حیله‌گری است. لذا به‌میرعماد فقیه‌حمله می‌کند ومی‌گوید:

صوفی نهـاد دام وسرحقـه باز کرد　　آغاز مکر با فلك حقه بـاز کرد
بازی چرخ بشکنندش بیضه در کلاه　　زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای کبك خوشخرام که خوش‌میروی بناز　　غره مشو کـه **گربهٔعابد** نمـاز کـرد!

اما فقها هم بیکار ننشستند. غزلی از حافظ بـدست آوردند کـه در مقطع آن گفته‌است:

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد　　وای اگر از پس امروز بود فردائی

این بیت را دلیل بر شك او به روز قیامت‌گرفتند و مرتد شنـاخته شد. حافظ مضطربانه چاره کار را از **مولانا زین‌الدین ابوبکر تایبادی** خواست. مولانا گفت بافقها باید بزبان خودشان سخن گفت. بیتی مقدم برآن مقطع بیاور که آنرا بطریق نقـل قول روایت کند تا بنا بقاعده «نقل‌کفر، کفرنیست» تبرئه شوی. حـافظ نیز این بیت را قبل از مقطع آورد:

این‌حدیثم‌چه خوش‌آمدکه‌سحرگدمی‌گفت　　بدر میکده‌ای با دف و نی ترسائی

حافظ بزادگاه خویش‌عشق سرشاری داشت و ازآن دورنمیشد. سفری به یزد رفت. بنا بدعوت **محمودشاه‌بهمنی‌دکنی** نیز قصد هند کرداما طوفان دریا اورا از ادامه سفر پشیمان کرد وبه شیراز بازگشت: **سلطان‌احمدبن‌اویس‌جلایری** نیز ازاو خواست‌تا به بغداد برود اما حافظ درپاسخ او نوشت.

نمیدهند اجازت مرا به سیر و سفر　　نسیم خاك مصلی و آب رکن آباد

حافظ مرگ فرزند خـرد سال خودرا در چند جا اشاره میکند. منجمله در غزلی می‌گوید:

قرةالعین من، آن میوه دل یادش باد　　که چه آسان بشدوکار مرا مشکل‌کرد

میر غلامعلی آزاد در تذکره‌خزانه‌عامره که‌درسال ۱۱۷۶ هجری در هندوستان

تألیف کرده مینویسد حافظ را پسری بود موسوم به «**شاه‌نعمان**» که بهندوستان آمده و در شهر **برهان‌پور** وفات یافت‌ودر **اسیرگر** مدفون شد.

حافظ اگر چه در شاعری سبك خواجو را تتبع کرده اما خود دارای سبك خاصی است که هیچ سراینده‌ای نتوانسته است گرمی ورنگینی وعمق گفتار اورا تقلید نماید.

حافظ با **دانته** شاعر معروف ایتالیائی معاصر بود و بانو **جرترودلوتیان‌بل** در مقایسه این دوشاعر شرق وغرب چنین اظهار نظر می‌کند:

«درباره حافظ، تاریخ معاصر او کوچکتر از آنست که حاوی و شامل افکار بلند وی تواند شد. چه آن شهری که در سراسر عمر در آنجا زندگی کرده وآن را شاید بهمان درجه که دانته «فلورانس» را عزیز می‌شمرد، دوست‌داشته پنج یاشش بار به بلیه محاصره وآفت جنگ دچار گردید و بارها از دستی بدستی دیگر انتقال یافت. لشکرکشی فاتح، یك بارآنرا با خون سیراب‌کرد، دیگری آنرا طعمه‌آتش غارت ویغما نمود، ودیگربار پادشاهی متعصب‌وریاکار، مردمان ظریف وخوش مشرب آنجارادچار احکام سخت وزهدخشك و ریا قرار داد. حافظ دائما مشاهده می‌کرد که چگونه سلاطین‌وملاك یکی بعداز دیگری طلوع کرده، باوج‌غرت میرسند و سپس در خضیض ذلت فرو می‌افتند ومانند قطره‌های برف درآفتاب تموز محوونابود میشوند.

پیوسته حوادث فرح‌انگیزازپس‌اتفاقات حزن آورروی میداد،سقوط سلطنت‌ها ووقوع رزمها همواره در برابر دیده شاعر واقع میشد. لیکن از همه این دقایق در اشعار او هیچ انعکاسی تقریباً دیده نمیشود. تنها گاهی اشاراتی اتفاقی به پاره‌ای حوادث سیاسی‌زمان مورددقت مفسرین دیوان‌او واقع‌میشود یا بیتی‌چند درمدح‌امیری اتفاقاً از نظرخواننده می‌گذرد. نه ذکری از فتح پادشاهی است نه تحسینی ازشجاعت امیری وهمانقدر که یکتن شاعر عزیزالنفس را درخور است همین اندازه برقلم‌خود روا داشته وازاین بیش سخن نگفتداست.

لکن بعضی بخوبی درك میکنند که همان بی‌اعتنائی ظاهری حافظ فلسفه‌او را مرتبتی چنان ارجمند داده است که **دانته** آنرا فاقداست. شاعر ایتالیائی در حدود فلسفه خود محجروجامد مانده و نظریه او دربار جهان همان نظریه عمومی عصر و زمان اوست و آنچه که در نشر حقیقت واقع جلوه‌گر شده است، نزد بسیاری از اهل زمان ما شبحی‌زشت و نا پسند بیش‌نیست‌ولی دورنمائی‌که حافظ طراحی کرده منظری وسیع‌تر ودلگشا ترمی‌باشدکه زمینه مقدم‌آن‌واضح‌وروشن نیست. توگوئی دیده‌خرداو چنان بدقت نظر وحدت بصر موصوف بوده که در جهان پهناور خیـال در منزلگاه باشندگان اعصارآتیه نفوذ نموده است.

از این روبرماست که بر او از اینکه عصر وزمان خود را برای‌ماوصف و شرح نکرده خرده نگیریم وازاینکه ازحیات شخصی اودرسخنش چندان اثری‌یافت‌نمی‌شود براو عیب نجوئیم. چه‌درکلام بلند وی افکاری عمیق که حتی عصرمارا نیز فراگرفته است جلوه‌گر می‌باشد واو بمنزله نغمه‌سرائی است که بآواز دلکش او هم مست و هم هوشیار ومردم حال واستقبال هردوبطرب آمده‌اند»[1]

حافظ درسنه ۷۹۱ درشیراز درگذشت ودرگورستان مصلی، بخاك‌سپرده‌شد.

ابوالقاسم‌بابر پسر میرزا بایسنغرنواده شاهرخ‌بن تیمورکه ازسال ۸۵۴ تا ۸۶۱ حکومت داشت مولانا محمدمعمائی را مأمور بنای‌آرامگاهی برتربت‌حافظ کرد.

پس از آن‌سلاطین صفوی نیز نسبت به بقعه این‌شاعر بزرگ توجه داشته‌اند. کریمخان زند بنای آنجا را تجدیدکرد وباغ وسیعی دراطراف آن‌احداث‌نمود.

بنای کنونی را درسال ۱۳۱۴ درزمان سلطنت **رضاشاه‌کبیر** وبکوشش‌آقای علی اصغر حکمت وزیر وقت معارف برتربت حافظ بر پاداشتند. این بنا در سال ۱۳۱۶ پایان یافت.

۱- از سعدی تا جامی تألیف ادوارد براون ترجمهٔ آقای علی‌اصغر حکمت صفحات ۳۱۶-۳۱۸

نسیمی شیرازی

سید عماد الدین نسیمی از سادات قرن نهم واز محققین زمان خود بود. درسال هشتصد وچهل واند بعلت عقاید وحدت وجود بردارکشیده شد وجسدش راخارج قریه زرقان واقع درچهارفرسنگی شمال شرقی شیرازدفن کردندکه اکنون زیارتگاه مردم است. اشعار زیر نمونه‌ای ازطرز تفکر اوست.

کی تواند شدن ازسر اناالحق واقف — هر که او را غم آنست که بردار کنند
دردمندان زتو هر لحظه‌دلی میطلبند — تا به درد غم عشق توگرفتار کنند

در غزل دیگر می گوید :

حق بین نظری بایدتاروی ترا بیند — چشمی که‌بودخودبین کی نورخدا بیند
ازمشرق دیدارش آنراکه بود دیده — انوارتجلی را پیوسته چوما بیند
ای‌چشم **نسیمی** را ازروی‌تو بینائی — آنراکه تومنظوری غیرازتوکرا بیند

امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی

وی فرزند امیر غیاث الدین منصور دشتکی است که در سال ۸۲۸ متولد شد. سلطان یعقوب آق قویونلو درسال ۸۹۳ املاك موقوفه مدرسه منصوریه را بخاطر تجلیل از امیرصدرالدین محمد از مالیات معاف داشت.

وی در خاندان خود اولین کسی است که حدیث راکنار گذاشته متوجه علوم کلام وحکمت گشت وملقب به صدرالعلما وصدرالحقیقه گردید. وی درعین حال که به تألیف و تصنیف و افاده علوم مبادرت میورزید بکارزراعت نیز علاقه داشت. درسال ۹۰۳ **قاسم بیگ پرناك** والی فارس، احمد پادشاه را که از سلاطین سلسله آق قویونلو بود با همدستی ابیه سلطان بانتقام خون برادرکشت وقاصدی بهشیروان فرستاد تا سلطان مراد پسرسلطان یعقوب راکه بدانجا پناهنده شده بود بیاورند و بر تخت نشانند. درهمین سال میان مردم شیراز باقاسم بیگ پرناك کدورتی پدیدآمد وبدشمنی رسید. اهل فتنه منشاء این مخاصمت را به امیر صدر الدین محمد دشتکی شیرازی نسبت دادند و روز دوازدهم ماه رمضان قاسم بیگ جماعتی از الواط و اوباش با یتدری را برآن داشت تا ناگهان بمنزل امیرصدرالدین هجوم بیاورند واورا بقتل برسانند.

امیرصدرالدین محمد دشتکی درصفه شمالی مسجد سرپوشیده مدرسه منصوریه

که مخصوص قبورخود و اولادش قرار داشت مدفون گردید.

امیرصدرالدین محمد دارای دوپسراست. **یکی امیرغیاث الدین منصور دشتکی** ودیگری **امیرعماد الدین مسعود شیرازی** .

امیر غیاث الدین درسال ۸۶۶ در شیرازمتولد شد و در سال **۹۴۹** وفات یافت. او را بعلت جامعیت درعلوم، **معلم ثالث** خوانده‌اند . درزمان شاه اسمعیل صفوی او را برای اتمام وتعمیر رصد خانه‌ای‌که درمراغه توسط خواجه نصیرالدین طوسی وعلامه قطب الدین شیرازی احداث شده بود اعزام داشتند اما حوادث سیاسی مانع ازآن شد که وی بتواند بکارخود ادامه دهد.

امیرغیاث‌الدین‌منصورشیرازی‌از سال **۹۳۶** از طرف‌شاه طهماسب بمنصب‌صدارت رسید. دوسال بعد شیخ علی بن عبدالعالی عاملی از عراق عرب وارد تبریز شد ومورد محبت شاه قرارگرفت .بین دودانشمند روابط دوستانه برقرارگردید وقرار گذاشتند یك هفته شیخ علی ، نزد امیر غیاث الدین‌کتاب تجرید را استفاده کند و یك هفته نیز امیر غیاث الدین نزد شیخ علی قواعد فقه را تحصیل نماید. اما بر اثر سعایت اطراقیان ، دوستی آندو به دشمنی تبدیل گشت و روزی در محضر شاه طهماسب شیخ علی تقاضا کرد اجازه داده شود قبله مساجد عراق عجم را تغییر دهند.

غیاث‌الدین گفت تغییر قبله مساجد بروجه صحت بدون اطلاع‌از هندسه وهیئت مقدور نیست.

شاه تهماسب از شیخ علی طرفداری‌کرد وامیر غیاث‌الدین نیز از مقام صدارت استعفاکرده بشیراز بازگشت.

ازجمله مصنفات امیرغیاث‌الدین عبارتند از:

حاشیه برشرح حکمة‌العین ـ حاشیه براشارات شیخ‌الرئیس ـ رساله‌اثبات‌واجب کتاب اخلاق منصوری ـ کتاب کفایت‌منصوری درعلم‌حساب ـ تفسیرسوره‌هل‌اتی ـ مرآت

حقایق درهیئت. کتاب ایمان درکلام- دلیل هدی. آرمگاه امیرغیاث الدین منصور شیرازی درهمان صفه‌شمالی مسجد مدرسه منصوریه‌است.

امیر عمادالدین مسعودشیرازی برادر امیر غیاث‌الدین‌منصور وفرزند امیرصدر- الدین محمددرزندگانی خودمروج علم ودانش بود ودرسال۹۵۵ وفات‌یافت . فرزندش امیرسلام‌الله برمسندتدریس‌پدر نشست ودرسال ۹۷۵ درگذشت وفرزندش **میرزاابراهیم** دربین سلاطین‌احترامی فوق‌العاده داشت. درسال۹۷۱ نواده شاه اسمعیل‌صفوی رابزنی گرفت. ازاین‌شاهزاده خانم‌صاحب دوپسر شدکه‌یکی ازآنان میرزا نصیرالدین حسین است. درعلوم ادبی‌وعربی مبتحر بود. درزندگی قناعت راپیشه‌ساخت. سفری به‌مکه‌رفت ودرهمانجا اقامت گزید. درسال ۱۰۲۳ درطایف درگذشت وجنازه‌اش‌رابه‌مکه‌آوردند ومدفون ساختند

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته این خاندان میرزا**معصوم دشتکی‌شیرازی** است که ازشیراز قطع علاقه‌کرده بمکه‌رفت . درمسجدالحرام‌کتابهای فقه پنج‌مذهب مسلمانی را علاوه برکتب‌تفسیر و کلام، درس می‌گفت . وی نقش عمده‌ای در تقریب مذاهب داشت وخصومت شیعه و سنی را تخفیف داد . و فاتش در سال ۱۰۳۲ اتفاق افتاد

فرزندش **امیرنظام‌الدین احمدمکی** شیرازی است . سلطان عبدالله قطب شاه، سلطان دکن هندوستان نسبت بدیدنش ابراز اشتیاق کرد و نامه‌های پیاپی نوشت‌واورا بدکن دعوت فرمود.

امیر نظام الدین درسال ۱۰۵۵ درحالیکه بیش ازبیست وسه‌سال نداشت به‌هند عزیمت‌کرد و وارد حیدرآباد دکن شد پادشاه دکن او را بفرزندی پذیرفت و دختر خودرا هم بعقد ازدواج وی‌درآورد. امیر نظام‌الدین امارت ووزارت دکن‌راعهده دار شد. وی‌خط نسخ‌را بسیار خوب می‌نوشت وشعررا نیکو مسیر ودودیوانی به‌عربی دارد درسال ۱۰۸۵ درسن شصت وسه سالگی درحیدرآباد دکن‌درگذشت‌وتربتش زیارتگاه

مردم است. فرزندش **سید علی خان صدر الدین حسینی حسن مدنی** شیرازی است. وی در سنه ۱۰۵۲ متولد شد درسال ۱۰۶۶ ازمکه بحیدرآباد دکن رفت و نزد پدر وعلما و مجتهدین وحکما وریاضی دانان وشعرا وادبا تحصیل کرد وسرآمد علمای زمان خود شد. درمکه وطایف صاحب ضیاع وعقار بود.

سید علی خان درسال ۱۱۱۶ بنا بخواهش شاه سلطان حسین صفوی بایران آمد وپس اززیارت مشهد حضرت رضا بشیراز روی آورد ودرمحله بازار مرغ که خیابان حضرتی فعلی جایگزین آن شده اقامت کرد. اما طولی نکشید که در سنه ۱۱۱۸ چشم از زندگی بپوشید ودربقعه شاه چراغ مدفون شد.

آثاری که سید علی خان تألیف کرده بشرح زیر است:

شرح صحیفه سجادیه مشهور به ریاض السالکین- کتاب طراز اللغة- شرح صمدیه درعلم نحو- شرح ارشاد- درجات رفیعه درطبقات شیعه- انوار الربیع- سلافة العصر درمحاسن اهل عصر- کتاب زهره درنحو- تذکره دیوان شعر عربی- کتاب کافیه- کتاب احوال صحابه وتابعین- کتاب براغالیط صاحب قاموس- کتاب کلم الطیب- کتاب سلوة الغریب- غنیة الاغانی

ملاحسن شیرازی

ملاحسن شیرازی از علماء حکمت الهی درزمان سلطنت شاه اسمعیل‌اول‌صفوی بوده قبرش درسمت‌غربی دهکده**سلطانیه** است‌که ساختمانی مفصل باگنبد دارد. بنای این‌گنبد را برخی به دوران سلطنت اولجایتو نسبت می‌دهند که شایداصل بنا از آن موقع بوده وملاحسن‌را درآنجا مدفون‌کرده‌اند.

مکتبی شیرازی

مکتبی‌شیرازی ازشعرای اواخر قرن نهم واوایل قرن دهم می باشدکه در آغاز زندگی درشیراز مکتب داربود وسپس‌سفری بهندوستان‌وعربستان‌نمود وپس ازاطلاع بر قصه لیلی ومجنون به‌تقلید**نظامی**درصدد نظم‌آن برآمدودرآغاز وانتهای این داستان منظوم بمدح وستایش نظامی پرداخته‌وبکتاب منظوم لیلی‌ومجنون نظامی وامیرخسرو دهلوی اشاره می‌کند این کتاب بنام **امیر قاسم‌بن امیرمنصور** والی فارس‌است. دیگر از آثار مکتبی مثنوی معروف به**کلمات‌علیه** است‌که بنا بدرخواست **ملک‌علی** این کتاب را منظوم ساخته. دراین‌مثنوی‌ده‌تمثیل ازداستانهای هندتوام باحکم وامثال و حکایاتی ذکرکرده . مکتبی طریقه تصوف داشته‌آثار ادبی وی‌دقیق وشورانگیزاست. ازکلمات قصار استفاده نموده وابیاتی دراین زمینه سروده‌است . مدفنش‌درقصرالدشت‌شیرازاست.

شاه داعی الی‌الله شیرازی

سید نظام‌الدین محمود ملقب بـه **شاه‌داعی‌الی‌الله** از سادات حسینی شیرازی است . لقب خود را از اجدادش گرفته زیرا آنان خود را **«داعی»** میخواندند . **سیدابوالوفا** که از عرفای سلیم‌النفس است ومزارش در نزدیکی پمپ بنزین درخیابان نادر قرار دارد از مریدان اوست .

شاه داعی‌الله از خلفای **شاه نورالدین نعمت‌الله** بود وبا بسیاری از بزرگان عرفا ملاقات ومصاحبت‌کرد. آرامگاه اودرگورستان سلم‌شامل محوطه وسیعی‌است. کریمخان زند برگور او سنگ سماق‌محکمی انداخته. اخیراً هم براثراقدامات ارادتمندان‌شاه تعمیراتی درآنجا صورت گرفته .

شاه داعی الی‌الله از دانشمندان و مصنفین بزرگ بود که تعدادی از کتابهایش بشرح زیراست :

۱ ـ محاضرالسیرفی‌احوال خیرالبشر به‌نظم ونثر ۲ ـ رساله خیرالزاد بعربی وفارسی ۳ ـ رساله بیان عیان ۴ ـ رساله جواهرالکنوز در شرح رباعیات سعدالدین حموی ازاصحاب نجم‌الدین‌کبری ۵ ـ رساله نظام‌وسرانجام‌که مشتمل برده جام‌است. ۶ ـ رساله قلب و روح بعربی ۷ ـ رساله مرآت‌الوجود ۸ ـ رساله الفوائـد فی‌نقل العقاید ۹ ـ رساله اشارةالثقال ۱۰ ـ رساله ترجمة الاخبارالعلویه ۱۱ رسالـه‌الشدو

متعلقة بالعد ۱۲ - مراشدالرموز ۱۳ - رساله کمیلیه ۱۴ - تحریر الوجود المطلق ۱۵ - رساله لمعه ۱۶ - رساله فی‌معنی‌المحبة ۷ - رساله تحفةالمشتاق ۱۸ - کشف - المراتب ۱۹ - رساله طرازالایاله ۲۰ - رساله رضائیه ۲۱ - رساله ولایه ۲۲ -شرح بر بعضی کلمات محی‌الدین ۲۳ - شرح برمثنوی مولوی رومی‌که این‌کتاب رابخواهش سید ابوالوفا نوشت ۲۴ - شرح گلشن راز بنام نسایم گلشن ۲۵ - شرح بر بعض از اشعار عطار ۲۶ - مثنوی مشاهد ۲۷ - مثنوی گنج روان ۲۸ - مثنوی چهل صباح ۲۹ - مثنوی چهار چمن ۳۰ - مثنوی چشمه زندگانی ۳۱ - مثنوی عشق نامه وفاتش بسال ۸۷۰ هجری اتفاق افتاد . در جوار مدفنش قبر سید قاسم فرزند شاه‌داعی الی‌الله که درسال ۹۲۰ درگذشته قرار دارد .

شمس الدین محمد فدائی

شمس‌الدین‌محمدشیرازی فرزند یحیی‌ابن‌علی لاهیجی نوربخش متخلص به **فدائی** ازبزرگترین خلفای**سیدمحمدنوربخش** است که درحدود سال ۸۴۰ در شیراز ولادت‌یافت. تحصیلات خود را در زادگاه خویش باتمام رسانید ومروج طریقه **نوربخشیه** گردید وهنگامیکه شاه اسمعیل صفوی بشیراز رفت بدیدنش‌مبادرت‌ورزید وی شانزده سال‌از سید محمد نوربخش کسب‌کمالات کرد هنگامیکه شیخ‌شمس‌الدین میخواست سوار شود**علامه دوانی** رکابش را برای ادای احترام میگرفت.

از آثار او شرحی است که بر مثنوی گلشن را ز نوشته وآنرا**مفاتیح الاعجاز** نام نهاده است یك‌مثنوی هم بنام **اسرارالشهود** بنظم آورده است. دیوان اشعارش‌قریب پنجهزار بیت دارد. خانقاهش در محله لب آب قرار داشت که طی یك قرن اخیر روبخرابی نهاده است وهرکس قسمتی از آنرا غصب کرده و تنها محوطه کوچکی‌باقی مانده‌که سنگ قبر شیخ شمس‌الدین‌وپسرش**احمدلاهیجی** را دربر گرفته است.

هنگامیکه جامی کتاب مفاتیح الاعجاز او را دید این رباعی راسرود وبرای شمس‌الدین محمد فرستاد.

ای فقرتو نوربخش ارباب نیاز خرم زبهار خاطرت گلشن راز
یکره‌نظری برمس قلبم انداز شایدکه برم ره به‌حقیقت زمجاز

این رباعی نیز از شمس‌الدین محمد نوربخش است:

در موسم نوروز زبان شد همدید و ازآمدنت بگلستان داد نوید
گشتند درختان شکوفه همه‌چشم وندرره انتظار گردیـد سفید

وفات شمس‌الدین بسال ۹۲۱ اتفاق افتاد.

مولا ناجلال الدین دوانی

ازعلمائی است که تألیفاتش بین اهل فضل شهرت دارد. مردی متکلم ، حکیم ، فاضل. محقق وادیب بود.

تألیفاتش بزبان عربی است حواشی قدیم وجدید او برشرح **تجرید قوشچی** معروف است مولا ناعلی قوشچی شرحی برکتاب تجرید **محقق طوسی** نگاشته بودکه مولانادوانی برآن شرح محققانه‌ای نوشته است.

مولانادرزمان سلطنت پادشاهان **آق‌قویونلو** قضاوت فارس رابرعهده داشت اثارش بعربی عبارتند از حواشی سدگانه برشرح تجرید ـ رساله اثبات واجب قدیم و رساله اثبات واجب جدید ـ رساله انموذج العلوم ـ حواشی تهذیب المنطق ـ شرح هیاکل النورسهروردی ـ شرح عقاید العضدیه ـ رساله الزوراء و حواشی برآن رساله.

آثار اوبزبان فارسی نیز بدین شرح است:

لوامع الاشراق یا اخلاق جلالی که بنام **امیرحسن بهادرخان ترکمان آق قویونلو** معروف به **اوزن حسن** تألیف کرد . رساله‌ای نیز در علت تشیع خود دارد که به **نورالهدایه** موسوم است.

دوانی درشعر (فانی) تخلص میکرد. وفاتش درسال ۹۰۷ اتفاق افتاد.

مانی شیرازی

وی ازهنرمندان معروف عصر شاه**اسمعیل‌صفوی** است. ابتدا بزرگری مشغول‌بود. بعدبه نقاشی علاقمند شد و در این هنر پیشرفت شایانی کرد.

در آغاز پادشاهی شاه اسمعیل صفوی، هنر خود را بروی عرضه داشت و درآن هنگام که پادشاه صفوی بیش از سیزده سال نداشت او رابخدمت خود پذیرفت.

مانی شیرازی نسبت بشاه‌اسمعیل عشق میورزید. شاه روزی مانی را احضارو باو مهربانی کرد. مانی خواهش نمود بوی اجازه داده شود پای شاه‌اسمعیل‌راببوسد اما بجای آنکه بر پای او بوسه زند ساق پایش را بوسید. ندیمان شاه‌که برمانی حسد میبردند این کار را دلیل بر گستاخی وبی ادبی‌اودانسته،شاه اسمعیل را بقتل عاشق خود برانگیختند.شاه نیز یکنفر از قورچیان را مامور قتل نقاش عاشق پیشه کرد دوستان مانی از او شفاعت نمودندو شاه اسمعیل نیز او را بخشید امااین حکم‌بخشش هنگامی به قورچی ابلاغ شد که مانی بقتل رسیده بود.

مانی در شعرنیز طبع آزمائی‌میکرد وهنگام مرگ،این اشعار را برای‌معشوق تاجدار خود سرود:

مرا بظلم بکشتی، طریق داد این بود ؟

زیاد شاهی حسن توام مراد این بود ؟

بروز حشر کنم داد و دامنت گیرم
کدآنکه داد غمش خاك من بباد این بود
سری جداشده ازتن بخاك راه افتاد
سمند ناز تو هرجاکه پا نهاد این بود
شنیده‌ای سخن غیر در حق مانی
مرا کجا بتوای دوست اعتماد این بود؟

غزل دیگری از او بیادگار مانده که در زیر نقل میشود.

حدیث درد من‌گرکس نگفت افسانه‌ای کمتر
وگر من هم نباشم در جهان دیوانه‌ای کمتر
اگر بی نام وناموسم، فراغم بیشتر باشد
وگر بی خان و مانم، گوشه ویرانه‌ای کمتر
از آن سیمرغ را درقاف قربت‌آشیان دادند
که شد زین‌دامگه مشغول‌آب و دانه‌ای کمتر
نکو بزمی است‌عالم، لیك ساقی جام غم‌دارد
خوش‌آن‌مهمان که‌خورداز‌دست او پیمانه‌ای‌کمتر
کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد
براه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر
مکن مانی عمارت‌وز سرای دهر بیرون شو
برای این دو روزه عمر،محنت خانه‌ای کمتر

در غزل دیگری نیز میگوید.

ای گریه، فاش کن غم ودر دنهانیم — وی ناله، شرح ده‌صفت ناتوانیم
حیرت چنان‌بست زبانم که پیش‌یار — ناگفته ماند راز دل ازبی زبانیم
مانی که‌بودوصورت بی‌معنیش‌چه‌بود؟ — مانی منم که چهره گشای معانیم

مانی شیرازی راپس از قتل در گورستان**سرخاب** تبریز دفن کردند.

عبدی بیگ شیرازی

خواجه‌زین‌الدین‌علی‌از شعرا و بزرگزادگان‌شیراز بود که دردستگاه‌شاه اسمعیل صفوی مورد توجه قرار گرفت. امانت ودیانت وراست قلمی او بقول **سام میرزا** پسرشاه اسمعیل بی‌نظیر بود. هنراودر مثنوی زبانزد اهل فن بود و **نویدی** تخلص میکرد. درکودکی‌کتابی‌بشعر تألیف نمودکه‌آنرا **جام جمشید** نامید واشعارزیرازآن‌کتاب است:

دهانش را صف چون حدمن نیست　　چگویم چون در آن جای سخن نیست
بسان آب حیوان نا پدیدار　　نگشته خضر هم از وی خبردار
بودموئی برانداش کمر نام　　چگویم مو کجا بودش براندام
بپا افکنده گیسوی سمن سای　　بلی تاریك باشد شمع را پای

درجواب خمسه نظامی هم‌کتابی تدوین‌کرد که معانی خاص در آن درج است این سه بیت را درخمسه خود درکتاب هفت اختر در تعریف شکارگفته.

دیده آهوان نشان کردند　　تیررا میل سرمه دان کردند
زاژدهای تفك یلان جهان　　آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میانگیخت　　سرمه از چشم آهوان میریخت

عبدی بیگ دارای سه خمسه یعنی پانزده مثنوی وهمچنین دیوان شعرویک اثر تاریخی است. وی در نهم ماه رجب سال ۹۲۱ هجری متولدشده . در کتاب **تکملة الاخبار** در توصیف جنگ چالدران که در ۹۲۰ رخ داده در خصوص جد مادری خود چنین می نویسد .

«... جد مادری این فقیر خواجه نظام الدین محمد بن خواجه عماد الدین علی شیرازی راکه در آنوقت وزیر حظیره متبرکه مقدسه صفویه بود از اردبیل بحفظ اهل بیت خود زیبدار السلطنه تبریز آمده بود اسیر ساختند همراه بردند فرزندان او ملازمی از پی او روان کردند تا بدانند که برسراو چه آمده . بعد از چندسال آن ملازم باز آمد وهیچ خبر نیاوردو آن پیرمرد شیعه معلوم نشدکه درکجا وبچه طریق فرورفت.[۱]»

شیخ علی بن عبدالعالی که داستان اختلافش را با امیرغیاث الدین دشتکی نوشتیم واز رجال برجسته دربار شاه تهماسب بشمارمی رفت معلم عبدی بیگ بود. عبدی بیگ قسمت مهمی از عمرخودرا درتبریز بسر برده زیرا پدروکسانش همگی در دربار شاه تهماسب صاحب شغل بوده اند . درتکملة الاخبار نام پدرخود را عبدالمؤمن وجدپدری خویش را صدرالدین می نگارد[۲].شاعر درمثنویهای خود ازدوپسرخود یکی شمس الدین محمد مؤمن ودیگری جلال الدین سلطان محمد نام می برد وبآنان اندرزهائی برروبه نظامی گنجوی داده است .

عبدی بیگ در دفترداری شاه تهماسب بشغل حسابداری سیاق ، یعنی همان شغل پدرش کار می کرد و شبها بفعالیت ادبی می پرداخت . وی به شروان و گرجستان نیز مسافرت کرد وسرانجام درسال ۹۸۸ در اردبیل دار فانی را وداع گفت .

عبدی بیگ ازکودکی شعرمی گفت وچون طبعی بلند داشت به تشویق شاه تهماسب وقاسمی گنابادی به پیروی ازسبک نظامی به سرودن مثنوی پرداخت .

۱ـ نقل ازمقدمه خمسه **مجنون ولیلی** اثر عبدی بیگ بقلم ابوالفضل هاشم اوغلی رحیموف چاپ مسکو ۱۹۶۷ ص۵

۲ ـ همان کتاب ص ۶

دیوان اشعار غنائی او که مشتمل برده هزار بیت است تاکنون بدست نیامده اما بطور پراکنده غزلیاتی در کتابهای «جوهرفرد» و «تکملةالاخبار»، از خود آورده است که بدیع وزیبا واستادانه ومحکم است.[۱]

از آثار عبدی بیگ نسخ خطی زیر تاکنون پیدا شده است:

مظهرالاسرار ـ جام جمشیدی ـ مجنون و لیلی. این کتاب درسال ۱۹۶۷ در مسکو چاپ شده است ـ هفت‌اختر ـ آئین اسکندری (خمسهٔ اول) ـ جوهرفرد ـ دفتر درد ـ فردوس‌العارفین ـ انوارتجلی ـ خزائن ملکوت (خمسه دوم) روضةالصفات ـ دوحة الازهار ـ جنةالاثمار ـ زینةالاوراق ـ صحیفةالاخلاص (خمسه سوم) وتکملة‌ـ الاخبار.

عبدی بیگ علاوه براینها کتابهای دیگری نگاشته که نسخه‌های خطی آنها بدست نیامده است. اسامی این کتابها عبارت است از سلامان و ابسال ـ طربنامه ـ دیباچةالبیان.

عبدی بیگ در تاریخ «تکملةالاخبار» ضمن بحث از طوایف اسمعیلیه ایران اشاره می‌کندکه‌کتابی بنام دیباچةالبیان نوشته‌ودرمثنویهای خود نیز بکراتازکتابهای سلامان وآبسال وطربنامه نام میبرد.

درآثارعبدی بیگ شیرازی سه خصوصیت اساسی جلب توجه می‌کند. اول نیك بینی نسبت بزندگی، دوم دارا بودن جنبه تاریخی وسوم خوش‌بینی نسبت بزن.[۲]

عبدی بیگ ادیب دانشمند و مطلعی بوده که در آثارش توصیف‌های طبیعت و اصطلاحات گوناگون مربوط به نقاشی بچشم میخورد وبهنرهای عصر نیز علاقه داشته است. اما تاکنون بررسی دقیقی ازآثاراین شاعرومورخ بعمل نیامده. امید است در آینده دانش پژوهان لااقل برای چاپ آثارش گام مؤثری بردارند.

---

۱ ـ همان کتاب ص VIII

۲ ـ همان کتاب ص XVI

ملاصدرای شیرازی

در تالاری که درست بالای سر در **مدرسه خان** شیراز قرار دارد سیصد سال پیش **ملاصدرای شیرازی** تدریس میکرد واکنون هم این تالار بنام این شخصیت بزرگ علمی نامگذاری شده است .

ملاصدرای شیرازی از اعقاب **حاجی قوام الدین حسین شیرازی** وزیر شاه شیخ ابواسحق اینجو است بهمین جهت اورا **قوامی** میگفتند.

سیصد سال پیش یعنی زمانیکه دکارت راه جدیدی در علم پیش گرفت ، نابغه شرق، ملاصدرا نظریه‌ای ابراز داشت که ضربت سهمگینی برعقاید علمی زمان خود وارد آورد واگر شرایط لازم وجود داشت می توانست حوزه‌های علمی ایران را درجهتی نوین سوق دهد.

ملاصدرا احساس کرد که نظریات **ارسطو** دست وپای حکمای اسلامی را بسته و آنان را از تفکر آزاد بازداشته. ازاینرو باوضع نظریه جدید وانقلابی خود، علیه علم وفلسفه‌ای که هزارسال درعالم اسلام نضج وقوام گرفته بودقیام کردو آراء ارسطو، فارابی و ابن سینارا باطل اعلام داشت.

ملاصدرا ابتدا فلسفه ارسطو، ابن سینا وفلسفه اشراق راکاملاً فراگرفت. اساتیدش عبارت بودند از **میر باقر** و **شیخ بهائی عاملی**. آنگاه بیکی ازدهات قم رفت و بریاضت

مشغول شد سپس بشیراز آمد و در تالار مدرسه خان بتدریس پرداخت وضمناً بتألیف کتاب همت گماشت.

وی فلسفه مشاء واشراق را ممزوج ساخت ودراین راه شیوه‌مصنفین **اخوان الصفا** را پیمود .

ملا صدراودکات در شرق و غرب راه نوینی را درپیش گرفتند ولی شیوه آنان کاملا متفاوت بود . دکارت نسبت بهمه چیز شك آورد و از وجود خویش شروع کرد تا توانست راهی برای **درست بکاربردن عقل** پیدا کند و دریچه‌ای بروی‌علم‌باز نماید.

ملا صدرا مردی عارف وروحانی بود. ازاینرو نمیتوانست قیود معتقدات‌مذهبی را دور بریزد. مع‌الوصف بیك راز بزرك طبیعت پی‌برد ودانست که(**جوهر عالم ماده همیشه درحرکت است)**

تازمان ملاصدرا،فلاسفه حرکت‌را بتمام عالم عمومیت‌نمی‌دادند ومی‌پنداشتندکه در پنج مقوله جوهر (عقل-نفس-هیولی-صورت-جسم) وپنج مقوله عرض(له-متی - فعل-انفعال-اضافه)حرکت راه نمییابد وفقط درچهارمقوله عرض(کم-کیف-وضع-این) حرکت واقع میشود.

علت‌آنست کدآنان حرکت‌را ازدیدگاه مشهودات خویش تعریف‌میکردند.مثلا میدیدندکداشیاء رامیتوان شمرد یااندازه‌گرفت‌یاحرارت-اراده-شجاعت-سستی-سختی نور وغیره‌منشاءحرکت‌هستند.

آنان میگفتند درجوهر ممکن نیست حرکت واقع شود زیرا حرکت‌باعث‌تغییر جوهر است وحال‌آنکد مثلا اگر داند گندمی‌رابکاریم باتغییرات حاصله منتهی بگندم میشود وکیفیت گندم تغییر نیافته.

اگر مسئله راکلی تربگیریم نتیجه‌میشود که اگرجسم‌طبیعی تغییرکند باید از جسمیت‌خارج‌شودوحال‌آنکه‌وقوع این‌امرمحال است‌لذا حکم‌اینست‌که‌بگوئیم‌حرکت درجوهر محالست.

اما ملاصدرا میگفت **جسم طبیعی همیشه درحرکت وتغییراست ودرعالم ماده سکون و ثبات وجود ندارد.** وی معتقد بودکه جوهر عالم طبیعت دائماً در حرکت وتغییر و تجدد است و این حرکت لازمه ذات جوهراین عالم است وهرگز ازآن منفك نمی‌شود .

ملا صدرا بیان می‌کردکه جسم طبیعی درلباسی که هست خواه بصورت جماد، خواه بصورت گیاه، وخواه بصورت حیوان همیشه درحرکت وتغییراست.

درعالم ماده وطبیعت سکون وجود ندارد وجوهر عالم ماده امریست ذاتاً متغیر و متجدد . بنا براین گوهر وحقیقت هوا،آب،خاك، سنك، معادن ، انواع گیاهها وانواع حیوانات امرسیال وگذرائی است که تدریجاً موجود میشود ومعدوم میگردد. عیناً مانند زمان همانطور که زمان یك امرثابت الاجزاء نیست بلکه وجود وعدمش دست بگردن یکدیگراست ووجود هرجزئی ملازم باعدم جزء دیگریست ودرعین حال زمان یك امر واحد متصل مستمر تدریجی است همینطور اصل جوهر عالم ماده درذات خود یك امر واحد متصل مستمر تدریجی است ودائماً درحدوث وانقضاء است یعنی موجودمیشود و معدوم میگردد ووجود وعدمش آمیخته بیکدیگر است. این عالم ازوجود وعدم ومرك وزندگی وبالاخره ازحرکت تشکیل یافته. جوهر این عالم که همه نقشها وصورتها بر آن طرح شده مانند آب جاریست که دائماً درسیلان وجریان است ودرعین حال صورت هائی که درآب افتاده بنظر ثابت وبرقرارمیآید[1]

بالاخره ملاصدرا را به آیه‌ای از قرآن استشهاد میکند که میگوید(کوهها را می بینی و گمان میکنی جامد و بر یك جا ایستاده‌اند در حالیکه مانند ابر در حرکت و گذرند)

صدرالمتالهین میگفت اگر درجوهر عالم،حرکت نمیبود ممکن نبود درعوارض اجسام حرکت و تغییر راه یابد. مثلا حرکت در کمیت وکیفیت اجسام را همه قبول دارند ولی هرگاه در کم و کیف جسم حرکت و تغییر باشد یقینا درجوهر جسم تغییرو

۱- دو فیلسوف شرق وغرب تألیف استاد حسینلی راشدص۵۰-۵۱

حرکت‌خواهدبود زیرا وجود عرض‌و وجودجوهر در خارج یکی است و حرکت تجدد وجود است. پس حرکت در عرض از لوازم حرکت در جوهر است.

☆☆☆

محمدبن ابراهیم‌شیرازی‌معروف به‌ملاصدرا-صدرالدین‌وصدرالمتألهین دارای تصنیفاتی است که فهرست آنها بشرح زیر است :

۱-اسفار۲-شرح هدایه۳-حاشیه بر الهیات شفای شیخ الرئیس۴-شرح حکمة‌الاشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی۵-واردات قلبیه۶-رساله در حدوث عالم۷-مسائل قدسیه و قواعد ملکوتیه ۸-رساله در تحقیق تشخص ۹-رساله در تحقیق اتصاف‌مهیة بوجود ۱۰ رساله در جواب مسائلی که از محقق طوسی سؤال شده و جوابی صادر نگشته ۱۱- کتاب‌اسرار الایات۱۲-تفسیرسوره جمعه ۱۳- تفسیر سوره الطارق۱۴- تفسیرسوره الواقعه ۱۵- تفسیرآیه نور۱۶-تفسیرآیة‌لکرسی۱۷-کتاب حکمه عرشیه ۱۸- کتاب مشاعر ۱۹- رساله اکسیرالعارفین‌فی معرفةالحق والیقین۲۰- رساله کسراصنام جاهلیه ۳۱- رساله اتحاد عاقل ومعقول ۲۲- کتاب شرح اصول کافی ۲۳-عقل و جهل

ملاصدرا هفت سفر پیاده بمکه رفت‌ودر سفرهفتم بسال۱۰۵۰ هجری قمری‌در بصره وفات یافت و همانجا مدفون گردید.

بابافغانی شیرازی

وی از شعرای پیروسبك هندی درزمان صفویه بود. اشعارش شوری در دل بر پامیسازد. مدتی درخدمت **سلطان یعقوب** بود ودرملازمت او بترقیاتی نائل‌گردید و او را بابای شعرای زمان میگفتند.

درنوشیدن شراب افراط میکرد و بد مستیهای او نیز معروف بود و همیشه در میخانه‌ها بسرمیبرد. بعدازوفات سلطان یعقوب درزمان شاه اسمعیل به خراسان رفت و حاکم ابیورد روزی یکمن شراب ویکمن‌گوشت برایش مقرری تعیین‌کرد ودراواخر کاراو بجائی رسیدکه مردم میخانه‌ها او را ازپی مایحتاج میفرستادند وسرانجام درسال ۹۲۵ درمشهدجان سپرد. ابیات زیر نمونه‌ای از اشعاراوست

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند　　بخاطری که‌توئی دیگران فراموشند

گرمیروم نزدیك‌اونوق‌وصالم‌می کشد　　ورمینشینم گوشه‌ای تنهاخیالم‌میکشد

ولی‌فریادازآ نساعت که‌یك‌یك یادمیآ ید　　فراموشم شود چندان کزو بیداد میآ ید

اهلی شیرازی

ازشعرا و فضلای‌گوشه‌گیر شیراز بود.وی قصیده مصنوع **سلمان ساوجی** را تتبع

نمودوچندصفتزیادکرده استو **امیرعلیشیر** خوداعتراف کرده که اهلی‌از او بهتر گفته‌است وفات او درسال ۹۴۲ اتفاق افتاد ودرجوارتربت حافظ بخاك سپرده شدکه هنوز سنگ قبرش معلوم است. اشعارزیر نمونه‌ای ازآثار اوست

یامن‌ناصبوررا سوی خود از وفاطلب یاتوکه پاکدامنی مرگ من‌ازخداطلب

از مرگ رقیبان تو خرم نتوان بود خوشحال بمرگ همه عالم نتوان بود

زاهدبره کعبه رودکاین ره دین است خوش میرود اما«ره‌مقصود»نه اینست

اکنون‌که تنها دیدمت لطف‌آروآزاری بکن
سنگی بزن، تلخی بگو، تیغی بکش، کاری بکن

سوی‌که روم من‌که دلم سوی توباشد روی که به بینم‌که به ازروی توباشد؟

چو آب زندگی گربگذری بر خاك مشتاقان
همه چون سبزه از مهر توبردارند سر از گل

عرفی شیرازی

مولانا محمد بن خواجه زین الدین علی بن جمال الدین شیرازی ملقب به **جمال الدین** و متخلص به عرفی از مشاهیر شعرای شیراز است.

بکمال فضل و دانش و لطیفه گوئی و حاضر جوابی معروف است و طرزی مخالف مسلك قدما در شعر در پیش گرفت و غالباً در اثر کثرت تشبیهات و استعارات او، اصل مقصود در شوش مبهم میماند. چند بار بهندوستان رفته و در دربار **اکبرشاه هندی** تقرب یافته و مشمول مراحم او گردید.

بعلت اینکه چند بار ابوالفیض و برادرش علامی را که هر دو از اکابر هند بودند در مقام مناظره محکوم ساخته بود آندو کینه و عداوت او را سخت بدل گرفتند. سرانجام روزی بهنگام شرفیابی، علامی از او پرسید در مذهب شما زاغ حلال گوشت است یا حرام.؟ عرفی جواب ندادتا بعد از لمحه‌ای ابوالفیض پرسید که درمذهب شما خوک حلال است یا حرام؟ عرفی باز جواب نداد و تغافل نمود.

سلطان پرسید چرا به پرسشهای اینان جواب نمیدهی؟ عرفی پاسخ داد این مسئله بدیهی است و همه میدانند که هر دو نجاست می‌خورند. پادشاه از این تعریض بخنده آمد زیرا اگر چه مقصود عرفی زاغ و خوک بود، درعین حال بدو برادر مغرض نیز طعنه زد و در نتیجه این لطیفه انعام فراوانی دریافت داشت.

عرفی قصیده رائیه‌ای پرداخته که مطلع آن اینست:

جهان بگشتم ودرداکه هیچ شهرودیار　　نیافتم که فروشند بخت در بازار

این قصیده‌شامل یکصدوهشتادبیت‌است‌که برخی نیز به‌جوابگوئی او برخاسته‌اند از رباعیات شیرین او یکی اینست.

صوفی بعمارت بدن مشغول است　　زاهد بفریب مرد و زن مشغول است
دانا به کرشمه سخن مشغول است　　عاشق بهلاك خویشتن مشغول است

عرفی در سنه ۹۹۹ در سن سی و شش سالگی درگذشت و جنازه اورا از لاهور بنجف اشرف انتقال‌دادند.

ملا محی لاری

ازشاگردان **علامه دوانی** است‌که‌ازعلم وذوق وصفای خاطر بهره مند بود چند بیت از اشعارش درزیر نقل می‌شود

ندانمت‌که چنین ساخت بدگمان بامن　　که تند می‌شوی از هیچ هرزمان‌بامن
بهر که آن مه بد خوبگفتگو آمد　　بود کنایه طبعش در آن میان بامن

بر کشتگان خویش نگاهی نمیکنی　　بهر توأم کشند و توآهی نمی کنی

مولانا شمس‌الدین محمد علامه خفری

مولانا از شاگردان برجسته **امیرصدرالدین محمد دشتکی** شیرازی بودکه خود از سرآمدان، فضلا، ومحققین شد . **شاه‌اسمعیل‌صفوی** امر کرد که بر منابر از خلفای ناحق تبرابجویند . خطیب در مسجد عتیق شیراز برهمین منوال خطبه خواند .

داماد علامه که در مذهب تسنن متعصب بود باحالت گریه از مسجد خارج شد وبخدمت مولاناآمد . شمس‌الدین گفت اینان از (اجلاف عرب) بودند اگرتوهم‌تبری کنی باکی‌نیست .

مصنفات او عبارتند از :

منتهی الادراك که‌در برابر کتاب نهایة الادراك علامه شیرازی نگاشته ۲ ـ کتاب تکمله درشرح تذکره خواجه نصیرطوسی ۳ـرساله حل‌ماینحل ۴ـ حاشیه براوائل شرح تجرید ملا علی ۵ ـ حاشیه بر اوائل شرح حکمةالعین .

وفاتش بسال نهصدوسی‌واند اتفاق افتاد .

ملك قاسم

ازشعرای شیرازی بودکه نسبت خود را **بشاه‌شجاع مظفری** میرسانید. وی علاوه‌بر شاعری، نقاشی بزرگ وچیره دست بود وخط راهم‌خوب مینوشت وبجهت اینکه نقاش باذوقی بشمارمیرفت اهل ظاهراو را مذمت میکردند و میگفتند غیرازاین عیبی ندارد که مصوراست،

درانشاء، معما، وعروض، مهارتی تمام داشت وقوت حافظه‌اش بمرتبه‌ای بودکه بیك خواندن سی‌بیت را یاد میگرفت. اما بسیار محروم بود. درسنه **۹۴۷** دارفانی را وداع گفت. رباعی زیر را درشکایت از روزگارگفته.

روزی‌عجب‌است‌وروزگاری‌مشکل		کز دهر و فا گشته بـکلی زایـل
خالی زغبار یکدیگر یـکساعت		چون شیشه ساعت نتوان یافت دو دل

مولانا لسانی شیرازی

از جوانی راه مسافرت در پیش گرفت وغالب اوقات خود را در بغداد و تبریز گذرانید. نکته سنج ومتین وشیرین سخن بود درسال ۹۴۲ در تبریز وفات یافت ودر گورستان سرخاب مدفون گردید. ابیات زیر ازاشعار اوست

نه لاف از درد عشق دلربائی می توانم زد
نه در راه وفایش دست و پائی می توانم زد

تو کز سوز محبت بی نصیبی چاره خود کن
که من پروانه‌ام خود را بجائی میتوانم زد

نه با تو دست هوس در کمر توان کردن
نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن

بیا که گریه من آنقدر زمین نگذاشت
که از فراق تو خاکی بسر توان کردن

چنین که عاشق روی توام زبیم رقیب
کی از جمال تو قطع نظر توان کردن

چیست دانی غرض عشق ؟ نشستن با هم
پس غرض چیست که با هم نتوانیم نشست ؟

مولانا مصلح الدین لاری

مولانا مصلح الدین لاری که سر آمد شاگردان **امیرغیاث الدین منصوردشتکی** شیرازی بود ، در شیراز بتکمیل معلومات وکسب فضائل پرداخت، سپس به هندوستان عزیمت کرد وبخدمت پادشاه آن سرزمین درآمد واز طرف پادشاه آنجا ملقب به صدرگردید. ازآنجا به حجازوعراق وترکیه رفت. سلطان **سلیمان خان** قیصرروم، اورا احترام فراوان کرد وبه تدریس در آن سرزمین تشویقش کرد . مولانا از اسلامبول ببغداد رفت و در آنجا مصاحب **اسکندرپاشا** بیگلر بیگی عراق بود و در همین ایام **تاریخ آل عثمان** را نوشت .آنگاه بتألیف کتب دیگر پرداخت که ازآنجمله‌اند :

۱ ـ حاشیه برحاشیه علامه دوانی

۲ ـ حاشیه بر شرح جامی

۳ ـ شرح فارسی هیئت ملا علی قوشچی

۴ ـ حاشیه برانوار شافعی

مولانا مصلح الدین در سال ۹۸۱ درگذشت

علامه ملامیرزاجان باغنوی

از شاگردان **خواجه جمال‌الدین‌محمودشیرازی** بود ، در سال ۹۸۸ از شیراز عازم هندوستان گردید ودر لار که شهری آباد وبزرگ بود ریاضیات‌وتفسیر بیضاوی‌را نزد **خواجه‌جمال‌الدین‌محمود** که اززبده شاگردان امیر غیاث‌الدین منصور دشتکی‌بود فرا گرفت.

در باره مقام علمی او میگویند وقتی **ملامیرزای شیروانی** که از مجتهدان بنام بود باوج اشتهار رسیده بود از فاضلی پرسیدند تفاوت فضلی میان ملامیرزای شیروانی ومیرزاجان‌شیرازی‌چقدراست؟

مرد فاضل پاسخ داده بود همان تفاوت که میان زنده و مرده‌است. وی دارای تألیفاتی نیز بوده است. وفاتش بسال ۹۹۵ در هندوستان روی داد وهمانجامدفون شد.

میرزا محمد هاشم شیرازی

از اطبای بسیار حاذق و نامور بوده است که به هند رفت و در آنجا اقامت گزید. **نادرشاه** بهنگام فتح هند او را باخود بایران آورد. میرزا محمدهاشم درمی‌یابد که علت تندخوئی و بدخلقی نادر نداشتن دندان و خوب نجویدن غذاست زیرا این امر نادر را دچار سوء هضم دائمی قرحه معده ساخته ودفع خون از او نیز برخلاف تصورسایر اطباء بعلت بواسیر نبوده بلکه ناشی از جراحت معده اوست طبیب شیرازی که او را تالی بو علی سینا و محمد زکریای رازی دانسته‌اند غذای نادر را خود طوری ترتیب میداد که محتاج جویدن نباشد. دراثر مراقبتی که از نادر شاه بعمل آورد تعادل خود را باز یافت و بیماری معده‌اش بهبود پیدا کرد و این سلامتی در خلق وخوی شاه تأثیر نیکو بخشید.

میرزا محمدهاشم پس از دوسال که درخدمت نادرشاه بود بزیارت مکه رفت و دیگر باز نگشت و نادر نیز مجدداً بیمارشد و پزشکان نتوانستند علت آنرا بیابند[1].

---

۱ ـ شیراز تألیف استاد علی سامی ص ۳۴

سیدابوالقاسم قاری

سیدابوالقاسم‌قاری ، از قراء معروف عهد**شاه‌عباس‌ثانی** (۱۰۵۲-۱۰۷۸)است.اصل وی از خراسان بود ولی از اول جوانی درشیراز سکنی گزید وبا علمای آن‌شهرحشر ونشر داشت وعلوم متداول را درآنجا تحصیل کرد.

وی درسال۱۰۶۱ منظومه‌ای درتجوید قرآن ساخت‌که به (**نظم‌اللالی**) معروف است وحاوی ۸۹ بیت میباشد.

این منظومه باهمه اختصارش متضمن مطالب مهم علم تجوید میباشد. این‌کتاب بارها بطبع رسیده ودردوره معاصر نیز شروحی بر آن نگاشته‌اند.پاره‌ای از صاحبان تذکره نظم اللآلی رابه**میرفندرسکی** نسبت میدهند که اشتباه آشکاری است.

سال وفات قاری روشن نیست ولی صاحب**ذریعه** مینویسد که تا سال۱۰۸۳ در قید حیات بوده است[۱]

---

۱. ریحانةالادب ص ۲۵۶-۲۵۷

خاندان انجوی شیرازی

خاندان **انجوی** ازخاندانهای قدیمی ومعروف شیرازاست که ازطرف مادر به خواهر **عضدالدوله دیلمی** وازطرف پدر به **زیدبن أسود** میرسند. درزمان اباقاخان، **ابوالمیامن حسن طباطبائی** حسنی بنزد ایلخان رفت واملاک اجدادی راکه بنام خالصه دیوانی **(أنجو)** ازطرف سلاطین مغول تصرف شده بود مطالبه کرد. چون از عهده تصرف آنها برنیاید در سال ۶۷۹ نیمی ازآن املاک رابه شاهزاده ارغون خان منتقل نمود و نیمه دیگررابه فرزند خود **سید قطب الدین احمد** بخشید. درسال ۶۸۶ ارغون خان در مقام ایلخانی گری فرمانی صادرکرد که بموجب آن املاک سید قطب الدین احمد را بوی مسترد دارند پس از مرگ ابوالمیامن ارغون خان فرمان داد تا املاک و اگذاری به شاه را بعنوان انجو (خالصه دولتی) به قطب الدین احمد واگذار نمایند ازآن روز به بعداین خاندان را «انجوی» گفتند یکی از برجسته ترین شخصیت‌های این خاندان سید قطب الدین احمد است که امارت و ایالت مملکت فارس را داشت وبدون اجازه او هیچ کاری انجام نمیشد. وی درسال ۶۹۵ درشیرازدرگذشت.

پسرش **میرفضل الله انجوی** شیرازی کداز شاگردان **سعدالدین تفتازانی** بود و از شیراز بهندوستان رفت بسبب دانشی که داشت مورد احترام محمود شاه پادشاه دکن قرار گرفت وهمین شخص **محمودشاه** را برانگیخت تا ازحافظ شیرازی دعوت نماید . یکی

دیگر ازشخصیت‌های‌این‌خاندان **حسن انجوی** شیرازی است‌که‌پس‌ازکسب‌معلومات در شیراز، بهندوستان رفت ودرسال ۹۲۸ **برهان نظام الدین شاه** هندی را با اصول مذهب شیعه آشنا ساخت. **سیدشاه فتح الله انجوی** نیز که ازقضات عالیمقام شیراز بود شهرتی دارد. وی نیز به هندوستان رفت و درحدودسند ۹۹۰ در گذشت. **امیرابوالولی انجوی** نیزدردربارشاه عباس ثانی به صدارت رسید. درزمان قاجاریه شخصیت‌های برجسته‌ای از این خاندان ظهور نکرد . معروف ترین آنان **میرزا ابوالقاسم خوشنویس انجوی** شیرازی است‌که خط شکسته را خیلی خوب می‌نوشت. وی مردی خوش مشرب و بی آزار بودکه بقول صاحب دلگشا «هرگز شیشه خاطری را سنگ جفا شکسته ورشته محبتی رانگسسته ، نه‌برعیب کسانش کاری‌ونه‌برخاطری ازاو غباری»میرزا بـوالقاسم تولیت مسجدجامع عتیق شیراز رااازاجداد خود بارث‌برد.درسال ۱۲۵۸ بعد ازصدوده سال زندگانی بدرودحیات گفت . نمونه‌ای ازاشعارش اینست .

بگذشت یاربرمن وازپی نرفتمش — آری نمی‌توان زپی عمررفته رفت

ترکی که‌دلم بدام اودر بنداست — خاطر زغم عشق ویم خرسنداست
یك‌بوسه‌نمودوعده ، شادم‌که‌یکی — آن ترك بفارسی نداند چنداست

گفتی که اساس عجب را برپاکن — از بهر سرت عمامه‌ای پیدا کن
شیخابسرتو این بلائی‌است عظیم — چون من توهم‌ازسراین‌بلارا‌واکن

بافلان گفتم ای پسر پدرت — جز بتاریکی ازچه نان نخورد
گفت ترسد زروشنی که مباد — سایه‌اش دست توی کاسه برد

صحبت لاری

ملامحمد باقر متخلص به **صحبت** از صحرانشینان قریه **بیرم** لار بود که تحصیلات اولیه را در **درونیز** فسا باتمام رسانید سپس بشیراز آمد وبتکمیل معلومات پرداخت .

صحبت لاری در تاریخ وادبیات عرب وپارسی بسیار توانا بود . حافظه‌ای بسیار نیرومند داشت وبزودی دانشمندی بلند پایه شد . در اواخر عمر نابینا گردید و بسال ۱۲۵۱ درگذشت. این ابیات ازاوست .

طعمه ازسر پنجه‌خوردن خصلت شیر است ومن
قطع وفصل حق وباطل کارشمشیر است و من

بس شکار معنی افکندم بدشت از بهر غیر
صید خود را بذل کردن همت شیراست ومن

میرعالم گیر وشاه حسن خورشید است و من
صاحب دیوان و دارای قلم تیر است و من

دردی وبهمن کهن اندر بهاران نو جوان
نوشدن هر ساله رسم عالم پیر است و من

(صحبت) اقلیم بلاغت تختگاه فکرت است
لیک صاحبدل براین تخت مهی میراست ومن

بسمل شیرازی

علی‌اکبرنواب متخلص بد **بسمل** درسال ۱۱۸۷ درشیراز تولد یافت. در **مدرسه حکیم** تحصیل نمود. صرف ونحو ومنطق ومعانی بیان و ریاضیات را آموخت. آنگاه بکسب اصول وحکمت وکلام پرداخت. پیوسته با اهل علم مجالست داشت. در سال ۱۲۳۷ کتاب **تذکره دلگشا** را نوشت. از آثاردیگرش یکی هم **شرح سی فصل خواجه نصیرالدین‌طوسی** است که در علم نجوم تألیف کرده است. رساله‌ای در اثبات واجب ورساله‌ای‌نیز دراثبات نبوت خاصه نگاشته. حاشیه برتفسیرقاضی بیضاوی وتفسیرفارسی برقرآن مجید وتعلیقات برمدارك شرایع وکتاب سفینة النجاة و دو رساله اندرز نامه ومجلدات بحراللآلی ازآثارمتعدد اوبشمارمیرود.

حمامی‌نیزدرمحله بازارمرغ بنام حمام نواب بناکرد. مرگش بسال۱۲۶۳ اتفاق افتاد ودرجوار مدفن **سید میرمحمد** بخاك سپرده شد.

اشعاربسمل شیرازی روان وگیراست. چندبیت از قصیده‌ای که در مدح علی ع سروده اینست.

شد از فیض بهاران باغ و صحرا — روان بخشا چو انفاس مسیحا
میان آب عکس آتش گل — فروزان چون دل قندیل ترسا
شد آبستن زفیضش مریم شاخ — ولی از تهمت یوسف مبرا
نوای بلبلان از دل بردغم — چو شعر من بمدح شاه مولا

حاج میرزا ابراهیم مجتهد

درسال ۱۱۷۳ درشیرازمتولد شد . علوم‌عربی وادبی را درزادگاه خویش‌کسب نمود . آنگاه بتحصیل ریاضی وعلم کلام وحکمت پرداخت . آنگاه **محمد شاه** او را بهتران آورد وسه سال بعنوان گروگان نگاه داشت . در سال ۱۲۱۱ عازم عتبات‌شد. از **میرسیدعلی‌طباطبائی** صاحب کتاب **ریاض** مشهور به **شهرکبیر** فقه و اصول را فرا گرفت . درسال ۱۲۱۶ که شیخ سعود وهابی کربلا را غارت نمود و مردمش را بقتل رسانید حاج میرزاابراهیم درآنجا مشغول کسب دانش بود .

بعد ازاین واقعه بشیراز آمد . کاراودرشیرازتدریس وتألیف وعبادت بود . در عین حال ساعاتی را درروز برای دیداردوستان ومکالمات‌حکمت‌آمیز ومطایبه‌گوئی اختصاص داده بود . تألیفاتش عبارتند ازکتاب بحرالحقایق درعلم فقه که مسائل رابا استدلال وذکر اخبارواردە واقوال متقدمین ومتاخرین درآن‌گرد آورده .

دیگر کتاب **حاشیه برکتاب‌معالم‌الاصول** وایضاً کتاب حاشیه **برشرح‌لمعه** است وفاتش‌درسال ۱۲۵۵ درشیرازاتفاق افتاد .

عفت نسابه شیرازی

سادات نسابه ازقرن هشتم درشیراز معروف بوده‌اندورجالی ازمیان آنان برخاسته که اهل علم ودانش بوده‌اند . در این خاندان شاعره فاضله‌ای ظهور کرد که نامش سکینه بیگم بودعفت تخلص میکرد. درسال ۱۱۹۰ درشیراز متولد شد. به‌تحصیل علوم متداول پرداخت

در تمام‌عمرخود شوهر اختیار ننمود ودرسال هزارو دویست وپنجاه و اند در گذشت

نمونه‌ای ازاشعارش بشرح زیراست:

ایکه بعرصه جهان شد بتوختم سروری — جانب خستگان غم‌نیست رواکه ننگری
خواجه خواجگان‌توئی‌بندهٔ بندگان‌منم — شکر چرانمیکنی بنده چرا نمی‌خری ؟
روزو شب است نام تو وردزبانم ای‌صنم — هیچ اگر چه‌ازکرم نام مرانمی بری
باز سپاه ناز را تاخت بشهر بند دل — ملك خراب چون‌کند با سپه ستمگری
از مژه بهر قتل من‌بسته زهر کناره‌صف — این دل‌خسته چون‌کندماندهمیان‌لشکری
ازپی بزم شه‌کنون درکف ساقیان نگر — جام‌چو مجمر ودرآن‌راح نموده‌اخگری

سیاف شیرازی

حاجی علی‌اصغر سیاف شیرازی از عرفا و شعرای شیراز است که از مریدان **محمدحسین زین‌الدین نعمت‌اللهی** بودوازمرشدخود، (حسینعلی شاه) لقب گرفت. بر اثر ریاضت وعبادت در بین عرفا بمقامی شامخ رسید و جمع کثیری پیرو اوشدند. وی به مکتب نرفت وبیسواد بودمع‌الوصف یك مثنوی دردوازده جلدبزرگ بنظم درآورد که شامل هفتاد هزاربیت است.

مضامین این‌مثنوی‌را مطالب عالی عرفانی وشرح احادیث نبوی‌تشکیل میدهد.

پنج جلد اول‌این‌مثنوی را (**گنج‌سرور**) نامیدوهفت‌جلددیگر را (**جنات وصال**) نام نهاد.

وفاتش بسال ۱۲۶۲ هجری‌اتفاق افتاد ودرکنار قبر**عبدالله وصاف** مورخ وشاعر معروف مدفون شد واینك برتربتش بنای مناسبی از طرف بازماندگان ساخته شده و مثنوی دوازده جلدی اورا هم بطبع رسانیده‌اند.

حجاب شیرازی

محمد مهدی حجاب شیرازی درسال ۱۲۲۴ در شیراز متولد شد . پدر بزرگش **حاجی صالح‌شیرازی** از بازرگانان معروف بود و پدرش **محمدتقی** نیز از تجار شیراز بشمارمیرفت . حجاب پس ازفرا گرفتن عربی وادبیات و منطق و کلام و حکمت به بمبئی رفت ودرآنجا تجارت میکرد . خط نستعلیق راهم نیکو مینوشت .

پس ازچندی ازتجارت دست کشیده بشیرازبازگشت وبصحبت بااهل دل صرف وقت میکرد گاهی برای امرارمعاش بمعاملات جواهردست میزد . چند بیت ازاشعار او اینست ؛

به پیری زاشك خونین پای تا سر گشته پنهانم
بدم یك خوشه مروارید واینك شاخ مرجانم
زیاد چشم او در چشم خلق از لاغری شخصم
چنان آید که پندارند مردم موی مژگانم
زدل بریان وازخون پاره دارم عیش پنهان بین
که اندر کنج خلوت کرده تنها عشق مهمانم

قاآنی شیرازی

میرزاحبیب متخلص به **قاآنی** فرزند **محمدعلی گلشن** از شعرای بزرگ دربار فتحعلی شاه ومحمد شاه واوایل سلطنت ناصرالدین شاه بود.

وی در شیراز متولد شدوچون ازهفت سالگی یتیم گردیدتحصیلات مقدماتی‌را در همان شیراز فراگرفت و دراوان جوانی عازم مشهد شد تا در آنجا بادامه تحصیل بپردازد وضمنا میدان تازه‌ای برای‌کسب معاش پیداکند.

قاآنی در ادبیات عرب وفارسی مهارت‌کافی یافت وبحکمت نیز علاقه سرشاری داشت ومیتوان‌گفت شهرت شاعری اولطمه‌بشهرت‌او بعنوان یك‌حکیم دانشمندزده است درحکمت اورا همپایه ملاصدراوحاج ملاهادی سبزواری ودرشرعیات تالی‌شیخ‌مرتضی انصاری شمرده‌اند . ازاینرو فتحعلی شاه اورا (**مجتهدالشعراء**) لقب داد و محمدشاه‌نیز قاآنی را (**حسان‌العجم**) میخواند زیرا در شعر مخصوصا قصیده سرائی چنان بر کلام تسلط داشت‌که ماید اعجاب هرخواننده آثار اوست.

قاآنی شایداولین شاعرایرانی است‌که برزبان فرانسه تسلط داشت. همچنین در ریاضیات، کلام ومنطق نیز استادی مسلم بشمار میرفت ولی افسوس که برای مضامین

اشعارش ازآنهمه علم واطلاعات وسیع استفاده کافی ننمود وشعر را وسیله ارتزاق وتفنن میدانست نه هنر

هنر او از لحاظ لفاظی وبکار بردن صنایع شعری وابتکار درقوافی بی‌نظیراست. قاآنی‌علاوه بردیوان اشعارش که درحدود هفده هزار بیت است کتابی بنام پریشان بسبك گلستان در نثر نگاشته‌که مضامین آنهم‌مملو ازداستانهای مستهجن وتوام باالفاظ رکیك است.وفات قاآنی درسال ۱۲۷۱ اتفاق افتاد ودر تهران مدفون‌شد.

میرزا علی‌صدرالعلماء

عالم، شاعر وخوشنویس بود. خط نسخ‌و شکسته را نیکو مینوشت. ابتدا **عالی** تخلص میکرد ولی بعداً تخلص **(ناصری)** رابرگزید .

در علوم عربی وادبی وفنون حکمت وریاضی وکلام وفقه واصول سرآمداقران شد. ولادتش درسال ۱۲۳۸درشیرازاتفاق‌افتاد.هیجده ساله بودکه‌بتهران رفت‌ودرآنجا ملقب به **صدرالعلماء** شد. آنگاه عازم عراق گردید وازآنجا بشیرازبازگشت و پس از زیارت مشهد رضا درشیرازعزلت‌گزید وبمطالعه و نوشتن‌پرداخت . نوشته‌هایش‌معمولاً حواشی برآثار دانشمندان دیگر است. نمونه‌ای ازاشعارش اینست.

ای سر و سهی مهر توام تا بسر افتاد — جان ودل ودینم همگی در خطرافتاد
سوزی که زهجر تو مرادر جگر افتاد — پنهان بدو این دم زغم‌از پرده درافتاد

وفای شیرازی

میرزاحسنعلی معروف به (حاجی میرزابزرگ طبیب) متخلص به **وفا** فرزند **نیاز** شیرازی درسال ۱۲۲۴ متولد شد. طب وتشریح وعلوم ادبی وعـربی را نزد پدر فرا گرفت خط نستعلیق راهم خوب مینوشت. درشاعری نیز طبع موزونی داشت در سال ۱۲۵۴ ازراه‌بوشهر بهندوستان‌رفت وازآنجانیز رهسپارحجاز ومصرشد و در اسکندریه تصمیم گرفت طب خودرا دراروپا تکمیل نماید لذا بپاریس ولندن رفت و در آن دو شهر بتکمیل طب پرداخت. آنگاه بهند مراجعت کرد ودرکلکته رحل اقامت افکند ودرآنجابتدریس و طبابت پرداخت. پس از مدتی تصمیم گرفت بزیارت حضرت رضا برود. امابه بمبئی که رسید بیمارشد ودرگذشت.

وفا درقصیده‌ای ازمردم زمانه چنین شکوه میکند.

هرجاکه دل گرفت مرا گفت هین وطن — هرجاکه جان شگفت مرا گفت هین‌سفر
آنم که گفتمی که یکی مرد یك فنم — در هر فنی که خلق بر اویند مفتخر
اقبال چون نبود ازاین نقش ها چه سود — هم جهل به ز دانش و هم عیب از هنر
هر کس بهند آمد اندوخت گنج و مال — من و اه و اه میبرم از این سفر ثمر
تحسین‌مرا نه وجه خوراك‌است‌ونه لباس — تحسین نه کاه اسب شود نه شعیر خر
آنرا که سر فراختم از مدح بر فلك — خواهد همی بچاه مذلت مرا مقر

رویش ندیدم آنکه زمن بدشدش مرض   نامم نبرد آنکه ز من گشت نامور

شعر زیر نیز پیروی اورا از سبك مسعودسعد سلمان کاملا نشان میدهد

ای رفیقان ز روز خوش فریاد   کار من با شب فراق افتاد
گشت اقبالم از جهان ادبار   شد رواجم ز دور چرخ کساد
اخترم از زمانه کرد غروب   دولتم از ستاره رفت بباد
ما در روزگار پنداری   مرمرا از برای محنت زاد
روز عیش و خوشی مبدل شد   بشب هجر و ناله و فریاد

میرزا فضل الله شریفی حسینی

در سال هزار وصدونود واند درشیراز متولد شد. تخلص او **خاوری** بود. در زمره ندمای خاص **حسینعلی میرزا** فرمانفرمای فارس درآمد وبا او بتهران رفت. در آنجا با **میرزا شفیع** مازندرانی که وزیرروشن ضمیری بود انس گرفت.

از آثار اوکتابی است درتاریخ قاجاریه بنام **تاریخ ذوالقرنین**.

خاوری درقصیده سرائی زبردست بود. قصیده زیر نموداری اوطبع اوست.

زهی رزاق انس وجان خهی خلاق جان بخشا   خداوند خداوندان جهانبان جهان آرا
خمار ازاوست درسرها نشاط ازاوست در دلها   هم او مینا هم او ساقی هم اوساغرهم اوصهبا
تقاضای نظام این شد که تلخی آید از حنظل   تمنای قوام این شد که زردی زاید ازصفرا
همه خواهان یك مقصد همه جویای یك منزل   یکی عارف یکی عامی یکی مؤمن یکی ترسا
یکی درگلستان ماعرفنا گشته دستان زن   یکی در دعوی انی اناالله شد بلند آوا..

شیخ مفید شیرازی

شیخ مفید بن میرزا محمد بن میرزا کاظم شیرازی از علما ، عرفا ، مجتهدین و شعرای اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است . ابتدا علوم ادبی و عربی و ریاضی و فقه و اصول را در شیراز فرا گرفت آنگاه با عرفا و اهل ریاضت ملاقات و با آنان گفتگو کرد. سپس بامامت جماعت و موعظه مردم پرداخت و در همین احوال بریاضت روی آورد و دائما در خود فرو میرفت.

برای گوشه نشینی **کرمان** را برگزید. در آنجا چهل اربعین یعنی هزار و ششصد روز در خلوت عبادت کرد و ریاضت کشید. آنگاه عازم مشهد شد و پس از زیارت حضرت رضا بشیراز بازگشت و سه سال دم فرو بست و کمتر سخن میگفت . در این احوال جمعی از پیروان از او خواستند سکوت را شکسته از دانش و بینش خود، دیگران را بهره‌مند سازد.

شیخ این تقاضا را پذیرفت و بار دیگر بمردم روی آورد و بتدریس ادبیات، حکمت کلام، فقه ، اصول و تفسیر مشغول شد و در عین حال امامت جماعت را هم در حرم شاه چراغ عهده دار بود.

تألیفات شیخ مفید عبارت است از:

۱ـ منظومه‌ای در کلام و شرح آن بعربی ۲ ـ منظومه‌ای در احکام عهد شرعی باشرح عربی ۳ـ شرحی بر حدیث کمیل که از حضرت علی سئوالی راجع بـه حقیقت

کرده بود۴- شرحی برحدیث ام زرع که زنی ازاصحاب پیغمبر بوده ۵-منظومه‌ای در فقه عربی۶- کتاب نورالیقین درشرح الاربعین که چهل حدیث را شرح نموده است این کتاب هم بعربی نگارش یافته ۷ - شرح قصیده امرؤالقیس و ترجمه اشعارش به فارسی۸- کتاب ضیاءالقلوب ۹- تفسیر آیاتی‌که در شرح قطرالند ابدان استشهاد شده ۱۰- عشره کامله درشرح ده حدیث بعربی ۱۱ حواشی برشرح نهج المسترشدین ۱۳- اصلاح الالفاظ درتبیین الفاظ عربی بفارسی۱۳- گنج مراد وهزینه رشاد دراصول دین بفارسی ۱۴- حواشی برتفسیرصافی ۱۵- کتاب اربعین درشرح چهل حدیث ۱۶-اساس الکمال مشتمل برچهار جلد بفارسی ۱۷- شرح زیارت عاشورا ۱۸- سیدالکتب ۱۸- کنزالجواهر ۲۰- مرآت الفصاحة درباره شعرای شیراز

شیخ شعر نیز میسرود . دیوان اشعارش مشتمل برچند هزاربیت‌بعربی وفارسی است دراشعار فارسی(**داور**)تخلص مینمود.

میرزای سکوت

اورا سرحلقه خاموشان ومقصد خرقه پوشان گفته‌اند . جمعی نیز مسلمانی اورا منکر بودند. ازاینرو جمعی ازعوام متعصب آلت دست شده به خانه‌اش هجوم بردند تا بقتلش آورند .

مریدانش که‌هر یک‌والی‌استانی‌وسردار لشکری‌بودنددرصددمتفرق‌ساختن‌منکرین برآمدندکه اما میرزا سکوت را شکسته آنانرا بعدم مداخله دعوت کرد .

بدخواهان درخانه میرزا را بازیافتند وچون وارد شدند پیر سفید موئی را دیدندکه‌درگوشه‌ای نشسته.شروع به بدگوئی کردند وازاو دعوت نمودند که خود را برای مرگ آماده سازد میرزا تبسم کنان پرسید علت ازدحام چیست . و حال آنکه من هرگز جزراه شرع نرفته‌ام؟گفتند برخی ازمریدان تو ازمحرمات پرهیز ندارند. میرزا گفت برادررا بجای برادر نمی‌کشند. معاندین‌گفتند چرا دربروی‌جمعی عشق‌باز وباده خوار میگشائی ؟ فرمود عجبا من در را بر شما که برای قتلم آمده‌اید نبستم چرا بر کسانی که بارادت می‌آیند در به بندم؟ آن‌گروه شرمنده باز گشتند. میرزای سکوت‌می‌گفت (راحت‌نفس دردوچیزاست «نمیدانم» و«نمیخواهم».چنان در«نمیدانم» مستغرقم که «نمیخواهم» را فراموش‌کرده‌ام) وفاتش‌بسال۱۲۳۹ اتفاق‌افتاد ودر آستانه **شاه‌چراغ** مدفون شد

حسن خان طایر

حسن خان برادرزاده **حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله** شیرازی است . اعتماد-الدوله دربرانداختن قدرت زندیه وبسلطنت رسانیدن قاجاریه نقش مهمی داشت . بهمین جهت خود وبرادران متعدد وسایرخویشانش همگی مشاغل مهم دولتی را بخود اختصاص داده بودند. قدرت اورا دردستگاه **فتحعلی شاه** باقدرت برامکه در دستگاه خلفای عباسی مقایسه کرده‌اند . حسودان هرچندبه‌شاه قاجار ازا و بدگوئی میکردند نتیجه‌ای نداشت تاآنکه نامه‌هائی‌ازطرف اوجعل کردند وبرشاه‌عرضه داشتند وفتحعلی شاه دستورداد تاچشم اوراکورکردند وزبانش رابریدند وعده‌ای ازکسانش را کشتند و **حسن خان** طایرفرزند **عبدالرحیم** را نیزنابیناساختندواین واقعه درسال ۱۲۱۵روی‌داد.

حسن خان که‌ازنعمت بینائی محروم شده‌بود به‌کسب کمالات پرداخت‌وکوشید تادرون خودرا بانوردانش روشن سازد. وی دربازی شطرنج‌چنان استادبود که باوجود نابینائی همگان رامات میکرد وباصطلاح امروز قهرمان شطرنج‌شناخته شد. بسرودن اشعار،عشقی تمام‌داشت ودیـوانی درنظم پرداخت وسرانجام بسال ۱۲۴۴ درکرمانشاه وفات یافت ، چندبیت زیرنموداری ازطبع اوست .

شده است شاخ‌شکوفه زپای تاسرچشم — چو عاشقی که نشیند براه وعدهٔ یار

چه درد دردل کوه‌است اندرین موسم — که‌چشمه‌هاست‌زچشمش‌همی‌روان‌بکنار

آمد بمیان چوقصد عشق — هرقصد که بودازمیان‌رفت

آشفته شیرازی

حاجی کاظم آشفته از کلانترزادگان شیراز بودکه درموطن‌خویش ادبیات‌فارسی وعربی را آموخت وسپس علم حسابداری رافرا گرفت. درسال ۲۷۷ که **حسام‌السلطنه** از فرمانروائی فارس بدایالت خراسان منصوب گردید آشفته را باخـودبـدانجا برد و کلانتری شهر مشهد رابدو واگذاشت. بدین جهت وی‌هم اهل ادب بودوهم‌مردسیاست مرگ وی درسال ۱۲۸۸ روی داد . ابیات زیر نمونه‌ای از اشعاراوست :

ای خرد طفلی از دبستانت — عقـل مـدهوش چشم فتانـت
شیر نخجیـر آهوی نگهت — پـور دسـتـان اسـیـر دستانـت
خیز ای تیز هوش کاتش عشق — شرر افکنـد در نیستانـت
آب‌آتش مزاج و آتش رنگ — بـبـرد سردی زمستـانـت
خط سبزت بگرد لب سر زد — طوطـی آمد بشکر ستانـت
گفتی‌آشفته‌را چواسم وچورسم — عندلیبی است از گـلستانـت

قصیده‌ای در مدح علی ع سروده که ابیاتی از آن را نقل می‌کنیم.

کرد در پیرانه سرمجنونم ایـن سودای مـن
نیست زنجیر جنون جز طرهٔ لیـلای مـن

من بهر ربع و دمن پو یا بسر چون گرد باد
در طلب فرسودم و ننمود رخ سلمای من

نی‌منم آن بلبل دستان زن باغ سخن ؟
روسیه زاغی ز حیلت از چه بسته نای من

منکه بودم همچوسوسن صدزبان دراین چمن
غنچه‌وش چون بستداست این منطق‌گویای من

موج‌خونین خیزدم از بس ز عمان دو چشم
سرخ چون مرجان بر آمد لؤلوء لالای من

یوسف آسا کردیم از حیلت اخوان بچاه
تا بکی گردی توای گردون خلاف رای من

گوهر من بشکنی خر مهرهٔ دشمن خری
روزگا را غافلی از قدرت مولای من

وصال شیرازی

ابواحمد محمدشفیع ملقب به **میرزا کوچك** فرزند **محمداسمعیل** متخلص بهوصال از شعر او ادیبان وخوش نویسان معروف عصر خویش بود. جد سوم او در زمان سلاطین صفویه عامل گرمسیرات فارس بودوجدش میرزا شفیع دردستگاه نادرشاه سمت دبیری داشت. پس از سپری شدن دوران قدرت زندیه میرزاشفیع چندی با پریشانی زندگانی کرد ودرتنگدستی درگذشت. از فرزندان چهارگانداش میرزا قاسم از مشایخ سلسله ذهبیه بود ومیرزا اسمعیل درخط ورقوم وسیاق همتانداشت. وی از ابتدای جوانی از کاردولتی کناره‌گیری کردوبه آذربایجان رفت سپس به شیراز بازگشته دختر میرزا عبدالرحیم شاعرشیروانی رابزنی گرفت. ازاین ازدواج، وصال شیرازی در سال ۱۱۹۷ بدنیا آمد. دیری نپائید که وصال یتیم شدوپدرمادرش سرپرستی او را برعهده گرفت. پدر مادرنیز پس از دوسال درگذشت و تربیت میرزاکوچك راخالوی‌اومیرزاعبدالله تکفل نمود. میرزا عبدالله خطی متوسط داشت‌واز راه نوشتن قرآن امرار معاش میکرد.

وصال چون به سن تمیز رسید بدرویشی وفقر مایل گردید و درطلب مردی کامل بود تادست ارادت بدامان میرزاابوالقاسم سکوت زد.

وصال باوجودیکه سلاطین وفرمانروایان به منادمتش راغب بودند کمتر گرد اینگونه مجالست‌هامی گشت‌واز راه‌کتابت قرآن مجید نیازمادی خود را برطرف می‌ساخت

وی به‌فرزندان خودمی‌گفت «شعر نیکو صنعت است ولی شاعری حرفه زشتی است زیراآن دریائی از دانش وفنی ازحکمت است واین نوعی گدائی».

دوروز ایام هفته راصرف تدریس به عموم میکرد . درسن‌شصت وچهارسالگی چشمش به‌آب مروارید‌مبتلا شدویکسال نابینابود. پس‌ازآن طبیبی‌ازکرمانشاه‌چشمش رامیل زدو چشمش معالجه‌شد.

وصال چنان به مطالعه عشق داشت‌که بعد از معالجه چشم فورا مطالعه را از سر گرفت وهمین امر باعث شد مجدداً نابیناگردد. درسال۱۲۶۲ برحمت ایزدی‌پیوست ودر بقبه شاه‌چراغ در جوارمدفن مرشدخود میرزای سکوت مدفون‌شد.

دیوان اشعار وصال نزدیك به‌سی هزاربیت دارد. وصال درمرثیه سرائی ازتمام شعراگوی سبقت‌ربود منظومه شیرین و فرهاد وحشی راباتمام رسانید. وصال شیرازی شش پسر داشت .

وقارشیرازی

فرزند مهتر وصال است. نامش احمد وتخلصش وقار است . درمکتب پدر خود ادب آموخت سپس به‌تکمیل علوم متداول زمان پرداخت. وقار ازکسانی است‌که‌آثار متعدد وزیادی ازخود باقی‌گذاشته. بغیراز قصایدوغزلیات وترجیعات وقطعات، کتابی به سبك گلستان درنثر پرداخته که آنرا«انجمن دانش» نام‌نهاد. کتب دیگراوعبارتنداز بهرام وبهروزکه بروزن خسرو شیرین‌سروده . تاریخی نیز بزبان پارسی خالی ازعربی درباره پادشاهان ایــران نوشته. داستان موسی وخضررا بروزن مثنوی بشعردرآورد ، که ششهزار بیت و درکمال انسجام‌است.

کتاب افسانه رااز سلسله کتب اخوان الصفاترجمه کرد. قسمتهائی‌ازکلمات‌علی بن ابیطالب رانیز ترجمه نمود . کتابی نیزدرباره هشت علم متداول زمان نوشته است

که‌عبارتنداز صرف و نحو - معانی - هیئت و نجوم و حکمت و منطق و عروض و قافیه. کتابی نیز در مقتل سیدالشهداء به‌عربی وفارسی درده‌مجلس بنظم و نثر تنظیم نمود که آنرا «عشره کامله» نامیده است. منظومه عربی ملاهادی سبزواری را به شعرفارسی درآورد. یک‌سلسله کتب و رسالات دیگر نیز نوشته‌که ذکر همه آنها باعث اطاله کلام است. وفات‌وقار درسال ۱۲۹۸ روی داد ودر جوارپدر خود در بقعه شاه چراغ مدفون‌گردید.

ذیلا نمونه‌ای از اشعار او ذکر می‌گردد:

ایکه گوئی پای بست عشقم و سر مست یار
یادم از مستی مزن یا نامی از هستی میار
برگ درویشی نسازی، لاف بیخویشی مزن
تاب رسوائی نداری تخم مشتاقی مکار
کفر باشد یاد کردن نام خود با نام دوست
زشت باشد بر گزیدن کام خود بر کام یار
یا غم جانان مخور یا تن بنه درپیش تیغ
یا هوای گل مکن یا تن بنه در پیش خار
گر بجان خود بلرزی پا منه بردم شیر
ورز خون خود بترسی لب مزن برسم مار
یا بهنگام سبکباری در یاری مکوب
یا بروز محنت و خاری پس گردن مخار
گر خدا را طالبی رو ترك خود یکسر بگوی
با خدا جوئی نیاید خود پرستی سازگار
شمس چون طالع‌شود رو شمع را گردن بزن
مغز چون فربه شود رو پوست را ازتن بزآر

دل ز دانشها مصفا کن که گردد جای وحی
طفل شوید لوح و آرد در بر آموزگار

رنگ خود رنگ است چه گلگونه و چه نیلگون
قید خود قید است چه چوبینه و چه زرنگار

خاطر اندر کار واماند چو بسیار است قید
اشتر اندره فرو افتد چو سنگین است بار

تافنا از خود نگردی کی شوی باقی بدوست
حبه تافانی نگردد کی بر آرد برگ و بار

اصل اخلاص است، بی‌اخلاص زشت آمد عمل
چون نداری گوش چه زینت کنی از گوشوار ؟

چیست اخلاص؟ هان خلاصی یافتن از فکر غیر
صافی و خالص شدن از رنگهای مستعار

حکیم شیرازی

دومین فرزند وصال شیرازی محمود متخلص به حکیم است. درسال ۱۲۳۴ چشم به دنیا گشود تخلص خود را بعلت ارادتی که به حکیم ناصرخسرو داشت برگزید. اهل فن معتقدند که هیچکس خط نستعلیق را مانند او ننوشته و در طب مهارتی داشت سفری بهند رفت و در آنجا دیوان حافظ را با خط خود نوشته بطبع رسانید حکیم در سال ۱۲۳۴ در جوانی بمرض وبا در گذشت و در جوار مدفن پدر در شاه چراغ بخاك سپرده شد اینك قسمتی از قصیده عارفانه‌ای که معرف ذوق و نموداری ازرعبت وی به سبك ناصر خسروعلوی است از نظر خوانندگان می‌گذرد :

ای معطی روح و خالق جانم — آسایش خاطر پریشانم
ای مایه هستی وجود من — نی نی که تو هم وجودوهم جانم
ای آنکه بامر تو همی جنبد — زینگونه بنظم قلب و شریانم
ای آنکه‌هر آنچه‌جدوجهدآرم — و صفت نبود بحد امکانم
ای آنکه‌هر آنچه‌بیشترخواهم — آثار تو یافت بیش حیرانم
ای یاد تو اصل راحت وسودم — غفلت ز تو رنج و دردوخسرانم
ای دیده من که باتو می‌بینم — ای سینه من که باتومیخوانم
هم گوش منی که با تو بنیوشم — هم هوش منی که با تو میدانم
تا کار بخود کنم بسی دشوار — تا با تو فتاد گردد آسانم

ای من همه نیستی و تو هستی   من کیستم ای فغان ز هذیانم
این ننك خودی بخویشتن بستم   تا مایه رنج گشت و حرمانم
تو بودی و از تو هرچه در من بود   بیهوده ترا چگونه خود خوانم
بر هستی خویش و نیستی من   برهان بنما ز رنج برهانم
این مائی و من برنج شد مایه   رحمی کن و وارهان ز خذلانم
چندان برمن زمن بدی آمد   که صد یك از آن نکرد شیطانم
مگذار مرا بخویش و دریابم   ای خالق کردگار سبحانم
مگذار مرا که گر تو بگذاری   بیچاره بکار خود فرو مانم
یارب بنگر که زشت کاریها   یکباره گرفت چون گریبانم
بنگر که خرابکاری و عصیان   کرده است چنان خراب و ویرانم
بنگر که شرور نفس چون کرده است   در دست شرور غم گروگانم

داوری شیرازی

میرزامحمد داوری سومین فرزند **وصال** درسال۱۲۳۸متولدشد. درخط نستعلیق و خطشکسته ونقاشی وپیکرتراشی استاد بود . در ادب و حکمت وشعر نیز دستی تمام داشت. دیوان اشعارش دارای پانزده‌هزار بیت است . فصاحت داوری در میان شعرای پارسی گوی‌چشمگیراست. مرگ‌داوری بسال۱۲۸۳ روی‌دادودربقعه شاه‌چراغ‌درکنار آرامگاه سکوت دفن‌شد. غزل زیراز دیوان او انتخاب‌شد .

هر سحری‌که بگذرد بادصبا بکوی تو — عضم رمیم عاشقان زنده کند ببوی تو

صورت خود چوبنگری‌نازتوبیشترشود — کاش نمی‌گذاشتند آینه روبروی تو

این دل هرزه‌گرد اگر بازبدست‌من‌فتد — ساخته ام برای او سلسله ها زموی تو

روی‌نکوبدین‌خوشی‌موی چنین‌بدلکشی — آه که طبع آتشی ترك نکرد خوی تو

ازحرکات‌چشم اوماهمه‌مست وبیخودیم — ساقی می کشان بردآن می‌وآن‌سبوی‌تو

کشتهٔ مازکوی تو راه بدر نمی برد — یاتن ماست خاك تو یا سرماست گوی تو

در برمیر داوری‌عرض‌هنر چه میکنی — کاینه فاش می‌کند عیب توروبروی تو

عبدالوهاب یزدانی

عبدالوهاب یزدانی ششمین وکوچکترین فرزند **وصال** استکه مانند برادران خود انواع خطها رانیکومینوشت ودرخط نستعلیق چنان استادی‌داشت‌که بین خطاو وخط میرتمیز داده نمیشود . نمونه‌ای ازاشعارش‌اینست :

بوی بهشت میوزد از سرخاك کوی تو — دست صبا مگرکه زد شانه بتارموی تو
حور نباشد ای‌پری‌چون‌تو بحسن و دلبری — مدنکند برابری پیش رخ نکوی تو
برده غمت قرارمن‌هم زکف اختیار من — تا چه‌کند بکار من این غم‌کینه‌جوی تو
نرگس مستت ای پسرگشته زما خرابتر — تاچه شراب بوده درشیشه و درسبوی تو
خواهی اگر هلاك‌من نیست‌زمرگ باك‌من — چون گذری بخاك من زنده شوم‌ببوی تو
گر بکشی بخواریم تیغ بسر بباریم — باز بعجز وزاریم روی بود بسوی تو
تیغ بکش‌چوقاتلم خیزو بکش چو بسملم — تا نکند دگر دلم اینهمه آرزوی تو
زان سرزلف‌پرشکن‌فتنه زجان مردوزن — خیزوبه صولجان‌بزن کاین‌سرماست‌گوی‌تو

فرهنگ شیرازی

چهارمین فرزند وصال، **میرزا ابوالقاسم فرهنگ** در سنه ۱۲۴۲ قدم بدنیای هستی گذاشت. خط نستعلیق و شکسته و نسخ وثلث ورقاع را بسیار نیکو می‌نوشت.

در آغاز جوانی ادبیات وریاضیات راتکمیل نمودو به‌تشویق قاآنی زبان فرانسه راآموخت. خط ثلث رامانند یاقوت می‌نوشت تألیفات اوعبارتند از:

۱ـ دیوان‌شعر که درحدود ده هزار بیت بزبانهای فارسی وعربی است

۲ـ رساله طب‌البله درمطایبات که‌سکنجبیه نیز نامیده می‌شود و مکرراً بطبع رسیده.

۳ـ شرح حدائق‌السحر رشیدوطواط بطرز چهارمقاله عروضی

۴ـ شرح وترجمه کتاب بارع درنجوم

۵ـ فرهنگ فرهنگ که هر لغت عربی یا فارسی را باسامی می‌توان در آن پیداکرد.

فرهنگ شعررا نیز نیکو می‌سرود در سال ۱۳۰۸ درگذشت. اینک غزلی از سروده‌های اوبنظر خوانندگان می‌رسد.

نوری از آسمان تق بسته ببام خانه‌ام

کیست درون حجره‌ام، چیست درآشیانه‌ام

بانگ بلند میزنم بر همه فاش می‌کنم
یادبود به حجره‌ام، دوست بود بخانه‌ام

قصه نمی‌کنم بکس تا که بخانه چیستم
ترسم ازآنکه رهزنی حفره کند خزانه‌ام

دردم اگر غریب بد چارهٔ او بکرد می
خانگی است ازدوره بسته زهر کرانه‌ام

خلقی ازآه و ناله‌ام در تعب اندروزدشت
در تونگیرد ای عجب ناله عاشقانه ام

دوش شراب خورده‌ام ازکف سیم ساعدی
حالی اگر بهش نیم مست می شبانه‌ام

منکه بچشم همتم ملك جهان نیامدی
عشق توکرداین چنین دستخوش زمانه‌ام

باز بلند همتم ، کبك دری شکار من
کس نکند چوماکیان سخره آب ودانه‌ام

مفتی وشیخ ومحتسب مست شراب روزوشب
من که شراب می‌خورم درهمه جانشانه‌ام

گر به قطار بندگان راه دهی ستاده‌ام
ور بکمان ابروان تیرزنی نشانه‌ام

توحید شیرازی

میرزااسمعیل توحیدشیرازی فرزند پنجم وصال است که درسنه ۱۲۴۶ بدنیاآمد ودرسال ۱۲۸۶ درمرض وبای عام رخت ازاین جهان بربست . توحید در علوم مقامی والاداشت. انواع خطها راخوش وزیبامی نوشت وآوازی دلکش داشت. درشعر ازسبك حافظ پیروی میکرد . مدفنش درجوارمرحوم داوری است . قصیده را محکم می‌سرود ودرغزل نیزروانی وسادگی را رعایت می‌کرد . اینك یکی ازغزلهای او

نه‌وصل روی خوبش میدهدست
نه‌رخت ازخاك کویش میتوان بست

بسی کردم حذراز چشم مستش
بآخر چشم آخر بین من بست

رفیقان دست بردارید از من
نمیدارم من از دامان او دست

نخواهد رست توحید ازتف‌عشق
که این آتش بجانش هست تاهست

عارف شیرازی

نامش میرزا آقاعلی اکبر و پدرش میرزا ابوالحسن بود. شاعر و ادیب آگاه و صاحب فضلی بشمار میرفت. چندی درکربلا زیست وسپس عازم هندوستان شد و در آنجا دچار فقر وفاقه گردید. محمد شاه حاکم لکنهو برای او معاشی تعیین شد. سرانجام در سال ۱۲۶۱ درگذشت ودرهمان شهر لکنهو مدفون گردید. دو بیت زیر از اشعار اوست:

کمند گردن جان گشت زلف عنبرین بوئی زیکدانه بدام آورد دل راخال هندوئی

ندیادم کرد آن نامهربان نی رفت از یادم سروکارم فتاده باعجب بدکیش و بدخوئی

قطب الدین شیرازی

سیدمحمدقطب الدین شیرازی معروف به قطب الاقطاب ازمشایخ بزرگ سلسله ذهبیه بود. اجدادش نیز ازاکابردین بودند وپسرش سیدعلی نیز با علمای یهود مناظره کرد وبیش ازصدتن ازآنان را بدین اسلام درآورد. وفات سیدمحمد در سال ۱۱۳۰ اتفاق افتاد. تألیفاتش عبارتند از:

۱ ـ ارجوزة فی شرح حدیث امیرالمؤمنین ان فسادالعامة من الخاصة والخاصة خمسة اقسام العلماء و الزهاد و التجار والغزاة و الحکام ـ ۲ ـ ارجوزة فی الصرف ۳ ـ ارجوزة فی العوامل النحویة ۴ ـ ارجوزة فی الاصولین والموازین الشرعیه ۵ ـ انوارالولایة ۶ ـ شمس الحکمة ۷ ـ فصل الخطاب ۸ ـ قصیده عشقید ۹ ـ کنز الحکمة ۱۰ ـ نورالهدایة.

نیاز خوشنویس

میرزا سید علی نیاز مشهور به **خوشنویس** ازفقها وحکما واطباء وشعرا وخطاطان قرن دوازدهم هجری است. درسال ۱۱۹۷ متولد شد. نزد پدرش **میرزاحسنعلی طبیب** (متوفی‌درسنه ۱۲۲۵) حکمت و طب را آموخت فقه و اصول را نیز نزد خالوی خود **حاجی میرزا ابراهیم** فراگرفت و بررموز خوشنویسی هم‌نزد **خواجه ابوالحسن فسائی** که شاگرد درویش عبدالمجید شکسته نویس بود آگاه‌گردید. نزدیك به چهل‌سالش بود که بهندوستان رفت وپس ازدوسال توقف وسیاحت درآن دیار به شیراز بازگشت. از این پس نیازدچار فقروتنگدستی‌گردید. املاك اجدادی رافروخت و وامهای خود را اداکرد و سرانجام درسال ۱۲۶۳ رخت ازجهان بربست.

ازآثارنیازیکی مثنوی فیروز ونسرین است‌که شامل دو هزار وپانصد بیت است دیوان اشعارش نیز درحدود پنج هزار بیت است. نسخه‌هائی ازدواوین شعرای بزرگ را باخط خودنگاشت. غزل زیرازدیوان نیازاست:

ای زشوقت در دل من خارها — وی ز لطفت خارها گلزارها
گر امید وصل باشد عاقبت — سهل باشد در رهت دشوارها
برسرم بگذر که دارم درنظر — غیر جان دادن براهت کارها
در میان ما و شادی جهان — روزگار از غم کشد دیوارها
میکشدبهرتوای‌گل‌رخ «نیاز» — از رقیبان اینهمه آزارها

بیدل شیرازی

حاجی میرزا رحیم ، طبیب ، حکیم ، ادیب و فاضل در طبابت مشهور به **حکیم باشی** ، در شعر متخلص به **بیدل** و در القاب و اوصاف معروف به فخرالدوله بود . نزد میرزا حسنعلی طبیب[1] حکمت و طب را آموخت سپس از شیراز به تهران رفت و به معالجه بیماران پرداخت و بزودی مورد توجه فتحعلی شاه قرار گرفت و اورا برای معالجه بیماران حرمسرا مأمور کرد . حکیم باشی طبیب مخصوص خانم فخرالدوله دختر فتحعلی شاه گردید. از این لحاظ اورا حکیم باشی فخرالدوله گفتند . در مدت غیبت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله منشی الممالك ، تحریر رسائل و فرامین دولتی را هم برعهده گرفت. در سال ۱۲۶۵ به شیراز بازگشت .

اجداد بیدل از اطباء دربار صفویه بودند و در زمان کریمخان زند نیز در دربار به طبابت می پرداختند .

میرزا رحیم بیدل خط را هم زیبا مینوشت در سنه ۱۲۵۸ در قم برحمت ایزدی پیوست و در همانجا مدفون شد. ابیات زیر نمونه ای از اشعار اوست :

چون سپهرم دشمن، از یاران چه آید جز فسوس
چون طبیبم خصم از درمان چه خیزد غیر درد
درد خود را چون کند بیدل نهان از مردمان
اشك سرخش آشکارا میرود بروی زرد

درمذمت از عاملان آزمند خطاب به فتحعلی شاه گوید :

دیوساری چند درملك تو عامل گشته‌اند / دیو در ملك تو عامل‌ای سلیمان تابکی ؟
گاو دفتر خای اندر صدر دفتر تابچند / موش انبان‌خوار اندرجوف انبان‌تابکی؟
خار بردوشان صحراگرد مسکینان‌کوی / صاحب تاج وکلاه وتخت‌وایوان تابکی؟
فارس‌ویران‌شد به‌شاهنشاه‌ترك‌ازمن بگوی / آخراین ملك سلیمان بی‌سلیمان تابکی؟
روز ظلم ناکسان تا چند باشد آشکار ؟ / آفتاب عـدل شاهنشاه پنهان تابکی ؟

۱- میرزا حسنعلی‌طبیب، فقیه،حکیم متوفی‌درسال ۱۲۲۵ مرجع‌جویندگان دانش‌بود که حاشیه‌ای بر کتاب علامه قطب الدین شیرازی برقانون ابن‌سینا و حاشیه دیگر بر شرح قرشی نوشت .

مجدالاشراف

مجدالا شراف میرزاجلال‌الدین محمد ذهبی فرزند میرزا بابای درویش ذهبی در سال ۱۲۴۹ در شیراز متولد شد. درکنف تربیت پدرحدیث وتفسیر رافراگرفت. آنگاه نزد اساتید زمان فقه واصول‌وریاضی‌راآموخت. آنگاه‌به مشهدرفته به‌ریاضت‌پرداخت پس‌از مرك پدر جانشین اوگردید وبعنوان شیخ سلسله ذهبیه به ارشاد سالکان‌پرداخت مجدالا شراف از خوش نویسان زمان خود بود وتولیت آستانه شاه چراغ رانیز بر عهده گرفت .

وی مؤلف‌کتاب **تام‌الحکمة** است‌که بمنزله دیباچه‌کتاب‌**قوائم‌الانوار وطوالع‌الاسرار** اثر پدرش‌سیدابوالقاسم می‌باشد . از تألیفات دیگر مجدالاشراف **تحفة‌الوجود** است . وفات مجدالاشراف بسال ۱۳۳۰ هجری قمری اتفاق افتاد ودر آستانه شاه چراغ مدفون‌شد.

میرزا ابوالقاسم شریفی حسینی

میرزا ابوالقاسم شریفی مشهور به **میرزا بابای درویش ذهبی** ومتخلص به **(راز)** شیخ طریقه سلسله ذهبیه ومتولی آستانه شاهچراغ بود. ازجانب مادر نبیره **آقا هاشم ذهبی** است که ازمشایخ بزرگ سلسله ذهبی است. میرزا بابا ازهمان عنفوان جوانی بریاضت‌های شاق پرداخت وضمناً ار تحصیل علوم غفلت نمی‌کرد . تعلیقاتی برتفسیر امام یازدهم نوشت.

در سال ۱۲۸۶ هنگام مراجعت ازمشهد درمورچه خورت برحمت ایزدی پیوست.

این شعر از اوست.

دلا تا کی بحیرانی نمائی طی منزلها
خدارا درجهان کم جوبجو درکعبه دلها

درعالم برسر دریای دلها همچوخس پویان
هر آن گم‌شد دراین دریا نه بیندروی ساحلها

براه‌عقل سالك‌راست بر دل عقدهٔ بیحد
که اندر عشق‌منحل گردداز حلال‌مشکلها

علی آن‌شمس‌وجه‌حق عیان‌ازاوج یکتائی
که ازنورش‌شده‌مکشوف‌راه حق زباطلها

نه‌تنهاخاکیان‌راازجمالش‌وجدومستی‌ها
بزم قدسیان وصف کمالش زیب محفلها

ندانم‌کس‌نشانی‌یافت ازآن بی‌نشان‌یانه
همی بینم دراین ره بارها افتاده برگلها

بزم‌عشق آن‌شه‌مست‌وبیخود«راز»میگوید
الا یا ایها‌الساقی ادر کاساً و ناولها

فرصت‌الدوله شیرازی

میرزا محمد نصیرالحسینی ملقب به میرزاآقا فرزند جعفر درسنه ۱۲۷۱در شیراز متولد شد. علاوه برعلوم فقه واصول وکلام وفلسفه ،منطق وبه علم حدیث نیز روی آورد. وی‌از شاگردان خاص‌شیخ مفید بود. فرصت‌الدوله شاعر ،نقاش، موسیقی‌دان و ادیبی بزرگ بودکه دربنیان فرهنگ نوین درایران نقش‌مهمی داشت، فرصت‌باروپا نیز مسافرت کردوازکسانی است که‌برای مشروطیت فعالیت زیادداشت .فرصت‌الدوله نه فقط زبان انگلیسی رافراگرفت بلکه از یك دانشمند آلمانی خط میخی را هم آموخت ودر حقیقت اولین ایرانی است‌که خط میخی رامیدانست.

این دانشمندکه کم‌وبیش به‌تحقیق روی آورده بود دارای تصنیفاتی است که اسامی آنها بشرح زیراست:

کتاب دریای‌کبیر ـ شطرنجیه‌ـ اشکال المیزان در منطق ـ بحورالالحان در موسیقی ورابطه این علم باعروض‌ـ مثنوی‌هجر نامه‌ـ دیوان‌اشعار‌ـ آثار عجم.

فرصت‌الدوله درسال ۱۳۳۷هـ. ق. درشیراز درگذشت‌و در جوار تربت حافظ مدفون شد.

میرزا حسن حسینی فسائی

میرزا حسن فسائی مؤلف تاریخ‌وجغرافیای معروف **فارسنامه‌ناصری**، سومین‌فرزند میرزاحسن‌و نواده سیدعلی‌خان‌است. اجدادش به‌سادات دشتکی‌معروفند وقبلاشرح حال عده‌ای‌ازآنان‌را نوشته‌ایم. مادر میرزاحسن‌فسائی‌اززنان بسیار دانشمند وازخانواده‌های معروف‌شیراز بود. وی‌در زمره تعداد معدودی‌از زنان‌است که‌خوش‌نویس‌بوده‌اند. مادر میرزاحسن چندین جلدقرآن وزادالمعادرا باخط زیبای‌خودنوشت.

میرزا حسن درسنه۱۲۳۷ متولد شد ودرآن هنگام سه‌ماه ازدرگذشت پدرش می‌گذشت. مادر فاضلش برای اینکه‌خاطره شوهررا دروجود فرزندش زنده نگاه‌دارد اورا حسن نامید. امادیری نپائیدکه مادر میرزا حسن هم درگذشت وبرادرش تکفل اورا برعهده گرفت.

پس از تحصیلات‌ابتدائی، نزدمیرزا ابوالحسن خان مجتهد،علوم مقدماتی‌نظیر شرح هدایت میبدی وشرح‌تجرید و معالم‌الاصول را تحصیل کرد، آنگاه در مکتب (واحدالعین) مسائل‌کتاب مفاتیح فقه‌اثرملامحسن‌فیض رادرك نمود. سپس به اصفهان

رفت وباز بشیرازبازگشت و نزد حاجی‌شیخ مهدی مجتهدکجوری ریـاضیات ، فارسی، هیئت ،شرح چقمینی وشرح‌ملاعبدالعلی بیرجندی بر بیست‌باب‌اسطرلاب‌وکتاب‌تحریر اقلیدس رافراگرفت پس ازچندی به‌تحصیل طب پرداخت ومحکمه‌ای‌در شیراز گشودو بمداوای بیماران پرداخت . سفری‌نیز به‌حجاز وعراق رفت.میرزاحسن‌تولیت‌موقوفات مدرسه منصوریه رابرعهده داشت وازبین آثارش کتاب‌فارسنامه ناصری‌کتابی جامع و مفید ومعروف است .وفات میرزا حسن بسال۱۳۱۶ ه.ق. یعنی هفتاد ودوسال‌پیش در شیراز اتفاق افتاد.

شوریده شیرازی

محمد شوریده شیرازی شاعر نابینای روشن دل‌ازبدو جوانی قـریحه شگفت انگیزی در شاعری از خودنشان‌داد . وی‌در سال۱۲۴۷ پای بجهان گذاشت و درهفت سالگی‌در اثر مرض آبله چشمانش را از دست دادمع‌الوصف از هشت سالگی‌بتحصیل پرداخت،یازده ساله‌که بودپدرش دارفانی‌راوداع گفت . پدر شوریده‌نیز شعر میگفت‌و عباس تخلص مینمود و نسب خود را با هلی شیرازی میرسانید .

شوریده درشانزده سالگی به‌معیت‌خال خودبه مکه‌معظمه‌ومدینه‌طیبه رفت.مدفن شوریده‌درسعدیه شیراز، مقابل‌آرامگاه شیخ بزرگوار سعدی است

آرامگاه دیلمیان

از پادشاهان **آل بویه** حداقل چهار نفر درشیراز دربقعه **علی بن حمزه** مدفونندکه اینك باختصار بشرح حال آنان اشاره میکنیم:

بویه مردی ماهیگیر دردیلم بود. سه پسر داشت که بترتیب علی، حسن و احمد نام داشتند. علی را **عمادالدوله** حسن را **رکن الدوله** واحمد را **معزالدوله** لقب دادند عمادالدوله از دیلم به ارجان (بهبهان فعلی) رفت ودرآنجا اعتبار وشوکتی برهم زدومردم شیراز که از **یاقوت**، والی خودبه تنگ آمده بودند باوپیغام دادند که بفارس بیاید.

عمادالدوله هم بفارس لشکرکشید وبرادرش رکن الدوله راهم بکازرون فرستاد وسرانجام باپیروزی وارد شیراز شدو همانجا راپایتخت قرار داد. وی درابتدای کار با خلیفه مداراکرد واز ازخواست تادر قبال دریافت سالی یك میلیون درهم حکومت او را تأیید کند. خلیفه نیزپذیرفت. عمادالدوله ازپادشاهان بسیار عادل وموردعلاقه مردم بود وهمو بودکه چندبار در تنگدستی لشکریان راازتعدی بمال مردم بازداشت و تصادفاً برگنجهای فراوان دست یافت. وفات عمادالدوله درسال ۳۳۸ اتفاق افتادو اورا در جوار قبرامامزاده **علی بن حمزه** دفن کردند.

جانشین او عضدالدوله بود[1] رکن الدوله در زمان حکومت عضدالدوله نه ماه درشیراز توقف داشت‌وبعدبه ری رفت. ازآثاراوکه تابحال‌درشیراز باقی است قنات رکن آباد است‌که آب‌گواراودرخشانش هنوز هم مردم راجلب‌میکند.

دیگر ازامیرانی که ازاین‌خاندان در شیراز مدفون است **شرف‌الدوله** پسر

عضدالدوله که درنجف اشرف مدفون است درفارس آثاری داردکه یکی از آنها سد بزرگ بندامیر است‌که باوجود خرابی‌هنوز تماشائی است و دریاچه بزرگی پشت سد عظیم ایجاد کرده‌است. این سدعظیم که‌از روی آن ده سوار همعرض یکدیگر میتوانندبگذرند نشانه‌ای ازهنر معماری ومهندسی ایران درقرن چهارم است‌که درسایه آرامش وثبات نسبی بدان صورت تجلی کرده‌است.

-دیگر استخر بزرگی است که در**قلعه استخر** ساخته . در محوطه استخر ۳۳ ستون ازسنگ وساروج بنانهاد تاآنرا مسقف گرداند. این‌تالاب اکنون بصورت ویرانه‌ای وجود دارد زیرا شاه عباس بزرگ قلعه وعمارت آنرا ویران ساخت تا پناهگاه طغیانگران قرار نگیرد.

-همچنین درشیراز **دارالشفائی** بنا نهاد که مردم‌مجاناً درآنجامداوامیشدند.

- درحدود قربانگاه فعلی یعنی حوالی سیلو (مصلی) **گنبدعضد** را بنا کرد که طول وعرضی تمام داشت. علت بنای این‌گنبد آن‌بود که دوازده فیل‌جنگی داشت‌که بوقت جنگ با **قابوس** همان فیل‌ها موجب پیروزی اوشده بودند . عضدالدوله آن فیلهارا عزیزمیداشت وآن گنبد را برای نگهداری فیلها ساخت و درآن زمان به **فیلخانه‌عضد** معروف بود .

اینکه نویسندگان شیرازنامه‌ها طی سالهای اخیر گهواره دید را گنبد عضدفرض کرده‌اند اشتباه محض است.

-دیگر ازبناهای عضدالدوله **گردفناخسرو** است که چون سپاهیان مزاحم شیرازیان بودند بیرون **دروازه‌سلم** شهری بنام گردفناخسرو ساخت ولشکریان رادرآن جای‌داد.

عضدالدوله است که‌هنگام مرگ پدر در کرمان وسیستان حکومت داشت و برادرش **صمصام‌الدوله** در بغداد بود . شرف‌الدوله درسال ۳۷۶ ببغداد رفت . صمصام‌الدوله به استقبالش شتافت ومورد‌محبت قرار گرفت ولی‌همینکه شرف‌الدوله مجلس‌را ترک گفت دستور دادتا برادر را دستگیر کرده بفارس بفرستند . شرف‌الدوله در شیراز **دارالکتبی** معتبر بناکرد و**قاضی‌عبدالله محمدبن‌احمدبن‌سلمان** را که بقاضی فزاری شهرت داشت متولی آن‌گردانیداین قاضی‌هشتاد جلدکتاب‌تألیف کرد ومدرسه‌ای ساخت که‌قرنها بنام مدرسه قاضی فزاری‌اشتهار داشت. شرف‌الدوله بیرون دروازه استخرمهمانسرائی برای صوفیان ومهمانان خانقاه عبدالله خفیف ساخت وسرانجام درسال ۳۷۹ بمرض استسقا درگذشت وچون محل فوت اورا شیرازنامه در شیراز نوشته باحتمال قوی درگورستان خانوادگی، یعنی مشهدعلی بن‌حمزه دفن‌شده است.

صمصام الدوله نیزیکی دیگر ازشاهان دیلمی است‌که درشیراز دفن است. پس ازمرگ شرف‌الدوله پسرش**ابوعلی** با خزائن پدرروانه شیرازشدو **بهاءالدوله** پسرعضد-الدوله حکومت بغداد را بدست گرفت . صمصام الدوله ازحبس‌نجات یافت وبسیراف رفت. بهاء الدوله از ابوعلی خواست تابا او درشهر واسط ملاقات کند. دراین ملاقات بهاء الدوله اورا دستگیر ومقتول ساخت وحکومت فارس برای صمصام الدوله مسجل گشت، ولی‌برادرش بهاء الدوله‌از بغداد بقصد تصرف‌فارس آمد ، امابین دوبرادر صلح برقرار شد. صمصام‌الدوله در شیراز فرمان داد تاتمام ترکان‌راقتل‌عام‌کنند. عده‌ای‌از لشکریان‌که ازاووحشت‌داشتند**ابونصربن‌بختیار** را اززندان‌قلعه فهندژ آزادکرده، یاری دادند تا صمصام الدوله بقتل رسید. درسال ۳۸۹ یعنی یکسال بعد بهاء الدوله بخون خواهی برادربفارس آمد وپس‌از پیروزی جنازه صمصام‌الدوله را ازخاك‌بدرآورده‌کفن تازه پوشانید ودر جوارقبر **علی‌بن‌حمزه** دفن‌کرد. پس‌ازبهاء الدوله که‌مدفنش درنجف

اشرف است پسرش **سلطان الدوله** بحکومت رسیدو حکومت بصره را ببرادر خود **جلال الدوله** وحکومت کرمان را ببرادر دیگر **ابوالفوارس** داد.

ابوالفوارس درسال ۴۰۷ ناگهان وارد شیراز شد ولی شکست خورد و به **سلطان محمود غزنوی** پناه برد. وی لشکری بمدد او فرستاد و هنگامی که سلطان الدوله در بغداد بود بکرمان وفارس حمله کرد. سلطان الدوله باشتاب بفارس آمد ولشکر سلطان محمد وبرادرش ابوالفوارس را شکست داد وقدرت خودرا برتمام قلمرو خویش مستقر ساخت وبالاخره درسال ۴۱۵ در شیراز درگذشت که مدفنش باحتمال درهمان مشهد **علی بن حمزه** است.

آرامگاه اتابك منكوبرس

پس از قتل **اتابك قراچه** در همدان[1] **اتابك منكوبرس** در سال ۵۲۹ حکومت فارس را بدست گرفت و **ابونصرلالا** نیز بخدمت اودرآمد. منکوبرس حکومت خوزستان را با تابك بزابه داد و خود مدت سیزده سال در فارس و اعمال آن سلطنت کرد. طی این مدت به آبادی پرداخت و آثار نیکی از خود بیادگار گذشت. ازجمله مدرسه‌ای

۱ـ طی مدت هشتادوپنجسال فترت که بین دیالمه وسلغریان وجود داشت فارس در تحت تسلط مستقیم سلجوقیان بود که هفت تن از طرف آنان حکومت آنجا را بر عهده داشتند اول فضلویه دوم رکن‌الدین خمارتکین سوم اتابك چاولی که پائین ترازبند امیر سدی بنا کرد و همین اقدام باعث آبادی بلوك را مجردشد چهارم اتابك قراچه که از طرف سنجر بن ملکشاه در شیراز متمکن شد. وی بسیار مردم نواز و بااحسان بود. از جمله آثار اودر شیراز مدرسه قراچه است که محاذی مدرسه‌قاضی فزاری ساخت و محل آن بین درب‌شیخ و بازار حاجی فعلی بوده است. دیگر تخت قراچه‌است که محل حکومتی او بوده واین کاخ در سال ۱۲۰۸ از طرف محمد شاه قاجار تعمیرشدو امروزبباغ تخت معروف است وپادگان نظامی است. چند سال قبل ارتش شاهنشاهی از اداره باستانشناسی نظر خواست که آنجا راچگونه نگهداری کنند ولی‌چون ازآثارقدیمی‌چندان چیزی جز برج وچند اطاق باقی‌نمانده‌بوداظهار نظر شد که وجود پادگان‌در آنجالطمه‌ای به‌آثار نمیزند.

در جوارام کلثوم[1] یعنی ابش‌خاتون کنونی بنا کرد وگروهی از فقهاو متشرعین رادر آن جای داد و هزینه‌آنها راتکفل نمود.

ابونصرلالا هم که‌از شجاعان‌با تدبیر بود مدرسه‌ای‌در دروازه استخر بناکردکه به **مدرسه لالا** معرف شد. اتابك منکوبرس در مدرسه خود که در جـوارام کلثوم‌بنا کرد مدفون شد[1] زن او**زاهده‌خاتون** که از زنان پرهیزگار و صاحب همت عـالی بود نیز **مدرسه‌عصمتی** را در شیراز بنا کرد.

۱-تحریر تاریخ وصاف صفحه۸۶

اتابك بزابه وزاهده‌خاتون

پس از مرگ **اتابك منکوبرس** ، اتـابك **بزابه** درسال ۵۳۲ از جـانب سلطان **مسعودبن محمدبن ملکشاه** سلجوقی فرمان حکومت فارس یافت . **تاج‌الدین وزیر** نیز که صاحب رأی و بزرگی وعدالت بود با او بشیراز آمد .

اتابك بزابه ده سال بحکمرانی ادامه داد وسرانجام درسال ۵۴۲ درجنگی که بین همدان واصفهان با سلطان مسعود کرد کشته شد .

زن او نیز که **زاهده خاتون** نام داشت از بانوان با حشمت وبیدار دل و صاحب کمال وبا تدبیر بود که بکمك شوهر، باموره‌ملکتداری میپرداخت .

مدرسه‌ای بسیارعالی درشیراز ساخت که آنرا **مدرسه زاهده** میگفتند و املاك زیادی برآن وقف‌نمودو تولیت آنرا بعلماء حنفی‌داد وپس ازچندی تولیت را ازحنفیان به شافعیان منتقل ساخت و **امام ناصرالدین سیرافی** راکه امامت وخطابت مسجدجامع عتیق از قدیم‌الایام باجداد او مفوض بود بتولیت‌آن مدرسه گماشت .

زاهده خاتون دستور داد تا استخوانهای **اتابك بزابه** شوهرش را که در اصفهان مدفون بود بشیراز بیاورند ودرمدرسه زاهده دفن کرد وقبه‌ای عالی بـرآن ساخت . خودنیز درآن مدرسه مدفون شد ومحل این مدرسه دربین سید علاءالـدین حسین و ابش خاتون بوده است .

آرامگاههای اتابکان فارس

اتابکان فارس نه فقط بعلت آنکه آن خطه را ازحمله مغول محفوظ نگاه‌داشتند بلکه از آنرو که غالباً پادشاهانی عادل و مردم دوست ودانش پرور بوده‌اند فارسیها بدانان علاقه داشتند .

ازسلاطین این خاندان حداقل نه‌نفردرشیراز مدفونند که مورخین محل دفن پنج تن ازآنان‌را تعیین کرده‌اند و نگارنده علاوه برقبرابش خاتون‌که معروف است سنگ قبراتابك سعد واتابك ابوبکررا نیز یافته است .

اینك بذکرشرح حال مختصرافراد این خاندان مبادرت میورزیم :

سنقر بن مودود

سرسلسله اتابکان فارس‌که به**سلغریان** معروفند **سنقربن‌مودود** است‌که‌ازصحرای گندمان (دشت قبچاق) به کوه کیلویه‌آمد. چون اتابك بزابه امیرفارس قصد اصفهان کرد تا با ملکشاه پسر سلطان محمود سلجوقی بجنگد امارت فارس را به سنقر داد . ملکشاه ، بزابه را اسیرکرده بقتل رسانید وخود بشیرازآمد . سنقر برضد اوقیام کردو پیروزگردید وحکومت فارس را مستقلا برعهده‌گرفت .

اتابك مظفرالدین‌سنقر با مردم بسیارمدارا میکرد ودرگسترش داد ، جدبسیاری

مبذول میداشت. رسوم اداری قدیم راکه برپایه غارت وستم بدانان استوار بود منسوخ ساخت .

برای ترویج دانش مدرسه‌ای بنام **سنقریه** درشیراز بنا نهاد . آنگاه مسجدی در وسط شهر یعنی محله درب شیخ فعلی بناساخت که از نظر وسعت و بزرگی و دلگشائی معروف بود. روزهای جمعه پس از ادای نماز دستورمیدادتا نیازمندان با او بدرددل بپردازند وحاجات مردم‌را برآورده میساخت . هرگاه عامل یا مأموری بناحیه‌ای اعزام میداشت اورا بعدل ومهربانی وشفقت ورأفت بمردم وصیت میکرد .

اتابك سنقر از راه تواضع، منبرپاك میکرد. بازارچهارگانه را بنا نمود، وقناتها وحمامها برپا داشت . هیچگاه شراب ننوشید و بسیار پاك اعتقاد بود . وزارت خودرا به **ابوالفتح تاج‌الدین‌بن دارست** شیرازی داد که قبلا وزارت سلجوقیان و اتابك‌زا به را داشته و مردی صاحب رأی وپخته وکاردان بود .

اتابك سنقر پس از چهارده سال‌سلطنت باآرامش چشم از جهان بپوشید. سنقر را در زاویه **مسجد سنقریه** واقع در گورستان باغ نو، یعنی همان حوالـی درب شیخ مدفون ساختند و صاحب شیرازنامه در باره اعتقاد مردم باو مینویسد (مرقد مبارکش هم در شیراز درقبله گاه مدرسه سنقریه است مشهور ومعروف . مزاری متبرك است و وخاك اوچون ترياك اعظم مجرب افتاده وازغایت اعظام واحتشام تربت‌آن شاه‌نامدار بعد از دویست‌وهفتاد سال خلق شیراز در امورشرعی آنجا سوگند یاد میکنند...)

اتابك زنگی

بعد از مرگ سنقر برادرش **زنگی** برتخت سلطنت نشست . شوهر خواهرش که (**سابق**) نام داشت با **آلب‌ارسلان سلغری** متحد شد تا زنگی را ازمیان بـردارند ولی اتابك‌آن دو دشمن توطئه‌گررا ازمیان برد . درآنزمان برمرقـد عبدالله خفیف بنای کوچکی بود .

اتابك زنگی دستور داد تا رباط بزرگی بسازند سپس‌چند روستا و مزرعه وقف

برآن‌ساخت. سلطنت وی چهارده سال بطول انجامید و بسال ۵۷۱ درشیراز درگذشت. موضع قبراو صریحاً ذکر نشده، بعید نیست که نزد برادردفن شده باشد.

اتابك تکله

اتابك تکله پسر زنگی بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و برای آنکه عدالت‌را اساسی بخشد **خواجه امین‌الدین‌محمد کازرونی** راکه به (**حاتم عهد**) معروف بود بوزارت اختیارکرد. این‌وزیر در نزدیکی مسجدجامع مدرسه‌ورباطی ساخت که به**مدرسه امینی** اشتهار داشت. هنگامی که وی ازشیراز دور بود اتابك **پهلوان محمدبن ایلدگز** به شیرازآمد وبه قتل و غارت آنجا پرداخت. اتابك تکله با سرعت خود را بشیراز رسانید و پس از شکست حریف بدلجوئی از مردم مبادرت ورزید وخساراتی راکه برآنان‌واردآمده بود جبران کرد.

تکله پس از بیست سال پادشاهی در سال ۵۰۱ بدرود زندگی گفت. گور او نیز در شیراز است ولی موضع آن فعلا معلوم نیست.

اتابك سعد

پس از تکله برادرش **مظفرالدین‌ابوشجاع سعدبن زنگی** بتخت نشست. وزارت خود را به **خواجه عمیدالدین ابونصر افزری** که درتمام علوم بحدکمال‌رسیده بود داد.

سعد، با سرکشی برادرزاده‌اش که حکومت کرمان را بدو داده بود مواجه‌شد و از طرف‌دیگر سلطان غیاث‌الدین پسر سلطان‌محمد خوارزمشاه نیز بفارس حمله کرد اتابك باصفهان رفت‌وبدون‌جنگ‌آنجارا تصرف کرد، آنگاه باهفتصدسوار بری‌رفت و بمقابله لشکرانبوه خوارزمشاه پرداخت. سلطان محمد که شهامت و شجاعت او را دید بلشکریان سفارش‌کرد اتابك سعد راسالم بنزداو آوردند. لشکریان اتابك رادر محاصره گرفتند و سعد از هرسو سواری ازترکان‌را بر خاك میافکند ولی‌ناگهان اسبش‌بزمین‌غلتید واو رادستگیر ساختند. **سلطان محمد**او رابنواخت‌ودخترش را برای **سلطان جلال‌الدین** خواستگاری کرد وضمن‌عقدمعاهده‌ای باهزارسوارخوارزمی بفارس آمد.

پسرش **ابوبکر** بمخالفت با قرار داد پدرش با خوارزمشاه قد علم کرد و با او بجنگ پرداخت. همینکه در اثنای حرب با پدرش روبرو شد تیغ بروی سعد کشید. اتابك فریاد زد فرزند من پدر توام. ابوبکر گفت میدانم، و بر شدت حمله افزود. سعد بایك ضربت گرز او را بزمین انداخت و دستور داد تا در قلعه استخر محبوسش سازند.

از آثار عمرانی او تجدید بنای حصار شیراز است. مسجد جامع جدید را که به **مسجد نو** معروف است بنا نهاد. **بازار بزرگ** نیز که امروز ببازار حاجی معروف است از ساخته های اتابك سعد است

وفات اتابك سعد در سنه ۶۲۳ روی داد و بیست و نه سال سلطنت داشت. او را در رباط ابش خاتون دفن کردند که اینك هنوز سنگ قبرش در شرق قسمت بیرونی ابش دیده میشود.

اتابك ابو بكر

خواجه عمیدالدین افزری، اتابك **ابوبکر** را از زندان قلعه استخر رها ساخته بر اریکه سلطنت نشانید. علمای قشری بعرض او رسانیدند که حکمت و منطق بر خلاف مذهب سنت وجماعت است. از اینرو بخاطر جلوگیری از (ضلالت مردم شیراز) دستور داد هیچکس در باره این علوم کلامی برزبان نراند. **مولاناصدرالدین** و **مولاناعزالدین** و **امام شهاب الدین** را که در طبیعیات و هندسه و حساب یگانه عصر خویش بودند از فارس اخراج کرد. در سال ۶۲۴ خواجه عمیدالدین اسعد افزری را در قلعه **اشکنوان** فارس زندانی ساخت، زیرا بروی ایراد گرفت که بهنگام حبس او با اندازه کافی برای نجاتش نکوشیده است. خواجه قصیده معروف اشکنوانیه را بعربی در این زندان سرود که بین فصحا و بلغاء ادبیات عرب اشتهار دارد. این قصیده را بعلت نداشتن قلم و دوات، پسرش **خواجه تاج الدین محمد** بر دیوار ها ثبت مینمود. طولی نکشید که خواجه اسعد را بفرمان اتابك مقتول ساختند و ابو بکر وزارت خود را به **امیر مقرب الدین مسعود** داد که وی نسبت به علماء احترام بسیار میکرد. در بازار بزرگ (بازار خاجی فعلی) مدرسه ای عالی بنا کرد که

مدرسه مقرب نامیده میشد . محاذی مدرسه نیز رباطی ساخت که متصل به مسجدجامع عتیق بود ومتصل بدان دارالحدیث ودارالشفائی برپا ساخت وسقایه‌ای هم در جلو مسجد عتیق بناکرد و آثار متعددی هم در قلمروخویش برای رفاه حال مسافرین بجا گذاشت .

اتابك ابوبکرشخصاً بمحاسبات دولتی رسیدگی میکردواگرمیدید بمردم اجحاف شده یاحقی ازدولت تضییع گردیده مسئولین را بشدت مجازات میکرد . هموبود که چون پیشرفت چنگیزرادرنقاط دیگردیدبرادرزاده خود رابدرگاه **اوکتای قاآن** فرستاد وهدایای بسیارپیشکش‌کرد وبااین تدبیر ازتعرض چنگیزمصون ماندوچون دراین‌ایام شاهزادگان مغول مالیاتهای گزاف درخواست داشتند اتابك بنابه صلاحدید بزرگان دربارمالیاتی برآب وزمین وضع کرد .

درسال ۶۲۵ رجال دولت‌رااحضارکرد وگفت جزایرفارس حق پادشاه فارس‌است وسلاطین بنی‌قیصر آنها راغصب‌کرده‌اند. آنگاه‌حکومت‌بنی‌قیصرراکه پایتخت‌شان‌جزیره کیش بودبرانداخت وجزایرکیش وبحرین وقطیف‌را مسخرکردوسرانجام درسن هفتاد سالگی بسال ۶۵۹ درگذشت ودرجوارقبرپدر دررباط ابش‌بخاك سپرده شدکه اینك سنگ قبراونیزمعلوم است .

سعدبن ابوبکر

سعدبن ابوبکرکه ازطرف پدربدربار **هلاکو** رفته بود دربازگشت دچاربیماری سختی‌شد ودرهمانحال باوخبرمرگ پدروپادشاهی‌اورارسانیدند.وی‌درمرگ پدرچندان گریه وزاری وبی تابی‌کردکه برشدت مرضش افزود و هفده روز بعد ازمرگ ابوبکر او نیزدرگذشت . تابوت او را بشیرازآوردند ودر **مدرسه عضدیه** واقع در **دروازه‌دولت** جسدش رادفن کردند .

مدرسه عضدیه را**ترکان خاتون** همسرزیبای **سعدبن ابوبکر** بنام فرزند خردسالش **عضدالدوله** محمد درمحله بالاکفت فعلی ساخته بود .

اتابك محمد

بامرگ **اتابك سعد** زن زیبای او **ترکان خاتون** قدم بمیدان سیاست گذاشت (ترکان بفتح اول بمعنی ملکه است) باتدبیر، حیله، نیرنگ ، و استفاده ازپول وجمال خویش سررشته تمام اموررا بدست گرفت .

بزرگان کشور باشاره ترکان خاتون، محمد پسر دوساله اتابك سعد را بسلطنت برداشتند وترکان ، **خواجه نظام الدین ابوبکر** رابوزارت برگزید .

درآنزمان شرط ادامه زمامداری جلب حمایت **هلاکوخان** بود . ازاینروترکان خاتون خواجه نظام الدین راباتحف وهدایای بسیار باردوی هلاکوفرستاد تا فرمان سلطنت رابنام محمد ازاوبگیرد .

مردم شیرازبه ترکان طعنه میزدندکه برای خاندان اتابك قدمش شوم بوده‌است. ترکان خاتون بدون توجه باین زبان درازیها بایکی از غلامان خاصه پسرخودبنام **شمس الدین میاق** نرد عشق میباخت . سلطنت برمحمد طفل خردسال دوامی نکرد و درسال ۶۶۰ ازبام قصر بزیرافتاد ودرگذشت واورادرمدرسه عضدیه بردروازه دولت‌نزد پدردفن کردند .

محمد شاه

ترکان(گیسوی مشك‌رنگ‌را چون‌چنگ درپای انداخت‌ورباب واردر کشاکش محنت فراق قرین ناله زارشد) اماچون دیدکه اهمال درتعیین‌جانشین موجب اختلال قلمرواوست پس‌از مشاوره بااطرافیان ، **محمد شاه** پسر **سلغربن سعد** (برادرزاده اتابك ابوبکر) رابشاهی برگزید . وی درمردی ورشادت و جرأت گوی سبقت از همگان ربوده بود وهنگامیکه هلاکوبه بغداد حمله‌کرد ازملازمان اوبشمارمیرفت. اماافسوس که این مرد شجاع که دررزم چابك ودربزم شیرین حرکات بود پس ازکسب قدرت بقتل بیگناهان وعیاشی ولهوولعب گرائید ودخترترکان خاتون راهم بزنی‌گرفت تا از ناحیه اودرامان باشد. اما**ترکان** باامرای شول و تراکمه مواضعه کرد وآنان محمد شاه

راهنگامی که عازم حرم بودکشتند .

مدفن محمدشاه نیزشیرازاست ولی جای دقیق آن برما آشکار نیست .

سلجوقشاه

ترکان‌خاتون سر بریده محمدشاه رابدربارهلاکوفرستادوتقاضاکردفرمان‌حکومت رابنام **سلجوقشاه** برادربزرگترمحمد شاه که در زمان برادر در قلعه استخرزندان بود صادرکند.سلجوقشاه ترکان خاتون رابعقدازدواج درآورد ولی ترکان که سخت شیفته **شمس‌الدین میاق** بودپنهانی با اوعشق‌میورزید . سلجوقشاه شبی‌درعالم‌مستی‌در مجلس بزم‌چشمش برزنی بلندقامت وسیاه افتاد . اورااحضارکردوفرمان‌داد تاسرترکان‌را بنزدش بیاورد . پس از ساعتی آن زن طشتی طلا روبروی سلجوقشاه برزمین گذاشت . امیرسرطشت را برداشت ، سربریده همسرش را که مانند خورشیدی در خون نشسته بوددرآن یافت . بادست خودگوشواره‌ها راازگوش‌هاکنده پیش پای مطربان ورقاصان انداخت. مجلس‌منقلب شدوشمس‌الدین میاق راه‌فراردرپیش گرفت . امیرپای برهنه براسب سوارشدو باجمعی بقرارگاه سواران هلاکورفت وجمعی از آنانرا بقتل آورد و بقیه فرارکردند .

التاجوتیمور بفارس آمدودرنزدیکی کازرون سلجوقشاه را بقتل رسانید .

ابش خاتون

پس ازمرگ سلجوقشاه‌امرسلطنت فارس **برابش خاتون** دختراتابك‌سعدبن‌ابوبکر تعلق‌گرفت . مادرش‌ترکان‌خاتون‌دوفرزند داشت‌که یکی ابش‌ودیگری **سلغم** نام‌داشت. **منکوتیمور پسرهلاکو** باابش ازدواج کرد. ابش خاتون ازهمان ابتدای سلطنت باحوادث ناگواری روبروشد . درسال ۶۶۲ **شرف الدین‌امیرسیدابراهیم** ازسادات‌بزرگ فارس که چندی درخراسان بزهد وعبادت سرگرم بودتصمیم گرفت بمولد خود شیراز بازگردد . مردم‌که ازاوریاضتهای‌شاق دیده بودندگردش جمع شدندواورا**مهدی موعود** خواندند وچنین شایع‌کردندکه سیدچنان صاحب کرامات است که اگر کسی تیری

بسویش رهاکند برسینه خودش بازمیگردد وهرکس برویش شمشیر بکشد دستش فلج میشود وبیك اشاره دهها هزار ازجنیان بیاریش میآیند .

بهمین جهت خلقی انبوه اطرافش راگرفتند واوکه آنهمه دعوی وارستگی و ترك دنیا میکرد بهوای سلطنت فارس افتاد . ابش خاتون دستور داد لشکریانش که مرکب ازشیرازیان وعده‌ای مغول بودند در**پل فسا** بااومقابله‌کنند.

ابتداکسی جرئت نمیکرد بسوی اوتیری بیندازدتا بالاخره سواری ازمغول تیری رهاکرد وشمشیرکشید و همگان دیدند زیانی ندید . پس همه جرئت جنگ یافتند وسید رابقتل آوردند وچون سه سال خشکسالی آمد چنین شایع ساختند که‌این امر بواسطه ریخته شدن خون سیداست .

درسال **۶۶۳** هلاکو درگذشت وپسرش آباقاخان جانشینش شد . چهار سال بعد ازطرف او**امیرانکیاتو** بامارت فارس منصوب شد . وی چون علاقه سرشاری بجمع‌مال داشت**کلچه** نایب دیوان ابش خاتون را محبوس ساخت تا کلید خزائن را بدو سپارد . شیرازیها خانه امیررا محاصره کردند تاکلچه رانجات دهند وامیرانکیاتو نیز سربریده کلچه راازبام برزمین بمیان جمعیت انداخت . ابش‌خاتون امربا حضارامیرداد و از او بازخواست‌کرد ووی فرمان‌خان رادایر برقتل‌کلچه به‌ابش نشان داد. اتابك ابش عده‌ای ازبزرگان رابنزدآباقاخان فرستاد واونیزانکیاتوراا حضارومعزول ساخت**وامیرسوغونجاق** رابجای اومنصوب نمود .

درسال **۶۷۷** **نکودار** ازسیستان بکرمان وفارس‌حمله‌کرد وچون فارس سرداربا تدبیری نداشت علیرغم‌عده زیادی‌ازجوانان‌که برای‌دفاع‌از زادوبوم‌بجنگ آمده‌بودند بعلت نداشتن تاکتیك جنگی شکست خوردند . ولی نکودار موفق بفتح شیراز نشد و لشکرش‌پراکنده‌گردید .

یکی دیگر از کسانیکه در شیراز منشاء ضعف حکـومت ابش بشمار میرفت **سیدعمادالدین ابوتراب** بود، که برای محاسبه درآمد فارس بشیرازآمد ودرآ نجاوزیر

وشحنه راتحت فشارقرارداد .

روزی سید سواره ازبازارکلاه دوران عبورمیکردکه ناگهان جمعی ازطرفدارن ابش برسراوریختند وبقتلش رسانیدند. آباقاخان ازاین خبرخشمگین شدو**حسام قزوینی** رابقصدانتقام گسیل داشت . ولی چون ابش عروس هلاکوبود قرارشد مبلغ پنجاه‌تومان مغولی ببازماندگان سیدعمادالدین بدهد .

ابش خاتون باندازه‌ای دربذل وبخشش بلند نظربودکه غالباً نمیتوانست مالیات اردوی خان رابدهد وبهمین جهت مشکلاتی برایش ایجاد می‌شد وخان مغول افرادی را برای رسیدگی بمحاسبات، بفارس‌اعزام میداشت وهمین امر باعث ناراحتی مردم و کشت وکشتارمیگردید .

این شهبانوکه سعدی نیززبان بمدحش‌گشوده درسال۶۸۵ دراثربیماری‌درچهل وپنجسالگی درگذشت ودررباطی که فعلا هم برباط ابش معروف است مدفون شد و تربتش هنوز زیارتگاه عمومی شیرازیان است .

سعدی درمدح اتابك ابش مدیحه‌ای سروده که درزیر نقل میگردد :

فلك را اینهمه تمکین نباشد — فروغ مهرومه چندین نباشد
صبا گر بگذرد برخاك پایت — عجب گردامنش مشکین نباشد
زمروارید تاج خسرو انیت — یکی در خوشه پروین نباشد
بقاء ملك باد این خاندانرا — که تا باشد خلل در دین نباشد
هرآنکو سربگرداند ز حکمت — از آن بیچاره تر مسکین نباشد
عدوراکز تو بردل پای پیل‌است — بزن تا بیدقش فرزین نباشد
چنین خسرو کجاباشد در آفاق — وگر باشد چنین شیرین نباشد
خدا یا دشمنش جائی بمیراد — که هیچش دوست دربالین نباشد

وصاف نیزدرباره‌درگذشت ابش خاتون مرثیه‌ای داردکه بیتی ازآن اینست .

تخت‌راگربخت بودی کی‌شدی‌شه‌زوجدا — تاج راگردیده بودی بر **ابش** بگریستی

آرامگاه شاهدخت کردوچین

در همان ایام که ابش‌خاتون درفارس سلطنت داشت درکرمان نیزحکومت به **سیورغتمش** ،ششمین امیر **قراختائی** رسیدوآغاز این‌حکومت درسال ۶۸۱ یعنی چهار سال قبل‌از مرگ ابش خاتون بود. سیور غتمش امیری بزرگوار و مردم نواز بود. آقاباخان امرکرد تاشاهدخت **کردوچین** دختر ابش خاتون راکه پدرش‌منکو تیموربن هلاکو بود بعقد ازدواج سیمورغتمش‌در آورند. پس از درگذشت آقاباخان ، **کیخاتو** بجای او نشست و**پادشاه خاتون** راکه ملکه‌آقاباخان بودبعقد ازدواج خود درآورد و برتمام زنان حرم برتریش میداد .

پادشاه خاتون خواهر سیور غتمش بود، بدین جهت هوای سفر کرمان در دلش پدیدآمد.

هنگام ورود بشهر برادر راگرفته ، در قلعه‌ای محبوس ساخت وخود بر تخت حکومت نشست سیورغتمش از زندان فرار کرد و به اردو رفت ولی از بس کیخاتو شیفته پادشاه خاتون بود پناهنده درگاه‌را بکرمان‌بازگردانید وپادشاه خاتون دررمضان ۶۹۳ برادر رابقتل رسانید. شاهدخت کردوچین به عزای‌شوهر نشست ودرهمین احوال نیز کیخاتو کشته شد وباید و خان جانشین او گردید ودختر سیورغتمش بنام‌شاه عالم

زن او بود. شاه عالم و کردوچین پیاپی طلب قصاص میکردند وسرانجام بایدوخان لشکری بکرمان فرستاد.[1]

پادشاه خاتون ابتدا بسختی مقاومت کرد ولی وقتی حکم خان را مبنی بر حکومت کردوچین بر لشکریان خواندند تنها ماندو تسلیم شد و در سال ۶۹۴ کردوچین پادشاه خاتون را به انتقام خون شوهر بدست جلاد سپرد.

ازسال ۶۸۵ تا ۷۲۹ شیراز وضع آشفته‌ای داشت و هرچندگاه آزمندی حکمی از خان میگرفت و بغارت می پرداخت بحدی که دیگر مالی برای کسی باقی نماند.

سلطان **ابوسعید** بمحض اینکه برمسند خانی نشست شاهزاده کرد و چین فرمانروای کرمان را مورد مرحمت قرار داده درسال ۷۱۹ بسلطنت فارس رسانید وفرمان داد تا **امیرچوپان** شوهرخواهرش اورانیز بحباله نکاح در آورد.

شاه محمود اینجو عامل امیرچوپان درایام سلطنت همین کردوچین بعنوان وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و بحرین منصوب شدو بشیراز آمد. امیر مبارزالدین هم درسال ۷۲۹ ازیزد بشیراز وارد شد تا دختر **قطب‌الدین شاه‌جهان** پسر سیورغتمش راخواستکاری

۱- **پادشاه خاتون** دانش دوست و بخشنده بود. دانشمندان و علماء و شعرا را در دربار خود جمع میکرد. خودش طبعی لطیف داشت وخط را هم نیکو مینوشت. از لغت و عروض بهره‌مند بود و باارباب فضل مشاعره ومکالمه می کرد. تخلص او درشعر (حسن‌شاه) بود ابیات زیر ازاوست.

من آن زنم که همه‌کارمن نکوکاریست — بزیر مقنعهٔ من بسی کله داریست
درون پرده عصمت که تکیه گاه منست — مسافران صبا را گذر بدشواریست
نه هرزنی بدوگز مقنعه است کدبانو — نه‌هرکسی بجهان در خورجها نداریست
کلاه مرد بلند از وجود مقنعه ایست — که از سر کله دیگرانش بیزاریست
بهرکه مقنعه بخشم سزد که او گوید — چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست
طناب چنبر زن گشته باد مقنعه‌ای — که تارآن نه زمستوری و نکوکاریست
(حسن شهم) زنژاد شهان الغ ترکان — ز ما برند اگر در جهان جهانداریست

کند وهمین دختر مادرشاه شجاع است.

امیر چوپان پس‌ازچندی مورد خشم ابوسعید قرارگرفت وبه **ملک غیاث‌الدین** پادشاه هرات‌پناه‌برد ولی غیاث‌الدین برخلاف رسم مهمان نوازی او را بخاطر خوشایند ابوسعید بقتل رسانید . خان‌مغول نیزدستور داد تاکردوچین بعقد ازدواج ملک‌غیاث‌-الدین درآید ولی این ازدواج صورت نگرفت .

شاهزاده کردو چین مانند مادرش مورد علاقه شدید شیرازیان بود. آثار خیر زیادی از او باقی ماند . مدرسه مجللی بنام **مدرسه شاهی** در جوار دولتخانه اتابکی (حوالی ابش خاتون فعلی) احداث‌کرد .**عبدالله‌وصاف** نویسنده تاریخ‌وصاف که‌دردربار کردوچین مقرب بود ابیاتی سرودکه باآب‌زر وتکحیل لاجورد برگردآن‌مدرسه‌نقش کردند. درحوالی سرانیز بستانی برای تفرجگاه عمومی احداث‌کردو درچپ وراست آن سقایه‌ها مرتب ساخت که‌آبی صاف وگوارا ازآنها میگذشت . برای طالبان‌علم، حافظان قرآن وصوفیان وسایر نیازمندان هم‌حقوقهائی تعیین‌کرد. کردوچین در سال ۷۳۸ درسلطانیه وفات یافتونعش اورابشیرازبردند ودرمدرسه شاهی‌که در جوارابش خاتون قرارداشت دفن‌شد.

آل مظفر و آل اینجو

چند تن از پادشاهان **آل مظفر** و **آل اینجو** در شیراز مدفونند که هریك در ویرانی و یا عمرانی این شهر سهم بسزائی داشته‌اند. جدال این دوخاندان بر سر تصرف شیراز چنان خونین وتوأم باحوادث بوده است که همین رویدادها در تشکیل عقاید وایجاد افکار ومشرب‌ها نقش عمده‌ای داشته است . یکی ازعلل فهم این راز که حافظ آنهمه غزلهای جاویدان را تحت تأثیرچه عواملی سروده، توجه باین وقایع شگفت انگیز است. زیرا شاعر بعلت بی‌ثباتی اوضاع ناچار بود احساسات خودرا نسبت بهریك ازفاتحان در پرده الفاظ وتعبیرات کلی بیان دارد تااگرچند روزبعد حریف شهر را بتصرف درآورد تحت تعقیب وآزارقرار نگیرد. ازطرف دیگروی درشهری میزیست که طی مدت کوتاهی چند باربین حریفان دست بدست شد وقتل وخونریزی وغارت وتجاوز به نوامیس مردم امری عادی ورایج بشمارمیرفت .

ازآنجا که هیچ بیانی بهتر ازتشریح حوادث نمیتواند اوضاع زمانه را روشن سازد بهتر است به بررسی تاریخ این دو خاندان بپردازیم .

از سال ۶۹۲ تا اواخر سال ۷۲۵ حکومت فارس از طرف ایلخانان بدست **شیوخ طیبی** اداره میشد. دراین سال **دمشق خواجه** که دردربار سلطان **ابوسعید** نفوذ فراوانی داشت سلطان راوادارکرد تا **عزالدین عبدالعزیز طیبی** حاکم فارس راکه دست بتعدی گشوده بود

بقتل رساند و برادر زاده‌اش **امیرتالش بن امیرحسن چوپانی** را بحکومت فارس و عراق و کرمان منصوب دار د. امیر تالش نیز در همان سال ۷۲۵ حکومت فارس را به **شرف‌الدین محمود اینجو** که در زمان حکومت خاندان طیبی در فارس متصدی کارهای خالصه شاهی بود واگذار کرد.

آغاز علائق محمود اینجو درفارس ازسال ۷۰۳ بود ودراواخر سلطنت ابوسعید سالی صد تومان مغولی عایدی املاك شخصی او بوده است.

شرف الدین محمود ازاولادزادگان خواجه عبداله انصاری هروی، عارف معروف است که‌از خاندانهای اصیل ایرانی بشمار میرفت.

وی چهارپسر داشت که‌بترتیب سن عبارت بودنداز:

۱ـ ملك جلال الدین مسعودشاه

۲ـ ملك غیاث‌الدین کیخسرو

۳ـ امیرشمس‌الدین محمد

۴ـ امیرجمال الدین شاه شیخ‌ابواسحق که در نواحی فارس و کرمان متصدی کارهای مالیاتی وحکومتی بوده‌اند.

ازسال ۷۱۹ سلطان ابوسعید شاهزاده‌خانم **کردوچین** دختر(ابش‌خاتون)و منکو تیمور بن‌هلاکو رابحکومت فارس فرستاد. باورود شاهزاده خانم، فارس پس ازسی‌و سه سال که از مرگ ابش خاتون میگذشت روی آرامش دید و کارها سرو سامانی گرفت.

محمودشاه اینجو هنگام‌ورود، به‌نزد کردوچین‌درفارس عنوان وزارت‌درکرمان، فارس، یزد، کیش‌وبحرین راداشت ودرسایه لیاقت‌چنان‌اعتبار یافت که‌مستقل کارمیکرد وبا ایلخان‌باجسارت‌وآزادی‌صحبت مینمود. وی‌دختر **خواجه‌غیاث‌الدین‌محمد** وزیر را هم برای پسر بزرگش مسعود شاه بزنی گرفت وازاین راه مشاور وزیر گردید و دست پسرانش نیز درکارها باز بود.

ازطرف دیگر درمیبدو یزد حوادثی روی میداد که کم‌کم دامنه آن باردوی ایلخانی کشید وباعث تماس‌دوخاندان اینجو وآل‌مظفر گردید.

آل مظفر ارفرزندان شخصی بنام **غیاث‌الدین حاجی** ازمردم‌قریه سجاوندخواف خراسان بودند غیاث‌الدین درسال ۶۱۸ که خراسان مورد حمله مغول قرار گرفت با سه پسرش ابوبکر، محمد، ومنصور به‌یزد مهاجرت کردوپس‌از چندی به میبد رفت و در همانجا درگذشت. ابوبکر ومحمد بخدمت علاء الدوله ، اتابک‌یزد درآمدند و او ابوبکر را با سیصدسوار بخدمت هلاکو که عازم‌تسخیر بغداد بـود فـرستاد . ابوبکر پس‌از فتح بغداد مأمورشام‌شد ودرآنجا بدست اعراب بدوی بقتل‌رسید.

منصور برادرسوم که درمیبدنزد پدرمانده بودسه پسرداشت که یکی‌ازآنان‌بنام **شرف‌الدین‌مظفر** درسایه شجاعت وشمشیرزنی و سرکوب کردن اشرار و راهزنان مورد توجه **یوسف‌شاه** ، اتابك یزد(۶۷۳_۶۹۰) قرار گرفت وحکومت میبدو ندوشن وحفظ راههای اطراف بدومحول شد.

اتابك یوسف شاه که ازخاندان **کاکویه** وایرانی بودمأمور وصول مالیات‌ایلخان را که بمادرش بی‌احترامی کرده بودکشت وبهمین جهت مورد غضب‌قرارگرفت وناچار بخراسان گریخت. شرف‌الدین مظفر که دربین راه احساس‌کردمخدومش دیگرقدرتی کسب نخواهد کردبکرمان رفت‌وازآنجا به یزدبازگشت وسپس‌بـاردوی ارغون خان رفت ومورد عنایت قرارگرفت ومأمور حفظ راههای یزدگردید .

شرف الدین بواسطه انجام ماموریتهای جنگی و سیاسی مهم ، روز بروز نزد جانشینان ارغون خان مقامی بالاتریافت ودراین‌احوال‌محسود**خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله** وزیر قرار گرفت . علت اختلاف این‌بود که خواجه دریزد علائقی داشت و میترسید شرف‌الدین مظفر منافع او رابخطر بیاندازد.

مظفر درسال ۷۰۰ صاحب پسری‌شدکه اورا **امیرمبارزالدین‌محمد** نامید،و همین

شخص است که بر حوادث شیراز اثر سنگینی داشته است.

مظفر درسال ۷۰۷ باتفاق پسر خردسالش سفری بشیراز رفت و در آنجا نیز با ملوك شبانکاره جنگید وسرانجام درسال ۷۱۳ درگذشت.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیرشکایت مردم را بهانه قرارداد و املاك شرف الدین مظفررا بنفع دولت ضبط کرد. امیرمبارزالدین محمدکه‌سیزده‌ساله‌بود بهمراهی خواهر وشوهر خواهرش بنزد سلطان **اولجایتو** رفت تا املاك خودرا پس بگیرد. دربین راه‌جمعی از راهزنان **نکودری** که برای غارت باطراف یزد آمده بودند باآنان روبرو شدند. مسافرین که غالباً زن‌بودند دزدان رامتواری ساخته سرمقتولین را بخدمت خان مغول بردندوخان، مبارزالدین محمد رابسیاربنواخت واو را جانشین پدر یعنی حاکم میبدو مأمورحفظ راههای یزد قرارداد واملاکش‌راهم بدومسترد داشت.

درسال ۷۱۷ امیرغیاث‌الدین کیخسرو پسرمحمودشاه اینجو برای‌عقدپیمان‌دوستی واتحاد ازفارس بنزد اتابك **حاجی‌شاه** حاکم یزدآمدو سپس بدیدن امیر مبارزالدین محمد شتافت‌تااز او اسب بی‌نظیرش رابگیرد. مبارزالدین باگشاده روئی اوراپذیرفتو اسبش راهم بدو اهدا کرد. دراین‌وقت حادثه شرم‌آوری روی داد. بدین معنی‌که‌اتابك حاجی شاه میخواست نوکرنایب امیرکیخسرو را که پسرخوبروئی بود نزدخود ببردو چون مقاومت کردکار بمنازعه کشید ونایب امیرکیخسروکشته شد.

امیرکیخسرو درمیبد خبراین واقعه راشنید ومیخواست براتابك یزدبتازد ولی امیر مبارزالدین با وجودیکه بیش‌از ۱۸ سال‌از سنش نمیگذشت اورا اندرز دادکه ابتدا بسلطان ابوسعید شکایت‌کند.

ایلخان هم خشمگین شدوبه مبارزالدین دستور داد اوراگو شمال‌دهد. اتابك

درسال ۷۱۸ شکست‌خورده فرارکردومبارزالدین مستقلا بحکومت یزد منصوب‌شد.

امیرمبارزالدین محمد تصمیم گرفت‌که فتنه‌راهزنان نکودری رابخواباند وبا وجودیکه این جنگ ۱۴سال طول کشیدموفق شدآنانرا کاملاً ریشه‌کن‌سازد.

درسال ۷۲۹ امیرمبارزالدین دخترسلطان قطب‌الدین شاه جهان‌بن سلطان‌جلال الدین سیورغتمش پادشاه قرختائی کرمان را بعقد ازدواج‌خود درآورد و حاصل این ازدواج شاه شجاع- شاه محمود وسلطان احمد بودند.

بعلت‌انتساب‌آنان‌بترکان قرختائی، حافظ، شاه‌شجاع را(شاه‌ترکان)خوانده‌است.

امیرمبارزالدین ازهمسر سابق خودپسری‌بنام‌شرف‌الدین مظفرداشت‌که‌باتفاق‌او بدربار سلطان ابوسعید به‌سلطانیه رفت و چون صاحب جامه خاص وکمر مرصع وطبل وعلم ولقب امیرزادگی گردید محسود امیر محمود شاه‌اینجو وزیرفارس قرارگرفت.از این هنگام کشمکش پنهانی بین‌این دوآغاز گردید وسرانجام براثر دسیسه‌هائی که‌برضد شرف‌الدین محمودچیده شد، درسال ۷۳۴ ابوسعیداینجو اورابادو طلبیدوازشغل خود معزول داشت ویکسال بعد**امیر مسافرایناق** رابحکومت فارس منصوب‌کرد.

محمود بهمدستی چندتن ازامرای مغول بخانه مسافرایناق حمله‌کردواو بناچار بکاخ ایلخان پناهنده شد. سواران اینجوکاخ را محاصره کردند و حتی جسارت را بحدی رسانیدندکه چندتیر بسوی دیوار قصرانداختند و ابوسعید را مرعوب ساختند ایلخان تصمیم‌گرفت امیرمسافر را تسلیم‌کندوبخواستهای محمودشاه جواب مساعددهد که ناگهان **خواجه‌لؤلؤ** وامرای ابوسعید باسواران خود رسیده محاصره کنندگان را متواری ساخته سران شورش را دستگیرساختند.

شرف‌الدین محمود نیز جزء دستگیرشدگان بودوایلخان کمر به قتل آنان‌بست زیرا جسارت او باندازه‌ای بود که درارد واقدام به محاصره کاخ ابوسعید کرده بود.

خواجه محمد وزیروخواجه لؤلؤ، خان مغول را ازکشتن آنان باز داشتندو

اسیران رابقلعه‌های دوردست برده حبس کردند.

طولی نکشید که محمود شاه اینجو بوساطت خواجه‌غیاث‌الدین محمدوزیر، آزاد شد وپسرش مسعود شاه (دامادوزیر) هم از بندرهاشده، به نیابت **امیرشیخ‌حسن ایلکانی** منصوب شد (شیخ حسن پسرعموی ابوسعید بودکه **بغدادخاتون** ابتدازن او بود). امیر مسافر درسال ۷۳۵ عازم شیراز شد ولی یکسال بعدکه‌ابوسعیدمرد **امیرغیاث‌الدین کیخسرو** پسر اینجو اورا دستگیر وبه تبریز تبعیدکرد.

درسال ۷۳۶ ابو سعید درگذشت وچون‌پسر نداشت **ارپاگاون** یکی از نوادگان برادرهلاکو رابجانشینی انتخاب کرد.

ارپاگاون، **ساتی‌بیک** دخترالجایتورا بهمسری برگزید. درهمان ابتدای‌سلطنت، شاه محمود اینجو رامتهم کردکه یکی از اعقاب هلاکورا درخانه خودپنهان‌کرده است تااورا بایلخانی گری بردارد وخودزمام امور رابدست‌بگیرد.

شرف الدین محمود بهمین اتهام بدستور ارپاگاون بقتل‌رسید. پسران اینجو نیز که جان خودرا درخطر دیدند راه‌فرار درپیش‌گرفتند.

مسعود شاه که در تبریز بود بقلمروشیخ حسن بزرگ یعنی عراق عرب و عراق عجم پناه برد. بغداد خاتون معشوقه‌ابوسعید با ارپاگاون بمخالفت برخاست وارپاگاون هم اورا بمسموم ساختن تدریجی ابوسعید متهم کرد وبقتلش رسانید. **دلشاد خاتون** زن دیگرابوسعید به عراق عرب گریخت و از **امیرعلی پادشاه** خال سلطان که حکومت روم را داشت یاری خواست امیرعلی پادشاه، موسی خان نامی رابایلخانی برداشت و ارپاگاون رادر همان سال ۷۳۶ دستگیر ساخته بدست پسران اینجو داد. مسعود شاه قاتل پدر را بقتل رسانید وسپس **جنازه‌شاه‌محمودرابشیرازآورده درمقبره‌خفیف دفن کرد.**

موسی خان قادربه آرام‌کردن‌کشور نبود، بهمین علت درهر گوشه‌ای امیری دم ازاستقلال زد. شیخ حسن‌کوچک نوه امیرچوپان دراران وآذربایجان سلسله چوپانیان راتشکیل داد. شیخ حسن بزرگ نیز که سلطان ابوسعید زن زیبایش بغداد خاتون را

تصاحب کرده بود برعراق عرب وقسمتی ازعراق عجم وسپس آذربایجان مستولی شد و مؤسس سلسله **ایلکانیان** شد.

امیرمبارزالدین محمد هم دریزد حکومت مستقل خودرا اعلام داشت. درهمان احوال در خراسان **طغا تیمورخان** ـ درهرات ومشرق خراسان **آل کرت** ـ درصفحات غربی خراسان هم **سربداران** اعلام استقلال کردند.

شیخ حسن بزرك، محمد خان از اولاد زادگان هلاکورا بایلخانی برگزید وعلی پادشاه، حامی موسی خان راکشت وخود رشته همدکارها را بدست گرفت ومسعود شاه پسراینجوراهم بوزارت محمدخان برگزید.

امیرمسعود درسال ۷۳۸ بشیرازآمد. درآنجا اطرافیانش ازاوخواستند تا امور حکومت را خود بدست بگیرد . غیاث الدین کیخسرو که برفارس فرمانروا بود **فخرالدین** پیرك وزیر خاص مسعود شاه راکشت. درنتیجه بین برادران نزاع درگرفت وپیروزی بامسعود شاه بود. غیاث الدین کیخسرودستگیر و برادر دیگرش ملك شمس الدین محمد نیز در قلعه سفید فارس زندانی شد . یکسال بعد غیاث الدین کیخسرو درگذشت.

اگرچه مورخین درباره مدفن اوچیزی ننوشته‌اند ولی ازآنجاکه بارگاه عبدالله خفیف گورستان مورد علاقه آل اینجو بوده بعید نیست که وی نیز نزد پدر در همانجا دفن شده باشد.

امیرمسعود شاه پس ازآنکه برسراسرفارس استیلا یافت برآن شدکه یزد راهم جزء متصرفات خود سازد. درراه‌نیل باین مقصود برادر کوچك خودشیخ‌ابواسحق را با لشکری بدین‌کارگماشت. امیرمبارز الدین چنین وانمود کردکه شیخ ابواسحق برای جنگ نیامده بلکه قصد عبور ازآنجا را دارد. لذا باستقبالش شتافت و اورا احترام بسیارکرد وشرایط پذیرائی بجای آورد. ابواسحق نیزدرمحظور اخلاقی قرار گرفت ووانمود ساخت‌که قصد رفتن بکرمان را دارد . در مراجعت بفکر غافلگیر کردن

فرمانروای یزد افتاد. عده‌ای ازافراد خود را یك یك بدرون شهرفرستاد تا در آنجا جمع شوند سپس همینکه حمله‌بشهررا شروع کنندآنان نیزازداخل به نبرد بپردازند.

امیرمبارزالدین که درلشکر دشمن دستگاه اطلاعاتی دقیقی داشت برای مقابله بااین نیرنگ آماده شد وتمام فرستادگان شاه شیخ ابواسحق رادستگیرساخت وغالب آنانراهم بقتل رسانید. سپس بجنگ بامحاصره‌کنندگان پرداخت ولی براثر وساطت علماء صلح‌کردند وشاه شیخ ابواسحق بشیرازبازگشت.

قتل امیرمحمد

قبلاگفته شدکه امیرشیخ حسن کوچك براران و آذربایجان فرمانرواشد. وی ملك اشرف رابحکومت عراق عجم فرستادوپسرعم خود امیرپیرحسین راهم حکومت فارس داد. لذا امیرپیرحسین عازم جنگ با امیرمسعود شاه اینجوشد.

امیر محمد اینجو که بحکم برادرش امیر مسعود در قلعه سفید زندانی بود با وسائلی فرار کرده بنزد **امیرپیرحسین** آمد . جنگ بین دو دشمن در سروستان اتفاق افتاد. امیرمسعود شکست خورد وپیرحسین بشهروارد شد وپس ازچند روز دستورقتل امیرمحمد را داد وآن شاهزاده درسنه ۷۴۰ بقتل رسید. مردم شیرازکه به آل اینجو دلبستگی تام داشتند سربشورش برداشتند وپیرحسین بامعدودی سوارتوانست ازچنگ مردم خشمگین فرارکند. امیرمسعود مجدداً بشیرازآمد وبرتخت نشست.

سال بعد امیرپیرحسین ازامیرمبارزالدین‌کمك خواست تا بشیرازحمله‌کند. امیرمسعود دربرابر لشکرمشترك آندوتاب مقاومت نیاورد و بناچار از راه کازرون و لرستان بیغداد رفت وبه امیرشیخ حسن ایلکانی پناه برد.

امیرمبارزالدین‌که تاکازرون ، مسعود شاه را تعقیب کرده بود بشیراز بازگشت ولی مردم شهرمصمم بدفاع شدند ومحاصره پنجاه روزطول‌کشید. در این مدت برج و باروی شهر بدست لشکریان مهاجم خراب شده بود وچـون مقاومت امکان نداشت **قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی** نامه‌ای به امیرمبارزالدین نوشت وطی بیتی از او

خواست تا ازخراب‌کردن باروی شهردست بردارد وآن بیت اینست:

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند تراچه شدکه همه قلب دوستان شکنی

کار به مصالحه‌کشید وامیر پیرحسین وارد شیرازشد وحکومت کرمان رابه امیر مبارزالدین محمد داد. امیرمبارزالدین برای تصرف کرمان بد جنگ دست یازید و مدتی درآن حوالی‌مشغول بود. امیرپیرحسین چون از قدرت روز افزون او هراسناك شد تصمیم گرفت به تقویت امیر شیخ ابواسحق اینجو بپردازد. بدین جهت حکومت اصفهان را بدوداد. امیرشیخ ابواسحق برای اینکه انتقام برادر مقتولش امیر محمد را بگیرد وسرزمین اجدادی را از دست او خارج سازد **ملك اشرف** برادر شیخ حسن چوپانی حاکم عراق را به تسخیرفارس تشویق کرد امیر پیر حسین باستقبال دو دشمن متحد شتافت ودرد ومنزلی اصفهان دوسپاه باهم روبروشدند، **مولانا شمس الدین صائن** قاضی و **امیرجلال الدین طیب شاه** با اتباع خودبه ملك اشرف پیوستند وامیرپیرحسین به تبریزفرارکرد ولی عم اوشیخ حسن چوپانی اورا مسموم ساخت.

درراه شیراز لشکریان‌ملك اشرف برضد ابواسحق توطئه کردند وشیخ‌ابواسحق نیز قبلا بشیرازآمده، دروازه‌ها رابسته، ازمردم شهربرای جنگ با ملك اشرف و لشکریان ترك کمك خواست. دراین جنگ حتی نوجوانان‌بچه سال هم شرکت‌کردند وملك اشرف راه فراردرپیش‌گرفت وبه تبریزرفت[۱]

درایامی‌که حکومت فارس با امیرپیرحسین بود، شیخ حسن بزرگ خواهرزن خود**سلطان بخت** رابه امیرمسعود شاه اینجوداد و **امیریاغی باستی** فرزندامیرچوپان‌را که درپناه اوبود بامارت شیرازبرگزید وامیرمسعود را هم به‌نیابت او گماشت و آنانرا روانه شیرازکرد. شاه شیخ‌ابواسحق ازبرادرخود اطاعت‌کرد وشیرازرابدانان‌واگذاشت وخود بطرف شبانکاره رفت. امیریاغی باستی‌چون میدید که‌مردم شیرازبه امیرمسعود شاه بیش ازاو توجه دارند ازراه حسادت وترس ازتوطئه باناجوانمردی امیرمسعودشاه

---

۱ - شیرازنامه صفحه ۸۱

را درحالی که ازگرمابه بازمیگشت دررمضان سال ۷۴۳ بقتل رسانید. مردم شیراز خود را عزا دار اعلام کردند و برای انتقامکشی آماده شدند . ازسوی دیگر شاه شیخ ابواسحق نیز به شیراز روی آورد . بیست روز درداخله شهر جنگ بود و عاقبت دلاوران کرد[1] وارد محلاتی که طرفدار یاغی باستی بودند شده ، آنانرا متواری ساختند و شاه شیخ ابواسحق بر تخت حکومت نشست .

ازاصفهان تا جزیره هرمز فرمان او را گردن نهادند واوانتظار داشت که امیر مبارزالدین فرمانروای کرمان نیز اطاعت اورا بپذیرد ولی امیر حاضر نشد استقلال خود را ازدست بدهد بهمین جهت شیخ ابواسحق درصدد تسخیر کرمان برآمد .

کوشش مکرر شیخ ابواسحق برای تصرف کرمان بجائی نرسید و هر بار که با ناکامی مواجه میشد تقاضای صلح باامیرمبارزالدین محمد میکرد .

در سال ۷۵۱ ملك اشرف که بجای برادر خود شیخ حسن چوپانی براران و آذربایجان فرمانروا شده بود بقصد منضم کردن اصفهان به متصرفات خود ، حرکت کرد وازامیرمبارزالدین هم کمك گرفت . محاصره اصفهان پنجاه روز طول کشید و **خواجه عمادالدین محمود** کرمانی، **امیر نجیب‌الدین** که ازطرف شیخ ابواسحق حکومت آن شهررا داشتند قبول کردند که سیصد هزاردینار به ملك اشرف بدهندوخطبه وسکه هم بنام **انوشیروان** (خان دست نشانده ملك اشرف) باشد .

ملك اشرف پس‌ازاین‌مصالحه به تبریز برگشت‌اما طولی نکشید که شیخ ابواسحق تصمیم بتصرف یزد گرفت. این بارنیز باوجودیکه حلقه محاصره تنگ بود توفیقی نیافت وپس ازچهار ماه بمناسبت فرارسیدن فصل زمستان بناچار بشیراز بازگشت .

امیرمبارزالدین محمدکه بارها مورد حمله شیخ ابواسحق قرارگرفته بودتصمیم گرفت ازحالت تدافعی خارج شده دست بحمله بزنند .

---

۱ ـ این کردان راعضدالدوله دیلمی ازاطراف اصفهان بشیراز کوچانید (فارسنامه ابن بلخی ص ۲۱۲)

برای این منظور با احتیاط وتدبیروارد مرحله عمل شد . شیخ ابواسحق برای جنگ آمادگی نداشت، لهذا **مولاناعضدالدین ایجی** راکه از علماء بزرگ بود بوساطت نزد امیرمبارزالدین فرستاد . وی نسبت بمولانا استقبال واحترام کرد ولی برای مصالحه حاضر نشد وگفت امیرشیخ ابواسحق تاکنون هشت بارقرارداد صلح را نقض کرده است ومن نتیجه گرفتدام که بدعهد اونمیتوان اعتماد کرد .

سپاه امیرمبارزالدین درصفرسال ۷۵۴ شیرازرا محاصره کرد .طولی نکشیدکه پسرش **شرف الدین مظفر** درگذشت ولی اوکارمحاصره را ادامه داد وباوجودیکه خودش نیز بیمارشد وصیت کردکه (اگرمن بمیرم تابوت من پیش ببریدوچندان سعی نمائیدکه شهر مسخرومفتوح گردد)

محاصره شیرازشش ماه بطول انجامید و شاه شیخ ابواسحق باندازه‌ای خسته و نومیدشده بودکه بمستی وباده‌گساری پناه‌برد وحتی دست بقتل **حاجی ضراب** از بزرگان وسادات محله **درمسجدنووحاجی شمس الدین قایم** پیشوای **محله باغ نو** (آستانه‌سیدعلاءالدین حسین) زدو مردم راازخودرنجانید .

شیخ ابواسحق درصدد برآمدکه **ناصرالدین عمرکلو** راکه حافظ **دروازه‌بیضا** بود بقتل برساند . ناصرالدین نیزدروازه را بروی امیر مبارزالدین گشود و در شوال سال ۷۵۴ وی را وارد شهرکرد. شیخ ابواسحق رادفرار درپیش گرفت ودرقلعه سفید متحصن گشت ودرفرار بحدی شتاب ورزیدکه نتوانست پسر۱۳ ساله خود **علی سهل** را بهمراه ببرد .

علی سهل را درخانه **سیدتاج الدین واعظ** پنهان کردند ولی مأمورین مبارزی بر کودك دست یافته دستگیرش ساختند .

امیرمبارزالدین باو گفت شنیده‌ام خط خوب مینویسی؛ یك سطر بنویس بـه بینم . علی نوشت :

سعادت به بخشایش داور است　　　　نه‌درچنگ وبازوی‌زورآوراست

چو دولت نبخشد سپهر بلند   نیـاید بمردانگی در کمند

امیر گفت (ماربچه است اورا زنجیر کنید)

این کودك رادر **رودان** رفسنجان بقتل رسانیدند وشایع کردند که بمرض طبیعی مرده . مرم قبراورا زیارتگاه ومحل طلب حاجت میدانستند .

امیر مبارزالدین برای تعقیب شیخ ابواسحق در سال ۷۵۵ خواهرزاده خـود **شاه سلطان** را بدنیابت درشیراز برگماشت و شخصاً بطرف اصفهان حرکت کرد . امیر غیاث‌الدین منصورداماد شیخ ابواسحق فرصت راغنیمت شمرده ازشولستان بشیراز آمد ومردم که دوستدار خاندان آل اینجو بودند دروازه کازرون‌را برویش گشودند.

طرفداران شیخ ابواسحق بدون جنگ وارد شهر شده خانه شاه سلطان را که عمارت **شاه‌شرف‌الدین‌محمود** اینجو بود غارت کـردند و بکشتار طرفداران آل مظفر پرداختند.

رئیس ناصرالدین عمرکلودربیغوله ای‌پنهان شد و اهالی **محله موردستان** (این محله‌اکنون‌نیزهمین نام را دارد) چادرزنانه‌بسرکرده‌نزد خویشان‌خودبه‌**دروازه کازرون** که ازطرفداران **آل‌اینجو** بودند میرفتند .

دوسه روزبعد شاه شجاع و شاه سلطان از دروازه استخرروی بشهر آوردند . رئیس ناصرالدین عمرباتبرزین قفل دروازه راشکسته آنانرا بشهر آورد و جنگ در گرفت . سرانجام پیروزی باشاه شجاع بود . اکنون وقت آن رسیده بود که بقتل عام طرافداران یا متهمین‌بهواداری آل اینجو بپردازند . رئیس‌ناصرالدین‌دروازه‌کازرون **راطوری باخاك‌یکسان کردکه یکسال‌ونیم حتی‌یکنفرهم‌درآن‌محله نبود .**

تلاشهای پراکنده دیگرنیز برای بازگردانیدن سلطنت بـه‌آل اینجو بجائـی نرسید کوشش خواجه عمادالدین محمود کرمانی و **امیرسلغرشاه** خواهرزاده امیرشیخ ابواسحق نیزکه ازدارابگرد بشیر از تاختند نتیجه ای‌نبخشید وشاه شجاع آنـانـرا شکست داد .

امیرمبارزالدین هم هنگام زمستان دست از محاصره اصفهان کشید و این فرصتی بود برای شیخ ابواسحق که بلرستان برود وازاتابك **نورالورد** طلب کمك کند .

هنگام بهار ، شاه شجاع مأمور محاصره مجدد اصفهان شد و ابواسحق نیز با سپاهیان لر بطرف اصفهان حرکت کرد . امیرمبارزالدین تصمیم گرفت لرستان را تصرف کند وباین کارهم توفیق یافت ومردم اصفهان چون شنیدندکه مدافع قلعه طبرك درقبال رشوه دست ازمقاومت کشیده تن بتسلیم دردادند .

برای شیخ ابواسحق راه فراری باقی نماندلاجرم در تنورخانه **مولانانظام‌الدین اصیل** شیخ الاسلام شهر پنهان شد اما شاه سلطان، فاتح اصفهان اورا دستگیر کرده بشیراز فرستاد .

دراواخر جمادی‌الاولی سال ۷۵۸ امیرمبارزالدین باسادات وقضات وعلماواعیان فارس که بجانب‌اوگرائیده بودند درکاخی که ابواسحق در**میدان سعادت** (دروازه‌اصفهان فعلی) ساخته بود نشسته دستور داد اورا ازبیراهه واردکنند تامردم از ورود او آگاه نشوند وشهردچار بلواوآشوب وطغیان نشود .

امیرمبارزالدین جرأت نداشت امیرشیخ ابواسحق را بقتل برساند. بهمین‌جهت تدبیری اندیشید واورا بدست پسران حاجی ضراب سپرد . پسر بزرك حاجی ضراب گفت امیرشیخ پادشاهی عادل وبخشنده بود ومن هرگز بانتقام خون پدردست بخون‌او آلوده نخواهم ساخت ولی پسر کوچك بخاطر خوش آمد امیر مبارزالدین او را در **تخت‌قراچه** (باغ تخت فعلی) گردن زد واز این جنایت که عصر روز جمعه ۲۱ جمادی‌الاولی سنه ۷۵۸ اتفاق افتاد مردم شیراز غرق دراندوه ومأتم شدند .

هنگامیکه میخواستند امیرابواسحق راکدجوانی ۳۷ ساله بودبه‌قتلگاه‌بیاورند واین‌دورباعی راکه خود ساخته بود بخواند وبرفت .

افسوس که مرغ عمر را دانه نماند | امید بهیچ خویش و بیگانه نماند
درد او دریغا که در این مدت عمر | از هرچه بگفتیم جز افسانه نماند

☆☆☆

با چرخ ستیزه کار مستیز و برو | چون نوبت تو رسید برخیز و برو
این جام جهان نما که نامش مرگ است | خوش درکش و جرعه برجهان ریز و برو

ابو اسحق را پس از مرگ در گنبدی که بر بالین مزار شیخ کبیر توسط همسرش بناشده بود دفن کردند.[1]

درباره شخصیت ابواسحق مورخین و نویسندگان متعددی اظهار نظر کرده‌اند. بطور کلی همه او را سخی ترین پادشاه زمان می‌دانسته‌اند و حتی اظهار عقیده کرده‌اند که قرنها نظیر چنین پادشاه بخشنده‌ای پدید نیامده. ابن بطوطه سیاح معروف طنجی نیز که بملاقات او رفته بود میگوید امیر ابواسحق یکی از بهترین سلاطین و مردی خوش هیکل و خوبروی و کریم و خوش اخلاق و فروتن است.[2]

۱- منتخب التواریخ معین الدین نطنزی ص ۱۸۰

۲- حسن بن شهاب الدین یزدی مؤلف جامع التواریخ حسنی درباره کرم امیر داستانها نقل کرده که خواندنی است.

روزی برف گران آمده بود و امیر برای شکار سوار شد (**بلبل لنگر**)درجلو او این رباعی راخواند .

شاها فلکت بخسروی تعیین کرد | وز بهر تو اسب پادشاهی زین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت | برگل ننهد پای زمین سیمین کرد

امیر خنجر مرصع ازمیان بیرون آورده پیش او انداخت و گفت هر که سر من دوست دارد به **بلبل** چیزی ببخشد. از بخشش امرا و همراهان پنجاه هزار دینار برای شاعر جمع شد.

روز دیگر درنزد او گفتند حاتم طائی قصری با چهل دریچه داشت. گدائی از هر چهل دریچه تقاضای چیزی کرد و حاتم او را ناامید نساخت. امیر گفت اگر صاحب سخا بود

بقیه در پاورقی صفحه بعد

ابواسحق چون معتقد به نجوم بود درجنگ بامبارزلدین دچار تزلزل میشد و هشت بار هم‌عهد خودرا بااو بهمین ملاحظات شکست. دراواخر عمر ازاینکه آنهمه فرصت‌را در نتیجه اعتقاد به نجوم ازدست‌داده افسوس‌می‌خورد.

وی بناهائی در شیراز بر پا ساخت‌که یکی از آنها خدایخانه مسجد جامع عتیق‌است.

خدایخانه اطاق مکعب شکلی است‌که در وسط مسجد جامع قرار دارد. دور تادورآن ایوانی بعرض دومتر بناشده ودرچهار گوشه آن چهار ستون مدور مناره مانند است. این بنا که شباهت بخانه کعبه دارد در سنه ۷۵۲هجری قمری ساخته شد. بر نمای خارجی آن آیاتی ازقرآن باخط **یحیی‌الجمالی‌صوفی** از سنگ سفید در میان کاشی نصب کرده اند. قسمتی ازاین کتیبه ها فرو ریخته بود که مجدداً با سبك اولیه تعمیر گردید و اینك برای بیننده عادی دشوار است که قسمت اصلی وتعمیری را ازهم تمیز دهد.

ازبناهای دیگر شیخ ابواسحق در شیراز سه‌گنبدی است که بر بارگاه عبدالله

بقیه ازپاورقی‌صفحه قبل

ازیك دریچه آن قدر زرمیریخت‌که اورا بی نیازسازد.

ایضاً بردر مسجد عتیق شیراز شاعری‌که بزبان‌شیرازی شعرمیگفت و(**شاه‌عاشق**)نام داشت دکان قنادی باز کرده بود. شیخ ابواسحق پس ازادای نماز جمعه سوارشدشاه عاشق بر اوثنا گفت. امیر از اسب بزیرآمد وارد دکان شد وگفت من امروز دکاندار شاه عاشقم بیائید وازمن نقل بخرید. هرامیر وسرداری کمر وشمشیر وخنجر ونقد تقدیم می کرد و قدری نقل می‌خرید. صدهزار دینار جمع شد وامیر براسب نشسته‌رفت (شاه‌عاشق) بر بالای دکان رفت‌وگفت ای خلایق شیراز پادشاه بامن انعامی‌کرد ومن‌آنهارا بصدقه سرپادشاه بمردم شیراز بخشیدم بیائید وآنچه‌دردکان است ببرید مردم دریکساعت حتی‌نقل ونباتهاراهم‌بردند وقتی خبربه شیخ ابواسحق رسیدگفت **اواز ماصاحب کرم‌تر است.**

خفیف ساخت وآن خانقاه رارونق وشکوه بیشتر داد . همچنین کاخی درمیدان سعادت (دروازه اصفهان فعلی) بناکردکه ابن بطوطه می نویسد وی قصد داشت ایوانی شبیه به ایوان کسری بسازد وطبقات مردم باشوروشوق دربنای آن شرکت کردند وحتی بهترین لباسهای خودرا می پوشیدند وبرای کارداوطلبانه حاضرمیشدند .

شاه شجاع

امیر مبارزالدین برای نیل به آرزوی خود یعنی تسلط بر سراسر ایران با خلیفه عباسی که در مصر بود بیعت کرد وازاین راه علماء و افراد قشری رابسوی خود جلب کرد .

ازسوی دیگر روزبروزکه بر قدرتش افزوده میشد نسبت باطرافیان خود تند خوتر میشد تاآنجا که شاه شجاع وسایر فرزندان را تهدیدبه قتل کرد. شاه‌شجاع نیز ازترس جان بابرادرانش **شاه محمود وشاه‌سلطان احمد** هم عهد شده، سپیده دم بخانه امیر ریختند واورا پس ازمختصر مقاومت وزد وخوردی دستگیر کرده بدقلعه‌تبر واقع درگرمسیر فارس بردند وشب جمعه ۲۹ رمضان سنه ۷۶۰ هردوچشمش رامیل کشیدند وسپس بدقلعه سفید فارس انتقالش دادند . چندی بعد امیر مبارزالدین از ملایمت و پشیمانی شاه‌شجاع سوء استفاده‌کرد ودرصددقتلش برآمد . شاه‌شجاع هم برحبس او در قلعه تبروبم فرمان داد و امیر درسال ۷۶۴ در گذشت و جنازه‌اش را به **میبد** بردند ودر **مدرسه‌مظفریه** دفن کردند.

شاه شجاع حکومت عراق عجم وابرقوه رابه برادر خود... حمود و حکومت کرمان رابه برادر دیگر سلطان احمد واگذاشت.

وی در اوائل سلطنت باسرکشی دو طایفه اوغانی وجرمائی که بارها در زمان ابواسحق وامیرمبارزالدین طغیان کرده بودند روبروشد . باوجودیکه‌آل مظفرومنجمله شاه شجاع ازاین طوایف زن گرفتند، بازقادرنبودندآرامشان سازند. این بارنیزشاه‌شجاع بسرکوبی آنان اقدام کرد، امابزودی بامخالفت برادروسایرافرادخانواده‌مواجه‌گردید.

شاه محمود درسال ۷۶۰ بهانه اینکه عمال شاه شجاع مالیات ابرقوه راگرفته‌اند به‌یزد دست انداخت ومستقلا برسلطنت اصفهان نشست . شاه شجاع مولانامعین‌الـدین یزدی رابنزد برادر فرستاد تااوراازفتنه انگیزی منع کند .

شاه **نصرة‌الدین یحیی** نیزکه درقلعه پهندر[1] شیراززندانی بود در همیـن گیرو دارکوتوال قلعه رامقید ساخت ودرآنجا سنگر گرفت ولی چون‌تاب مقاومت نداشت از عم خودشاه شجاع امان طلبید واوهم شاه یحیی رابحکومت یزدبرگزید.[2]

شاه یحیی پس‌از آنکه بریزد تسلط یافت درصدد خیانت به عم خود برآمد و شاه شجاع این شعرراکه خود سروده بودبرایش فرستاد :

مراکه چرخ مطیع است و دهرسازنده
چه غم زبازی نابخردان بازنده
بهیچ ورطه مرا پای در گلی نرود
نگاه داردم از حادثات، دارنده
هزار جمع‌که برهم زنند باکی نیست
ازآنکه لطف خداوند هست پاینده

شاه شجاع **خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار** را بمحاصره یزد فرستاد وشاه یحیی مکتوبی نزدعموی خودفرستاد واظهارعجز وبخشش‌کرد.شاه شجاع برای دومین باراورا مورد عفوقرارداد وبرای لشکریانش دستورترك محاصره یزد راصادرکرد .

دراین هنگام به شاه تلقین کردندکه‌خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیارقصد سرکشی دارد . ازاینرواین وزیرخوشنام رادرشیرازدستگیـرساخته درنیمه ذی‌القعده

۱- عوام آنراقلعه بندرمیگویندودرکتابها نیزفهندژآمده ولی علامه قزوینی درصفحه ۲۷۴ و۲۷۵ شدالازارثابت‌کرده است که پهندرصحیح است.

۲- شاه نصرة الدین یحیی پسرشاه شرف‌الدین مظفر است که در محاصـره شیراز درگذشت .

سال ۷۶۴ پس از شکنجه بسیار بقتل رسانید و بدنش را چند پاره کرده هر پاره را به ولایتی فرستاد و اموالش را هم ضبط نمود و **امیر کمال الدین حسین زیدی** را وزارت داد.

درهمین سال شاه محمود که از طرف افرادی از آل اینجو تحریك میشد آماده جنگ با برادر شد. شاه شجاع اصفهان را محاصره کرد و در این محاصره شاه سلطان پسر عم او که میل در چشم امیر مبارز الدین کشیده بود دستگیر و کور شد. شاه شجاع نیز شکست خورد و بشیراز بازگشت.

شاه محمود از سلطان **اویس ایلکانی** برای فتح شیراز یاری خواست و او لشکری که عده‌ای از سران آل اینجو هم در آن بودند بیاریش فرستاد. در این احوال شاه یحیی و حکام لر کوچك و قم و ساوه و کاشان و آوه بیاری شاه محمود برخاستند و جبهه نیرومندی برضد شاه شجاع تشکیل دادند.

شاه شجاع منشی خود را پیش طلبید و بزبان شعر نامه‌ای بشرح زیر برای برادر نگاشت.

بمحمود بنویس کای ارجمند
رسانیده بر دوده خود گزند
نه محمود بینم بجنگ آمدن
مرا و ترا تیغ برهم زدن
تصور کن ای نامور شهریار
که گر زانکه ما هر دو باشیم یار
که یارد کشیدن سپه پیش ما
چو آگه شود از کمابیش ما
اویس ار بما ترك تازی کند
مگر با سرخویش بازی کند

ز فردوسی پاك دیـن یاد کـن
نگر تا چه گوید در اینجا سخن
که گرد و برادر بهم داد پشت
تن کوه را بادمانـد بمشت

ولی از جواب شاه محمود چنین مفهوم میشد که سر جنگ دارد . شاه شجاع نیز امر باحضار اردو داد . سلطان احمد هم که از کرمان بکمك او آمده بود در اثر رنجشی که حاصل کرد ببرادر دیگر خود شاه محمود پیوست . وزیر شاه شجاع نیز در خفا باشاه محمود مکاتبه داشت . محاصره شیراز یازده ماه طول کشید . کرمان نیز بدست **دولتشاه** از کسان **صاحب عیار** افتاد و شاه شجاع چون جز معدودی از سرداران کسی را اطراف خود نمیدید از در صلح در آمد و برادران باو پیشنهاد کردند که یکماه در ابرقو بماند تا سواران سلطان اویس را برگردانند سپس مصالحه صورت گیرد . شاه شجاع از راه غیر معهود بسوی ابرقوه رفت و شاه محمود در سال ۷۶۵ بشیراز وارد شد .

شاه شجاع در فرار از شیراز ابتدا بزیارت قبر عبدالله خفیف رفت و در آنجا بحدی پریشان خاطر و شتابزده بود که فراموش کرد فرزند خود **سلطان زین العابدین** را بهمراه ببرد . در بین راه متوجه این امر شد و بدستور او **امیر اختیارالدین حسن** بشیراز بازگشت وسلطان زین العابدین را که طفلی بود بدو رسانید .

شاه شجاع میدانست که برادرانش در برابر سرداران سلطان اویس اختیاری از خود ندارند و کشور بی‌خون دل بدست سلطان اویس افتاده است . لذا از ابرقوه با سیصد سوار عازم کرمان شد تا آنجا را بتصرف درآورد وسپس چاره کار اویس را بسازد .

در بین راه نیز پانصد سوار دیگر بدو پیوستند . چون بکرمان رسید عـده‌ای از اطرافیان دولتشاه نیز بدو ملحق شدند و سرانجام کرمان بدست شاه شجاع افتاد.

وی چون برای بیرون راندن سپاهیان سلطان اویس شتاب داشت پسرش سلطان اویس را حکومت کرمان داد وخود بقصد شیراز حرکت کرد .

شاه محمود ، شاه یحیی را بکرمان فرستاد تا بکمك طوایف جرما واوغان باشاه شجاع بجنگد ولی شاه یحیی اظهار انقیاد کرد وشاه شجاع نیز دختر خود را بعقد ازدواج اودرآورد تاشاید ازحیله‌های اودرامان باشد .

تبریزیان و بغدادیان یعنی سپاهیان سلطان اویس ایلکانی در شیراز با مردم بدرفتاری میکردند واهل‌شهر ازظلم وتجاوز آنان بستوه آمدند وشاه محمود نیز درحقیقت دست نشانده امرای ایلکانی بود وخراج فارس بخزانه سلطان اویس میرفت . بزرگان شیراز **کلو حسن** را بکرمان فرستادند واوشاه شجاع رادعوت کرد برای دفع مغولان و ترکان کمرهمت به‌بندد .

شاه شجاع وهمراهان از کرمان بشیراز عزیمت کردند . شاه محمود بمقابله برخاست .

درنزدیکی **بندامیر** لشکراوشکست خورد وبشیرازفرارکرد . شاه شجاع نیز به تعقیب اوپرداخت. درصحرای **پل‌فسا** (۱۵ کیلومتری جنوب شرقی شیراز) دولشکر باهم درآویختند . جنگ چنان سخت بودکه غالب از مغلوب شناخته نمیشد . عاقبت شاه محمود بشیرازگریخت وشاه شجاع نیزدرمیدان سعادت خارج‌دروازه استخرفرودآمد.

مردم شیراز، **کلویان** ، (کلانتران وریش‌سفیدان) امرا، بزرگان واصناف‌همگی بشاه شجاع پیغام‌فرستادندکه مطیع اوهستند وبایدآنانرا ازشر ترکان وبغدادیها خلاص کند . شاه محمود که ازاین احساسات مردم نسبت بشاه شجاع بوحشت افتاده بودشبانه بسوی اصفهان فرارکرد .

دراین ایام سخت یکی از شیرزنان ایرانی یعنی **(خان سلطان)** دختر **امیرغیاث الدین کیخسرواینجو** که زن محمود شاه بودشهررااداره میکرد. هرروز براسب‌مینشست وبد اطراف شهروباروها وسنگرها سرکشی مینمود وحتی یکبارازاسب افتاد و دنده‌اش شکست . مع‌الوصف شکسته بندخواسته پس‌ازبستن پهلودوباره سوارشد .

(خان سلطان) چون دید **صدرالدین اناری** وزیرشوهرش بنفع‌شاه‌شجاع خرابکاری

میکند اورا کشت ولی اطراف خود راخالی ازیارویاوردید . بناچاربسوی اصفهان حرکت کرد تابشوهرش ملحق شود . شاه شجاع نیزچون میدان را بلامنازع دید پس‌از دوسال دوری مجدداً واردشیرازشد .

دراین ایام شاه شجاع بایاغیگری پسرخود **سلطان اویس** روبروشدکه بنزدعمش به اصفهان فرارکرد .

چون همیشه باتحریکات خانوادگی روبروبود برای تثبیت موقعیت و پرهیز از جنگ و تحریك، از خواهرسلطان اویس ایلکانی خواستگاری کرد ولی لحن نامه او خوشایند سلطان جلایری واقع نشد. شاه محمود بالحنی خاضعانه از همان دختر خواستگاری‌کرد و این وصلت در سال ۷۷۱ صورت گرفت . سلطان اویس بفرستاده شاه شجاع گفت (من دختر به‌شاه‌شجاع که خودرا (**برادرمشتاق**) من میخواند واز تکبر شاهی تنزل نمیکند نمیدهم بلکه بشاه محمود میدهم که خود را (**بنده چاکر**)خوانده است) .

خان سلطان که زنی بسیارزیبا و پرشوروحرارت وفعال وکارآمد وشجاع وفهمیده وعاقل بودازشوهررنجیده، نامه‌ای بشاه‌شجاع نوشت، ضمن‌اظهاعشق وشیفتگی تأکیدکرد که‌اگرفوراً باصفهان حرکت‌نکنی شاه محمودباهودج عروس ولشکرایلکانی‌بسوی‌شیراز خواهد آمد شاه شجاع بشاه محمود پیغام فرستادکه چون میخواهد دخترکوچك خود رابعقد شاه منصوربرادرزاده خود درآورد مبلغی از مال اصفهان بفرستد . شاه محمود جواب دادکه اصفهان دراثرجنگها خراب مانده و منهم دستم خالی است . شاه شجاع بهمین‌بهانه باصفهان‌لشکرکشید. شاه‌محمودپیغام فرستادکه‌مطیع امر برادرم اگرفرماید منزوی شوم حاضرم ولی زیبنده بزرگی آنست‌که این‌گوشه ازجهان رابمن واگذاری.

شاه شجاع که خصلت جوانمردی‌داشت اورا‌ملاقات‌کرد واصفهان رابدو واگذاشت وبشیرازبازگشت وازوصل **خان سلطان** هم صرفنظرکرد.

اما شاه محمود بزودی درصدد تسخیر شیراز برآمد . بکمك لشکریان اویس

ایلکانی به شیرازحمله‌کرد. دراین جنگ **شاه منصور** رشادت فوق العاده از خود نشان داد وجناح راست لشکرجلایری رادرهم شکست ولی سایرجناحهاشکست خوردند.

طی چندسال شاه شجاع باطغیان والی‌کرمان روبروشد. ولی درسال ۷۷۶ سلطان اویس ایلکانی وشاه محمود درگذشتند وسلطان اویس پسرشاه شجاع که ازپدریاغی بود ازطرف عمش بحکومت اصفهان نشست.

عمرحکومت‌اونیزطولانی نشدزیراباشاره شاه شجاع که‌ظاهراً او را بخشیده بود زهرش‌دادند. دراین‌ایام شاه منصورتبریزرافتح‌کرد وشاه شجاع‌در آنجا بتخت نشست. شاه‌یحیی‌که عم‌خود را دور دید طمع درتصرف فارس‌بست اما شاه شجاع‌که ازدرد پا مینالید باسرعت بسرکوبی یحیی آمد واین شعررا نیز که خود سرود برای شاه یحیی ارسال داشت:

ای دشمنی که‌هست خداوند خصم تو ... بـا گـوهر پلید ، بـزرگیت آرزوست ؟
پیوسته ظلم و فتنه و تزویر میکنی ... بدبخت! این‌چه‌سیرت‌ناپاک‌واین‌چه‌خوست؟
صدره شکسته عهد وبیکسو نهاده شرم ... هیهات چشمهای تواز سنگ یازروست

شاه یحیی لشکرشیرازرافریب داده‌آنانرامتفرق‌ساخت و شاه منصورداوطلب شد تایزد رامسخرسازد اما مادرش میانجی شدکه دوبرادرراصلح دهد. لشکرشیرازکه این وضع را دیدندشاه منصورراتنهاگذاشته بشیراز بازگشتند وشاه یحیی هم برادر رابشهر راه نداد شاه شجاع که از مزاحمتهای شاه یحیی بستوه آمده بود خود بقصد سرکوبی اوحرکت‌کرد شاه یحیی زن خود (دخترشاه شجاع) وعمه وطفل خرد سالش رابشفاعت فرستاد. شاه شجاع بازاورابخشید ولی سوگند یادکردکه اگربازنافرمانی کند دیگر از خون او نخواهد گذشت شاه شجاع با **امیرتیمور** که بر خراسان مسلط شده بود راه دوستانه‌ای پیش‌گرفت ولی‌درباطن ازاوبسیارتنفرداشت وپیوسته ازخدای خودمیخواست که با اوروبرونشود.

تیمور دختر شاه شجاع را برای پسر خود خواستگاری کرد و این ازدواج باعث تحکیم دوستی آن دو شد.

شاه شجاع نسبت به پسران خود سوءظن داشت و **سلطان شبلی** را که جوان ۲۵ ساله متهور و بی باك وجسور ومتکبری بود مسموم ساخته بود.

هنگامیکه شاه شجاع احساس کرد زمان مرگ او فرا رسیده و بیماری سخت آزارش میدهد دستور داد ده نفر حافظ قرآن بر بالینش روزی یکبار ختم قرآن کنند. به فقرا و تهیدستان نیز مال فراوان انفاق میکرد. بامشورت امرا و بزرگان پسر ارشد خود **سلطان زین العابدین** را به جانشینی اختیار کرد و در وصیت خود بشیوه شاهنشاهان ساسانی نصایح پرمایه‌ای به جانشین خویش کرد و گفت (وقتی (دارا) رازخم زدند ودر میان سپاه بیفتاد اسکندر فرا رسید، فرود آمد وسر اورا در کنار نهاد. داراچشم باز کرد وگفت ای مرد چندان بسازکه نفس بر آید تاج بردار، چه این سر تا ازمادرزاده باتاج بوده. اسکندر بگریست وگفت من سکندرم. داراگفت‌ای برادر نگاه‌کن شاه شاهان رامجروح بر خاك افتاده ،ازیاران ودوستان دور افتاده، ملك از او رمیده، و زمانش فرا رسیده عبرت گیر باینکه میبینی پیش ازآنکه عبرت‌گیرند از تو بینندگان. ای فرزند ما میرویم ودعوت حق رالبیك اجابت میگوئیم.....)

آنگاه **سلطان احمد** برادرش را طلبید. گریه بهیچکدام مجال سخن نداد. سلطان احمد بیرون رفت وشاه شجاع به (**پیرشاه**) نوکر سلطان احمد گفت به احمد بگوشیرازسرزمین فتنه است‌کرمان شهر فقیران و موروثی پدران ماست،همین امروز متوجه‌کرمان شو،چندوصیت دارم: یکی اینکه‌بمستی وشرب وقت‌نگذرانی دوم آنکه بسیار شکار نروی زیرا هم رعیت به تنگ آید و هم لشکریان بعرض و ناموس مردم متعرض شوند. سوم آنکه به عهد وسوگند مغولان **هزاره** اعتماد نکنی. بکرمانیان که فقیرو بینواهستند آسیبی مرسان بم رامعمور نگاه دار.

شاه شجاع همان روز برادررا بکرمان فرستادتامفسدین بین اووفرزندش سلطان

زین العابدین ایجاد نفاق ننمایند . شاه یحیی را بحکومت یزد ، شاه منصوررا بفرمانروائی خوزستان وسلطان **ابویزید** را بحکومت اصفهان گماشت . آنگاه دو نامه نوشت یکی برای امیرتیمورودیگری برای سلطان احمد ایلکانی. بعددستود داد در حضورخودش کفنی ازکرباس که فراخورحال فقراودرویشان است برایش حاضر کردند. **مولاناشرف الدین حرمانی** رابرای غسل دادن جنازه تعیین فرمود ووصیت کرد اورا درپای کوه **چهل مقام** درجوارقبربهاءالدین عبدالصمد بطورامامت دفن کنندتا امیراختیارالدین حسن قورچی ازکرمان آمده تابوت رابمدینه نقل دهد. سرانجام روزیکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بسرای ابدی شتافت. مدت زندگانیش پنجاه وسه سال ودوماه بودکه بیست وپنجسال ودوماه وبیست روزسلطنت کرد.

جنازه شاه‌شجاع رابمدینه‌نبردند و **میرزا محمد کرمانی** ازمنشیان کریم خان زند از پادشاه زند درخواست کرد که توجهی به بقعه شاه شجاع بنماید و او میرزا محمد را مامورکرد تابقعه را بسازد . سنگ مرمری برای قبر حاضر کردند ولی چون ترک برداشت بامرکریمخان سنگ تراشیده سختی روی قبرانداختند وروی آن نوشته است:

هوالحی الذی لایموت

هذا مدفن السلطان العادل الباذل المرحوم المغفور شاه شجاع المظفری و وفاته فی سنة ست و ثمانین وسبعمائه من الهجریه کماقال العارف السالك شمس الدین محمد حافظ علیه الرحمه (حیف از شاه شجاع) و تجدید مزاره فی شهر ربیع‌الثانی ۱۱۹۲. شاه شجاع، پادشاهی جوانمرد ، بخشنده ، باگذشت ، با ذوق ، شاعر و نویسنده و دانشمند بود . نسبت بمردم مهربانی میکرد و حافظه‌اش چنان قوی بود که اگر قصیده‌ای بزبان عربی در حضورش میخواندند میتوانست هشت بیت آنرا باز خواند با وجودیکه بمکتب نرفت و پیوسته از کودکی در جنگهای پدر حضور داشت از هر فرصتی برای آموختن استفاده میکرد. غالباً خودش نامه مینوشت. نثر و نظمی بفارسی وعربی داردکه ارزش ادبی متوسطی دارد خط را خوش مینوشت. **کشاف** را با

خط خودش نوشت. در نه سالگی قرآن راحفظ داشت در باره حافظداش **معین‌الدین معلم یزدی** مینویسد :

(قوت حافظداش بمرتبدای‌است‌که بده سال پیش‌ازاین هفت هشت بیت از نجدیات ابیوردی را بیك نوبت که مطالعه فرموده از صحیفه ضمیر مبارك فروخواند).

سعدانسی که‌دردستگاه اومقرب بودمنشآت‌واشعارش راجمع‌آوری‌کرده است.

اینك نمونه‌ای از اشعارشاه شجاع را ذیلاً نقل مینمائیم:

ای بکام عاشقان حسنت جمیل
کی‌گزینم دیگری برتوبدیل؟
گرزیادت غافلم عیشم حرام
ورزجورت دم‌زنم خونم سبیل
هرکسی تدبیرکاری میکند
مارهاکردیم بانعم الوکیل

☆☆☆

کسی که گوشه خاطر بزیور آراید
زفتح باب سعادت دریش بگشاید
نعیم نعمت دنیا ندارد آن مقدار
که مرد دامن همت بدان بیالاید
وگر عنان ارادت دهد بدست هوا
کدام نقش محالی که روی بنماید

☆☆☆

یکچند طریق رهروان گیرم پیش
وز ناز و نعیم یاد نارم کم و بیش
باشد که رسم بآرزوی دل خویش
مرداند دراین راه بپویم پس و پیش

شاه منصور

اکنون بشرح حال کسی میپردازیم که علیرغم‌تند رویهای اوایل‌جوانی ناگهان در اثر حمله تیمور بفارس تغییرخلق‌وخوی داده سربازفداکار وجانباز ملی شد. این سردار شجاع که مانند پاکان مقدس در زمینهائی که اکنون باغ صفا در آنجا احداث شده سرش را از تنش جدا کردند شاه منصور برادرزاده شاه شجاع است که تبریز را برای عم خود فتح کرد و در جنگهای دیگر نیز در سایه رشادت کم نظیر خویش همیشه با پیروزی همراه بود. وی با پانصد تن‌بقایای سربازانی که یا او را ترک کردند یا بدشمن پیوستند‌از مردم شیراز چنان مردانه دفاع کرد که تاکنون‌هم مردم قبر او را مانند امامزاده‌ای محترم میشمارند و از همت بلندش یاری میطلبند. شاه شجاع در بستر مرگ،حکومت خوزستان را بشاه منصور بخشید. تیمور بجانشین شاه شجاع یعنی سلطان زین‌العابدین نوشت که چون پدرت ترا بما سپرده لازم است بداردو بیائی تا با تشریفات خاص بفارس باز گردانده شوی.

زین‌لعابدین نه فقط از رفتن باردوامتناع ورزید بلکه در اثر تلقین اطرافیان نادان فرستادگان تیمور را هم اجازه بازگشت نداد.

امیر گورکان خشمگین شد وبشیراز اردو کشید. در اصفهان هفتاد هزار نفر را کشت و باسر مقتولین بیست‌وهشت هزار مناره در بین دروازه توقچی تاقلعه طبرک

بر پا ساخت. سلطان زین‌العابدین که تاب تحمل در برابر او رانداشت فرار کرد و تیمور در ۷۸۹ بشیراز فرود آمد امادیری نپائید که مجبور شد برای سرکوبی‌دشمن تازه نفسی به ماوراء النهر باز گردد. سلطان زین‌العابدین ازهند بشیراز بازگشت و خزائن خودرا بر داشته بشوشتر رفت. شاه منصور که ابتدا از او استقبال کرده بود بعنوان اینکه قصد کودتا داشته زین‌العابدین را دستگیر و محبوس ساخت سپس‌خود بسوی‌شیراز عزیمت کرد. دربین راه مردم‌که از شجاعت او داستانها شنیده وصحنه ها دیده واز طرف دیگر از حمله تیمور هم ناراحت بودند مقدش را گرامی میداشتند واو بدون‌زحمت‌ازدروازه‌سلم‌وارد شهرشدواهالی‌شیرازکه ازخبث‌طینت حاکم‌وقت (شاه یحیی)وحیله‌گری وبخل اومتنفربودند همه دررکاب شاه‌منصورقرار گرفتندو ازورودش شادیهاکردند. شاه یحیی نیزازراه دروازه **سعادت‌آباد**خارج‌شدوراه یزدرادر پیش‌گرفت.

شاه منصور ستمگرانی را که بمردم ظلم کرده بودند دستگیر و مجازات کرد و از رنجدیدگان دلجوئی‌کرد. درهمین وقت سلطان زین‌العابدین از زندان فرار کرد و بجنگ شاه منصور آمد ولی در صحرای مرودشت از لشکریان شاه منصور شکست یافته باصفهان گریخت. طی مدت کوتاهی سلطان زین‌العابدین باهمدستی شاه یحیی واتابك پشنك لشکر به شیراز کشید. شاه منصور در نزدیکـی (پل خـان فعلی)که در آنهنگام**پل‌نو** خوانده میشد همه را شکست داد و فاتحانه بشهر بازگشت. بعد از آن به تسخیر ابرقوه‌پرداخت.

در سال ۷۹۲ سلطان زین‌العابدین بهمدستی شاهزادگان مظفری بشیراز حمله کرد ولی از این لشکر کشی هم طرفی نبست وهمگی‌متواری شدند. سال بعد اصفهان وسپس کاشان بدست شاه منصور افتاد وچند روز بعدهم سلطان زین‌العابدین در نواحی بین ری و ورامیـن دستگیر شد وشاه منصور او را نابینا ساخت .

در این هنـگام شاه منصور نیت باطنی خودراآشکار ساخت و به سلطان احمد عم خودکه حاکم کرمان‌بود وشاه‌یحیی‌برادرش پیغام‌داد که باید دست اتحادبیکدیگر

بدهیم واز تفرقه و اختلاف پرهیز نمائیم و در مقابل تیمور مقاومت ورزیم و سرزمین نیاکان خویش را از هجوم ترکان‌مصون داریم ولی هیچیك‌از امرای خاندان‌مظفری باو دلگرمی ندادند.

در اوایل سال ۷۹۵ بشاه منصور خبر رسیدکه مقدمه لشکر تیموربری رسیده. وی با شتاب باصفهان‌رفت وآماده دفاع‌شدولی شاه یحیی با او به مخالفت برخاست. شاه منصور گفت من میدانم که بتنهائی تاب مقامت در برابر لشکر تیموررا ندارم ولی میخواهم در راه حفظ ناموس مردم و شرف خود مردانه وشجاعانه کشته شوم و مانند شما تن بخواری ومذلت ندهم.آنگاه برای آنکه وضع مطمئن‌تری داشته باشد بشیراز آمد و آنجا را تکیه گاه مدافعات خویش قرار داد.

شاه منصور اوضاع شیراز را آشفته و مردم را هراسان دید وحتی سرحدداران باوامراوگردن نمینهادندازاینروخودراتنهااحساس کرد وازشدت نا امیدی‌دست بدامان شراب و زنبارگی‌زد. مع‌الوصف او تصمیم خود راگرفته بودوبرآن شدکه خویشتن را فدای مردم کند.لشکر شاه منصوردر جعفر آباد(شمال شیراز)اردو زده‌منتظر رسیدن تیمور بوداما باو اطلاع دادند که از راه شوشتر بشیراز حمله خواهد شد.

شاه منصور دستورداد خیمه ها رابدروازه فسابرند.مردم این تغییرجا را حمل‌برفرار کردند و بدزبانی را آغاز نمودند. یکی از نوکران بعرض شاه منصور رسانید که شیرازیان طعنه‌میزنند و میگویند تا امروز بر ما حکومت کردید و هرچه خواستید گرفتید، حالا که وقت شمشیر زدن است میگریزید ومردم بیگناه وزنان وکودکان را در معرض کشتار و اسارت خونخواران‌قرار میدهید. این شماتت عرق جوانمردی وقهرمانی و پهلوانی شاه منصوررا تحریك کرد و آماده شد تا میزان صمیمیت خودرا بسر نوشت اهالی باجانبازی بفهماند.

عده سواران شاه منصور از دو هزار نفر تجاوز نمیکرد بهمین جهت بزرگان شیراز باو گفتند این‌عده تاب مقاومت‌در برابرصدهزارنفرسپاه‌خونخوارتیموررا ندارد

و تیمور از این مقاومت در خشم خواهد شد و از ما انتقام میکشد . بهتر است ما را بحال خود بگذاری.

شاه منصور جواب داد من با همین سپاه خواهم جنگید اگر شکست بخورم تنها خواهم جنگید و اگر غالب شوم بمقصودرسیده‌ام و اگر هم کشته شوم برمرده دینی نیست.

منصورطریقه‌جنگهای پراکنده رابرگزیدلذاافراد خودرا درقلاع‌ونقاط مختلف پراکنده ساخت تابتوانند درهر نقطه‌جنگی برپاکنندومردم‌راوادار بشورش علیه‌مهاجمین بنمایند. دراین احوال چندپیرزن باوزبان‌درازی‌کردند ودشنام دادند و گفتند مدتها برمال وخون ماحاکم بود واینك ماراپچنگال‌دشمن رها میسازد، خداوند دنیا را براو تاریك کند .

شاه منصورازاین ملامتهاعقل جنگی خودرا ازدست داد وگرفتارغیرت جانبازی شد وتصمیم‌گرفت شخصاً مانند شهداجان بسپارد . درآنزمان که لشکرتیمور بشیراز نزدیك می‌شد **محمدبن زین‌الدین** سردار منصورکه جاسوس تیموربودبابیش ازهزارتن ازلشکریان بطرف تیمور رفت .

مع‌الوصف شاه منصور با همان عده که از هزار نفر کمتر بودند بجنگ اقدام کرد و روز رابشب آورد . شبانگاه که هرکس در گوشه‌ای آرمیده بود اسب‌سرکشی راانتخاب کرد ویك دیگ مسی بدمش بست واسب رابسوی لشکر خواب زده دشمن رم داد .

غوغای وحشت‌آوری برخاست ولشکریان تیمورپراکنده شدند وشاه منصور که درکمین بود عده زیادی ازآنان رابخاك هلاك افکند . بامداد روزبعد بیش از پانصد نفرهمراه نداشت باهمان عده‌کم مانند شیر خشمگین برسپاه خصم زد واز هرسونفرات دشمن رابرخاك میافکند ومی‌گفت (منم شاه منصور) .

سپاهیان ازبرابر اوفرارمیکردند واوخود بطرف جایگاه امیرتیمورحمله برد .

تیمور نیزه‌خواست تا بسوی او بیندازد ولی نیزه‌دارفرار کرده‌بود . منصور که چندین زخم بر تن داشت باشمشیر به تیمورحمله‌کرد . **عبدل اختاجی** سپر برسراوگرفت . شمشیرشاه منصور سپر را بدو نیمه کرد و کلاهخود را نیزشکافت ولی جراحت مؤثری بر تیمور وارد نیامد .

تیمورازمعرکه گریخت و بخیمه‌گاه زنان پناه بردوشاه منصور سر بدنبالش نهاد ولی بعلت زاری وتضرع زنان ازخیمه خارج شد . در این احوال تیموریان پراکنده شده بودند ولی امیران و سرداران تیمورافراد پراکنده را جمع کرده با پا فشاری جنگیدند. شاه منصور بر گردن‌وبرشانه‌اش تیرخورده بود وزخم شمشیری نیز برچهره‌اش خورده بود مع‌الوصف می‌جنگید تابیحال شده برزمین افتاد . در همین موقع عده‌ای ازشیرازیان که فداکاری اورا دیدند بیاریش شتافتند ولی افسوس که سردار جانباز آنان ازپاافتاده بود واین داوطلبان نیزهمگی بدست مهاجمین‌کشته یااسیرشدند .

امیر تیمور که ازشجاعت حریف رعب ووحشت بردلش حکمفرما بود فرمان‌داد تاشاه منصوررا پیداکنند . یکی ازسواران اومنصورزادرمیان کشتگان یافت و خواست سرش را جداسازد. شاه منصور باوپیشنهادکردکه‌جواهراتش را بگیرد واورا بقتل نرساند ولی‌آن مرد، پهلوانی راکه ازشب تاشامگاه دیگرآب بکامش نرسیده بود سر برید و آنرابنزد امیرتیموربرد .

تیمور شجاعت آن شاه جانباز را ستود وفتحنامه‌ها باطراف فرستاد وپیروزی بر شاه منصور رایك فتح بزرگ خواند.

اکنون قبراودرمحلی بنام **گودشاهزاده‌منصور** بصورت امامزاده‌ای زیارتگاه مردم استودرهمان‌نزدیکی‌نیزمحلی‌معروف به (کل‌تیموری)بودکه اخیراً نام‌آنراتغییرداده‌به خیابان (فرخیان) نام‌گذاری کرده‌اند .

تاشی خاتون

تاشی‌خاتون مادر شاه **شیخ‌ابواسحق اینجو** از زنان معتقد وخیرونیکوکار بوده است وی درسال ۷۴۴ قبه وگنبدی عالی برروضه شاه چراغ بنا نمود و مدرسه‌ای نیز چسبیده بدان احداث کرد وعده‌ای ازعلما وزهاد و صوفیه را درآن بقعه و مدرسه به تبلیغ وتدریس واداشت ورونقی بدانجا داد .

از بودجه‌ای‌که وقف برآنجا بود ازمسافرین وتهیدستان پذیرائی میشد وتاشی خاتون شخصاً تمام شبهای دوشنبه به بقعه شاه چراغ میآمد وفقها وقضاة و بزرگان نیز درآنجا حضور داشتند . مراسم تلاوت قرآن برگزار میشد وبا میوه و شیرینی و انواع غذاها ازهمه پذیرائی بعمل می‌آمد .

درچنین شبها واعظین معروف بموعظه میپرداختند واین برنامه از خاتمه نماز ظهر تا بعد ازنماز عشا ادامه داشت .

آنگاه طبلها و نفیرها و شیپورها بصدا میآمد و این تشریفات که خاص بارگاه سلاطین بود بمنظور بزرگداشت حضرت احمدبن موسی (شاه چراغ) برگزار میشد .

تاشی‌خاتون همچنین دستورداد تا **پیریحیی‌جمال‌صوفی** که‌ازخوش‌نویسان‌هنرمند شیراز بود قرآنی درسی‌پاره" با خط ثلث بسیار زیبا بنویسد . این قرآن درسنه ۷۴۶ باتمام رسید وتاشی‌خاتون آنرا وقف بقعه شاه چراغ‌کرد . این قرآن هم‌اکنون درموزه

پارس شیراز موجود است و بازدیدکنندگان با ذوق مدتها وقت صرف ملاحظه ریزه کاریهای آن میکنند.

تاشی خاتون با همه این فضائل و مناقب متهم شدکه با **امیر علی بن غیاث الدین یزدی** وزیر شاه شیخ ابواسحق روابط عاشقانه داشته. روزی شاه شیخ ابواسحق شخصاً آندو را درخانه خلوتی دید و امیرعلی بزیرخرمنی از گل خود را پنهان کرد. شیخ ابواسحق شمشیر کشید وگفت جای تو در زیر گل بهتراست تا در زیر گل وویرا بکشت واین واقعه در سال ۷۴۶ اتفاق افتاد.

تاشی خاتون درسال ۷۵۰ نیز مرقدی در جنب مرقد شاه چراغ برای خودساخت وپس ازمرگ درهمانجا مدفون شد. اینك در شاه چراغ اثری ازسنگ قبر تاشی خاتون وجود ندارد زیرا بعداً آنجا را صاف کرده واعیان شیرازهرقسمتی را بقبرستان خانوادگی اختصاص داده بودند. خوشبخانه در اثراقدامات انجمن آثارملی آن روضه نیزاز صورت قبرستان درآمده ودفن اموات را درآنجا ممنوع کرده‌اند.

کریمخان زند

یکی دیگر از سلاطینی که آرامگاهش در شیراز قرار دارد **کریمخان زند** است. وی ازطایفه زندبودکه دراطراف ملایر سکنی داشتند وبامر نادرشاه‌به خراسان کوچانیده شدند. پس‌ازمرگ نادر ایل زند مجدداً بسوی ملایر روی‌آوردند ورئیس آنان‌کریمخان وبرادرش صادقخان‌بودند . کریم‌خان در آنجا به راهزنی پرداخت و بتدریج تمام منطقه را متصرف‌شد وکارش بالا گرفت. وی پس‌از تصرف همدان قدرت عظیمی پیداکرد و**علی‌مردان‌خان‌زند** برای حمله باصفهان بااوعقد اتحاد بست . حاکم اصفهان **ابوالفتح‌خان** دراثر شجاعت کریمخان وبرادرش‌اسکندر خان شکست خورد وناچار بامهاجمین ازدرسازش درآمد.

طبق قرارداد، یکی از شاهزادگان‌صفوی را با عنوان **شاه‌اسمعیل‌سوم** بشاهی برداشتند ،کریمخان سمت سرداری‌کل عراق، علی مردان‌خان عنوان‌وکیل الدوله و ابوالفتح خان‌حکومت اصفهان یافت.

علی‌مردان خان به‌شاه‌که طفل هشت‌ساله‌ای‌بود یادداد تاخلعتی‌فاخر برای‌کریم‌خان بفرستد واورا به همدان وکرمانشاهان و قزوین جهت «ملك گیری» اعزام‌دارد.

کریمخان فرمان را اطاعت کرد وعلی مردان‌خان فرصتی یافته، ابوالفتح خان راکشت وبقصد تصرف‌فارس عزیمت‌کرد.

این‌خان لر چنان آتش بیداری درفارس روشن کردکه بتوصیف نمی‌گنجد . در شیراز لشکریانش درخت وگیاهی سبز نگذاشتند. درکازرون نیز بغارت اموال مردم اکتفا نکردند، بلکه زنان وبچه‌ها را هم‌باسارت وبردگی گرفتند .

کریمخان که درعراق به فتوحات مهمی نائل آمده بود از جنایات علی‌مردان خان آگاهی یافت وی پس از مشاوره با سرداران خویش به اصفهان آمد و عوامل علی‌مردان خان را ازکاربرکنار ومحبوس ساخت . آنگاه با سپاه علی مردان‌خان در نزدیکی سرچشمه زاینده رود برخورد کرد و آنان را شکست داد . کریم‌خان شاه اسمعیل سوم را دراصفهان برتخت نشانید وخودرا وکیل‌الدوله نامیدکریمخان با دو حریف روبرو بود یکی علی‌مردان‌خان ودیگری محمدحسن‌خان قاجار .

پادشاه زند درجنگ‌های پیاپی ابتدا ازخان قاجار شکست خورد وشاه اسمعیل سوم هم بطرف محمدحسن‌خان رفت ودراین هنگام دشمنان زند زیاد شدند.عثمانیها به مدعیان حکومت کمك میکردند . آزادخان افغان هم به تاخت وتاز پرداخته‌بود.

سرانجام کریمخان پس از شکست‌های تلخ ومکرربرتمام مشکلات فائق آمدو امر سلطنت را در دست گرفت و شیراز را بعنوان پایتخت خویش برگزید و حتی جزایرخلیج فارس راهم‌که دراثرازهم‌گسیختگی اوضاع ازکف رفته بود مجدداً متصرف گردید .

کریمخان درشیراز چند باغ ، بازار ، آب‌انبار ، مسجد ، وابینه دیگر برپا ساخت . حصار شیراز را مستحکم نمود . امروزه ابنیه کریمخان قسمت عمده آثار باستانی شیرازرا تشکیل می‌دهد ودرحقیقت هنوز هم رونق شهرازبناهای اوست .

کریمخان در شیراز در گذشت واو را در عمارت کلاه فرنگی‌که اکنون بموزه پارس تبدیل شده دفن کردند . پس ازپیروزی آغامحمدخان قاجار ، دستور داد تا جسد را ازآنجا به تهران انتقال دهند وزیرپایه تختش دفن نمایند .

در زمان سلطنت رضاشاه‌کبیر، امرشد تا استخوانهای آن پادشاه عادل را جمع آوری‌کرده به عتبات بفرستند .

عبدالحمید یحیی فارسی

عبدالحمیدفارسی اولین شخصیت شیرازی است که در دستگاه خلفای اسلامی صاحب مقامی والاگردید . بدین معنی که درسال ۵۷ **عبدالملک‌بن‌مروان الحکم** اورا به وزارت خودبرگزید وبعدازوی نیز بوزارت مروان حمار رسید.

عبدالحمیدازفضلای نامی عصر ومخترع سیاق دفتری دیوانی بود.وی‌عبدالملک را تشویق کردتا درسال۷۶ سکه زرو نقره ضرب نماید .

هنگامیکه مروان حمار دولت بنی‌امیه را در زوال میدیدبه **عبدالحمید** گفت اکنون که همه ازماروی برمیگردانند وبعباسیان میگروند خوب‌است تو نیز بعنوان فراربسوی ایشان روی وازحال آنان ماراآگاه سازی و تدبیری برای دفع‌آنان بنمائی عبدالحمید گفت من‌هرگز راضی بچنین کاری نمی‌شوم وازمن برنمی‌آید زیرا اگر به خدمت‌بنی‌عباس روم ونان ایشان بخورم دیگر خیانت بدانان نتوانم‌کرد .

درباره پایان‌کار عبدالحمید داستانی است که درکتاب آثار الوزاره چنین‌آمده (عبدالملک بغایت آزاد مرد بود چنانکه در زمانی که مروان بن محمد بگریخت و قاعده ملک‌اوخراب‌شد،عبدالحمید فرارنمودودرخانه‌ابن **مقفع** پنهان‌شد واین‌ابن‌مقفع‌از فضلای روزگار بود و او را جماعتی میطلبیدند تانشان یافتند که در سرای ابن مقفع است ، موکلان درخانه‌ابن مقفع رفتند وهردورا بدیدند. گفتند ازمیان شما عبدالحمید

کدام است ؟ هردو گفتند عبدالحمیدمنم موکلان حیران‌شدند وابن‌مقفع می گفت که عبدالحمید منم، اورا بگذارید . عبدالحمیدگفت اولطف می کند و مرا نشانهاست مرا ببرید بنزدیك آنکه مرامی‌طلبد واورا اینجا نگادارید تاچون‌مرا بشناسد اورا بگذارید پس چون اورا ببردند وبشناختند اوراگرفتند وابن‌مقفع خلاص‌شد.)[1]

پس از دستگیری عبدالحمید اورا بنزد منصورآوردند وچون‌اوخواست حکم به قتل اونماید گفت‌ای امیرالمومنین مرامکش کدمانند من مترسلی درعالم کم‌توان‌یافت منصور جواب داد (آری تو آنکسی که بنامه‌ای هنگامه‌ای را برمی‌شکستی و به تدبیری ابواب‌سهولت مهمات‌را برمامیبستی) آنگاه اورا باشکنجه‌کشتند[2]

۱ـ آثار الوزراء ص ۲۴ ۲ـ دستور الوزراء ص۲۳

ابوعلی محمدبن علی‌بن حسین‌بن مقله شیرازی

وزارت سه تن از خلفای عباسی را برعهده داشت وآنان بترتیب عبارت بودند از **المقتدر بالله والقاهر بالله والراضی بالله**

وی واضع خط نسخ بود که در دنیای آنروز شهرت عام داشت و شاعری گفته است .

فصاحة سحبان و خط ابن مقلة و حکمة لقمان و زهد ادهم

ابن مقله درسال ۳۱۶ بوزارت رسید ودرسال ۳۱۸ معزول گردید . پس ازقتل مقتدر،القاهر بالله مجدداً او را بوزارت منصوب نمود. ازآنجاکه این خلیفه دست بدظلم وتعدی بازکرده بود ابن مقله تصمیم‌گرفت او را خلع نماید .

وی نقشه خود را با **مونس** خادم و **یابق** در میان نهاد اما توطئه آنان کشف شد و **قاهر** بقتل‌آنان فرمان داد . خادم ویابق‌کشته شدند اما ـ ابن مقله فرارکرد ودرخفا با امرا اختلاط‌کرده ایشان را بخلع قاهر دلیر میساخت وسرانجام امرای ترك خلیفه را گرفته چشمش را میل کشیدندو(راضی)را بخلافت برگزیدند .

راضی ابن مقله را مجدداً بوزارت برگزید وپیداست که این انتصاب تحت فشار امرا بوده است .

این خلیفه مردم بعدل وداد وعده داد. در سال ۳۲۴ بنابسعایت **ابن‌رائق**، **راضی** وزیرخود را معزول‌ساخت اما دوسال بعد مجدداً وی را برمسند وزارت‌نشانید.

دراین هنگام **بچکم ماکانی** یکی‌ازغلامان **مرداویج زیاری** بربعضی‌ازمتصرفات عباسیان دست انداخت . ابن مقله باو نوشت که بجانب بغداد حرکت کند . این نامه بدست ابن **رائق** افتاد وآنرا بخلیفه تسلیم نمود . راضی دستور داد دستی را که چنین نامه‌ای نوشته قطع سازند واو فریاد میکرد(دستی‌که‌چنین خط وضع‌کرده باشد وسه بارمصحف مجیدنوشته وسه خلیفه را وزارت‌کرده باشد چون دست دزدان‌چگونه شاید برید ؟)

اما خلیفه باعتراض او وقعی ننهاد وپس ازقطع دستش وی را بزندان انداخت و**ابن مقله** درمحبس جان سپرد .

ابوالفتح منصوربن دارست شیرازی

ازوزیرادگان شیرازاست که فضل وکمال وفصاحت وبلاغت و حسن خط و لطف عبارت اوشهره دنیای اسلام بود.

درایام جوانی درخدمت **ابوکالنجاردیلمی** بسر میبرد. پس ازچندی‌از شیراز به جانب‌بغداد رفت. درآنجا (القاهر بامرالله) خلیفه عباسی‌برمراتب فضل‌وکمال‌ا وآگاه گردید. بوزارت دعوتش‌کرد واورا لقب **امین‌الدوله ومجدالوزراء** داد.

عمیدالملک کندری وزیرسلطان **طغرل‌بیگ سلجوقی** بر منصور حسد برد ونزد سلطان سخن به غیبت او بگشود. سلطان نیزتحت تأثیر بدگوئیها قرار گرفت و طی نامه‌ای‌از خلیفه‌عزل مجدالوزراء را تقاضاکرد. القاهر بامرالله برمراتب‌محبت افزود اما مجدالوزراء ازعاقبت‌حساد تهاترسیده خوداستعفا کردوبه اهوازرفت. مدت‌وزارتش دوسال ویکماه بود.

ابو نصر احمد بن عبدالصمد شیرازی

وی ابتدا در خوارزم وزیر **التونتاش** بوددرهمان‌حال**بوسهل زوزنی** که مردی بد فطرت بودمکتوبی ازسلطان مسعود غزنوی‌گرفت‌که بموجب‌آن قائد، یکی‌ازسرداران را بر میانگیخت تانسبت به‌التونتاش پادشاه خوارزم بی احترامی کند. این‌کار نزدیك بود بین سلطان مسعود و التونتاش کدورتی ایجاد نماید و مسعود چنان در بن‌بست قرارگرفته بودکه‌میگفت راضی‌هستم پسرم بمیردواین‌مکتوب بدست التونتاش‌نیفتد.اما **احمدبن عبدالصمد شیرازی** وزیر التونتاش بامهارت توطئه قتل**قائد** را ترتیب‌داد و از بوجودآمدن غائله‌ای جلوگیری کرد.

پس‌ازمرك التونتاش سلطنت خوارزم به پسرش **هارون** رسید **واحمد** باز وزارت اورا بر عهده‌داشت:

پس‌ازوفات **خواجه احمدبن حسن‌میمندی** سلطان **مسعود غزنوی** بمطالعه ای عمیق پرداخت تاوزارت کشور پهناور خودرا بکسی بدهدکه بتواند آنراباحسن‌تدبیر اداره کند. ازاینرو پس از غورو بررسی احمدبن عبدالصمد راازخوارزم احضار کرد. **ابوالفضل‌بیهقی** ماجرای‌وزارت‌اورادردربارسلطان‌مسعودبه‌نثری‌شیرین‌چنین بیان‌میکند.

(... و مقرر گشت‌همگان راکه کار وزارت قرار گرفت، وهراس دردلها افتاد که نه‌خرد مردی بر کارشد... و**بوسهل‌زوزنی** بادی‌گرفت‌کەازآن‌هول‌تر نباشدوبمردمان

مینمود که این وزارت بدو میداد، نخواست!

وکسانی که خرد داشتند دانستند که نه چنان است که او میگوید **وسلطان مسعود داهی تر و بزرگ تر و دریافته تر از آن بود که تاخوجه احمد برجای بود وزارت بکسی دیگر دادی که پایگاه وکفایت هر کسی دانست که تاکدام اندازه است** ودلیل روشن برین که گفتم آن است که چون خواجه احمد(حسن میمندی)گذشته شد بهرات، این قوم(یعنی مدعیان وزارت) رامید بود **و خواجه عبدالصمد را یاد میکرد و میگفت که این شغل را هیچکس شایسته ترازوی نیست...)** ۱

ازخلال فصول مختلف تاریخ بیهقی چنین پیداست که بوسهل زوزنی پیوسته در صدد آن بوده است تا احمدبن عبدالصمد را درمظان تهمت قرار دهد وکوشش های او سودی نمی بخشید زیرا بقول بیهقی(خواجه احمد عبدالصمد کدخدای خوارزمشاه در کاردانی وکفایت یار نداشت)[2]

روش او در وزارت سلطان مسعود بوجهی بود که دستور وزرای جهان و قانون مدیران دوران گشت. بیست سال در زمان مسعود ودوسال درعهد پسرش مودود وزارت داشت تاآنکه بسعایت امراء بزندان افتاد ومسموم شد.

۱- تاریخ بیهقی ص۱۵۴ ۲- همان کتاب ص۳۱۷

ابوالفتح تاج الدین بن دارست شیرازی

ازمشاهیروزرا وکارگزاران سلجوقیان بود . چندنوبت بوزارت سلطان **مسعود بن محمدبن ملکشاه** سلجوقی که درسالهای ۵۲۶ تا۵۴۸ سلطنت کرد نائل آمد . در سال ۵۲۶ که مسعوداز لشکر سلطان سنجر شکست خورد بدست **سنجر**اسیر گردید .

دوره ترقی اودرعهدحکومت **امیربوزابه** درفارس تجدیدگردید و**تاج الدین** بوزارت امیرمذکورکه دست نشانده مسعود بودرسید .

ازاحوال او روشن میشود که درسنه ۵۴۰ وی باتفاق امیربوزابه و **عبدالرحمن بن طغا یرک** و **عباس** والی ری عهداتحادبسته، بردستگاه مسعودمسلط شدند وتاج الدین راهم مجدداً بوزارت برداشتند .

عماد کاتب مورخ معاصروی، اورا رفیع القدرو وسیع الصدرو نیکوکار و دشمن فساد و بدی میخواند . درسال ۵۴۱ سلطان مسعود توطئه‌ای ترتیب داد وعباس، والی ری رادربغداد بقتل رسانید .

سپاهیان عباس که تاج الدین راعامل توطئه میدانستند در کوچه‌هـای بغدادسر بشورش برداشتند واوباش قصد غارت خانه تاج الدین راکردند .

امیرمسعود عده‌ای سوار بحفاظت خانه وزیرخویش فرستاد. پس ازاین واقعه تاج الدین بنابخواهش خودازوزارت کناره گیری کرد وبااحترام بشیرازبنزد اتابك بوزابه

رفت و به مسعود قول داد که درحفظ روابط دوستی بوزا به وسلطان بکوشد. درسال ۵۴۹ سلطان **محمدبن محمودبن ملکشاه** که ازسال ۵۴۸ تا ۵۵۴ سلطنت کرد او را از فارس باصفهان طلبید تا وزارت خودرا بدو دهد.

تاج الدین باصفهان رفت وچندی نیزدرآنجا بود، ولی سلطان محمد از قصد خود منصرف شده وزارت را به **شمس الدین ابوالنجیب** درگزینی داد.

تاج الدین مجدداً بشیراز بازگشت ودرزمان حکومت اتابك سنقربن مودود بوزارت رسید. وی خواهرزاده **تاج الملك ابوالغنائم مرزبان بن خسروبن فیروز** معروف به ابن‌دارست است که وزیر ترکان خاتون زوجه ملکشاه و رقیب خواجه نظام الملك طوسی بشمارمیرفت. قتل خواجه نیز بنا باغوای **تاج الملك** صورت گرفت بهمین جهت غلامان نظام الملك برسراو ریخته بدنش را باخنجر قطعه قطعه کردند.

پیشکارتاج الدین خواجه امین الدین ابوالحسن بن ابی الخیرکازرونی است که درشیراز مدفون است.

وی درجوانی دردستگاه سلطان مسعودبن محمد سلجوقی بعنوان پیشکار تاج الدین بن‌دارست وزیر مشغول خدمت بود. ازهمان هنگام دربین مردم به‌نیکوکاری و متانت عقل ورأی صائب معروف شد. بعدبوزارت تکلة بن زنگی نائل آمد ودرنزدیکی مسجدجامع عتیق مدرسه ورباطی ساخت که به **مدرسه‌امینی** شهرت یافت. اهل دانش رابسیارگرامی میداشت وبرای تأمین رفاه مردم پیوسته کوشابود. تاریخ وفاتش روشن نیست ولی مدفن اودرصفه شمالی همان مدرسه امینی قراردارد.

تاج‌الملك ابوالغنائم شیرازی

از بزرگان شیراز بود که **ملکشاه‌سلجوقی** بعد از عزل خواجه **نظام‌الملك** او را بوزارت برگزید. ایام این وزارت کوتاه بود زیرا پس ازمرگ سلطان غلامان نظام‌الملك که عزل خواجه خودرا در اثر تحریکات تاج‌الملك میدانستند جسورانه در لشکرگاه اورا باکارد قطعه‌قطعه کردند .

تاج‌الدین ابوطالب شیرازی

وزیرسلطان **محمودشاه** پسر **سلطان ملکشاه سلجوقی** بود و پدرانش نیز از اکابر و وزیران فارس بودند . **تاج الدین** خود از عقل وکیاست و وقوف برتمشیت امور وزارت بهره‌ای نداشت لاجرم بعد از قتل **اتابك‌بوزابه** از آن شغل معزول گشته بشیراز مراجعت نمود ودرسنه پانصدوشصت واند وفات یافت .

خواجه امین‌الدین کازرونی

درایام دولت اتابك **مظفرالدین‌تکله‌بن زنگی** وزارت یافت . درجود وسخا وبذل

وعطا اورا تالی حاتم طائی شمرده‌اند. اهالی شیراز خواجه **امین الدین** را بولایت اعتقاد داشتند وکرامات زیادی از او نقل میکردند. وی قریب به مسجد جامع عتیق مدرسه وخانقاهی بنا نهاد ودرتأمین رفاه حال اهل صلاح وعلما سعی کافی مبذول میداشت.

خواجه نظام الدین ابوبکر

درزمان حکومت **اتابک محمدبن سعد** بنا بفرمان **ترکان خاتون** بامر وزارت پرداخت وی مأموریت یافت تا از هلاکوخان فرمان حکومت **محمد** را بگیرد لذا با تحف و هدایای بسیار بدربار **هلاکو** رفت و منشور ایالت فارس را بنام اتابك محمد حاصل کرد.

وزیران اتابک ابوبکر بن سعد

اتابک ابوبکربن سعدبن‌زنگی دو وزیر لایق و باکفایت ودیندارو دانش پرورومردم دوست داشت . یکی از آنان **امیرمقرب الدین ابوالمفاخرمسعودبن بدر** ودیگری **امیر ـ فخرالدین‌ابوبکر نصرحوایجی** است .

اینک بشرح حال این دووزیرمیپردازیم :

۱ـ امیرمقرب الدین مسعود

مردی متعبد بودکه در منصب وزارت با وجود وقوع تصادماتی که در چنین مشاغل باحریفان وحسودان وسخن چینان روی میدهد هیچگاه درصدد آزارکسی بر نیامد ودربرابر تنگ نظران پیوسته روش اغماض رادرپیش میگرفت . با وصف براین غالباً دشمنانش بارسوائی روبرومیشدند وجزخواری نصیبی‌نداشتند .

اتابک‌ابوبکر نظر باعتمادووثوقی که باوداشت‌کلیات وجزئیات امور را بدورجوع میکرد. وی معتقد مشایخ وائمه وصلحا بودو دربازار بزرگ یعنی محل فعلی بازار حاجی مدرسه‌ای بنام**مدرسه مقرب** بناکرد ومحاذی آن رباطی ساخت که بمسجدجامع متصل‌بود. درجواررباط دارالحدیث ودارالشفائی هم احداث نمود . همچنین درمقابل مسجدنو سقایه‌ای ساخت که درشیرازنظیر نداشت. املاک زیادی برای ابنیه خیروقف فرمود وبطوریکه صاحب شیرازنامه مینویسد تازمان وی یعنی قرن هشتم این آثار

نیکوکارانه مورد استفاده عموم بوده است .

دراواخرسال ۶۶۱ که **اتابك سلجوقشاه بن‌سلغر** تمام شحنگـان مغول را بازن و فرزند ازدم تیغ گذرانید وبراثراین‌فتنه هولاکوفرمان‌داد تالشکرهای‌اصفهان، لرستان، یزدوکرمان‌بشیرازحرکت‌کنند. این امیر مقرب‌الدین مسعود باسادات وقضات واکابرو اعیان شیرازخود راآماده دفع فتنه‌کرد . بدین ترتیب که دستور داددسته‌ای باقرآن و جمعی بامطربان وآلات موسیقی باستقبال سردارمغول **امیرالتاجو** بروند وخود با او از درمذاکره درآمد وبیگناهی مردم شیراز رادراین فتنه بیان داشت .

امیرالتاجو ازقتل ونهب وغارت شیرازچشم پوشید وسربدنبال سلجوقشاه‌گذاشت بدین ترتیب‌این مردبزرگ حق عظیمی‌برگردن مردم شیراز پیداکرد واهالی دراعتقاد خود نسبت بدوراسخ شدند .

امیرمقرب‌الدین مسعود پس‌ازآن دیگر عمرزیادی‌نکردودرسال ۶۶۵ درگذشت. اگرچه مدفن او راذکرنکرده‌اند ولی باید حدس زدکه برسم زمان دررباط‌خویش در همان جنب مسجد جامع عتیق دفن است . در محل رباط مقرب اکنون‌زاویه‌ای نسبتاً وسیع واقعست‌که درآنجا مردم بعبادت مشغول میشوند .

۲-ابوبکرحوایجی

وزیر دیگر ، **امیرفخرالدین‌ابوبکرنصرحوایجی** است . وی ابتدا جزوحوایجیان مطبخ اتابکی بود . پس ازچندی براثر جدیت وهوشمندی ودرستکاری وزیرکی‌ارتقاء پیداکرد وچندان جلب اعتماد نمودکه برتبه امارت وسپس وزارت رسید .

فخرالدین دربلندهمتی وسخاوت ونیکخواهی وهمچنین‌تربیت‌ائمه ودانشمندان ودستگیری‌یتیمان وزنان‌بیوه واحداث ابنیه خیر نظیرحمام‌وسقایه ومسجد ودارالحدیث ودارالشفاضرب المثل بود .

سعدی درمقدمه‌گلستان، زبان بمدح اوگشوده وگوید «دیگرعروس فکرمن از بی‌جمالی سربرنیا ورددودیده یاس ازپشت پای خجالت برندارد ودر زمره صـاحبدلان

متجلی نشود مگر انکه که متحلی گردد بزیور قبول امیر کبیر عالم عادل **فخرالدوله ابوبکرابی نصر** که ممدوح اکابر آفاق است ومجموع مکارم اخلاق. هر که درسایه عنایت اوست- گنهش طاعت است ودشمن دوست»

وی طبق نوشته شیرازنامه (بردرخانه اتابك مسجد جامع ساخته ودر جوار آن رباطی ودارالحدیثی ودارالشفائی پیوسته بیکدیگر بناکرد).

صاحب شدالازاردر ترجمه حال شیخ **محب الدین ابوموسی جعفرموصلی** مینویسد (ودفن فی رباط الصاحب المرحوم فخرالدین المشتهر بفخرآور ...)

چون این **محب الدین** درگورستان مصلی مدفون شده باید نتیجه گرفت که ابنیه متعدد فخرالدین ابوبکر درمصلی یعنی درغرب سیدمیرحمزه بوده وقصر اتابك ابوبکر نیز که احتمالاً همان باغ تحت فعلی بوده است درآن موضع قرار داشته.

امیرفخرالدین ابوبکر درزمان اتابك محمد بن ابی بکر وکفالت مادرش **ترکان خاتون** درسالهای بین ۶۵۰ و ۶۵۱ بطورپنهانی بدستورترکان خاتون بقتل رسید و واحتمال داردکه وی نیزدررباط خود درمصلی مدفون شده باشد.

عمیدالدین اسعد افزری

وزیر اتابك سعد بن زنگی ومردی فاضل وشاعر وکاردان ومملکت دار بود. به پارسی وتازی شعرمیگفت. وقتی ازطرف اتابك سعد بنزد **سلطان محمدخوارزمشاه** رفت سلطان اورا بسیارگرامی داشت وبرکرسی زرنشانید. روزی درمجلس بزم، سلطان خواست او را بیازماید . ازاینرو گفت:

در رزم چو آهنیم ودربزم چو موم
بـر دوست مبارکیم و بـر دشمن شوم

آنگاه به **عمیدالدین** امر کرد تابیت دیگررا بسراید. خواجه گفت:

از حضرت ما بـرند انصاف بشام
و زهیبت مـا بـرنـد زنـار بـروم

درمذاکرات سیاسی که بین وزیروسلطان محمد خوارزمشاه صورت گرفت، محمد خوارزمشاه چنان شیفته کاردانی اوشدکه بوی تکلیف کرد وزارتش را بر عهده بگیرد. خواجه مؤدبانه این پیشنهاد رانپذیرفت وبشیراز بازگشت.

پس ازمرگ اتابك سعد پسرش ابوبکرجانشین اوشد. وی معتقد بود که خواجه عمیدالدین اقدامی برای آزادی اواززندان پدر بعمل نیاورده لذاچنین بهانه آورد که وقتی خوارزمشاه پیشنهاد وزارت بدوکرده دررد یاقبول تردید داشته است.

عمیدالدین که معزول شده وازعاقبت کارخود میترسید این رباعی را بنزد اتابك ابوبکرفرستاد.

ای وارث تاج وملکت وافسر سعد — بخشای خدای را به جان وسر سعد
برمن که چونام خویشتن تا هستم — همچون الف ایستاده‌ام بر سعد

اما ابوبکر اورا باپسرش **تاج الدین محمد** بزندان **قلعه اشکنوان** واقع درصحرای **مرودشت** انداخت. عمیدالدین درآنجاقصیده‌ای بعربی سرود ولی چون وسیله نوشتن نداشت. وی املاء میکرد وپسرش آنرا بردیوار زندان نقش مینمود.

اتابك چنان کینه توز بود که کسی یارای شفاعت از آن وزیر دانشمند را نزد او نداشت عمیدالدین اسعد اززندان نامه‌ای برای (اولیاءنعم، صدور، واکابر) دستگاه اتابك نوشت که نقل قسمتی ازآن مفید فایده خواهد بود.

(. . . کسی که درغرقاب هالك وگرداب قاتل افتاد مادام تانیم جانی درمضیق قالب اوهیجان میکند ازغایت حب حیات درطلب خلاص ونجات دست وپامیزند وبهر وجه‌که ممکن گردد دست آویزی میجوید واگر چه فلاحی و نجاحی روی ننماید بر قدر استطاعت سباحتی میکند وهرشجره ثابت و راسخ که برساحل مشاهده میکند بر مجاهده‌کلی خویشتن‌را بجانب آن‌میافکند تاباشدکه باصول متین وفروع وثیق اوتعلقی سازد وبعدماکه درمنصب میبود که (و هوالقاهرفوق عباده) تا امروزکه‌بدین فجیعه که عبرت اوایل واواخراست مبتلاگشت و بدین نکبت که تذکره وتنبیه عقلاء عالم است درماندودرقعرچاه ظلمانی زنده بگورشدو **هرمرده‌ای راکفنی باشدویالیت‌که دراین‌گور ظلمانی‌کفنی بودی تاسرماء این چاه نمناك ازین تن غمناك بازداشتی،شب وروزدرقعرچاه ازنورخورشید وماه بی بهره میباشم، نه روز از شب بازمیدانم ونه‌شب و روزباز میشناسم،** گوئی‌سمع، جذراصم شدست‌که‌هرگز آوازی بوی نمیرسد،گوئی بصر مقلهٔ اکمه شدست که هیچ لون را ادراك نمیکند هیچ‌نمیدانم تا این جان‌آهنین، این قالب سنگین مرا چراوداع نمیکند؟ هیچ معلوم نیست‌که این روزگار بدخواین عمر ستیزه روی رابچه سبب درانقراض زوال نمیکشد.

ازتروخشك جهان وظیفه **بامداد وشبانگاه یك‌تای نان‌خشکست** واز عین جیحون

راتبه شربت وطهارت یك کوزه آب.

خلاصه، آرزو از خدمت مخدومان و کریمان افتراح کرده می شود که چون در مضیق حبسم خواهند داشت واین بند بلا از این پای مبتلا بر نخواهند گرفت و به جرمی که نکرده ام حدی خواهند زد آنچه ملتمس است از انعام دریغ ندارند و این قصه‌که از غصه روزگار نوشته است برخوانند و برای نجات را شفاعتی طلبند تا بمستحفظ قلعه تقدمی فرمایند تا خادم را از این قعرچاه مظلم که‌منزل شب وروز دائم است به موضعی دیگر نقل کنند بدان قدر موضعی که خشتی هم از زمین میسر گردد و آن قدر که‌وظیفه افطارست یك تای نان دیگر در افزایند و کوزه‌ای آب که راتب طهارت و شربت است با کوزه‌آب فرمایند که یك کوزه خوردن و طهارت ساختن را متعذر است و این جماعت عیالکان و طفلکان که ستم زدگانند بشفقت و رآفت خویش مخصوص گردانند و به جرم گناهکاران از عاطفت و شفقت محروم نگردانند . .)

بطوریکه از متن نامه‌پیداست **عمیدالدین** دل ازخلاص بریده فقط التماس‌دارد که زندانش را بجائی انتقال دهندکه نورآفتاب به‌بیند وجیره غذائی اوازیك‌تای نان خشك بیشتر شود وکوزه‌آبی برای خوردن وطهارت باوبیشتر دهند.

اتابك ابوبکر بجای اینکه این ملتمس اورا برآورد دستور دادتا در سنه ۶۲۳ تاخواجه را بقتل رسانیدند.

پس ازچندی پسرش **تاج‌الدین محمد** آزادشد. وی‌قصیده‌**اشکنوانیه** راکه حفظ کرده بودبرای **امام صفی‌الدین مسعودسیرافی** نوشت. امام صفی‌الدین ابیات‌آنراکه در ترتیبش اختلالی روی داده‌بود مرتب‌ترگردانید، سپس پسرش**قطب‌الدین‌محمد** مقدمه فاضلانه‌ای برآن‌نوشت‌وبدین ترتیب‌این‌قصیده‌مابین‌فضلای‌سراسرعالم‌اسلامی‌منتشرگردیده

خواجه عمیدالدین باامام**فخررازی** مکاتبه داشت وپیرامون مسائل علمی برای یکدیگر مراسلاتی مینوشتند . برای‌اثبات مراتب فضل خواجه این داستان‌رانیز از

کتاب تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب روزبهان که در سنه ۷۰۰ هجری بقلم یکی از نوادگان شیخ روزبهان تألیف شده نقل میکنیم:

(نقل است ازمعتبران که امام الائمه فخرالدین رازی رحمة الله علیه ازصادرو وارد مستخبر احوال شیخ روزبهان بودی و گاه گاه گفتی که از خطه فارس قلم زنی وقدم زنی بغایت کمال هستند. روزی ازخدمتش سؤال کردند که مراد ازاین قلم زن وقدم زن کیست. فرمود که قدم زن **شیخ روزبهان** وقلم زن **خواجه عمید وزیر.**)

ملك اسلام

کیخاتو پادشاه مغول بسیار عیاش و خوشگذران بود و اموال زیادی بزنان و دختران میبخشید. درراه شهوترانی باندازه‌ای حریص بودکه حتی بر سریر ملك هم دست درازیهای خودرابه پسران ودختران بالذتی تمام بازمیگفت.

درسال ۶۸۲ **شیخ الاسلام جمال الدین ابراهیم بن شیخ محمد طیبی** توسط **خواجه صدرالدین احمدخالدی** وزیر کیخاتو بحضورایلخان معرفی شد.

شیخ الاسلام ازمردان پرهیزگارولی ثروتمند بودکه جهازات اودرخلیج فارس پیوسته دررفت وآمد بودند.

ایلخان تمام فارس وجزایررابمدت چهار سال بمبلغ چهار هزار تومان مغولی یعنی چهل میلیون دینارکه باپول امروز معادل چهارصد میلیون تومان است بمقاطعه داد. شیخ الاسلام برای اینکه مامورین ایلخان بفارس نیایند مقاطعه سال اول رانقداً پرداخت واین عمل اوباعث شدکه‌کیخاتو وی‌را ملقب به (ملك اسلام) بنماید واجازه داد تابردرگاهش نوبت سه‌گانه‌که ازامتیازات مهم بود بزنند.

ملك اسلام با ایلخان شرط کردکه هیچیك ازعمال او برای جمع آوری مالیات بمردم مراجعه ننمایند وبآزارخلق نپردازند. بدین ترتیب بود که اهالی فارس روی آسایش‌کامل دیدند وکسی نبود تابرآنان اجحاب نماید . سود مهمی که این امتیاز

برای اوداشت این بودکه مامورین مغول مزاحم کشتیهای بازرگانی اووامتعه تجارتیش نمیشدند. یعنی درواقع ملك اسلام بین منافع خود ومصالح مردم ارتباط مستقیمی بر قرارکرده بود ومنافع خویش را درغارت دیگران جستجو نمیکرد.

علت رونق تجارت ملك اسلام این بودکه برادرش **تقی الدین عبد الرحمن بن محمد طیبی** وزیرومشیر پارشاه (معبر) بود . (معبر) بمنزله کلید هند و ثروتمندترین نقاط ساحلی وتقاطع راه بازرگانی چین وهندوسند وآن نواحی بشمار میرفت.

ملك اسلام ازجزایرخلیج فارس‌مانندکیش، قطیف ، لحساء ، بحرین ، هرمز و خطه فارس، اسب به معبرمیفرستادوهررأس‌آنرادویست وبیست دینارزرسرخ میفروخت واگرهم دربین راه تلف میشد پول آنرا پادشاه (معبر) میپرداخت.

ملك اسلام دردورنگاهداشتن دست مغول ازفارس چنان پای بند بود که نقل این ماجراشاهدی برآنست.

یکی از مشاوران خواجه صدرالدین پیکی بشیراز فرستاد که ملك اسلام ده میلیون تومان بپول امروز وهزارو پانصد من مروارید باید بابت باقی مقاطعه ظرف ده روزبپردازد.

ملك اسلام ازمال و ثروت خود سه میلیارد تومان بپول امروز به ایلچی داد تا هم آبرویش حفظ شود وهم مامورین بجان مردم نیفتند.

اما درهمان حال فرمانی رسیدکه حکم اولیه رانقض میکرد وملك‌اسلام آن مال فراوان را پس‌گرفت.

ملك اسلام تا سال ۷۰۱ گاه بشغل بود وگاه مستعفی میشد . **حافظ ابرو** درباره ثروت افسانه‌ای اومینویسد صدکشتی بزرگ داشت‌که دائماً درخلیج فارس بین ایران وچین وهند دررفت وآمد بودند.

در کتاب (دررالکامنه) آمده که وی ثروت خود را از راه تجارت که باچین داشت بدست آورد. درباره عدل وانصاف ومردم نوازی وخیرخواهی ودینداری ملك

اسلام تمام مورخین متفق القولند. از کرداراو چنین پیداست که برای دورنگاهداشتن عمال مغول از مال و ناموس مردم از بذل مال خویش دریغ نداشته.

ملك اسلام علیرغم روح متعادل وصلح جویانه، درخلیج فارس خواه و ناخواه وارد ماجراهای جنگی شده که غالباً باشکست روبرو بوده است.

یکی از حادترین وقایع که پای او را بمیان کشید این بود که **رکن الدین مسعود** پس از مرگ برادرش **محمود** والی هرمز برادرزاده ومادرش رابقتل رسانید وحکومت آنجا را بدست گرفت. یکی از سرداران وفادار زن مقتول بنام بهاءالدین ایازجریف را از هرمز بیرون کرد. رکن الدین در سال ۶۹۲ از **سلطان جلال الدین سیورغتمش** کمك گرفت و هرمز را غارت کرد. بهاءالدین به جزیره کیش پناه برد واز ملك اسلام شیخ جمال الدین یاری خواست. ملك اسلام هر سال دوازده هزار دینار زر سرخ خرج سپاه بهاءالدین میکرد و باو مساعدت نمود تا رکن الدین را شکست دهد.

رکن الدین در حال فرار چون میدانست که در کیش مرکز تجارت ملك اسلام لشکری نمانده است بدانجا حمله کرد و دویست میلون ریال زر و ابریشم ملك اسلام را بغارت برد.

بهاءالدین ایاز در جزیره هرمز بنام ملك اسلام و برادرش ملك معظم فخرالدین سکه زد. ملك اسلام در سال ۶۹۵ برای تحقیق اوضاع عازم هرمز شد ولی بهاءالدین ایاز ازاو خواست تا نزدیك نشود وکار به جنگ کشید ولشکر ملك اسلام شکست خورد. ولی بهاءالدین کفران نعمت نکرد و بازباطاعت ملك اسلام گردن نهاد. این دوستی دیری نپائید و به سعایت رکن الدین مسعود بازبین ملك اسلام و بهاءالدین ایاز جنگ افتاد که بشکست ملك اسلام پایان یافت و کار بمصالحه کشید.

ملك اسلام در اردو نیز دشمنانی داشت که پیوسته نزد ایلخان اورامتهم میکردند ولی از آنجا که مردی درست کردار بود و هیچگاه بزور چیزی از مردم نگرفت و

حساب صید مروارید و تجارتش نیز روشن بودخود تقاضای تشکیل محکمه در حضور ایلخان کرد و دشمنان را روسیاه نمود.

این مرد نیك نفس در سال ۷۰۶ در شیراز در گذشت و او را درحظیره‌ای در نزدیکی مسجد جامع عتیق دفن کردند.

ملك اعدل

بعد از ملك اسلام، **اولجایتو** که پس از تشرف بدین اسلام **سلطان محمد خدابنده** خوانده شد، پسرش **ملك اعدل شیخ عزالدین عبدالعزیز** را بحکومت فارس مأمور ساخت. درین هنگام ملك عبدالسلام نیز قسمتی از فارس رازیر فرمانروائی داشت. ملك اعدل بدست خواهر خود، ملك عبدالسلام را مسموم ساخت.

اولجایتو بمحض آگاهی ازاین واقعه ملك اعدل را باردو احضار کرد ودر آنجا بود که خساراتی سنگین بر او وارد آمد تا بالاخره توانست باز بشیراز بازگردد.

ملك اعدل روش پسندیده پدر را ترك گفته به‌تعدی پرداخت وسر انجام درزمان سلطنت **سلطان ابوسعید** بسعایت دمشق خواجه پسر **امیرچوپان** بقتل رسید.

این واقعه بسال ۷۲۵ اتفاق افتاد. جنازه او را بشیراز آورده در جوار پدرش نزدیك مسجد جامع بخاك سپردند.

ملك شمس الدين محمد

پسر دیگر ملك اسلام **ملك شمس الدین محمد** نام داشت که پس از قتل برادر باردو رفت و برای بدست آوردن منصب موروثی فعالیت کرد وولایت بعضی نواحی باو داده شد . ملك شمس الدین مردی شاعر و عالم بود که حتی تدریس میکرد. بین او و **قاضی مجدالدین اسمعیل فالی** (۶۷۰-۷۵۶) مشاعراتی بود.

ملك شمس الدین محمد در اردو نتوانست چنانکه باید و شاید حکومت پدر خود رابدست آورد وعاقبت در سال ۷۳۴ در گذشت و در جوار برادر وپدر دفن شد[۱]

ملك اسلام اولاد متعددی داشته که کم و بیش همه آنان دارای مقامات مهم درفارس یا اردوی ایلخان بوده‌اند. در اینجا مافقط بشرح حال دو نفر ازآنان که‌مدفنشان در شیراز است اکتفا کردیم.

خواجه معزالدین شیرازی

ازوزرای **سلطان ابوسعید** بود . هنگامی که ابوسعید بعلت قیام **سلطان حسین میرزا** بجانب استرآباد حرکت کرد **خواجه معزالدین** را درهرات گذاشت تا برای او پول و سرباز فراهم آورد .

خواجه این امررادستاویز قرارداد. ازمردم مال بسیار بستم گرفت ومبالغ هنگفتی ازآنرا نیز خود برداشت . هنگامیکه سلطان ابوسعید پیروزمندانه بدهرات بازگشت گزارش آن ظلم وسوء استفاده را بعرض اورسانیدند . سلطان خشمگین شده دستور داد تاوی را دست وگردن بسته دردیگ آب جوش انداختند .

خواجه رکن‌الدین صائن

در سال ۷۲۵ **خواجه رکن‌الدین صائن فسائی** از طرف **سلطان ابوسعید بهادرخان** بوزارت تمام ممالک رسید. جداو **خواجه ضیاءالملک** امیرسپاه سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** بودکه پس ازشکست جلال‌الدین ازچنگیز بهمراه او بهندوستان رفت و بایران بازگشت.

درسال ۷۲۷ **امیرچوپان** درخراسان رکن‌الدین صائن رابقتل رسانید. علت آن بودکه ابوسعیدعاشق **بغداد خاتون** دختر امیرچوپان زن **شیخ حسن بزرگ** شد وازشیخ ـ حسن خواست تا او را طلاق دهد.

طبق یاسای چنگیزی هرگاه ایلخان نسبت بزنی تمایل پیدا میکرد شوهر موظف بودهمسرش را طلاق دهد واورا بحرم ایلخان بفرستد.

امیرچوپان ازاین یاسا تبعیت نکرد بلکه سلطان ابوسعید رابدبغداد ودخترش بغدادخاتون را بدقراباغ فرستاد تاآتش عشق اوتسکین یابد. این دوری باعث‌شدکه ابوسعیدبیشتر دچارشیفتگی گردد. و بهمین مناسبت کینه امیرچوپان را بدل گرفت و او ببهانه‌ای روانه خراسان شد.

ابوسعید درسال ۷۲۷ امیردمشق خواجه پسرامیرچوپان را در سلطانیه بکشت وامیرچوپان تصورمیکردکه این واقعه با اشاره خواجه رکن‌الدین صائن است. خواجه رکن‌الدین نیز بیخبرازهمه جابرای آوردن امیرچوپان بخدمت ایلخان به‌خراسان رفت وامیربدون سؤال وجواب وتحقیق بقتل خواجه فرمان داد واورا فورا بقتل‌رسانیدند.

مولانا شمس‌الدین صائن‌قاضی

دراوایل، درسلك ارکان دولت **امیرپیرحسین چوپانی** که چندی حاکم شیراز بود انتظام داشت وچون ملك اشرف باتفاق **امیرشیخ‌ابواسحق** بعزم شیراز توجه نمود مولانا شمس‌الدین درموافقت **امیر جلال‌الدین طیب شاه** ازامیرپیرحسین روی گرداند و به‌ملك اشرف وامیرشیخ ابواسحق پیوست . امیرپیرحسین فرارکرد وشاه شیخ‌ابواسحق ببهانه ترتیب استقبال ازملك اشرف زودتروارد شیراز شد وملك اشرف اوراراه نداد.

ملك اشرف از **امیرمبارزالدین محمد مظفر** کمك خواست واوشرط کمك‌راموقوف بداین داشت که مولاناشمس‌الدین‌صاین‌راکه‌همیشه زبان به‌غیبت اومیگشود تحویل‌دهد.

ملك اشرف ،مولانا را مقیدساخته بـه یزدفرستاد وعـده‌ای ازاوشفاعت‌کردند و امیرمبارزالدین او را مورد محبت قرار داد .

چندی بعد مولانا ازامیرمبارزالـدین خواست تا باو اجازه‌دهد نزد شاه شیخ‌ـ ابواسحق رفته با اندرزاو را وادارېترك مخاصمت نماید وابرقوه وشبانکاره راهم از او بگیرد وضمیمه یزدکند . امیرقبول‌کرد ومولانا بمحض ورود بشیرازدشمنی خودرا با امیرمبارزالدین آشکارساخت وبوزارت‌شاه شیخ ابواسحق رسید . چندی بعدبه هرمز رفت ودرآنجا ببهانه جمع‌کردن مالیات آتش بیداد برافروخت.هنگام‌بازگشتن باغوای پسرخودبکرمان حمله‌کرد اما از امیرمبارزالدین شکست یافته دستگیرومقتول‌شد.

عمادالدین محمود

تکیه مشرقی یکی از تکایای قدیمی و بسیار جالب شیراز است . در ضلع غربی این تکیه که در دامنه کوه قرار دارد چند غار متصل بهم که بصورت اطاق کنده شده وجود دارد. سردر غار بسبك زمان ساسانیان ،قسمتی دارای سنگ‌های تراشیده است. یك طاق آجری هم درجلو دهانه غار وجود دارد. درقبله گاه غارها نیز باخط کوفی آیتی از قرآن نگاشته شده . این غارها که عمری طولانی دارند بعداز اسلام مورد استفاده معتکفین قرارمیگرفته. درمقابل درغار گور **عمادالدین محمود** قرار دارد.

عمادالدین محمود وزیر شاه‌شیخ ابواسحق درحوادث فارس نقش عمده‌ای داشت.

در اواخر سال هفتصدوچهل ونه که روابط امیر مبارزالدین باشاه‌شیخ ابو اسحق سخت تیره شد وزیر باکیاست و باهوش شاه‌شیخ ابواسحق مأموریت یافت تادوباره اعتماد امیر مبارزالدین را جلب کند. خواجه عمادالدین محمود بکرمان رفت و باکوشش بسیار با امیرمبارالدین عهد وپیمان دوستی بست .

وی درحادثه حمله ملك اشرف چوپانی باصفهان برای حفظ قدرت وموقعیت شاه شیخ ابواسحق تلاش بسیار کرد.

درسال ۷۵۶ نیز که دراثر همدستی **رئیس ناصرالدین عمر** کلانتر محله موردستان با امیرمبارزالدین ،شیراز بدست امیر وفرزندانش افتاد خواجه عمادالدین محمود وفاداری خود را نسبت بشاه شیخ ابواسحق ازدیاد نبرده به دارابگرد رفت و لشکری از

قبایل اوغانی وجرمائی فراهم آورد وبشیراز حرکت کرد؛ولی این لشکر بدست شاه شجاع شکست خورد.

خواجه عمادالدین محمود پس از قتل شاه شیخ ابو اسحق به تبریز رفت و درآنجا ازطرف **اخی‌جوق** وزارت یافته است. این انتصاب درسال ۷۵۸ روی‌داد. پس ازآن معلوم نیست چه‌هنگام وچرا وی بشیراز بازگشته است.

تاریخ اواخر عمر خواجه عمادالدین محمودکاملامبهم است وهمین قدرمیدانیم که قبرش درتکیه مشرقی واقع درجنوب آرامگاه**خواجو** محاذی دروازه قرآن قرار دارد. سنگ‌قبر اوازنوع سماق وبسیار محکم و سخت است که در قرن هشتم یا نهم ساخته شده .

حافظ در مدح خواجه عمادالدین محمود غزلی سروده که‌عیناً نقل‌میگردد:

کنون‌که درچمن آمدگل ازعدم بوجود
بنفشه درقدم او نهاد سر بسجود
بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ
ببوس غبغب ساقی بنغمه نی وعود
بدورگل منشین بی‌شراب وشاهدوچنك
که همچوروز بقاهفته‌ای بودمعدود
شد ازخروج ریاحین چوآسمان روشن
زمین باختر میمون وطالع مسعود
ز دست شاهد نازك عذار عیسی دم
شراب نوش ورهاکن حدیث‌عادوثمود
جهان چوخلد برین شدبدور سوسن‌وگل
ولی‌چه‌سودکه‌دروی نه‌ممکن‌است‌خلود

چوگل سوار شود برهواسلیمان وار
سحر که مرغ در آید بنغمه داود
بباغ تازه کن آئین دین زردشتی
کنون که‌لاله برافروخت‌آتش نمرود
بخواه جام صبوحی بیاد آصف عهد
وزیر ملک سلیمان **عماددین محمود**
بود که مجلس حافظ بیمن تربیتش
هرآنچه میطلبد جمله باشدش‌موجود

شاه رکن الدین حسن بن معین الدین اشرف

هنگامیکه **شاه شجاع** به سلطنت رسید **خواجه قطب الدین سلیمان شاه** را بوزارت انتخاب کرد. چون چندماه براین انتصاب بگذشت پسرش **غیاث الدین محمود** مرتکب جرمی شدکه خشم شاه شجاع را برانگیخت وامر کرد تاچشم اورامیل کشیدندوخواجه قطب الدین راهم بزندان بیندازند.

بعدازاین واقعه شاه شجاع وزارت خودرا بشاه رکن الدین حسن داد . وی پس ازچندروزدچار توهم شدکه مبادا **خواجه جلال الدین تورانشاه** و **خواجه همام الدین محمود** وزرای دیگرباعث عزل اوشوند . لذا مکتوبی ازقول آندوخطاب به محمود شاه برادر شاه شجاع که بااو درحال جنگ بودجعل کرد .

مضمون نامه این بودکه اگرمحمود شاه بعزم تصرف شیرازحرکت کند ازدلو جان اورایاری خواهند کرد. محمودشاه نیزدرپشت نامه تاریخ حرکت خود رااعلام داشته بود . شاه حسن این نامه را بعرض شاه شجاع رسانید ووی امرکرد تاتورانشاه وهمام الدین محمود راحاضرسازند. آنگاه قضیه رامطرح ساخت وچون دووزیرمنکر شدند شاه شجاع نامه‌را به‌آن‌دو ارائه داد وپرسید این خط شماهست یانه ؟

آندوگفتندباخط ماشباهت دارد ومنکرآن نمیتوانیم شد اما از قضیه‌بی‌خبریم . سپس تقاضاکردندکه شاه در قتل آنان شتاب نکند و تفحص بیشتری بنماید .

آنروزشاه رکن الدین حسن بعلت دردپادرخانه بودشاه شجاع پیغام فرستادکه‌این‌نامه راچگونه بدست آورده‌ای ؟ حسن پاسخ داد دوهزاردینار به دوات‌دارداده‌ام وآن نامه راگرفته‌ام . دواتداررا‌تحت شکنجه آوردند ولی اعتراف نکرد . بازشاه به**رکن الدین حسن** پیغام‌فرستادکه دوات داراقرار نمیکند وی درجواب گفت غلامان چه تقصیری دارندآن دووزیررا شکنجه‌دهید تااقرارنمایند . شاه شجاع که مردهوشمندی بوداز این پیشنهاد مشکوك شد وباخوداندیشیدکه خبث طینتی درکاراست . بعلاوه خواجه جلال الدین تورانشاه سندی باین مهمی را بدست دوات دار نمیسپارد . ازاینرو به **امیراختیار الدین قورچی** دستور داد تا بخانه رکن الدین حسن رفته او را باشکنجه باقراربیاورد. حسن اعتراف کردکه‌بعلت حسادت نسبت‌به‌آن دووزیرو نیزازترس آنکه مبادا ازطرف آنان مقامش بخطربیفتد باخط جعال معروف **«حاجی‌عمر»** چنین‌نامه‌ای راساخته وپرداخته است شاه شجاع دستورداد‌تاآن مرد بدفطرت راخفه کردند . پدر حسن ، برجنازه حاضرنشد وگفت‌سادات را باظلم وحیله وفسق چکار ؟

خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سید احمد شیرازی

ازوزرای **میرزا سلطان ابوسعید** بودکه به مکارم اخلاق و عدل و انصاف شهرت داشت .

وی در آسایش سپاهیان و بزرگداشت علماوسادات وارباب فضل و تقوی اهتمام تمام داشت

درسال ۸۶۵ سلطان ابوسعید اورا حریف مجلس خاص وندیم بزم نمود .

درسال ۸۶۳ **خواجه نعمت اله قهستانی** که از جمله ورزا بود بعرض رسانید که **خواجه شمس الدین محمد** از اموال خزانه بنفع خود برداشت می‌کند . سلطان از خواجه شمس الدین دراین باره پرسش فرمود ومحمدگفت ازمردم برسم خدمت چیز بسیارگرفتدام امااز اموال دیوان هیچ تصرف نکرده‌ام سلطان گفت آنچه گرفته‌ای بتو بخشیدم اما از وزارت معزولت می‌کنم زیرا وزرا گاهی به غضب دچار می‌شوند و دوست ندارم‌که تو درزمره آنان باشی وجانت درخطر افتد .

خواجه شمس الدین محمد زانوزده چند قدم پیش رفت ، انگشتری ازانگشت بیرون‌کرد ، برگوشه تخت سلطنت نهاد وبازگشته، بجای خودایستاد. در تاریخ ایران شنیده نشده وزیری چنین دورازخشم وغضب عزل شده باشد .

درسال ۸۷۲ که میرزا سلطان ابوسعید بعزم تسخیر عراق وآذربایجان حرکت

کرد ، خواجه شمس‌الدین محمدرا به جانب اصفهان روان داشت . خواجه آن خطه را بتصرف آورد و با **میرزاقاسم ولد جهانشاه** که باصفهان روی آورده بود جنگ نمود واوراشکست داد وبازمنظور نظرسلطان قرارگرفت .

چون میرزا سلطان ابوسعید بدست امیرحسن بیگ بشهادت رسیدخواجه شمس الدین محمدبملازمت **امیرحسن بیك** درآمد.اما دیری نپائید که بین اوو**خواجه محمد** یکی ازوزرای حسن بیگ اختلاف ودشمنی افتاد محمد شمس‌الدین بهمدستی چندتن از بزرگان دولت خواجه شمس‌الدین محمدرا به‌تصرف دراموال دولتی متهم ساخت وحسن بیگ نیزاین تهمت را پذیرفته دست‌خواجه‌راقطع کرد.خواجه شمس‌الدین بقیه عمر رابه عبادت وطاعت وگوشه نشینی گذرانید .

مخدوم شریفی شیرازی

میرزامخدوم شریفی شیرازی از علمای تسنن بودکه **شاه اسمعیل دوم** را ترغیب به پیروی ازاین مذهب نمود وشاه نیز ازشیعیگری به تسنن گروید . وی صدارت شاه اسمعیل را یافت ودراین مقام سلطان رابکارهائی برانگیخت‌که درسراسرکشوراثرعمیق بجاگذاشت .

مخدوم شریفی چنان مورد اعتماد و احترام شاه اسمعیل قرار گرفت که وی میخواست دخترخود راهم بعقد اودرآورد . میرزا مخدوم شاه را بکشتن شاهزادگان صفوی برانگیخت تادرسلطنت رقیبی نداشته باشد وشاهزادگان مایه قیام ونفاق سران قزلباش نشوند. بنابرهمین سیاست بودکه طوایف **استاجلو** بدست سایرطوایف **قزلباش** قتل عام میشدند وبازبه پیروی ازاین فکر که صوفیه باید ضعیف شوند بر این طایفه نیز تیغ نهادند وگروه‌کثیری رابقتل رسانیدند.

شاه اسمعیل بتحریك مخدوم، **مصطفی میرزا** و **سلیمان میرزا** وبرادر خود را هم کشت. این دوبرادربدست **پیرمحمدخان** استاجلو رئیس طایفه استاجلوو **شمخال خان چرکس** بقتل رسیدند وسلطان برای ابرازمحبت بدانان دختران هردو راعقدکرد ودر یکشب بحرم برد.

شاه اسمعیل طبق نقشد مخدوم سران قزلباش راما‌ٔمورقتل صوفیان قزوین‌کرد و

درهمان حال سرداران چرکس راواداشت تاعمزادگان و برادران و برادرزادگان وی را نابودکنند. بعد معلوم شدکه شاه اسمعیل سران قزلباش راباقتل صوفیان سرگرم ساخته تاکشتن شاهزادگان بآسانی و بدون مقاومت صورت‌گیرد.

درهمانروز بسراسرکشورمأمورانی فرستاد تاشاهزادگان صفوی را ازکودك چند ماهه تابزرگان بقتل برسانند. شاه اسمعیل برای قتل عباس میرزاکه بعداً بشاه عباس کبیرمعروف شد کمربست ولی پیش ازآنکه فرمان عملی شود خبرمرگ اوولغودستور رابهرات رسانیدند.

درتمام این حوادث خونین‌که روح بی اعتمادی رادرسران طوایف تقویت‌کرد طرح ونقشه میرزامخدوم شریفی‌نقش عمده ای رابازی میکرد. ازاینروسران قزلباش نامه‌ای بخوابگاه شاه اسمعیل انداختندکه اگر بپادشاهی خود علاقه دارد باید میرزا مخدوم رابکشد.

شاه اسمعیل‌که نسبت بهمه‌کس بدگمان بود چون مشاهده کرد که در خوابگاه خود هم درامان نیست بناچارمیرزا مخدوم را ببهانه سنی بودن بزندان افکند وخود نیزازآن پس ازمذهب تسنن طرفداری نکرد.

پس‌ازکشته شدن شاه اسمعیل مخدوم بدستیاری **پریخان خانم** خواهرسلطان که باوتوجهی خاص داشت اززندان فرارکرد و ازترس انتقام سران قزلباش بخاك عثمانی پناهنده شد.

میر قوام الدین شیرازی

هنگامیکه **شاه‌اسمعیل‌دوم** مشغول قتل شاهـزادگان صفوی بـود **(ولی سلطان)** ذوالقدرحکمران فارس چون نتوانست با **شاه‌محمدصفوی** بـرادرشاه اسمعیل وپدر شاه عباس‌کبیرکه مقیم شیرازبود سازگاری نماید بقزوین‌آمد و گزارش امر را بعرض شاه اسمعیل رسانید .

شاه اسمعیل‌اورا مجدداً بحکومت فارس‌ولله‌گی‌فرزندنوزادخود **شجاع‌الدین‌محمد** منصوب‌کرد وبشیراز فرستاد ودستور داد تا برادرش شاه محمد وفرزندانش راهم بقتل رساند .

این (ولی‌سلطان) **میرقوام‌الدین‌شیرازی** را بوزارت برگزید . پس از مرگ شاه اسمعیل سران لشکربرای انتخاب شاه‌گردیکدیگر جمع شدند. (ولی سلطان)کوشید تاشجاع‌الدین محمد را جانشین پدرسازد اما موفق نشد و سران قزلباش شاه محمد را بسلطنت برداشتند . اما چون این شاه نابینا بود تمام‌کارها بدست **مهدعلیا** زن‌زیباو باکفایت وجسوراوافتاد ومهدعلیا نیز قوام‌الدین شیرازی را بوزارت انتخاب‌کرد واین شخص‌درسیاست کشور صاحب نقش ومسئولیت‌گردید .

مهدعلیا بعلت قدرت طلبی، تندخوئی،کینه جوئی، ولجاجت پیوسته باسرداران قزلباش با اهانت رفتار میکرد وآنان نیزهمداستان شدندکه اورا نابود سازند. میر-

قوام‌الدین شیرازی برای نجات ملکه بپاخاست وباو پیشنهاد کرد که دستور دهد از خزانه کیسه‌های زر بایوان چهل ستون ببرند و با دادن زر بافراد سپاه، آنانرا برضد سرداران خود تشویق نماید ولی مهدعلیا این راهنمائی‌را بعلت لجاجت نپذیرفت وگفت پادشاهی را نباید بازرخرید. میرقوام‌الدین هر چندبرای خنثی کردن توطئه کوشش کرد نتوانست بنتیجه‌ای برسد ودراین وقت سران قزلباش بحرم ریختند ومهدعلیا راکه بآغوش شاه محمدپناه‌برده بود جسورانه بیرون کشیده در حضور پادشاه خفه‌اش کردند ومادر پیرو بیگناه ملکه راهم باجمعی ازاعیان مازندران کشتند وشهردچار بلواو آشوب شد. میرقوام‌الدین قبلاً نیزوزارت **حمزه‌بیگ ذوالقدر** رادرزمان سلطنت شاه طهماسب عهده دار بوده است.

میرزا لطف‌الله شیرازی

روزی که جمعی از سران قزلباش **مهدعلیا** مادر **شاه عباس** و **حمزه میرزا** را در حضور **شاه محمد** شوهرش کشتند (حمزه میرزا) ولیعهد به پشت بام پناه بردو در آنجا سنگر گرفت واز خوددفاع کرد.

شاه عباس بزرگ نیز که عباس میرزا خوانده میشد درخراسان بسر میبرد. پس از فرو نشستن آتش فتنه (حمزه میرزا) ازحوادث استفاده کرد وقدرت را بتدریج از چنگ قاتلین مادر بیرون آورد ودراین موفقیت‌ها ازتدبیر **میرزا لطف‌الله شیرازی** وزیر خودکه قبلا وزیر عمه‌اش **زینب بیگم** بودکمك میگرفت.

بعلت کین توزی وجوانی وتندخوئی حمزه میرزا سران قزلباش فهمیدندکه وی کمر بقتل آنان بسته‌است، ازاینرو پیش‌دستی کرده اوراکشتند وبرادردیگرش **ابوطالب میرزا** را بولیعهدی برگزیدند.

شاه عباس ازخراسان بسوی قزوین حرکت‌کرد وبعداز وقوع يك سلسله حوادث در سال ۹۹۶ رسماً بر تخت سلطنت نشست ودرسال ۹۹۸ میرزا لطف‌الله شیرازی را به وزارت عظمی برگزید واورا **اعتمادالدوله** نامید.

ازطرف دیگر حکومت فارس‌را **یعقوب‌خان** برعهده‌داشت. مادریعقوب خان از کنیزان **شاه‌طهماسب** بودکه پادشاه اورا با براهیم‌خان پدر یعقوب‌خان بخشید. یعقوب‌خان

مدعی بود که هنگام خارج‌شدن مادرش از حرم‌شاه طهماسب وی‌در شکم مادر بوده‌و پدر واقعی اوشاه طهماسب است و نتیجه میگرفت که سلطنت حق‌اوست.

ازاینرو سران طایفه **ذوالقدر** راکه درشهرها وبلوکهای فارس حکومت‌داشتنداز میان برداشت تاکسی مدعی حکومت او نباشد.

شاه‌عباس اورا احضارکرد ولی یعقوب‌خان درشیراز باقی‌ماندودرباغ **گلشن** قلعه‌ای برای خودساخت وسنگهای گورستان جعفرآباد ومصلی‌را برای بنای‌آن بکاربرد. ستم و بیداد یعقوب‌خان روزبروز بیشتر میشدتاآنکه شاه‌عباس پنجهزارسوار بطلب‌اوفرستاد وقبل‌از رسیدن این سواران **میرابوالمحمد اینجو** که ازسادات وعلمای بزرك شیراز بود مردم‌را درمسجد جامع عتیق‌حاضرساخت‌وآنانرا تشجیع‌کردکه خودبدفع‌ظالم‌برخیزند ویعقوب‌خان‌را دستگیرسازند.

یعقوب‌خان‌چون‌تاب تحمل دربرابرفرمان میرابوالمحمدرا نداشت‌درنهم‌شعبان ۹۹۸ ازشیرازگریخت وبقلعه استخرپناه‌برد.

شاه‌عباس در۲۴ رمضان وارد شیرازشد ومیرزالطف‌الله شیرازی اعیان واشراف وعلمای‌شیرازرا بحضورشاه‌رسانیدوهمه‌آنان مورد عنایت قرارگرفتند. پس‌ازآن یعقوب خان،وزیرخوده**میرزاخان بیك‌شیرازی** را بشفاعت‌نزدشاه عباس‌فرستاد.شاه،میرزاخان بیگ را مورد عنایت قرار داد و یعقوب را هم بخشید ولی چون وی ازقلعه بزیرآمدبدست خاندان ذوالقدر سپرده شدتا بقصاص برسد.

آنگاه شاه عباس درمعیت میرزا لطف‌الله شیرازی عازم یزدشد وازآنجانیز به اصفهان رفت. دراین ایام سلطنت شاه‌عباس دارای مدعیان و مخالفانی بود که میرزا لطف‌الله بعنوان وزیر اعظم‌بوی خدمات شایانی نمود ودرسرکوبی‌مخالفان وخواباندن شورشها نقش عمده‌ای داشت.

ایام وزارت میرزا لطف‌الله چندان دوامی نداشت ودر سنه ۹۹۹ بعلت اعمال زشتی‌که ازپسرانش سرزده بود ازوزارت معزول شد ودیگر نتوانست مقام ازدست‌رفته را باردیگربچنك‌آورد.

الله وردی خان

درزمان فرمانفرمائی **الله وردی خان**، فارس در تحکیم سلطنت شاه عباس نقش مهمی برعهده داشت. سپاهیان این خطه تادورترین نقاط، شورشها وبحرانها را فرو نشاندند.

رفت وآمد سپاهیان بمناطق دوردست، درانتقال آداب ورسوم وعناصر تفکر مردم آن‌سامان بفارس بنوبه خود اثرقابل‌توجهی‌داشت. آغازفرمانروائی اللهوردی‌خان سال ۱۰۰۳ بود. وی در شجاعت و سخاوت و رأی و عقل و دوراندیشی برتمام امرا برتری داشت.

فرمانفرمای جدید در رجب سال ۱۰۰۴ وارد شیراز گردید. **شاه عباس** نظر بعنایت خاصی‌که باوداشت، در همین سال حکومت **کوه گیلویه** راهم ضمیمه ایالت الله وردی خان‌کردیکسال بعدوالی لرستان یاغی شد وشاه‌عباس‌به‌الله وردی‌خان دستور داد تاباسپاه فارس بدان جاعزیمت نماید. الله وردی خان قلعه‌ای راکه حاکم لرستان بدانجاپناهنده شده بود تصرف‌کرد.

درسال ۱۰۰۶ نیزسپاه فارس مأمورفتح خراسان شدولی قبل‌ازآنکه سپاه‌فارس وکرمان بدانجا برسد ازبك‌هاخراسان را تخلیه کردند. الله وردی خان در هرات به ازبکان رسید وآنانرا بسختی شکست داد.

از کارهای مهم الله وردیخان این بود که بکمك سپاهیان فارس ، پرتقالیها رااز بحرین بیرون کردوآن جزیره راتحت اختیاردولت ایران درآورد .

درهرجاکه جنگ مهمی درپیش بودیاکاربرجسته‌ای دربرابرشاه عباس قرارداشت الله وردی خان نامزد مقابله باآن میشد .

درسال ۱۰۱۳ **سنان پاشا** مشهوربه **چغال اوغلی** وزیـراعظم عثمانی وارد قلعه **وان** شد .

شاه عباس امرکرد تاالله وردی خان باسی‌هزارسوار فارسی وکرمانی و عراقـی باستقبال اوبرود ونگذارد بمردم آذربایجان تعرض شود .

این سپاه درناحیه وان باسپاه عثمانی که آنانرارومی میگفتند واردجنگ شد و سنان پاشا باپانزده هزارسربازدرحصاروان محصورگشت و چون کاربراو تنگ شد با چندکشتی ازراه درپاچه ارمن فرار کرد وبرای جبران این شکست اردوی روم را احضارکرد .

شاه عباس نیزپس از آنکه اطلاع یافت تعداد سپاهیان رومی صدهزارنفر است امرای قزلباش راتحت فرماندهی الله وردیخان بیگلربیگی فارس که دراصابت رأی ، حسن تدبیر، جلادت ، تهور ودلاوری مانند نداشت قرارداد .

سپاه روم درشش فرسنگی تبریزفرود آمد وارابه‌های توپ را بزنجیربستند و تفنگچیان ینگی چری رادرپشت آنها قرارداده آماده جنگ شدند.کمی سپاه فارس، سنان پاشارا مغرورساخت وجمعی رااز‌حصارارابه های توپ بیرون فرستاد تاجنگ را آغازکنند . درهمین وقت سپاه فارس وسواران قزلباش که در پشت جبهه پنهان بودند بانعره‌های الله‌الله برصف عثمانیهازدند ودراندك زمانی بقلب سپاه دشمن نفوذکردنـد و بسیاری ازامراو والیان بزرگ آنانرا باسارت گرفتند . در این جنگ بیش از نصف لشکرعثمانی نابود گردید .

بعدازاین فتح الله وردیخان مرخص شد وبفارس رفت اما توقفی نکرد و باسپاه

تاره نفس دیگر عازم فتح گنجه گردید . الله وردیخان تمام آن نواحی را یک یک گشود وتا آن زمان چنین فتوحات درخشانی طی مدت پنجسال نصیب هیچ سرداری نشده بود. درسال ۱۰۲۱ کوششهائی برای مصالحه ایران و عثمانی صورت گرفت، شاه عباس نیز ازمازندران باصفهان آمد. الله وردیخان باصفهان رفت تاازشاه استقبال کند ودرهمین دیدارشاه عباس آثارمرگ را برچهره سردار بزرگ خوددید. بیش ازچند روز نگذشت که سردار بیمار و بستری گردید. **حکیم سلمان جهرمی** آنچه مقدور بوددرمعالجه او کوشید امااین درمانها سودی نداشت ووفات یافت .

شاه عباس شخصاً جنازه اورامشایعت کرد وپس ازانجام تشریفات مذهبی جسداو را بااحترام تمام بمشهد فرستاد ودر آنجا درمقبره‌ای که برای او تهیه شده بود دفن گردید .

ازحوادث جالب آنکه چندروزپیش ازمرگ الله وردیخان معماری که برای بنای گنبد آرامگاهش بمشهد رفته بود بازگشت وخبراتمام آنرا بسردار رسانید .

میرزامعین الدین محمد شیرازی

امامقلی خان در زمان فرمانروائی خود در فارس **میرزامعین الدین محمد** فرزند **غیاث الدین علی شیرازی** را بوازرت بر گزید . پس از قتل امامقلی خان ، **معین الدین** بوازرت فارس باقی ماند ورتق وفتق اموررا بدست گرفت و امور حکومتی را هم اداره میکرد . وی از وزرای خیر ونیکنام وسلیم النفس بود. پس ازمرگ **شاه صفی** در سال ۱۰۵۲ وزارت وایالت فارس رابه پسرخود **میرزامحمدهادی** واگذاشت وخود به امور خیریه پرداخت.

امامقلیخان

درزمان فرمانفرمائی **الله وردیخان** درفارس پسرش **امام قلی‌خان** حاکم ایالت لارستان بود. پس ازمرگ الله‌وردیخان شاه‌عباس بمنزل اورفت و پس از ابراز عنایت نسبت بباز ماندگان، حکومت فارس را به امامقلی‌خان واگذاشت و او را بلقب **بیگلر بیگی** ملقب ساخت.

درسال ۱۰۲۲ امام قلی‌خان دستورداد تا **مدرسه خان** شیراز رابنانمایند. این مدرسه یکصد حجره فوقانی وتحتانی داشت که ازنظرسبك معماری شبیه بمدرسه چهارباغ اصفهان است. درهمین مدرسه بودکه **ملاصدرای** معروف مدتها تدریس میکرد.

درسال ۱۰۲۴ که جنگ بین ایران وعثمانی دوباره برپاشد امام قلیخان مامور شد که سپاه فارس رابمحاصره **ایروان** ببرد. هنگامیکه طبق فرمان بجانب جناح شرقی ایروان در حرکت بود اطلاع یافت که ده هزاراسب واستر وچندین قطارشتر باعده‌ای از سپاهیان عثمانی برای تهیه آذوقه به نخجوان رفته‌اند. امامقلی خان آنانرا تعقیب کرد وهنگامی به نخجوان رسیدکه سپاهیان مشغول خریدن وبارکردن آذوقه بودند. سپاه فارس حمله راآغاز نمود؛ درنتیجه ۱۵۰۰ نفرازسواران دشمن راکشتند وسد هزاراسب واستروشتر بابار وآذوقه به غنیمت گرفتند.

این حادثه چنان سپاه عثمانی را ازحیث آذوقه درمضیقه انداخت که یکی از علل مهم شکست وعقب نشینی آنان ازایروان بود.

بپاداش این خدمت ، شاه عباس حکومت قسمتی ازخوزستان فعلی راتاخرمشهر برحکومت فارس افزود.

درسال ۱۰۲۵ **خلیل پاشا** وزیر اعظم وسردارعثمانی برای مصالحه باشصت هزار سوار بقصد تبریز حرکت کرد . شاه عباس فارس را تحت فرماندهی امام قلی خان وسپاه قزلباش راتحت فرماندهی **قرچغای خان** مأمور کردکه مراقب رومیها باشد. سردارعثمانی درنزدیکی تبریزخواست دستبردی بسپاهیان مراقب زند ولی آنان دفاع کرده دشمن راپراکنده ساخته پانزده هزارتن ازآنان رابقتل رسانیدند وجمعی هم باسارت گرفتند وهشتاد پرچم راکه نشانه هشتاد سرداراست بتصرف آوردند در آن هنگام مسئله نفوذ **پرتقال** درجزیره **هرمز** مورد توجه دولت **انگلیس** بود.

پرتقالیها ازسال۹۱۳ یعنی زمان **شاه اسمعیل** هرمز را تصرف کردند. مامورین انگلیس باهدایا بدربارایران آمده بعرض رسانیدندکه تصرف هرمز وراندن پرتقالیها ازآن حدود کارآسانی است . شاه عباس امام قلیخان را مأمور تصرف هرمز ساخت . سربازان فارس به بندرجرون (بندرعباس فعلی) آمده بر کشتیهای جنگی انگلیسی سوارشدند وپرتقالیهارا ازهرمزرانده اموالش راتصرف کردند.

پس‌ازمرگ شاه عباس، سلطنت **بشاه صفی** رسید واودست بکشتاروبا کور کردن ومحبوس ساختن شاهزادگان صفوی وسرداران وبزرگان گشود. در سال ۱۰۴۳ برادر امام قلی‌خان موسوم به **داودخان** که حاکم قراباغ وایروان بودچندتن ازامرای قاجار را بقتل آورد . شاه صفی برآشفته فرمان احضار امام قلی خان را از فارس داد . وی باصفهان آمد ودرمعیت شاه بقزوین رفت. درآنجا نامه‌ای ازداودخان بشاه صفی نشان دادندکه درآن نوشته شده بود یکی ازپسران شاه عباس تحت سرپرستی امام قلی‌خان است‌که بزودی اورابسلطنت برخواهد داشت. شاه صفی بدون تحقیق دستورداد ابتدا سه پسرفرمانروای فارس رابقتل آورند سپس دوتن ازدامادهای امامقلی خان رامأمور کرد تاسراورابیاورند. همانشب مأموری نیز بفارس رفت تاسایرفرزندان امام قلی خان رابقتل آورند وبدین ترتیب این سرداربیگناه‌که آنهمه خود وپدرش در راه تحکیم سلطنت خاندان صفوی بجان‌کوشیدند جان سپرد.

خواجه شهاب الدین احمد شیرازی

پدرش **خواجه سیدی احمد** وزیر **شاهرخ میرزا** بـود. **شهاب‌الدین‌احمدمیرزا** در انواع علوم بحدکمال رسید . در انشاء وحسن خط وعلم سیاق نظیر نداشت . در زمان شاهرخ میرزا بسمرقند عزیمت کرد و در آنجا بوزارت **الغ بیگ میرزا** نائل آمد . چون سلطان ابوسعید میرزا در خراسان فرمانفرما شد خواجه احمد وزارت او یافت . عنایت وتربیت سلطان ابوسعید دربارهٔ اوچنان زیادت گرفت که وی درخدمت سلطان بغایـت دلیر وگستاخ بودودر اموال دیوانی تصرفات نامقدر میکرد و باآنکه سلطان ابوسعید میرزا درتنبیه، سختگیری بی اندازه داشت وبر تصرفات او هم آگاه بود بواسطه دانش و فضل خواجه دریغش می‌آمد که وی راضایع سازد وتنها به‌عزل اواکتفا مینمود واین عزل ونصب جندبار تکرار شد. فرزندان **شهاب‌الدین** نیزدر دربارسلطان تقرب یافتندبعد از شهادت سلطان ابوسعید میرزا حسن بیگ شهاب الدین احمد را وزارت‌داد.

بعداز چندسال‌که برسراین کاربود بواسطه اتهامی‌که درتصرف اموال براووارد آمد بحکم **حسن بیگ** اورا معزول ودست راستش راقطع کردند مع‌الوصف تاریخی بنام سلطان ابوسعیدبادست چپش نگاشت . امانتوانست مجدداًوزارت یابد.

خواجه احمد تاسال ۹۰۳ درقید حیات بوده‌است.

امام وردی بیک خلف بیگی

درسال ۱۰۷۲ **شاه سلیمان صفوی** ایالت وحکومت فارس را به **امام‌وردی‌بیگ خلف‌بیگی** بخشید. این‌شخص نسبت به‌عمران‌وآبادی‌علاقه‌ای‌داشت وآثاری‌ازاو هنوز در شیراز پایداراست.

امام ویردی بیگ درسال۱۰۹۲ مسجد جامع شیرازراتعمیر کرد و تاریخ ایـن تعمیر را برسنگی چنین نقر کرده‌اند.

فروغ اختر همت امام ودیری بیگ — کـه اقتباس‌کندمهـر از ضمیرش نور
بفهم ورای و فراست در انجمن قانون — بعقل ودانش‌وفرهنگ درجهان دستور
همان که بسته به معموری جهان‌همت — بهر اراده چو باشد زلطف حق منصور
ز فیض ساخته تا مسجد عتیق آبـاد — شده‌است ورد ملك ان سعیکم‌مشکور
بس‌این شرف که‌اگر ترککی‌از آن‌یکبار — کند بسهو در ایام عمر خویش عبور
ز وی عبادت نا کرده میرسد بقبول — نگشته فایز ازآن فیض میشود مغفور
دلم‌چون‌عنچه‌نهان خواست‌سال‌تعمیرش — چوگل بخنده خردگفت بانشاطوسرور
بگو بیاری توفیق ذی الجلال ودود — اساس کعبه دین شد بسعی او معمور

وی همچنین **مدرسه امامیه** را در **محله‌سنگ‌سیاه** بنا نمود واملاکی هم وقف آن ساخت. این مدرسه ویران شده‌واکنون‌اثری ازآن‌وموقوفاتش نیست.

بازارآقا که صحنهای **شاه‌چراغ** وسیدمیرمحمدرا بهم‌متصل‌میساخت‌جزوموقوفات این مدرسه بود.همچنین کاروانسرای امامیه که بعداً بکاروانسرای‌چراغعلیخان‌موسوم گردید ودرمحله بازارمرغ قرارداشت ازموقوفات‌این‌مدرسه‌است.

وفات امام ویردی بیك بسال ۱۱۰۰ اتفاق‌افتاد .وی مدت ۱۸ سال ایالت فارس را عهده داربود ودراین مدت پیوسته با علماوسادات و ارباب کمال و ادب مصاحبت می‌کرد ودر امور خیرپیش قدم‌بود.

میرزاهادی‌فسائی‌وزیر

درسال ۱۱۸۲درشیراز متولد شد . پس‌ازکسب علوم متداوله در زمان پدرخود **میرزاجانی** حکومت چندین بلوك رابرعهده داشت.

پس‌ازآنکه پدرش درزندان مسموم‌شد **فتحعلی‌شاه** مناصب پدر را باو بخشید وبدون‌مشاوره از **میرزاهادی** کاری انجام‌نمیداد.

میرزاهادی اختیارعزل ونصب کلیه حکام فارس رادردست‌گرفت. ازآثاراودر فارس کاروانسرای مهارلو وکاروانسرای باجگاه است.

درشیراز نیز حمام میرزاهادی رادرمحله بازارمرغ بنانهاد.

محمدنبی‌خان وزیر

محمدنبی‌خان از بازرگانان شیراز بود که درزمان **فتحعلی‌شاه** میزیست . در سال ۱۲۱۵ **کراوغلی‌ملك‌التجار** قزوینی خواهر او رابزنی گرفت واز طرف دولت بسفارت هندوستان نائل‌گردید . ملك‌التجار قزوینی درهندوستان بضرب گلوله هندوئی کشته شد و فتحعلی شاه **محمدنبی‌خان** را درسال ۱۲۱۸ بسمت‌سفارت به بمبئی فرستاد . در سال ۱۳۲۱ازهندوستان‌بتهران بازگشت‌ودر سال۱۱۲۳فتحعلی‌شاه **نصرالله خان قراگزلو** را ازوزارت فارس معزول داشته محمدنبی خان را بجای اوگماشت . مدت این وزارت کوتاه بود زیرا درآخرسال ۱۲۲۴ معزول گردید . **حاجی‌محمدحسین خان** صدراعظم اصفهانی که بامحمدنبی خان مخالف بود از تهران بشیراز آمد ویکصد وپنجاه هزار تومان ازمحمدنبی‌خان و برادرش **محمدجعفرخان** حکمران بوشهر و دشتی و دشتستان گرفت .در این هنگام محمد نبی خان از هستی ساقط شده به آستانه سید میرمحمد پناه برد وپس از اندك زمانی وفات‌یافت وهمانجا مدفون‌گردید.

محمد نبی خان بسرودن شعر نیز علاقمند بود . در ایام سفارت «سفیر» تخلص مینمود وبعداز آن‌تخلص«فطرت» را برگزید ودرباره‌شعر گفته است.

شعر آنچنان بگوکه اگر خصم بشنود خود را ز آفرین نتواند نگاهداشت

احمد بن موسی بن جعفر

هنگامیکه **مأمون** درمرو حکومت میکرد و **حضرت رضا** ولیعهدی او را برعهده داشت برادر بزرگتر آن حضرت ، **احمدبن موسی** و برادران وکسان باکسب اجازه از حضرت رضا و خلیفه عباسی ازراه جنوب بسوی مرو حرکت کردند تاباولیعهد قلمرو اسلامی دیداری تازه کنند. دربین راه گروه زیادی ازعلاقمندان بخاندان هاشمی بدانان ملحق شدند وبدین ترتیب تعداد شان بپانزده هزار نفر میرسید.

(هزار مزار) علت مسافرت را ملاقات ودیدار نمیشمارد و میگوید برای جنك بامجوسان آمده بودند. الحاق عده کثیری باین کاروان مؤید اینست که هدف آنان تنها دیدار حضرت رضا نبوده وشاید هدفهای سیاسی نیزمورد نظر بوده است . این حدس زمانی قوت میگیرد که وقتی کاروانیان از مرك حضرت رضا آگاه شدند جمع زیادی بزادگاه خود بازگشتند.

در هرحال ورود آنان مصادف بامرك حضرت رضا بود ومأمون که از این عده بیمناك بود دستور داد تاازورودشان بشیراز ممانعت نمایند وآنان را مراجعت دهند.

بنی هاشم پس ازمشورت تصمیم بمقاومت گرفتند وبدین ترتیب جنگ درگیرشد ودرهمان هنگام کدشکست برلشکر **قتلغ خان** افتاد جارچیان فرزیاد زدند اگر به پشتگرمی ولیعهد میجنگیداودرگذشته.

اطرافیان احمدبن موسی دلسرد ومرعوب شده پراکنده شدند واحمدبن‌موسی‌و برادران وکسان نزدیك یعنی اما مزادگان هریك بطرفی پراکنده شدند واحمدباتفاق **سید میرمحمدو سید علاءالدین‌حسین** مخفیانه بشیراز آمدند وهریك در خانه‌ای پنهان شدند.

پس از چندی جاسوسان حکومت ازمحل‌اختفای احمدبن موسی آگاهی‌یافتند وبرای‌دستگیریش بمحاصره‌خانه‌برخاستند. حضرت‌درحالی‌که‌زره پوشیده‌بودمیجنگید. عمال‌حکومت بناچار دیوارخانه همسایه‌را سوراخ‌کرده ازپشت سرضربتی بـر سرش واردآوردند وخانه‌را هم‌برسرش خراب‌کردند. ازآن‌هنگام ازراه عنادآن‌خرابه رابجایگاه ریختن زباله تبدیل‌کردند.

درزمان اتابك ابوبکرسعدبن‌زنگی‌دستور داده‌شد زباله‌هارا ازوسط‌شهر بخارج منتقل نمایند ودر محل آن‌عمارتی بسازند. دراین‌حال بجسد **امیر احمدبن‌موسی** بر خوردند وازروی کتیبه انگشتری اوکه‌نوشته‌بود (**العزةلله احمد بن‌موسی**) پس‌ازچهار صدسال جسدش رایافتند وجریان را بعرض اتابك رسانیدند واو دستور داد برمدفنش بارگاهی بسازند. انجام این‌کار برعهده **امیر مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود بدر** وزیر اتابك قرار گرفت.

درباره احمدبن‌موسی‌نوشته‌اندکه هزارغلام‌را ازمال‌خودخریده‌وآزادکرده‌است. بعدازامیر مقرب ملکه تاشی خاتون مادرشاه شیخ ابواسحق قبه‌ای برروضه **شاه چراغ** بناکرد وچسبیده بدان نیز مدرسه‌ای برپاداشت واین بنادر سال ۷۵۰ بانجام‌رسید.

تاشی خاتون چند قریه منجمله قریه میمند فارس را برآستانه و مدرسه وقف فرمود. گنبد شاه‌چراغ درسال نهصد و نود وانداز حادثه‌زلزله خراب‌شد وبدستورسلاطین صفوی اقدام بتعمیر آن‌گردید. اخیراً چهار مجلس نقاشی ازآن زمان برروی دیوار بدست آمد. این نقاشی‌ها هنگام تجدید تعمیر وکندن گچها، زیر ورقه‌ای ازگچ وآئینه‌ظاهر گردیدکه‌بهمان‌صورت‌حفظ گردیده است.

حسینعلی میرزا قاجار فرمانفرمای فارس نیز از جمله کسانیست که روضه آن حضرت را تجدید عمارت کرد.

در تمام ادوار، پادشاهان نسبت به احمدبن موسی تواضع واحترام خاصی داشته‌اند. از اینرو هریك از آنان آثاری در آنجا از خود باقی میگذاشتند. فتحعلیشاه قاجار برای حرم، ضریح تازه‌ای از نقره خالص ساخت ومیرزا محمدحسین متخلص بعالی شیرازی که پدرش سابقاً کلانتر فارس بوده اشعاری در ماده تاریخ آن بشرح زیر سرود.

کلك عالی زد برای سال تاریخش رقم **مرقدسبط محمد** یافت این سیمین حجاب

اقدام اساسی برای احداث یك بارگاه باشکوه برای آن حضرت بدستور شاهنشاه آریامهر صورت گرفت. بدین معنی که گنبد قبلی بکلی برچیده شد و گنبد فعلی که نمودار هنر کاشی سازی و تزهیب ایرانی است احداث شد و در صحن و ایوان و محوطه میدان نیز تغییرات اساسی بعمل آمد.

برادر **احمد بن موسی** است که باتفاق برادر بشیراز آمد و در گوشه‌ای پنهان میزیست و بعبادت مشغول بود. قرآن می‌نوشت و ازحق الکتابت آن امرارمعاش می‌نمود وبخرید وآزادکردن غلامان می‌پرداخت. مرگ اوباجل طبیعی بود وضریح فعلی را که ازنقره ساخته شده اویس میرزامعتمدالدوله ثانی‌فرزند فرهاد میرزاعم ناصرالدین شاه درسال ۱۲۲۶ وقف برروضه سیدمحمد نمود.

در سال ۹۲۳ خلیل سلطان ذوالقدر والی شاه اسمعیل صفوی در فارس عمارتی ساخت‌که مشتمل برگنبد ورواق وکریاس ومسجد وچندین حجره دوطبقه بود.

این خلیل سلطان مدت پانزده سال برفارس حکومت داشت و بعلت قصوری که درجنگ چالدران ازاوسرزده بود بمحکوم بمرگ شد.

اخیراً هنگام تعمیروتجدید ضریح‌سیدمیرمحمدصندوق عتیقه‌کوچك و نفیسی در داخل ضریح پیداشدکه مشخصات آن رافاضل دارجمند آقای **سیدمحمد تقی‌مصطفوی** درصفحات ۳۵۴ و ۳۵۵کتاب **اقلیم‌پارس** چنین نوشته‌اند:

«درازای صندوق ۱٫۷۵ متروپهنای آن ۶۰ سانتیمتروبلندی آن ۷۵ سانتیمتر است. بدنه‌های چهار جانب صندوق از قطعات چوبهای منبت‌کاری شش‌گوش وسه‌گوش ترکیب یافته و برروی چوبهای شش گوش درود برچهارده معصوم و نام اولیاء متصوفه

بشرح مذکور در تذکرةالاولیاء شیخ عطار بطور برجسته مرقوم گردیده. مقداری از چوبهای شش گوش هم مشتمل بر نقوش برجسته گل و بوته اسلیمی است.

نام اولیای متصوفه که علاوه براسامی چهارده معصوم برصندوق مزبور ذکر گردیده است بشرح زیر میباشد.

بریك بدنه طولی صندوق:

بشرحافی- اویس قرنی- فضیل عیاض- ذوالنون مصری - سلیمان درارانی- داود طائی - محمد واسع - امام احمد حنبل - سری سقطی - شاه شجاع کرمانی - احمد خوارزمی - احمد خضرویه - احمد حرب - فتح موصلی - شیخ حاتم اصم - معروف کرخی- جنید بغدادی- امام شافعی - منصورعمار - حارث محاسبی - رابعه البادیه - ابوتراب نخشبی - ابراهیم ادهم - شفیق بلخی - حمدون قصار - عتبته الغلام بایزید بسطامی.

بربدنه دیگرطولی صندوق:

سفیان ثوری - یك نام خوانده نشد - امحازم مکی - محمد سماك - مالك دینار- یوسف بن‌حسین - ابوسعید خراز - عبدالله شاذل - عبدالله خبیق - محمد اسلم حبیب عجمی - ابوحفص حداد - عمروبن عثمانی مکی - احمد بن‌عاصم انطاکی - سهل عبدالله تستری - یحیی معاذرازی.

برروی ده قطعه چوبهای بدنه اخیر کلمه **الله** و برروی یکی ازقطعات شش‌ضلعی هم نام **خاتم سلیمانی** بطور برجسته مرقوم گردیده است. دو بدنه کوچکتر صندوق یکی مشتمل بر صلوات کبیر بوده و دیگری منحصراً مزین به گل و بوته‌های اسلیمی است.

بربالای چهاربدنهٔ صندوق حاشید مشتمل بر آیة الکرسی بخط ثلث برجسته مرقوم گردیده است وبربدنهٔ فوقانی صندوق جملهٔ **العظمة لله** در یك طرف نوشته شده

برحاشیه چهار طرف همان بدنه نیز آیه طولانی آخر سورهٔ بقره بخط ثلث بر جسته مرقوم رفته است.[۱]

طبق اظهار نظر استاد بزرگوار مصطفوی این صندوق متعلق به قرن هفتم هجری است و دانشمند ارجمند در باره نفاست و اهمیت آن چنین مینویسند «آثار هنری و جالب توجه قرن هفتم هجری بعلت عواقب فاجعه خانمانسوز مغول انگشت شمار میباشد».

---

۱ - اقلیم پارس. چاپ تهران آذرماه ۱۳۴۳ تألیف استاد دانشمند آقای سید محمدتقی مصطفوی صفحات ۳۵۴ - ۳۵۵

سید علاء الدین حسین

حسین بن موسی برادر **شاه‌چراغ** نیز با برادران دیگر بشیراز آمد و پنهان بود ولی بعداً بدست مأمورین حکومت کشته شد.

متأخرین نوشته‌اند جسدش را در زمان صفویه یافته‌اند و حال آنکه در کتب قرن هشتم از مدفن آن حضرت نام برده‌اند و شیرازنامه تصریح کرده است که (در محلت باغ قتلغ از محلات شیراز است و بدگنبد باغ اشتهار یافته چه در ایام سلطنت اتابك شخص مبارکش ظاهر گشت و بر سر او گنبدی ساخته بودند)

در **شدالازار** و **هزارمزار** نیز از آن بقعه بعنوان روضه‌ای قدیمی نام برده شده. از آثار دوران صفوی در حرم **سیدعلاءالدین حسین** تعمیری است که در زمان شاه‌اسمعیل صفوی صورت گرفته و هنوز قسمتی از کاشیهای معرق آن در موزه پارس شیراز موجود است. این امامزاده نیز دارای موقوفات زیادی است که اخیراً ضابطه صحیحی برای بهره‌ برداری از آن ترتیب داده شده.

علی بن حمزه

علی بن حمزه در اثر فشار خلفای عباسی در سال ۲۲۰ هجری بحال فرار بشیراز آمد

ودرغاری که بعداً **باباکوهی** برای اعتکاف خود برگزیدپنهان شد . روزها هیزم فراهم میکرد وگاهی بدروازه **استخر** میاورد وازفروش آن آنوقد خریده برای خانواده خود بغارمیبرد.

روزی مأموربن خلیفه او را ازخالی که برصورت داشت شناختند وگردنش را زدند وآن سررا ببغداد فرستادند وجسدرادرمحل فعلی (بالای پل دروازه اصفهان) دفن کردند . **عضدالدوله دیلمی** برآن قبر بقعه‌ای ساخت ودخترسید شریف **زیدبن اسود** را نیز بزنی گرفت وچون زیدمرحوم شد او را درنزدیکی علی بن حمزه دفن کردندکه اکنون این مقبره درست درشیب جنوبی پل‌دروازه اصفهان درسمت غربی خیابان قرار گرفته. زیدبن اسودبه‌هشت واسطه نسبش باامام **حسن بن علی مرتضی** میرسد .

در ورودی بقعه شاه میرعلی بن حمزه اگرچه کهنه وفرسوده شده ولی از نظر کنده کاری نمونه‌ای ازذوق وهنر مردم‌شیراز است. پس‌ازعبورازدهلیز درمحلی که‌واردصحن میشوند بر بالای درگاه، سنگ سرخ رنگی نصب شده که کتیبه بسیار زیبائی بخط **ابراهیم‌سلطان** فرزند **شاهرخ‌تیموری** برآن نقرگردیده است .

بقعه را خیابانی از هنرستان فعلی جدا میکند . سابقاً محل این هنرستان گورستان (جوان آباد) بوده. **رحیم خان** فرزند **کریمخان زند** که درسال ۱۱۹۱ درگذشت دریکی از اطاقهای بنای هنرستان قرار دارد . درجوارآن گوریکی دیگرازفرزندان **کریمخان** که بسال ۱۱۸۵ فوت نموده واقع شده است .

درسال ۱۳۴۱ نویسنده مأموریت یافت تا از نزدیك درباره وضع بنای محلی موسوم بدامامزاده حمزه واقع دربوانات مطالعه نمایم . از آنجاکه این امامزاده پدر علی بن‌حمزه است قسمتی ازگزارش خود راکه طی نامه‌شماره ۳۳۸۱ـ۹ر۱۲ر۴۱ باداره کل باستانشناسی ارسال شده نقل مینماید .

امامزاده حمزه که از نظرگچ بری‌ها، معجرودرهای خاتم ومنبت‌کاری و اسلوب معماری طاق‌وگنبد درردیف ۳۰۵، ثبت آثارتاریخی شده یکی از اولادان امام موسی کاظم است که با گروه زیادی بایران آمد .

ورود این کاروان بایران مصادف بادرگذشت حضرت رضا و تعقیب آنان ازطرف حکام گردیدکه اولین برخورد وتصادم درخانه زنیان فارس واقع شد وازآنجا بنی‌هاشم باطراف و اکناف پراکنده شده هرکس برای حفظ جان خویش راه دیاری را در پیش گرفت . حمزه ظاهرا باتفاق خواهرش درمحلی که اکنون دهکده بزم در۲۲ کیلو متری **سوریان (مرکزبوانات)** قراردارد مقتول یا درگذشته و مقبره خواهر وبرادر بفاصله دویست متری یکدیگرقرارگرفته .

آثار فعلی بنا

بنای کنونی اما مزاده عبارتست ازیك گنبد مدور بارتفاع تقریبی ۱۶ متر که سبك طاق مدور آن عیناً بد قیصریه بازارلارشباهت دارد . دورتادوربدنه طاق درفواصل معین کتیبه‌های کوچکی ازخط کوفی تزیینی قرارگرفته. سه شاه نشین درجهات شمال، جنوب ومشرق واقع شده ودرب ورودی روبمغرب بازمیشود. محوطه امامزاده‌عبارتست ازفضای نسبتاً بزرگی که درختان چنارکهنسال حاکی ازآنست که لااقل از هفتصد سال پیش امامزاده مورد توجه مردم بوده است .

درب ورودی حیاط‌امامزاده نیزدرسمت باخترقراردارد که سردرآن فروریخته وتنها قسمت جزئی ازگچ بریهای‌آن باقی مانده است.این گچ بریهایکی‌از نفیس‌ترین آثارهنری قرن دهم هجری بشمار میرود . تناسب عجیب و خوش حالت اسلیمی‌ها با نقوش بدیع و زنده و صحنه‌های جاندار نزاع شیر وآهو علاوه براینکه حاکی از چربدستی هنرمندان‌است‌بوضعی‌خیال‌انگیز مبین هیجانات ومظاهرروحی‌مردم‌درسواحل کویرمی‌باشد .

درضلع دست راست ورودی اشعاری برقطعه‌سنگی منقور است که نصب آن بدستور **میرزا محمد حسین** وزیرصورت‌گرفته‌وتاریخ آن معادل‌بامجموع‌حروف‌ابجدی این مصرع (بحمدالله دعای خیرحاصل) یعنی سنه ۱۰۷۴ میباشد .

درب امامزاده‌نیزقدیمی است ودرقسمت بالائی آن‌آیتی‌ازقرآن‌بصورت برجسته

نقر گردیده . محوطه‌ای که درب ورودی بدان منتهی می‌شود و بوسیله درب دیگری از حرم جداشده عبارت از طاقی است که دارای اشکال هندسی است و گچ بریهای بسیار زیبائی از سقف آن فروریخته و قسمتی نیز زیر گچ کاریهای بعدی پنهان مانده. در ضلع دست راست درب دو لنگه‌ای خاتم کاری اطاقی است که آنهم از آثار دوران صفوی است . در وسط درب نوشته شده (عمل استاد **علی بمان** نجار ۹۹۳) و دور تا دور قسمت بالائی چهارچوب باخط ثلث زیبائی اسامی دوازده امام کنده کاری شده. معجر چوبی از سه طرف منقش بدکنده کاریهای برجسته می‌باشد که بدستور شاه عباس بزرگ (۹۹۴- ۱۰۳۸) تهیه شده. برروی درب معجر باخط ثلث نوشته شده (کتبة الفقیر بماند علی فی السنه الف وسبع) .

درضلع دیگر معجر اشعاری حاکی ازاینکه بدستور شاه عباس اول معجر تهیه‌شده نقر میباشد وماده تاریخ تهیه آن هم که درسنه ۱۰۰۷ می‌باشد چنین سروده شده .

چوفیض لم یزلی‌است این، تونیز تاریخش
اگر طلب کنی از (فیض لم یزل) دریاب

دردیوارغربی نیز گچ بری زیباوخوش خطی دیده می‌شود که نام استاد کار آنرا چنین نقش نموده (عمل استاد شمس الدین عبدالحسین اصفهانی بنا) .

گچ بری جرزهای یکی ازشاه نشین‌های داخل حرم نیزمؤیدا ینست که قبل از پادشاهی شاه عباس کبیر گچ بریها تهیه شده وبیت زیر تاریخ آنرا اعلام می‌دارد .

باهتمام همام الا نام گشت تمام   بسال نهصد وپنجاه وسه بفتح وظفر

بی‌بی دختران

ام عبدالله مشهور بـه **دختران** کـه اکنون آنرا **بی‌بی‌دختران** گویند از بانوان فاضل وازاولاد فاطمه دخترپیغمبراست . اکنون قسمتی ازفضای وسیع بقعه راکه مدتها بصورت خرابه‌ای بودبدبستانی تبدیل کرده‌اند .

زنی شوهردارکه مرتکب زناشده بودپس ازتوبه ازقاصی شرع خواست تا او را سنگسارنمایند . آن زن رادرکنار مزارام عبدالله دفن نمودند و از آن هنگام مردم شیرازنسبت بدان بقعه بیشترروی‌آوردند .

همسر **امیرمبارزالدین محمد** موسس سلسله‌آل مظفرموسوم به**قتلغ خان مخدومشاه** که دخترسلطان **قطب الدین‌شاه‌جهان** بن سلطان سیورغتمش قراختائی بوددستورداد تا گنبد ومدرسه‌ای درآنجا بسازند .

این گنبد ومدرسه‌درزلزله‌های‌شیرازویران‌گردید ونیکوکاران‌شیرازفقط بتعمیر بقعه همت میگماشتند وسالهازمین وسیعی که قبلامدرسه بوده بلا استفاده بود تا اینکه چندسال پیش قسمتی ازآن مورد استفاده قرارگرفت .

محل بی‌بی دختران را سابقا **دروازه بیضا** میگفتند .

پیر بناب

سیدمحمد معروف به **شیخ اقطع** درچندکیلومتری جنوب غربی‌سیرازمدفون‌است. درآنجا مغاره‌ای دردامنه‌کوهی قرار دارد که ازنزدیکی آن چشمه آب گوارائی از زیرکوه میجوشد شیخ درایام زندگانی درآن مغاره معتکف بوده وپس از مرگ نیز همانجا بخاك سپرده شد . بهمین علت اورا مردم شیراز « **پیربن‌آب** » گویند .

سید محمد دستش دچار بیماری سختی شد که آنـرا قطع کردند و همیشه می‌گفت «خرسندم که‌دستم راقطع کرده‌اند زیرا وقتی‌گناهی‌کرد. ازآنجا که درویشی گوشه نشین بود شرح حالش بیش ازاین معلوم نیست اکنون مدفن او زیارتگاه‌مردم شیراز است که دروقت درماندگی بمزارش تمسك میجویند .

شیخ شهریار

درسه‌کیلومتری جنوب شرقی شیرازبقعه کوچکی قرار داردکه درآن‌دوسنگ قبردیده می‌شود . برروی یکی ازآنها نوشته شده «صاحب النفس القدسیة والمقامات العالیه **شهریارین احمد بن علی** الفسائی» وتاریخ فوتش هم‌سند **۶۱۶** هجری است . برلوح دیگرنوشته «الشیخ الصالح العابدالسالك **جمال الدین حسین**» تاریخ فوت او

نیز همان سال ۸۱۶ هجری است. آن بقعه وسنگها رادرسال ۷۹۳ هجری مرمت کرده‌اند.

تخت ضرابی

در کوه چهل مقام ، درست بالای تکیه هفت تنان عمارت کوچکی بنام تخت ضرابی مشتمل برچند اتاق وایوانی جلوآن قرار دارد. درگوشه‌ای از آن هم آب انباری احداث شده که از آب باران پرمی‌شود. این محل رامردم مقدس می‌دانند وبآنجامیروند ونماز می‌خوانند وضمناً روزخود را می‌گذرانند.

این بنا را قاضی‌القضات فارس رکن‌الدین یحیی‌بن اسمعیل‌بن نیکروز در قرن هفتم درشعبان سال ۶۶۹ هجری برای استراحت وسکونت دوستان مسلمان برپاساخت.

شرح حال **رکن‌الدین یحیی‌بن اسمعیل‌بن نیکروز** را درصفحات ۹۶ و ۱۹۷ همین کتاب درزمره خاندان **فالی شیرازی** آورده‌ایم .

کتبی که در تألیف این کتاب مورد استفاده قرار گرفته است

۱ـ قرآن مجید

۲ـ تاریخ یعقوبی

۳ـ فارسنامه ابن بلخی که در عصر سلطنت سلطان محمد بن ملکشاه در بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ تألیف شده.

۴ـ تاریخ سیستان بتصحیح محمد تقی بهار (ملك الشعراء)

۵ـ روضة الصفا تألیف محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف به میرخواند

۶ـ معجم البلدان تألیف یاقوت حموی

۷ـ مواهب الهی تألیف معین الدین بن جلال الدین محمد یزدی به تصحیح سعید نفیسی

۸ـ تاریخ جدید یزد تألیف احمد بن حسین بن علی کاتب

۹ـ تاریخ آل مظفر تألیف محمود کتبی بتصحیح عبدالحسین نوائی

۱۰ـ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تالیف غیاث الدین همام الدین محمد معروف به خواندمیر

۱۱ـ تاریخ جهان آرا تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری

۱۲ـ تاریخ یزد تألیف جعفر بن محمد بن حسن جعفری

۱۳ـ شیرازنامه تألیف فخرالدین ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی

۱۴ـ تاریخ وصاف تألیف شهاب الدین عبدالله بن فضل الله شیرازی معروف به وصاف الحضره

۱۵ـ فارسنامه ناصری تألیف حاجی میرزا حسن شیرازی فسائی

۱۶ـ آثار عجم تألیف سید محمد نصیر فرصت حسنی شیرازی

۱۷ـ شدالازار فی حط‌الاوزار عن زوارالمزار تالیف معین‌الدین ابوالقاسم جنیدشیرازی
۱۸ـ هزارمزار ترجمه‌کتاب شدالازار توسط عیسی‌جنید
۱۹ـ آثارالوزراء تالیف سیف‌الدین حاجی‌بن نظام عقیلی
۲۰ـ شیراز اثرج. آربری ترجمه‌منوچهر کاشف
۲۱ـ تاریخ عصرحافظ تألیف دکترقاسم غنی
۲۲ـ دانشمندان وسخن‌سرایان‌فارس تألیف محمدحسین رکن‌زاده آدمیت
۲۳ـ دارالعلم شیراز تألیف‌صدرالدین محلاتی
۲۴ـ تاریخ علوم عقلی تألیف دکترذبیح‌الله‌صفا
۲۵ـ تاریخ ایران تألیف سرپرسی‌سایکس‌ترجمه فخرداعی گیلانی
۲۶ـ تحفه سامی تألیف سام‌میرزا
۲۷ـ شبهای پیشاور گفتار سلطان‌الواعظین
۲۸ـ تاریخ بیهقی تألیف‌خواجه ابوالفضل‌محمدبن حسین بیهقی
۲۹ـ تاریخ ادبی ایران تالیف ادوارد براون‌جلد اول ترجمهٔ علی‌پاشاصالح
۳۰ـ تاریخ آل جلایر تألیف شیرین بیانی
۳۱ـ علم‌کلام تألیف دکترسیداحمد صفائی
۳۲ـ تاریخ فرق اسلامی تالیف محمد زنجانی
۳۳ـ پرتو اسلام (سه‌جلد) ترجمهٔ عباس‌خلیلی
۳۴ـ دوفیلسوف شرق‌وغرب‌تألیف استاد حسینعلی راشد
۳۵ـ تاریخ مذاهب اسلام تألیف‌ابومنصورعبدالقاهر بغدادی ترجمه محمدجوادمشکور
۳۶ـ کشف‌المحجوب هجویری
۳۷ـ ادوارفقه تألیف محمودشهابی خراسانی
۳۸ـ دستورالوزراء تألیف غیاث‌الدین‌بن همام‌الدین ملقب به‌خواندمیر
۳۹ـ معجم‌البلدان تألیف شهاب‌الدین عبدالله‌بن عبدالله معروف به‌یاقوت حموی
۴۰ـ اراضی‌خلافت‌شرقی تألیف‌لسترنج ترجمه محمود عرفان

۴۱ـ علم کلام جدید تألیف علامه شبلی نعمانی

۴۲ـ مجمع الفصحا تألیف رضاقلی خان هدایت

۴۳ـ دیوان اشعار خواجوی کرمانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری

۶۷ـ الفهرست تألیف ابن ندیم ترجمه رضا تجدد

۴۴ـ زندگانی شاه عباس (چهار جلد) تالیف استاد نصرالله فلسفی

۴۵ـ اسرار التوحید تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید میهنی

۴۶ـ تاریخ گیتی گشا تألیف میرزا صادق بتصحیح سعید نفیسی

۴۷ـ نفحات الانس تألیف جامی

۴۸ـ نظام التواریخ تألیف قاضی ناصر الدین بیضاوی

۴۹ـ ریحانة الادب تألیف محمدعلی تبریزی

۵۰ـ ملل و نحل شهرستانی

۵۱ـ نامه دانشوران

۵۲ـ عبهر العاشقین شیخ روزبهان

۵۳ـ شیراز تألیف علی سامی

۵۴ـ مجالس المؤمنین

۵۵ـ اقلیم پارس تألیف سیدمحمد تقی مصطفوی

۵۶ـ الواح گلی تخت جمشید تألیف سیدمحمدتقی مصطفوی ضمیمه مجلد اول گزارشهای باستانشناسی

۵۷ـ تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری بتصحیح سعید نفیسی

۵۸ـ سبک شناسی (سه جلد) محمدتقی بهار (ملك الشعراء)

۵۹ـ اخبار الطوال تألیف دینوری

۶۰ـ مروج الذهب تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی

۶۱ـ الکامل تألیف ابن اثیر

۶۲ـ تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته ترجمه رضازاده شفق

۶۳ـ معجم الادباء

۶۴ـ ازسعدی تاجامی تألیف ادوارد براون ترجمه علی اصغر حکمت شیرازی

۶۵ـ فردوس المرشدیه

۶۶ـ مقدمه کلیله ودمنه بقلم عبدالعظیم قریب

۶۸ـ معجم البلدان تألیف یاقوت

۶۹ـ المسالک والممالک تألیف ابوالقاسم عبیداله بن عبداله بن احمد بن خردادبه

۷۰ـ اخبارالحکماء تألیف القفطی

۷۱ـ بستان السیاحة تعلیم زین العابدین شیروانی

۷۲ـ درةالتاج مولانا قطب الدین محمودبن مسعودبن شیرازی

۷۳ـ تجارب السلف تألیف هندوشاه بن سنجر

۷۴ـ ازفردوسی تاسعدی تألیف ادوارد براون ترجمه فتح اله مجتبائی

۷۵ـ منتخب التواریخ تألیف معین الدین نطنزی

۷۶ـ راهنمای آثار تاریخی شیراز تألیف بهمن کریمی

فهرست اعلام عمومی

الف

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

غ

ف

گ

ل

م

ن

ی

تاریخ انتشار	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	شماره
شهریورماه ۱۳۰۴	فهرست مختصری از آثار وابنیهٔ تاریخی ایران	۱
مهرماه ۱۳۰۴	آثار ملی ایران (کنفرانس پرفسورهرتسفلد)	۲
شهریورماه ۱۳۰۵	شاهنامه وتاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد)	۳
اسفندماه ۱۳۰۵	کشف دو لوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد- ترجمهٔ آقای مجتبی مینوی)	۴
مهرماه ۱۳۰۶	سه خطابه دربارهٔ آثار ملی وتاریخی ایران(از محمدعلی فروغی، هرتسفلد وهانی بال)	۵
بهمن ماه ۱۳۱۲	کشف الواح تاریخی تخت جمشید (پرفسور هرتسفلد)	۶
بهمن ماه ۱۳۱۳	کنفرانس محمد علی فروغی راجع بفردوسی	۷
۱۳۱۳	تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی (بقلم فاطمه سیاح)	۸
اسفندماه ۱۳۲۹	تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس	۹
اسفندماه ۱۳۳۰	رسالهٔ جودیه ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی)	۱۰
اسفند ماه ۱۳۳۰	رسالهٔ نبض ابن‌سینا (بتصحیح آقای سیدمحمد مشکوةاستاد دانشگاه)	۱۱
۱۳۳۱	منطق دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقایان دکترمحمد معین و سیدمحمد مشکوة استادان دانشگاه)	۱۲

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۱۳	طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمدمشکوة استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۴	ریاضیات دانشنامه علائی ابن سینا (بتصحیح مجتبی مینوی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۵	الهیات دانشنامهٔ علائی ابن‌سینا (بتصحیح آقای محمدمعین استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۱۶	رساله نفس ابن سینا (بتصحح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه	۱۳۳۱
۱۷	رسالهٔ در حقیقت و کیفیت‌سلسله موجودات (بتصحیح آقای‌دکتر موسی عمید استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۸	ترجمهٔ رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (ازآقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۱۹	معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۰	رسالهٔ تشریح اعضاء ابن سینا (بتصحیح آقای غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۱	رسالهٔ قراضهٔ طبیعیات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۲	ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکترغلامحسین صدیقی استاد دانشگاه	۱۳۳۱

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۲۳	رسالهٔ کنوز المعزمین ابـن سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همایی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۴	رسالـهٔ معیارالعقـول ، جـرثقیل از ابـن‌سینا (بتصحیح آقای جلال‌الدین همایی استاددانشگاه)	۱۳۳۱
۲۵	رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سینا بـاترجمه وشرح فارسی آن ازیکی‌از معاصران ابن‌سینا (بتصحیح آقـای هانری کربن)	۱۳۳۱
۲۶	جشن نـامهٔ ابن‌سینـا (مجلد اول ـ سرگذشت‌و تألیفات و اشعار و آراء ابن‌سینا) تألیف آقـای دکترذبیح‌الله صفا استاددانشگاه	۱۳۳۱
۲۷	ترجمهٔ مجلد اول جشن نـامه بفرانسه (بوسیلهٔ آقای دکتر سعید نفیسی استاد دانشگاه)	۱۳۳۱
۲۸	ترجمهٔ اشارات و تنبیهات (بتصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۲۹	پنج رسالهٔ فارسی و عربی از ابن‌سینا (بتصحیح آقای احسان یارشاطر استاد دانشگاه)	۱۳۳۲
۳۰	آثـار تاریخی کلات و سرخس (تألیف آقـای مهدی بامداد)	بهمن‌ماه ۱۳۳۳
۳۱	جشن‌نـامه ابن‌سینا مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن‌سینـا)	۱۳۳۴
۳۲	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد سوم (کتاب المهرجان‌لابن سینا) حاوی نطقهای عربی اعضاء کنگره ابن‌سینا	۱۳۳۵

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۳۳	جشن نامهٔ ابن‌سینا مجلد چهارم (شامل خطابه های اعضای کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی وفرانسوی)	۱۳۳۴
۳۴	نبردهای بزرك نادرشاه (بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)	۱۳۳۹
۳۵	جبر ومقاله خیام (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکتر جلال مصطفوی)	۱۳۳۹
۳۶	شاهنامهٔ نادری تألیف مولانا محمدعلی فردوسی ثانی (بتصحیح وتحشیهٔ آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۳۹
۳۷	اشترنامهٔ نادری شیخ فریدالدین عطار (بتصحیح و تحشیهٔ آقای دکترمهدی محقق)	۱۳۳۹
۳۸	حکیم عمرخیام بعنوان عالم جبر تألیف آقای دکتر غلامحسین مصاحب	۱۳۳۹
۳۹	نادرشاه تألیف آقای دکتر رضازاده شفق استاد دانشگاه	۱۳۳۹
۴۰	درهٔ نادر تألیف میرزا مهدی‌خان (با تصحیح وتحشیهٔ آقای دکترسیدجعفرشهیدی)	۱۳۴۰
۴۱	شرح احوال ونقل وتحلیل آثار شیخ فریدالدین عطارتألیف آقای فروزانفر استاد دانشگاه	۱۳۴۰
۴۲	خسرونامه تألیف شیخ‌فریدالدین عطار (بتصحیح و اهتمام آقای احمد سهیلی خوانساری)	۱۳۴۰

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۴۳	نامه‌های طبیب نادر شاه ترجمهٔ آقای دکتر علی اصغر حریری (باهتمام آقای حبیب یغمائی)	۱۳۴۰
۴۴	دیوان غزلیات و قصائد عطار (باهتمام و تصحیح آقای دکتر تقی تفضلی رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی	۱۱۳۴
۴۵	جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان (با تصحیح و تعلیقهٔ آقای سید عبدالله انوار)	۱۳۴۱
۴۶	طربخانه (رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری) تألیف یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (با مقدمهٔ و تصحیح و تحشیهٔ آقای جلال‌الدین همائی استاد دانشگاه	۳۴۲
۴۷	نادرهٔ ایام، حکیم عمر خیام و رباعیات او بقلم آقای اسماعیل یکانی	۳۴۲
۴۸	اقلیم پارس (آثار باستانی و ابنیهٔ تاریخی فارس) تألیف سید محمد تقی مصطفوی	۳۴۳
۴۹	سفارش نامه انجمن آثار ملی	اردیبهشت ۳۴۴
۵۰	یادنامهٔ شادروان حسین علاء	
۵	ذخیره خوارزمشاهی، تألیف زین‌الدین ابو ابراهیم اسمعیل جرجانی ـ سنهٔ ۵۰۴ هجری ـ (باهتمام و تصحیح و تفسیر دکتر محمد حسین اعتمادی ـ دکتر محمد شهزاد ـ دکتر جلال مصطفوی) (جلد اول)	۲۵ شهریور ۳۴۴

شماره	فهرست انتشارات انجمن آثار ملی	تاریخ انتشار
۵۲	دیوان صائب، حواشی و تصحیح بخط خود استاد مقدمه وشرح حال بخط و خامهٔ استاد امیری فیروزکوهی	۱۳۴۵
۵۳	عرائس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی بسال ۷۰۰ هجری با مقدمه و کوشش آقای ایرج افشار	۱۳۴۵
۵۴	ری باستان ـ مجلد اول مباحث جغرافیائی شهر ری بعهد آبادی تألیف آقای دکتر حسین کریمان	۱۳۴۵
۵۵	خیامی نامه جلد اول تألیف استاد جلال الدین همائی	آبان ۱۳۴۷
۵۶	فردوسی و شعر او تألیف آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه	آبان ۱۳۴۶
۷۵	خردنامه تألیف و نگارش ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی بکوشش آقای عبدالعلی ادیب برومند	فروردین ۱۳۴۷
۵۸	فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی تألیف آقای سید محمدعلی امام شوشتری	تیرماه ۱۳۴۷
۵۹	کتاب شناسی فردوسی فهرست آثار وتحقیقات درباره فردوسی وشاهنامه تدوین آقای ایرج افشار	مردادماه ۱۳۴۷
۶۰	روزبهان نامه، بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه	اسفند ۱۳۴۷
۶۱	کشف الابیات فردوسی جلد اول بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی	اردیبهشت ۱۳۴۸
۶۲	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، نگارش دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن	خرداد ۱۳۴۷
۶۳	آثار باستانی شهرستان کاشان نطنز تألیف آقای حسن نراقی	مهرماه ۱۳۴۸

DATE LABEL